

# چشم انداز ایران

۱۳۶

بنا همسران بهترین همسران

دوماهنامه چشم انداز ایران

آبان و آذر ۱۴۰۱

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

ویراستار: اکرم گشتاسبی

طرح روی جلد: هادی حیدری

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: هادی عادل‌خانی

عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz\_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

فهرست

- |     |  |                                  |
|-----|--|----------------------------------|
| ۲   | چگونه بدین جا رسیدیم؟  | لطف‌الله میثمی                   |
| ۶   | نگاهی به این شماره   |                                  |
| ۷   | نهادهای مدنی به‌منزله نهادهای رهایی‌بخش                        | گفت‌وگو با مینو مرتاضی           |
| ۹   | برآمدن رهبران سیاسی نوپدید از بطن جنبش‌های اجتماعی جدید        | گفت‌وگو با الهه کولایی           |
| ۱۱  | محور همگرایی، تغییر ساختار با رویکرد منافع ملی                 | گفت‌وگو با فیروزه صابر           |
| ۱۳  | استعلای اعتراض‌خیزانی  | گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان       |
| ۲۱  | ابرجنبش تام و تمام   | گفت‌وگو با پرویز پیران           |
| ۲۸  | تنش‌های فروخورده و تفاوت‌های نسلی                              | گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه  |
| ۳۳  | گذرگاه خونین فرهنگ   | گفت‌وگو با نعمت‌الله فاضلی       |
| ۳۸  | توزیع موزون قدرت شرط عبور از بحران                             | گفت‌وگو با محمد ستاری‌فر         |
| ۴۲  | جنبش نادیده گرفته شدگان  | گفت‌وگو با هادی خانیکی           |
| ۴۶  | بازگشت به گفتمان دولت-ملت                                      | حسن مکارمی                       |
| ۴۹  | جابه‌جایی‌های عظیم فرهنگی-اجتماعی و جنبش زندگی روزمره در ایران | عباس کاظمی                       |
| ۵۶  | انتخاب نوع حکومت تابع نظر اکثریت است                           | گفت‌وگو با سیدعلیرضا حسینی بهشتی |
| ۶۲  | نگرش وارونه به مسئله امنیت                                     | گفت‌وگو با فرشاد مؤمنی           |
| ۶۷  | وقتی اقتصاد سخن می‌گوید  |                                  |
| ۷۲  | نظریه مصلحت مردم و نظام  | گفت‌وگو با حسین انصاری‌راد       |
| ۷۴  | حکمرانی یک امر عرفی است  | گفت‌وگو با حسن امین              |
| ۷۸  | قانون اساسی مشروطه در بستر زمان                                | لطف‌الله میثمی                   |
| ۸۱  | اولین گام شنوا شدن حاکمیت                                      | گفت‌وگو با غلامحسین حسنتاش       |
| ۸۴  | آن را که خانه نشین است بازی نه این است                         | گفت‌وگو با کمال اطهاری           |
| ۸۸  | سیاست برای زندگی، زندگی علیه سیاست                             | امیر یوسفی                       |
| ۹۱  | «نمایندگی اجتماعی»، از مردم، برای مردم و توسط خود مردم         | گفت‌وگو با حسین موسوی            |
| ۹۴  | مسئله بلوچستان   | محمد رضا کربلایی                 |
| ۹۸  | گفت‌وگوی دو نسل  | مهدی غنی                         |
| ۱۰۰ | اگر جای محمد رضا شاه بودم                                      | مهدی غنی                         |
| ۱۰۴ | ساعت آخر   | مهدی غنی                         |
| ۱۰۸ | پدیده بازار خط امام  | گفت‌وگو با ناصر کمیلیان          |
| ۱۱۳ | تحولات کردستان عراق در تاریخ معاصر                             | گفت‌وگو با احسان هوشمند          |
| ۱۱۸ | ایجاد اسرائیل دوم در خاورمیانه جدید                            |                                  |
| ۱۲۴ | خردورزی و بصیرت علم آینده                                      | احمد غضنفرپور                    |
| ۱۲۸ | به نام خدای زرین   | لطف‌الله میثمی                   |

## پیامی مهم برای شما مشترکان نشریه

سالیانی است برای برخی هم‌وطنان که امکان خرید نشریه را ندارند به‌صورت رایگان نشریه را ارسال می‌کنیم، به این امید که زمانی که برایشان امکان داشت هزینه نشریه را پرداخت کنند. اما با بررسی‌های انجام‌شده دریافتیم که برخی از مشترکان به دلیل تغییر آدرس یا هر دلیل دیگر نشریه را دریافت نمی‌کنند و متأسفانه اطلاع هم نمی‌دهند. از طرف دیگر با افزایش هزینه‌های اداری، کاغذ، چاپ و بست برای نشریه مقدور نیست آن را به‌صورت رایگان در اختیار این عزیزان قرار دهد؛ لذا از شماره آینده ارسال رایگان نشریه برای این دسته از مشترکان متوقف خواهد شد. این عزیزان چنانچه مایل به دریافت نشریه هستند، با دفتر تماس بگیرند تا به‌صورتی مشکل آن‌ها حل شود. همچنین از مشترکانی که مبلغ اشتراکشان به تعویق افتاده است درخواست داریم با تسویه حساب خود ما را در ادامه راه یاری کنند.

# چگونه بدین جا رسیدیم؟



لطف‌الله میثمی

مردم آزاده ایران در طول تاریخ خود زیر بار نظام‌های موروثی و ظالم نرفتند و حتی وقتی اسلام را پذیرفتند، زیر بار حکومت‌های نژادی-عروبتی نرفتند. در مقطع پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ نیز بار دیگر اسلام را پذیرفتند، ولی مردم آزاده ایران در این ۴۳ سال نشان دادند حاکمیت صنفی-روحانی را بر نمی‌تابند.

در یازدهم فروردین ۱۳۵۸، ۹۸/۲ آرای مردم با شعار «جمهوری اسلامی ایران آری، حکومت خودکامه هرگز»، جمهوریت به همراه ایرانیت و اسلامیت را پذیرفتند و چیزی نگذشت که اعضای خیرگان قانون اساسی با رأی مردم انتخاب شدند و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دومرتبه به رأی مردم گذاشته شد. حال چگونه و با چه مکانیسمی، آن شکوه و عظمت انقلاب مردمی که نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را سرنگون کرد بدین جا رسید؟

## هماهنگی نانوشته سه تشکل

مورد نخست این مکانیسم و چگونگی آن را که خود در متن آن بودم - و در این باره در نشریه راه مجاهد مقاله‌ای هم نوشته شد - بازگو می‌کنم تا هم‌وطنان عزیز به‌ویژه نسل جوان از آن آگاه شوند و عبارت است از فاجعه «هماهنگی نانوشته سه تشکل» روحانیت غیرمکتبی، انجمن ضد بهائیت و سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی. سه کاربرد این سه تشکل عبارت بود از تکفیر، تصفیه و ترور.

هدف اصلی هماهنگی این سه تشکل این نبود که نظام جمهوری اسلامی ایران را در کوتاه‌مدت به‌سوی فروپاشی و سرنگونی ببرد، بلکه می‌خواستند با حذف مستمر نیروهایی که موجبات پیروزی انقلاب را فراهم کرده بودند، نظام مستقر را دچار کم‌کیفیتی کنند تا در نهایت مردم با این نظام کم‌کیفیتی یا بی‌کیفیتی درگیر شوند و نام این پروسه را «قیام» بگذارند. مکانیسم کار این سه تشکل این بود که روحانیت غیرمکتبی، نیروهای مبارز و انقلابی را با انگ و برجسب‌هایی چون بی‌خدا، بی‌دین، التقاطی و کمونیست متهم می‌کردند. در مرحله بعد انجمن ضد بهائیت که اصولاً با مبارزه با رژیم

شاهنشاهی مخالف بود، با نفوذ و به دست گرفتن ارگان‌های انقلاب و به‌ویژه گزینش‌ها، آن چنان قدرتی پیدا کرد تا بتواند این نیروهای برجسب‌خورده و تکفیرشده را تصفیه کند. مرحله سوم نوبت سازمان مجاهدین خلق بود تا نیروهایی را که روحانیت غیرمکتبی و انجمن ضد بهائیت نمی‌توانستند تکفیر و تصفیه کنند با ترور از چرخه مدیریت کشور حذف کنند، مانند بهشتی، باهنر، رجایی و مطهری، مفتاح، منتظری آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله اشرفی اصفهانی ...

توجه کنید که هیچ‌یک از این ترورها متوجه هواداران روحانیت غیرمکتبی یا انجمن ضد بهائیت نمی‌شد. با اینکه مخالف پیروزی انقلاب بودند، ولی ترورشدهگان کسانی بودند که در جریان پیروزی و استمرار انقلاب حمایت می‌کردند. آقای مسعود رجوی در یک سخنرانی گفت برآیم تا نیروهای اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران را که از کیفیت مدیریتی برخوردارند بزنیم تا به تدریج کیفیت نظام خمینی کم شده و مردم با چنین نظامی درگیر شوند، آن وقت است که مبارزه توده‌ای خواهد شد و نوبت به حاکمیت ما خواهد رسید.

به نظر می‌رسد مسئولان نظام متوجه هماهنگی نانوخته این سه تشکل نشدند، اگر هم شدند برای جبران آن ساماندهی نداشته‌اند؛ چرا که به‌جای، حفظ، ارتقا و کادرسازی نیروهای و بقیه السیف نظام مستقر هم همان خط نانوخته سه تشکل را دنبال کرد و استراتژی حذف نیروهای مبارز ادامه یافت. تعجب اینکه بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی ایران توسط مجاهدین در هفتم تیر سال ۶۰ که به شهادت بیش از هفتاد نفر انجامید، دکتر باهنر در جایگاه دبیرکل حزب به یکی از دوستان ما گفته بود قرار است در کنگره پیش‌روی حزب جمهوری اسلامی، ۴۰ درصد از اعضای حزب را که گرایش انجمن ضد بهائیت دارند تصفیه کنند که شهادت او در هشتم شهریور همان سال فرصت و امان را از وی گرفت. برای روشن شدن خواهیم دید که بعد از دوم خرداد و ۷۶ پیروزی چشمگیر سید محمد خاتمی در انتخابات، مسعود رجوی شاهد ریزشی در نیروهای خود بود. او به‌جای ریشه‌یابی عمیق که چرا این‌طور شده پیروزی چشمگیر خاتمی را «فتنه خاتمی» دانست. ملاحظه می‌کنیم مجاهدین از یک‌سو خاتمی را فتنه‌ناמידند و از سوی دیگر و هم‌زمان در ۱۸ تیر ۷۸ شاهد حمله ناجوانمردانه نیمه‌شب به کوی دانشگاه تهران بودیم که فاجعه‌ای فراموش‌نشده بود و خاتمی در ۵ مرداد ۷۸ حمله به کوی دانشگاه را واکنشی به بیانیه وزارت اطلاعات درباره قتل‌های زنجیره‌ای و اعلام جنگ با دولت خود نامید. به هر حال کم‌کیفیتی موجود در کارگزاران نظام باعث شده که در عین حال خود را خطاناپذیر بدانند، هم‌زمان خطاهای فاحشی انجام دهند. مسئولانی که ایران را کشور امام حسین می‌دانند - و گوهر نهضت حسینی این بود که نمی‌خواست به زور بیعت کند و شعارش عدم بیعت با یزید بود - چگونه اجازه می‌دهند که مصوبه شورای انقلاب فرهنگی برای حجاب متوسل به زور شود و رخدادی چون مرگ مهسا امینی را رقم بزنند؟

متأسفانه ادامه هماهنگی نانوخته این سه تشکل را بعد از مجلس سوم در خط‌مشی شورای نگهبان در حذف نیروها آن هم با فاصله گرفتن از

قانون اساسی می‌توان دید که توضیح آن در سرمقاله‌های نشریه به‌ویژه شماره ۱۳۵ با عنوان «منشأ بی‌اعتمادی و فساد» آمده است.

### بی‌بته کردن انقلاب

آنچه مسلم است همه نیروها اعم از مذهبی، ملی و چپ در پیروزی انقلاب مشارکت داشتند، ولی به‌تدریج توسط دیدگاه‌های نادرست، افراد نادان یا دست‌ان مرموز به سمت بی‌بته کردن انقلاب پیش رفت. برای نمونه یکی از افتخارات ملی ما شعرایی چون سعدی، حافظ، مولانا، نظامی و فردوسی بودند که در کنار آن‌ها نیروهای ملی در انقلاب مشروطیت و در نهضت ملی ایران نقش اصلی و زیادی داشتند و پس از کودتای ۲۸ مرداد، مبارزات ملی و قانونی مشکل بزرگی برای رژیم شاهنشاهی به وجود آورده بود.

متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب ملی‌گرایی کفر اعلام شد و به دنبال آن نیروهای ملی هم مشمول برچسب و حذف شدند یا گفته می‌شد که انقلاب اسلامی صرفاً شب ۲۲ بهمن با فتوای مرحوم امام رقم خورد و زمینه‌های آن فراموش شد. این‌ها می‌گفتند فتوای امام در ناپدید شدن حکومت نظامی بود که نقش اصلی را داشت. اگر تنها فتوا بود چرا وقتی مرحوم امام فتوا دادند که مردم بصره به استقبال رزمندگان ایرانی بیایند، تحقق نیافت. طبیعی بود که زمینه آن وجود نداشت و مردم ایران از جنبش تنبکو تا پیروزی بهمن ۵۷ دائماً به‌طور مستمر مبارزه می‌کردند یا می‌گفتند در انقلاب مشروطیت و نهضت ملی پادشاه وجود داشت، درحالی‌که در انقلاب اسلامی نظام پادشاهی سرنگون شد.

گفتنی است در دوران نهضت ملی ایران فضا برای نفس کشیدن شاه آن‌قدر تنگ شده بود که در ۹ اسفند ۳۱ خواست ایران را ترک کند که مصدق با رفتن او مخالفت کرد. بار دیگر در روز ۲۵ مرداد ۳۲ بود که شاه این سرباز فداکار! فرار را بر قرار ترجیح داد. هرچه از دوران نهضت ملی می‌گذرد، چه در رژیم شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی این نهضت شکوفاتر و شفاف‌تر ظاهر می‌شود. تا آنجا که در گذر زمان واژه ملی و آرای مردم آن‌قدر خود را نشان می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۹۲ خطاب به مسئولان آرای مردم را حق‌الناس نامیدند.

### فاجعه نجس - پاکی

در سال ۵۵ فاجعه‌ای در زندان‌های سیاسی رخ داد که می‌توان آن را سنگ بنای حذف نیروها، چه قبل و چه بعد از انقلاب، دانست. در آن سال مقوله‌ای که به نام فتوای علمای زندان مشهور شد و ساواک هم به آن دامن می‌زد از کانال‌های خاصی به اطلاع همه زندانیان رسید. محتوای آن هم این بود که هرکس خدا را قبول ندارد نجس است و باید سفره‌های غذا را از آن‌ها جدا کرد. این قضیه پس از انتشار بیانیه تغییر



و بی‌دینی در قرآن به رسمیت شمرده نشده بود؛ زیرا آنچه در قرآن آمده است خالص کردن دین برای خداست: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و «أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»؛ جنگ هفتادو دو ملت هم را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

شاید بتوان گفت یکی از موانع پیشرفت و توسعه ما، آموزش‌های رسمی مدارس ابتدایی، متوسطه، معارف دانشگاه و حوزه‌های علمیه بود که خدای خالق را که حتی شیطان و مشرکین هم قبول داشتند، به بیش از ده روش اثبات می‌کردند و بدین‌سان خدای خالق به خدای مخلوق تبدیل شد؛ چراکه اثبات کار ذهن است. روش اثبات خدا نه‌تنها ضروری نبود، بلکه ضرر هم داشت؛ بدین معنا که وقتی خدا را اثبات و اسیر ذهن می‌کنیم و از آنجا که انسان‌ها فطرتاً حق‌طلب و خداجویند، خودخدایین می‌شویم و در مسیر مطلق‌اندیشی می‌افتیم و «این است و جز این نیست» می‌گوییم که منشأ درگیری‌ها و خشونت‌هاست، در حالی که تنها خداوند می‌تواند بگوید «انما»؛ یعنی این است و جز این نیست و هیچ بشری حق ندارد چنین چیزی بگوید؛ چراکه زبان هم‌زبانی و گفت‌وگو و زندگی مسالمت‌آمیز را مخدوش می‌کند.

روحانیون قبل از انقلاب می‌گفتند اگر یک کانال رادیویی داشته باشیم همه را مؤمن می‌کنیم. حالا پس از ۴۳ سال که از انقلاب می‌گذرد و ده‌ها کانال تلویزیونی و رادیویی در سراسر ایران در دست حاکمیت است، چرا نتیجه‌اش این همه گریز از روحانیت و گریز از دین بوده است آیا نباید ریشه‌یابی شود؟ نه‌تنها در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها بلکه در زندان‌های جمهوری اسلامی هم فضایی به وجود آمده که اسم دین را نمی‌توان آورد.

من بارها در نوشته‌های خودم اعتراف کرده‌ام که آموزش‌های ما از شیطان هم عقب‌تر است و همین علت عقب‌ماندگی ماست. این‌گونه بود

ایدئولوژی سازمان مجاهدین در اواخر زمستان ۵۴ بود. بعد از ۵۰، پدیده‌ای در زندان‌ها به وجود آمد که زندانیان جنبش مسلحانه اعم از مذهبی و مارکسیسم، در یک جمع واحد زندگی می‌کردند و چای، سفره‌های غذا و... مشترک بود. این مقوله موسوم به فتوا آن‌چنان مرزبندی ایجاد کرده که بسیار توجیه‌ناپذیر بود. برای نمونه یک شکنجه‌گر ساواکی که نماز می‌خواند آدم پاکی تلقی می‌شد و یک زندانی عدالت‌پیشه که تا پای مرگ مقاومت می‌کرد نجس تلقی می‌کردند؛ چراکه می‌گفتند او خدا را قبول ندارد. مسلم است چنین مرزبندی در قرآن یافت نمی‌شود، چون که شیطان به عنوان منشأ برتری‌طلبی، استکبار و کفر خدای خالق را قبول دارد. چنان‌که می‌گوید ای خداوند تو مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک و من برتر از اویم: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ».

این مرزبندی که در زندان به وجود آمد و حتی معاشرت و قدم زدن با مارکسیست‌ها را منع می‌کرد، به‌سرعت به درون انقلاب نیز راه یافت و عده‌ای از مبارزان که بیش از چهارده سال زندانی کشیده بودند به این نتیجه رسیدند که اگر آزاد شوند و به بیرون بروند، بهتر می‌توانند به مسیر خود ادامه دهند؛ بنابراین در ۱۵ بهمن ۵۵ در مراسم سپاس شرکت کردند و آزاد شدند و طبیعی بود که در بیرون هم این مرزبندی ادامه یابد. این واقعه تأثیری ناسالم در بقیه زندانیان گذاشت. به‌زودی ضدیت با مارکسیسم به یک فرهنگ تبدیل شد و پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به دست نهاد گزینش افتاد. هرکسی که خدا یا دین آن‌ها را قبول نداشت، مشمول تیغ حذف می‌شد. این در حالی بود که خدایی که قرآن معرفی کرده بود، شیطان، فرعون، نمرود و مشرکین همه آن را قبول داشتند. همه انسان‌ها آگاه یا ناآگاه، به آن خدا متکی و متصل‌اند و او عامل حرکتشان است



آیت‌الله سید محمود طالقانی

زودتر از این‌ها مطرح می‌شد؛ بگویم ما سر جنگ با جهان نداریم و در راستای منافع ملی مان خواهان تعامل هستیم. تجربه نهضت ملی ایران این بود که باید بسیج ملت را تعمیق و گسترش می‌دادیم و طرف مقابلمان را به یک شرکت کوچک ایران و انگلیس محدود می‌کردیم. مصدق از اینکه نهضت ملی ایران به دام جنگ بین دو ملت یا دو دولت یا دو غرور و دو ناسیونالیسم ایران و انگلیس بیفتد پرهیز داشت. با وجود این دیدگاه راهبردی، علیه او کودتای نظامی شد. از ابتدای انقلاب هزینه‌های زیادی پرداختیم تا به شعار تعامل و همه‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی برسیم که البته کم‌کیفیتی در سطوح دیپلماتیک موجب شد دستاوردهایمان در این زمینه را از دست بدهیم.

### حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح‌الله

در جریان پیروزی انقلاب این شعار بر سر زبان‌ها افتاد. همه احزاب و جمعیت‌ها و اشخاص رهبری امام را در شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» و «جمهوری اسلامی آری-حکومت خودکامه هرگز» پذیرفتند. قانون اساسی هم وجود احزاب، حتی حزب کمونیست را پذیرفت. در جریان استقرار جمهوری اسلامی شعار حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، عملاً به کمک نهادهای امنیتی به این صورت درآمد که تمامی احزاب، کاری به بزرگی و کوچکی شان نداریم، گروهکی بیش نیستند. احزاب و گروه‌های سیاسی شناخته‌شده هم با برجسب‌هایی نظیر التقاط، برانداز، وابسته و ضد ولایت فقیه به حاشیه رفتند و حذف شدند و باندهای ناشناخته نفوذ کردند و تقویت شدند. متأسفانه به تدریج به اینجا رسیدیم که می‌بینیم از بدو پیدایش این شعار تاکنون، جز افرادی اندک با تبلیغات محدود، نقدی جدی به این شعار نداشته‌اند که امیدواریم برای اصلاح امور به ریشه‌یابی و نقد این شعار و انحصار تشکیلاتی بپردازیم و به قانون اساسی بازگردیم.

### فاصله گرفتن از قانون اساسی

هر انقلابی مانند آتشفشان در ابتدای آن ملتهب است ولی به تدریج به سردی می‌گراید و با مصوبات قانونی از قانون اساسی اول فاصله می‌گیرد. آیت‌الله منتظری در سال‌های ۶۱ و ۶۲ از وجود دست‌های مرموز و کودتای خزنده قانونی نام برده‌اند و مرتب هشدار می‌دادند که این فاصله گرفتن‌ها درست نیست. برای نمونه به صراحت در قانون اساسی آمده که احزاب و مطبوعات آزادند، ولی قانون احزاب و قانون مطبوعات آن‌چنان محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند که عملاً کار را مشکل می‌سازد، درحالی‌که قانون احزاب باید از احزاب و مطبوعات قانونی حمایت و حفاظت کند. همچنین از اصل ۲۷ قانون اساسی در همین راستا تعقیب و تفحص از برخی نهادها و برخلاف قانون استتار شده است. نظارت استصوابی شورای

قدرت سیاسی و حکمرانی رزمندگان هم در کل کشور بیشتر شد. مستندات نشان می‌دهد فرماندهان جنگ خواهان این بودند که نخست‌وزیری و تنظیم بودجه هم در دست آن‌ها باشد تا جنگ ادامه یابد. همه می‌دانیم این پدیده مسیری را طی کرد و به «اتحاد اسلحه-اطلاعات-تبلیغات و مسائل مالی» انجامید و همین امر مانعی در راه پیشرفت و فاصله گرفتن از قانون و قانون‌گرایی شد. هر وقت صحبت از اجرای بدون تنازل قانون می‌شد این‌ها احساس براندازی می‌کردند و از براندازی قانونی را هم مطرح کردند و بدین جا رسیدیم. با این مکانیسم بود که شاهد حاکمیت دوگانه‌ای در مملکت بودیم: الف- حاکمیت سیاسی-قانونی؛ و ب- حاکمیت سیاسی-امنیتی و اثرپذیری متقابل این دو بر هم.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای جریان امنیتی و نظامی جایگاه خاص خود را قائل است، اما نه اینکه این پدیده سرنوشت انتخابات‌ها و نهادهای مملکت را رقم بزند. این‌ها همه موجب نارضایتی شهروندان ما شد و وضع موجود را پدید آورد که نیروهای سیاسی-قانونی به تدریج از چرخه مدیریت مملکت حذف شوند و ریزش‌ها از نظام موجب رویش جامعه مدنی و حزب رجا شود.

### امام خمینی و نظم جهان

مرحوم امام، اوایل انقلاب بدین مضمون معتقد بودند که شورای امنیت حق توحش است و معنی ندارد چند قدرت و یکی دو ابرقدرت سرنوشت جهان را رقم بزند. طی ده سال گذر زمان، مرحوم امام قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ پذیرفتند و با این ابتکار نشان دادند تغییر نظم جهان زودرس بوده است و پذیرش قطعنامه را استراتژیک دانستند و نه تاکتیک. معنی آن این بود که ما باید در سازوکارهای سازمان ملل متحد کار کنیم؛ بنابراین باید برجام، یعنی تعامل سازنده با جهان

که حذف نیروها به صورت یک سیستم درآمد و من بارها در نوشته‌هایم از حزب رجا صحبت کرده‌ام که بزرگ‌ترین حزب در جامعه مدنی است و اعضای آن عبارت‌اند از رانده‌شدگان جمهوری اسلامی.

مسلم است انبیا به هیچ وجه برای اثبات خدا نیامده‌اند، بلکه کار انبیا تقویت حقیقت‌طلبی و خداجویی انسان‌ها بوده است. آیا این روش‌ها کافی نیست تا کادراهایی که در پرتو جمهوری اسلامی ساخته می‌شوند از کیفیت مناسب برخوردار نباشند و دائماً خطا کنند و آب به آسیاب فرصت‌طلبان بریزند؟ بنابراین نظام باید کم‌کیفیت شدن خود را بپذیرد تا ریشه‌یابی کند و چاره‌ای برای آن بیابد.

### طالقانی و جنگ کردستان

آیت‌الله طالقانی که خودشان همراه چند نفر از مسئولان انقلاب به سنجند رفتند و ترتیب انتخابات شورای شهر سنندج را دادند، در مورد جنگ کردستان گفتند: اگر قرار باشد این جنگ ادامه یابد از انقلاب اسلامی هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. به‌جز هزینه‌های انسانی و مالی که بر دو طرف تحمیل شد نگرانی عمده طالقانی این بود که در هر جنگی نیروهای نظامی و امنیتی نقش عمده پیدا کرده و پس از مدتی بر نیروهای سیاسی و قانونی تفوق و اولویت پیدا می‌کنند. این همان پدیده‌ای است که در دوران رضاشاه و محمدرضا شاه با آن روبه‌رو بودیم و هزینه‌های زیادی برای مقابله با آن پرداخت شد.

### جنگ تحمیلی: فرازها و فرودها

در زمان طالقانی هنوز جنگ تحمیلی شروع نشده بود. در طول جنگ تحمیلی علاوه بر شهدا و مجروحین زیاد، که وصف‌شدنی نیست، همین جریان امنیتی-نظامی نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد تا آنجا که پایه‌ی پیشرفت دفاع در برابر تجاوز،



آیت‌الله حسینعلی منتظری

**پی‌نوشت:**

۱. رجوع شود به سرمقاله ۱۳۵.
۲. همان.

شده را اجمالاً برشمردم و به نظر می‌رسد تا بدین پدیده عمیقاً توجه نشود و حداقل به راه و رسم قانون اساسی موجود برنگردیم این نظام خطاکار و خطاناپذیر هر روز مملکت را با بحران‌های بیشتری مواجه خواهد ساخت. ■

نگهبان با قانون اساسی هماهنگی نداشته و حتی آنچه اجرا می‌شود با قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت نیز هماهنگی ندارد.<sup>۱</sup> در قانون اساسی تصریح شده هر تغییری در مواد قانون بخواد شکل بگیرد باید از طریق مجلس بازنگري شود، ولی ما دیدیم اصل ۴۴ بدون اینکه مجلس بازنگري تشکیل شود تغییر داده شد و نتایج خوبی هم به بار نیاورد و برای نمونه قرار شد نیشکر هفت‌تپه مجدداً به دست نظام مدیریت شود. شورای نگهبان قانون اساسی از طریق حذف نیروها انتخاباتی را مهندسی کرده که به مصلحت مردم و نظام جمهوری اسلامی نبوده و به بی‌اعتمادی نظام به مردم و بی‌اعتمادی مردم به نظام منجر شده است<sup>۲</sup> و به وضعیت موجود رسیده‌ایم.

**سخن آخر**

آیت‌الله محقق داماد و بسیاری اندیشمندان دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که در قانون اساسی مصوب ۶۸، یازده پست کلیدی در دست مجتهدین است و مرحوم امام گفته‌اند اجتهاد مصطلح کافی نیست، بنابراین بایستی چشم‌انداز نظام فقهی موجود را عمیقاً بررسی کرد تا موجب بی‌کفایتی و ناکارآمدی بیشتری نشود. من برخی از عواملی که به ناکارآمدی و کم‌کیفیتی نظام موجود منجر

**اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را کامل و خوانا پر کنید.**

**حق اشتراك يك ساله**

**داخل کشور: ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال**

**خارج از کشور:**

**اروپا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال**

**امریکا ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال**

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....  
 «فید کدپستی الزامی است»

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراك را به حساب سیبیا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید.  
 «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

• در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.

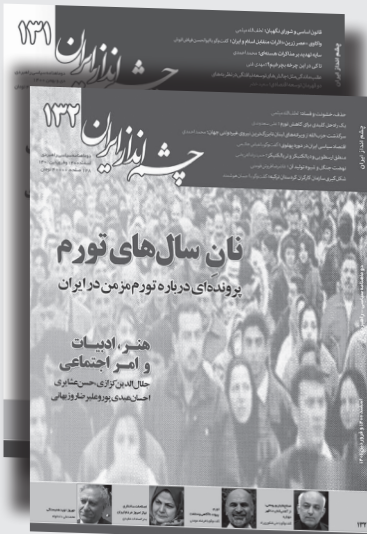
• در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.

• بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.

• ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

• خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



# نگاهی به این شماره

نشریه چشم‌انداز با این وضعیت بر آن شد که با بهره‌گیری از صاحب‌نظران، جامعه‌شناسان و اساتید دانشگاهی، ریشه‌ها و زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حرکت اخیر را بررسی کند. با این امید که با هم‌اندیشی این عزیزان، در جهت برون‌رفت از این وضعیت و رسیدن به فرجام نیک برای همه ایرانیان گامی برداشته باشد. تردیدی نیست که فرجام نیک در گرو خواست و اراده یک گروه یا جریان نیست، بلکه عزمی ملی می‌خواهد. لازم‌ه رسیدن به تفاهم و همدلی ملی نیز دریافت فهیمی مشترک از ماجراست. امیدواریم این تلاش دست‌اندرکاران نشریه و استادان گران‌قدری که زحمت ارائه را بر عهده گرفتند در این جهت مفید افتد. یادآوری کنیم که بسیاری استادان و دلسوزان پیش از این هشدارها و اعلام خطرهایی کرده بودند که با درایت مسئولان امر کار به شرایط بحرانی نکشد، امیدواریم تا دیر نشده، این هشدارها شنیده شود و فرصت را از دست ندهیم.

در مطالب پیش‌رو برخی اساتید به ریشه‌ها و عوامل اقتصادی پرداخته‌اند که موجب نارضایتی عمومی شده و چشم‌انداز آینده را به مخاطره انداخته است. برخی نیز به شناخت نسل نوجوان کشور و تفاوت‌ها و ویژگی‌های آن‌ها پرداخته‌اند که به اصلاح رفتار با آن‌ها کمک می‌کند. گروهی از عزیزان به آسیب‌شناسی فرهنگی و اجتماعی پرداخته و شکل‌گیری این اعتراضات را در پروسه تاریخی آن بررسی کرده‌اند. صاحب‌نظرانی هم به شیوه حکمرانی در کشور پرداخته و خطاهای انجام‌شده در این حوزه را به تصویر کشیده‌اند. همچنین این اساتید در خلال بحث‌های علمی، کوشیده‌اند آنچه به‌عنوان راه‌حل و برون‌رفت از این وضعیت می‌شناسند ارائه کنند. در این شماره نشریه، از رویه جاری دسته‌بندی مطالب پرهیز شد و مطالب آماده‌شده در بخش‌های مختلف با عذرخواهی از نویسندگان آن‌ها به تعویق افتاد تا به مسئله جاری که اهمیت ملی دارد بپردازیم.

ناگفته نماند دست‌اندرکاران چشم‌انداز ایران تردیدی ندارند که این تلاش نه سخن آخر، بلکه گامی برای هم‌اندیشی است که امیدواریم تداوم یابد. پیشاپیش از کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که به چشم خوانندگان می‌آید، عذر تقصیر داریم، اما بر این امیدیم که با یادآوری و یآوری شما از میزان آن در آینده کاسته شود.

آنچه این روزها در میهن عزیزمان ایران در جریان است، نظر همه ایرانیان داخل و خارج را به خود معطوف کرده و پرسش‌های گران‌سنگی را برانگیخته است. نکته بدیع و کم‌سابقه آن ورود نسل نوجوان کشور به عرصه اعتراض مدنی و سیاسی است. جنبشی که از مرگ نابهنگام دختری هم‌وطن از دیار کردستان در بازداشت گشت ارشاد کلید خورد و ابعاد گسترده و شدیدتری پیدا کرد. درباره ماهیت این حرکت و حتی نام‌گذاری آن به جنبش، انقلاب، خیزش، شورش، اعتراض و اغتشاش و ... نگاه‌های متفاوتی در جامعه شکل گرفت. رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی با تنوع و تکثر خود، نقش مهمی در این زمینه ایفا کردند و می‌کنند که خود به بررسی جداگانه نیاز دارد. گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی و دولت‌های خارجی هم وارد ماجرا شدند و هرکدام از ظن خود یار این نسل نوین ایرانی شدند. آن‌ها علاوه بر اینکه می‌کوشند این شعله را زنده نگه دارند، در صدودند خود را بهترین جایگزین برای اداره کشور و دلسوزترین برای ملت معرفی کنند. آن‌ها با این نگرش که این حرکت‌ها مقطعی نیست و ثمره تلاش‌ها و هزینه‌های ماست، می‌کوشند هژمونی این حرکت را در انحصار خود گیرند.

از سوی دیگر، نظام موجود خود میراث‌بر یک خیزش مردمی علیه نظامی استبدادی است که برای استقرار و تداوم آن، تاکنون هزینه‌های انسانی و مادی بسیاری پرداخته است؛ بنابراین حفاظت از این میراث برای معتقدین به آن، یک وظیفه و تکلیف اساسی شمرده می‌شود. از سوی دیگر این نظام خود را به مذهب و ارزش‌هایی متکی می‌داند که با ایمان و باور بخشی از مردم گره خورده است. حاکمیت موجود در طول عمر چهل‌ساله خود با اعتراض‌ها و مخالفت‌های گوناگونی روبه‌رو بوده که گرچه از این گذرگاه‌ها عبور کرده، اما عوارض و پیامدهای آن‌ها در بطن جامعه کاملاً رفع نشده و شاید انباشت شده است؛ لذا امروز به دلایل مختلف ایران ما با تنگناها و مشکلاتی روبه‌روست که بر حساسیت و اهمیت زمانه می‌افزاید. به نظر می‌آید، هم کنشگران و هم دولت‌مردان اگر این حساسیت و اهمیت را درست نشناسند و ارزیابی واقعی از آن پیدا نکنند، به شرایط مطلوب‌تری دست نخواهیم یافت.

# نهادهای مدنی به منزله نهادهای رهایی بخش

## گفت‌وگو با مینو مرتاضی، فعال مدنی



مینو مرتاضی، فعال حوزه زنان و عضو شورای مرکزی حامیان جامعه مدنی (حجم) بر این باور است که در اعتراضات اخیر، اغلب جریانات سیاسی و روشنفکران مانند دوران انقلاب سال ۱۳۵۷، دنباله‌رو مردم شده‌اند یا سکوت کرده‌اند و در این خلأ تنها امکان برای برون‌رفت از بحران، جریان و نیروی سیاسی حکومت است که باید به جای اتخاذ مشی سرکوب برای بقا، به مشی گفت‌وگوی بدون ترس و وا همه مردم با حکومت و اصلاح خود روی آورد. وی با تأکید بر این فکت که اغلب کنشگران داوطلب در نهادهای مدنی، زنان هستند، تأکید دارد به جای به حاشیه راندن و انکار عمدی نیروی زنان بهتر است از نیروی شگرف زنان در اداره و مدیریت جامعه استفاده شود. در این راستا، مرتاضی، کنشگری در نهادهای مدنی را به مثابه بهترین تمرین جهت کسب تجربه کار تیمی و روابط دموکراتیک و این نهادها را به منزله نهادهای رهایی بخش که می‌توانند نقش میانجی مؤثر جهت برون‌رفت جامعه از انواع بحران‌ها را ایفا کنند، به معترضان توصیه می‌کند.

### سیاسی، سازمان‌دهی، کانالیزه کردن مطالبات و میانجی‌گری میان حکومت و معترضان که کاربرد رایج احزاب و سازمان‌های سیاسی است چه می‌شود؟

«وقتی نیروهای سیاسی اعم از پوزسیون و اپوزیسیون در وضعیت‌های استثنائی می‌توانند مؤثر واقع شوند که مورد اعتماد و وثوق جامعه باشند. در سیستم‌های تمامیت‌خواه اساساً اپوزسیون به معنای جریان آزاد و مستقل و مورد وثوق مردم امکان شکل‌گیری نمی‌یابد. آنچه به نام اپوزیسیون سیاسی در قالب احزاب و جریانات سیاسی به وجود می‌آید اغلب احزاب و جریانات محافظه‌کارند که در آشوب‌های اجتماعی نمی‌توانند مرجع واقع شوند. این شعارهایی که علیه نیروها و احزاب میانه‌رو داده می‌شود، در راستای نفی هرگونه وساطت و مرجعیت نیروهای سیاسی شناخته شده‌ای است که در جامعه حضور دارند. در خلأ جریان اپوزیسیون سیاسی مؤثر، می‌توان به نیروی روشنفکری و تأثیر آن در یافتن راه‌های برون‌رفت از بحران تکیه کرد؛ که متأسفانه روشنفکران هم توان مرجعیت و میانجی‌گری میان حکومت و معترضان را ندارند. در نتیجه اغلب جریانات سیاسی و روشنفکران مانند دوران انقلاب سال ۱۳۵۷، دنباله‌رو مردم شده‌اند یا سکوت کرده‌اند. در این خلأ تنها امکان برای برون‌رفت از بحران، جریان و نیروی سیاسی حکومت است. هیچ نیروی سیاسی بدیلی جز نیروهای خارجی که به طور غیرقابل‌باوری بر کنار زدن جمهوری اسلامی اجماع کرده‌اند وجود ندارد. تنها نیروی مؤثر برای بقا، امنیت و استقلال کشور، جریان حاکم است. حکومت اگر به جای اتخاذ مشی سرکوب برای بقا، به مشی گفت‌وگوی بدون ترس و وا همه مردم با حکومت و اصلاح خود روی آورده و تغییرات را از خود - که بحران‌های متعدد طی این سال‌های اخیر را آفریده است - آغاز کند، چه بسا در این صورت امید اجتماعی برآمده از جنبش اجتماعی، شور زندگی را به جای خشم و طغیان در جامعه روان سازد.»

با فرض اینکه نیروهای سیاسی شناخته شده و معمول شامل اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در حال حاضر توان نمایندگی جامعه برای پیگیری و تحقق خواسته‌ها را ندارند، آیا باید

### ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سبک و سیاق سیاست‌ورزی کنونی در میان معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان، اعتصاب و نافرمانی مدنی است از نظر شما چیست؟

«به گمانم حضور اعتراضی مردم خشمگین در خیابان با کنش مدنی برحسب تعاریف رایج و متداول تفاوت‌های اساسی دارد. کنش مدنی اعم از اینکه وجه اجتماعی یا سیاسی داشته باشد، کنشی عقلانی و معطوف به هزینه-فایده اجتماعی یا سیاسی است. خشم و خیابان و رسانه، کاربرد نمایشی و ابزاری برای بروز اعتراضات و ایجاد وضعیت استثنائی است. وضعیت‌های استثنائی می‌توانند به شکل‌گیری جنبش اجتماعی جهت رهایی از محدودیت‌ها و تغییر سبک و سیاق سیاست‌ورزی‌ها منجر شوند. از این‌رو به طور خلاصه می‌گویم به گمانم مردم معترض در خیابان فعلاً در مرحله استفاده از ابزار عام برای بیان وضعیت استثنائی موجود و برانگیختن توجه همگان و شکل‌دهی به جنبش اجتماعی حول مطالبات خویش‌اند، اما برای یافتن ظرفیت سیاست‌گذاری و ایجاد تغییر نیاز به برافروختن شعله امید از دل آسیب و وضعیت استثنائی کنونی دارند. محدودیت‌ها و سبک و سیاق سیاست‌ورزی معترضان به قدرت و اقتدار و عمق و گستردگی و امیدی که برای عبور از بحران در راستای زندگی بهتر خلق می‌کند بستگی دارد. جنبش‌های اجتماعی در بطن خود حامل امید هستند. از آنجا که امید مؤثرترین راه برای برون‌رفت از وضعیت بحرانی است، می‌توان امید را به منزله سیاست‌رهایی‌بخش در وضعیت‌های استثنائی پذیرفت. امید از آسمان نازل نمی‌شود، بلکه امید را می‌بایست از دل وضعیت آشوبناک و استثنائی که در آن به سر می‌بریم استخراج کرد. از این‌رو به نظر می‌رسد نایست در سیاسی نمودن جنبش تعجیل نمود؛ زیرا هر جنبشی در لحظه تغییر، خواهی - نخواهی به سیاست آغشته و سیاسی می‌شود.»

تحلیل شما از وضعیت فعلی جامعه و مرجعیت نیروهای سیاسی در میان بدنه جامعه با عطف نظر به تحولات اخیر چیست؟ آیا می‌توانیم از دور‌های از خلأ نیروهای سیاسی مرجع سخن بگوییم؟ در این شرایط تکلیف جامعه‌پذیری

همان‌طور که تصریح کردید اعتراضات اخیر و حضور در خیابان نمی‌تواند به‌عنوان یک استراتژی درازمدت مدنظر معترضان باشد. در این صورت برای پیگیری و تحقق پایدار خواسته‌های معترضان که به نظر می‌رسد خواسته‌های عمیق و غیرقابل چشم‌پوشی از سوی حکومت باشند، چه مدل کنشگری به معترضان برای تحقق مطالباتشان می‌توان پیشنهاد کرد؟

«بدیهی است تحقق خواسته‌های غیرقابل چشم‌پوشی معترضان نیازمند برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت است. کسانی که کار داوطلبانه در هنگامه‌های سیل و زلزله انجام داده‌اند به تجربه دریافته‌اند در بحران‌ها و بلایای طبیعی داشتن انواع برنامه‌ریزی‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت لازم است. برنامه‌های کوتاه‌مدت جهت تقویت جسم و روح مردم آسیب‌دیده بر عهده دولت است. در برنامه‌های میان‌مدت و درازمدت می‌بایست از همکاری داوطلبانه مردم در نهادهای مدنی استفاده کرد. نکته جالب توجه این است که اغلب کنشگران داوطلب در نهادهای مدنی، زنان هستند. به‌جای به حاشیه راندن و انکار عمدی نیروی زنان بهتر است از نیروی شگرف زنان در اداره و مدیریت جامعه استفاده شود. کنشگری در نهادهای مدنی بهترین تمرین جهت کسب تجربه کار تیمی و روابط دموکراتیک و مدیریت خویش است. تجربه انقلاب ۱۳۵۷ برای من که متعلق به نسل انقلاب هستم این است که پس از - پیروزی انقلاب اولین سری که کنار زده می‌شوند، جوانان انقلابی هستند که در زدوخورد نیروهای تازه به صحنه آمده به اتهام غیرخودی بودن کنار زده می‌شوند. آن‌ها که اداره امور را به دست می‌گیرند با تمام حسن نیتشان به دلیل نداشتن تمرین کار جمعی و روابط دموکراتیک برای برقرار نمودن نظم و استقرار نظام دلخواه خود، خواهی‌نخواهی به ذهنیت خویش مراجعه می‌کنند. ذهنیتی که استقرار نظم و تبدیل نهضت به نظام را در سرکوب غیرخودی‌ها تجربه کرده است و بر اساس همان هم عمل می‌کند. نهادهای مدنی و جمع‌های بی‌تکلف انسانی این قابلیت و خاصیت را دارند که انسان را از درخویش‌ماندگی و درماندگی‌های آموخته‌شده در نظام سرکوب برهانند. در واقع نهادهای مدنی به‌منزله نهادهای رهایی‌بخش می‌توانند نقش میانجی مؤثر جهت برون‌رفت جامعه از انواع بحران‌ها را ایفا کنند. ■



## منتظر زایش نیروی سیاسی جدیدی باشیم؟

«نیروی سیاسی جدید و مستقل و قابل اعتماد یک‌شبه زاده نمی‌شود. معترضان خیابانی هم منتظر خلق نیروی سیاسی که توان نمایندگی اصولی و قانونی معترضان را داشته باشند نیستند و نمی‌مانند. برخی روشنفکران معتقدند که نیروی سیاسی قابل اعتماد که اعتراضات را نمایندگی و رهبری کند، در فرآیند جنبش اعتراضی ساخته و پرداخته می‌شود، اما تجربه انقلاب سال ۱۳۵۷ نشان می‌دهد نیروی رهبری جنبش‌های انقلابی نیرویی خلق‌الساعه نیست. بلکه این نیرو برآمده از دل نارضیاتی‌ها

و بغض‌های فروخته طی چندین دهه است. مثلاً قبل از انقلاب وقتی شاه جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را سرکوب کرد، آیت‌الله خمینی گفتند نیروی‌های حامی من در گهواره‌ها هستند؛ یعنی همان نسلی که جنبش انقلابی ۱۳۵۷ را به نتیجه رساندند. تجارب و روایات تاریخ جنبش‌های انقلابی به ما می‌گوید که نمی‌توان ریشه جنبش اعتراضی اخیر را به وفات مظلومانه مهسای زیبا و معصوم محدود کرد. بدن زیبا و بی‌جان مهسا به‌منزله گره‌گاه تبعیض‌های قومیتی و مذهبی و جنسیتی جام صبر مردم را لبریز ساخت. مهسا به‌منزله نماینده تمامی نیروهای غیرخودی و بدن فاقد زندگی و زیست شایسته که توسط

حکومت عامدانه به حاشیه رانده شده بودند درآمد. در وضعیت به‌شدت عاطفی پیش‌آمده هیچ نیرویی نمی‌توانست میانجی یا بهتر بگویم توجیه‌گر مرگی چنین مظلومانه گردد. شعار «زن، زندگی، آزادی» که از حلقوم میلیون‌ها زن و مرد ایرانی با فریاد و خشم سر داده می‌شود، سرشت‌نمای مطالبه حق حیات مردمی است که نمی‌خواهند به آنان به چشم انسان‌های فریب‌خورده و محتاج قیومیت و سرپرستی حکومتگرانی نگریسته شود که خود بر سریر حکمرانی نشاندند.

اعتراضات اخیر برای تبدیل شدن به جنبش اجتماعی فراگیر از شبکه‌ها و فضای مجازی بهره گرفتند، اما این روش قابل دوام نیست. در عین حال به نظر نمی‌رسد که سبک و سیاق سیاست مردم، تداوم حضور در خیابان باشد. بلکه مردم می‌خواهند هستی و حیات قدرتمند خود را درک کنند و به حاکمیت بیاورند که قدرت بی‌قدرتان و به حاشیه‌راننده‌شدگان را دست‌کم نگیرد. در چنین وضعیتی باز هم حکومت است که باید بگوید صدای مردم را شنیده است. حکومت با اعتماد به مردم و جدی گرفتن مطالباتشان جنبش اجتماعی را به رسمیت شناخته و با کمک و یاری گرفتن از نهادهای مردمی به اصلاح نارسایی‌های سیستم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی موجود برآید.

نکته جالب توجه این است که اغلب کنشگران داوطلب در نهادهای مدنی، زنان هستند. به‌جای به حاشیه راندن و انکار عمدی نیروی زنان بهتر است از نیروی شگرف زنان در اداره و مدیریت جامعه استفاده شود. کنشگری در نهادهای مدنی بهترین تمرین جهت کسب تجربه کار تیمی و روابط دموکراتیک و مدیریت خویش است



# بر آمدن رهبران سیاسی نوپدید از بطن جنبش‌های اجتماعی جدید گفت‌وگو با الهه کولایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران



دکتر الهه کولایی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران معتقد است نظارت استصوابی و انسداد در رویه‌های جاری انتخاباتی از علل سوق یافتن اقشار اجتماعی مختلف به سمت سیاست‌ورزی جنبشی و خیابانی است. او معتقد است نیروهای سیاسی رایج درک درستی از جهان جدید و الزام‌های آن نداشته و بر آرمان‌ها و بایدها اصرار می‌ورزند. درنهایت، از منظر این تحلیل‌گر و فعال سیاسی، سرشت بسیار دگرگون‌شده جنبش‌های اجتماعی جدید ایجاب می‌کند که رهبرانی از جنس همین جنبش‌ها، به نیروی مرجع سیاسی کنشگران این جنبش بدل شده و در این بین تلاش اصلاح‌طلبان نیز برای ایجاد فرم در نظام سیاسی-اجتماعی کنونی ناکام ماند. مشروح پرسش و پاسخ مکتوب با دکتر الهه کولایی را در ادامه می‌خوانیم.

**تحلیل شما از وضعیت فعلی جامعه و مرجعیت نیروهای سیاسی در میان بدنه جامعه با عطف نظر به تحولات اخیر چیست؟ آیا می‌توانیم از دور‌های از خلأ نیروهای سیاسی مرجع سخن بگوییم؟**

«در کشور ما، مانند بسیاری از کشورهای خاورمیانه یا غرب آسیا یا به عبارت دیگر کشورهای درحال توسعه، نهادهای سیاسی و مدنی در شرایط ضعف و سستی پایدار هستند. نبود بخش خصوصی قدرتمند و نیز فرهنگ سیاسی مناسب همراه با عامل پیشین، تغییرهای اجتماعی سیاسی در این کشورها را پرتنش می‌سازد. از سوی دیگر جهانی شدن و انقلاب ارتباطات نیز شتاب دگرگونی در این کشورها را بسیار شدت بخشیده است. آثار این تأثیر و نفوذ در «انقلاب‌های عربی» دهه گذشته به‌خوبی تجربه شده بود. نتیجه این تکاپوهای عظیم مردمی را هم در روند دموکراتیک شدن این جوامع همگان دیدند. فعالیت احزاب پایدار و باتجربه در این کشورها تا حدودی می‌تواند بر این روندها تأثیرگذار باشد. همان‌گونه که اشاره شد، بستری لازم نیز در این زمینه شکل نگرفته است. در چنین شرایطی نقش نجیبان سیاسی اجرایی و آنان که قدرت تأثیرگذاری اجرایی و عملیاتی در حوزه‌های گوناگون را در اختیار دارند، برجسته‌تر می‌شود.

با توجه به سرشت جنبش‌های اجتماعی و تحولات گسترده و عمیق ناشی از آثار و پیامدهای سیاسی-اجتماعی-فرهنگی جهانی شدن که در حوزه اقتصاد بسیار نافذتر و مؤثرتر است، اعتراض‌های کنونی رهبری ندارد. این موضوع بر روند گسترش آن نیز بسیار تأثیرگذار است. شناخت و درک این ویژگی‌ها و آثار آن، مراجعه به نجیبان فکری یا همان روشنفکران را الزامی می‌سازد. اینجاست که اهمیت آگاهی‌بخشی و تکاپوهای فکری و گفتگویی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. مسئولیت اجتماعی کارشناسان و پژوهشگران علوم انسانی و علوم اجتماعی و نهادهایی که بتوانند این کارکرد را عهده‌دار شوند، در چنین شرایطی برجسته‌تر می‌شود. آنان از فضای مجازی و رسانه‌ها باید برای طرح دیدگاه‌ها و راهکارهای خود بهره‌گیرند.

درواقع سیاست‌ورزی هرچند در موضوع‌ها و مسیرهایی از دانشگاهیان جدا می‌شود ولی در عرصه‌هایی هم با هم پیوند دارند. دانشگاهیان هم ممکن

**ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سبک و سیاق سیاست‌ورزی کنونی در میان معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان، اعتصاب و نافرمانی مدنی است، از نظر شما چیست؟**

«سیاست‌ورزی یعنی همه فعالیت‌هایی که با «قدرت» سیاسی سروکار دارد؛ یعنی رابطه حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان. در اندیشه سیاسی، همه بحث‌ها این است که چه کسی قدرت را در اختیار بگیرد؟ چگونه قدرت را در اختیار بگیرد؟ و چگونه حکومت کند؟ همه بحث‌ها و جدل‌های سیاسی درباره پاسخ به این سه پرسش است. کسانی که سیاست‌ورزی می‌کنند با قدرت به معنای حکومت درگیر می‌شوند. در دهه‌های اخیر ما در حوزه سیاست با فرازونشیب بسیاری روبه‌رو بوده‌ایم. مردم برای اداره زندگی خود و تعیین سرنوشتشان بسیار کوشیده‌اند. با توجه به نهاد انتخابات و برگزاری پیوسته انتخابات در کشور، با همه دخل و تصرف‌هایی که در همه جوامع درحال توسعه وجود دارد، این تلاش‌ها کم و بیش بر رأی‌گیری و صندوق‌های رأی تمرکز یافته بود. نظارت استصوابی در این روند سبب شد قدرت انتخاب مردم، به گونه‌ای آشکار کاهش داده شود و بسیاری از افراد از کارآمدی این رفتار ناامید و از آن رویگردان شوند. هرچه این مداخله‌ها بیشتر شد، انگیزه مشارکت و حضور مردم نیز کاهش یافت. در دوره‌های مختلف انتخابات مجلس، اندیشه بکپارچه کردن قدرت و کنار زدن همه دیدگاه‌های متنوع و متفاوت ادامه یافت. در انتخابات آخرین دوره مجلس و سپس ریاست‌جمهوری، کنار زدن جریان‌ها و افراد، جز معتمدان محافظه‌کاران با عنوان یکپارچه‌سازی حکومت اجرایی شد. ایجاد این شرایط به معنی از دست رفتن فرصت و امکان طرح و تبیین خواسته‌ها و مطالبات بسیاری از مردم بود. در نتیجه روند بیان این درخواست‌ها و تقاضاها، در مسیر دگرگونی قرار گرفت. گسترش رفتارهای اعتراضی، گردهمایی‌ها و بیان مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی، خارج از نهادهای رسمی را در این زمینه باید بررسی کرد. زنان، جوانان، بازنشستگان، فرهنگیان و دانشگاهیان به بیان خواسته‌های خود در شرایطی پرداخته‌اند که نهادهای سیاسی و مدنی مناسب، برای عهده‌دار شدن نقش‌های مناسب در این زمینه یا بسیار نابالغ و ضعیف هستند، یا در اصل وجود خارجی ندارند.



## درازمدت مدنظر معترضان باشد. در این صورت برای پیگیری و تحقق پایدار خواسته‌های معترضان چه مدل کنشگری به معترضان برای تحقق مطالباتشان می‌توان پیشنهاد کرد؟

«بی‌تردید کنش بر مدار قانون مهم‌ترین ویژگی مورد نیاز برای پایداری و اثربخشی است. همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره کردم، رویکرد و نوع پاسخ حکومت می‌تواند بر گستره و شدت جنبش یا تبدیل شدن آن به شرایط دشوار بیفزاید. در این شرایط هم محافظه‌کاران و هم تحول‌گرایان باید از همه ظرفیت‌های اجتماعی-سیاسی برای حل و فصل اختلاف‌های ایجادشده بهره‌گیرند. در این زمینه ابزار گفت‌وگو در سطوح مختلف و عرصه‌های گوناگون باید به کار گرفته شوند. باید جامعه را از تبدیل شدن به یک گلوله برفی بازداشت که در مسیر حرکت خود و روند تحولات می‌تواند به یک بهمن ویرانگر و خانمان‌برانداز تبدیل شود و همه منافع و مصالح یک جامعه را مدفون و نابود سازد.»

## تکلیف نیروهای فکری و جریان‌های سیاسی سنتی در کشور با توجه به تحلیل شما از قضا و وضعیت فعلی جامعه چیست؟

«باید تحولات عمیق اجتماعی و فناوری‌های جدید و آثار و پیامدهایش را به‌خوبی بشناسیم. معنا و آثار و پیامدهای جهانی شدن، چندرسانه‌ای شدن و دگرگونی عمیق ساختارها و مفاهیم را باید درک کنیم. متأسفانه بیشتر کنشگران سیاسی در کشور ما درک درستی از «جهان جدید» و الزام‌های آن ندارند. همچنین کنشگران سیاسی و حتی بسیاری از نیروهای فکری در برابر واقعیت‌های پرتحول جاری؛ بیشتر بر «آرمان‌ها و بایدها» اتکا دارند. درحالی‌که در عرصه سیاست‌ورزی، درک درست امکانات و محدودیت‌های واقعی بسیار حیاتی است. بر این اساس شناخت راهکارها و مسیرهای واقعی و عملی بر اساس تجربه جوامع مشابه بسیار مهم است. در این زمینه درس‌های بسیاری از جنبش‌های اجتماعی-سیاسی در مناطق پیرامونی پیش‌روی ما قرار دارد که باید به‌درستی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. از آن مهم‌تر تجربه‌های جامعه ایران در فراز و نشیب دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی دهه‌های اخیر باید بازخوانی شود. ما مردمی هستیم که بارها هزینه غفلت از این درس‌ها را پرداخته‌ایم. نه‌نخبگان اجرایی حاضر می‌شوند نگاهی به گذشتگان بیندازند و نه‌نخبگان فکری به بررسی تجربه‌های مشابه در دیگر کشورها توجه نشان می‌دهند، مخالفان قسم خورده که تکلیفشان روشن است...»

شکل‌های جدید ساختارهای اجتماعی و کنش پیوسته را آشکار می‌سازد. آن‌ها قدرت انگیزش خود را از یک‌سو از نارضایتی از شکل جاری زندگی و از سوی دیگر از آرزوها و امیدها برای طرح یک نظام جدید زندگی می‌گیرند. پس جنبش‌های اجتماعی در پی تأسیس نوعی نظم جدید اجتماعی هستند. با گسترش ارتباطات در سطح جهان، جنبش‌های اجتماعی هم تحت تأثیر شبکه‌های اجتماعی قرار گرفته‌اند. درواقع شبکه‌های اجتماعی به ابزاری برای پیشبرد هدف‌های جنبش‌های اجتماعی جدید تبدیل شده‌اند که ویژگی اصلی آن در «عصر جامعه شبکه‌ای» است که مانوئل کاستلز در کتاب عصر اطلاعات به‌خوبی ویژگی‌های آن را برشمرده است.

ارتباط محافظه‌کاران که شما اصول‌گرایان خوانده‌اید با این تقاضاها روشن است. آنان به‌عنوان حافظان نظم موجود و نظام اجتماعی-فرهنگی حاکم، نمی‌توانند رهبری این حرکت را بر عهده بگیرند. اصلاح‌طلبان نیز در تلاش برای به نمایش گذاشتن ظرفیت‌های نظام اجتماعی-سیاسی کنونی ناکام مانده‌اند. نتیجه روشن است رهبرانی از جنس فعالان جنبش‌های اجتماعی اخیر که متمرکز نیست، رهبری آن را بر عهده می‌گیرند؛ البته باید به موضوع جهانی شدن و کم‌اثر شدن مرزهای حکومتی توجه کرد. در شرایط جدید، خارج با داخل ارتباطی تنگ و نزدیک ایجاد می‌کند. ناکارآمدی سازوکارهای موجود بر شدت نفوذ از بیرون می‌افزاید. مفهوم این تحول بی‌اثر شدن منابع تأثیرگذار داخلی نیست، بلکه آنان باید بتوانند درخواست‌ها و نیازهای این جنبش و کنشگران آن را درک کنند. ضمن اینکه سرنوشت جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه و دیگر مناطق درحال توسعه، ارتباط مستقیمی با رفتار و واکنش‌های حافظان نظام موجود دارد.

## اعتراضات اخیر و حضور در خیابان نمی‌تواند به‌عنوان یک استراتژی

است در پی دستیابی به هدف‌های سیاسی فعالیت کنند. در تاریخ معاصر کشور ما این ارتباط در بسیاری موقعیت‌ها منشأ تحولات سازنده‌ای بوده است. برای نمونه مهندس بازرگان یکی از دانشگاهیانی بود که به سیاست‌ورزی روی آورد. این یک واقعیت آشکار و شناخته‌شده است که کنش و واکنش‌های دانشگاه بر عرصه سیاست و سیاست‌ورزی، پیوسته و پایدار بوده است؛ بنابراین نخبگان فکری و فرهنگی در همه سطوح باید برای ارتقای آگاهی سیاست‌ورزان بهره‌گیرند. این موضوع خود نیازمند ایجاد شرایط مناسب و امن برای گفت‌وگو و بررسی تجربه‌ها، مسیرها و روش‌های گوناگون است.

## با فرض اینکه نیروهای سیاسی شناخته‌شده و معمول شامل اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در حال حاضر توان نمایندگی جامعه برای پیگیری و تحقق خواسته‌ها را ندارند، آیا باید منتظر زایش نیروی سیاسی جدیدی باشیم یا اساساً سبک و سیاق سیاست‌ورزی معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان است، هرگونه نیاز به نمایندگی برای پیگیری مطالبات را منتفی می‌کند؟

«پاسخ این پرسش را باید در سرشت بسیار دگرگون‌شده جنبش‌های اجتماعی جدید جست‌وجو کرد. در اصل جنبش‌های اجتماعی در شرایطی که مسیرها و سازوکارهای موجود برای کنش پیوسته در جامعه دچار اختلال شود یا تفسیر و تعریف مردم از مسائل گوناگون اجتماعی دگرگون شود، به‌گونه‌ای که تعریف‌های فرهنگی موجود نتوانند آن‌ها را تأمین کند، احتمال پدید آمدن رفتارهای جمعی و ناآرام اجتماعی-کنش‌های اجتماعی از انواع آن‌هاست- به وجود می‌آید. اهمیت ناآرامی اجتماعی این است که از یک‌سو نشانه فروپاشی و لزوم تغییر نظم اجتماعی را نشان می‌دهد. از سوی دیگر آمادگی پذیرش

# محور همگرایی، تغییر ساختار با رویکرد منافع ملی

## تحلیل جنبش اعتراضی اخیر در پرسش و پاسخ با فیروزه صابر، فعال مدنی-اجتماعی



فیروزه صابر، فعال مدنی حوزه توانمندسازی زنان و از مؤسسان شبکه ملی مؤسسات نیکوکاری و خیریه در ایران که سال‌ها در بطن فعالیت‌های اجتماعی حضور داشته و تجارب گران‌سنگی از میدان اجتماع اندوخته در تحلیل اعتراضاتی که از شهریور ۱۴۰۱ در ایران آغاز شده معتقد است در این شرایط قوت بخشیدن به تشکل‌های مدنی و صنفی و نقش‌پذیری آنان در سازمان‌یافتگی جنبش استراتژی اثر بخشی به مطالبات معترضان است و اتصال به تشکل‌هایی که می‌توانند مرجعیت اقشار اجتماعی مختلف مانند معلمان، دانشجویان، کارگران، حقوقدانان، پزشکان و نظایر آن را به تدریج به عهده گیرند، فرصت‌های جدیدی را پیش‌رو قرار می‌دهد. مشروح پرسش و پاسخ با این فعال مدنی-اجتماعی را در ادامه می‌خوانیم.

را کرده بود. او مطرح کرد رسانه ملی گروه‌های مرجع را به حاشیه رانده و به ستاره‌سوزی و حذف کسانی دست زد که در آن‌ها یک نبوغ فکری، هنری، سیاسی و اندیشه‌ای می‌شد سراغ گرفت و این ظرفیت‌ها و سرمایه‌ها را حذف کرد و به حاشیه رانده شدند. نسل جوان و نوجوانی که وارد دوران بلوغ خود شدند، در شبکه‌های اجتماعی گروه‌های مرجع خود را جست‌وجو کردند. در نتیجه با به حاشیه رفتن گروه‌های مرجع روشنفکری، سلبریتی‌ها جایگزین شدند (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۶ اسفند ۱۳۹۵). طبیعی است هر جنبشی به پشتوانه فکری و سیاسی نیاز دارد، حتی اگر رویکرد کاملاً شبکه‌ای به خود بگیرد، باز هم با رویکرد فکری و عملی مشخصی می‌تواند شکل بگیرد و تداوم یابد. اساساً سه عنصر شعار محوری این جنبش یعنی «زن-زندگی-آزادی» وقتی می‌تواند از نظر مفهومی تبیین شود و در پیچه‌های ذهنی جامعه را به روی خود باز کند و مورد حمایت در عرصه عمومی و در سطح فراتر قرار گیرد که پشتوانه نظری داشته باشد و این مسئولیت به عهده مراجع فکری، اجتماعی و سیاسی است که امروز فعال صحنه نیستند.

**با فرض اینکه نیروهای سیاسی شناخته‌شده و معمول شامل اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در حال حاضر توان نمایندگی جامعه برای پیگیری و تحقق خواسته‌ها را ندارند، آیا باید منتظر زایش نیروی سیاسی جدیدی باشیم یا اساساً سبک و سیاق سیاست‌ورزی معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان است، هر گونه نیاز به نمایندگی برای پیگیری مطالبات را منتفی می‌کند؟**

«به نظر من طیف اصلاح‌طلبان به مفهوم نیروهای سیاسی منتسب به آن، کارکرد خود را از دست داده‌اند و نمی‌توانند نقش مؤثری در این جنبش ایفا کنند. فرصت‌سوزی‌های زیادی در جریان اصلاح‌طلبی رخ داده که اعتماد و اقبالی در این جنبش به آن نیست. نکته آن است که در چنین شرایطی که خلأ مرجعیت وجود دارد، جریان‌های مختلف اعم از حاکمیت یا نیروهای مخالف حاکمیت و یا حتی عوامل خارجی از «استراتژی شکاف» حداکثر بهره‌برداری را خواهند کرد و اساساً بهترین فرصت برای تأثیرگذاری

**از نظر شما ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سبک و سیاق سیاست‌ورزی کنونی در میان معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان، اعتصاب و نافرمانی مدنی است چیست؟**

«به نظر من اعتراضات فعلی در امتداد اعتراضات سال‌های قبل است که با فاصله زمانی کمتر و سطح بالاتری از مطالبات به جنبش اجتماعی تحرک بیشتری بخشیده است. جوانان و به‌ویژه زنان نقش محوری دارند و با شعار کلیدی «زن-زندگی-آزادی» و کاملاً خشونت‌پرهیز، پس از کارساز نبودن انواع شیوه‌های مطالبه‌گری، خیابان را انتخاب کردند و با همه هزینه‌های پیش‌بینی‌شده و نشده مقابله حاکمیت، با جسارت و شجاعت بی‌نظیری پا به خیابان گذاشتند، اما به سه نکته مهم هم باید عمیقاً توجه شود، نکاتی که می‌تواند بازدارندگی و حتی سرخوردگی شدید ایجاد کند. واقعیت آن بود که شدت خشونت در برابر خواسته‌های مدنی معترضان چنان بوده و هست که هرچقدر هم طالب برخورد خشونت‌پرهیز باشند، فضای رعب و دست‌گیری و خون‌چکانی‌ها، آنان را هم می‌تواند وارد معرکه خشونت کند. نکته دیگر آنکه اعتراض مدنی به قصد تحقق مطالبات و تداوم به سازمان‌یافتگی و تاب‌آوری نیاز دارد؛ و بالاخره پیش‌بینی حوادثی است که بنا بر تجربه چهار دهه گذشته منجر به سرکوب شدید یا انحراف در جنبش می‌شود.

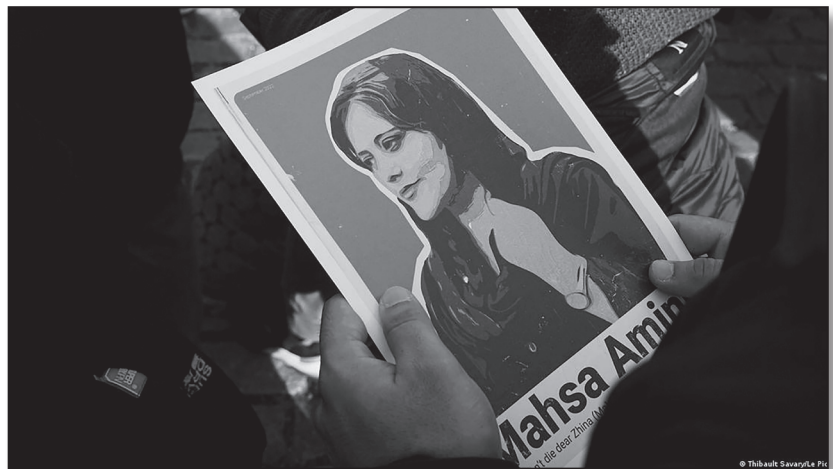
**تحلیل شما از وضعیت فعلی جامعه و مرجعیت نیروهای سیاسی در میان بدنه جامعه با عطف نظر به تحولات اخیر چیست؟ آیا می‌توانیم از دور‌های از خلأ نیروهای سیاسی مرجع سخن بگوییم؟ در این شرایط تکلیف جامعه‌پذیری سیاسی، سازمان‌دهی، کانالیزه کردن مطالبات و میانجی‌گری میان حکومت و معترضان که کارکرد رایج احزاب و سازمان‌های سیاسی است چه می‌شود؟ کدام نیروی بدیل قرار است چنین نقشی را ایفا کند؟**

«واقعیت آن است که خلأ مرجعیت نیروهای سیاسی و فکری در این جنبش کاملاً مشهود است. در سال ۹۵ مرحوم قانعی‌راد در گفت‌وگویی با عنوان «تلاش برای تبعید گروه‌های مرجع به حاشیه» پیش‌بینی چنین فضایی

پیش‌رو قرار می‌دهد. ضمن آنکه شرایط موجود علی‌رغم فضای تهدید و خشونت، فرصت ایجاد تشکل‌های خودجوشی را فراهم می‌کند که در شبکه تشکل‌ها و نهادهای مدنی می‌تواند به تقویت و تأثیرپذیری از هم و خلق ایده‌ها و فرصت‌های جدید کمک کند.

### تکلیف نیروهای فکری و جریان‌های سیاسی سنتی در کشور با توجه به تحلیل شما از قضایا و وضعیت فعلی جامعه چیست؟ مهم‌ترین و فوری‌ترین اقدام لازم از سوی این جریان‌ها برای مشارکت فعال و گذار از وضعیت فعلی چیست؟

«به نظر من نیروهایی که هنوز بار مسئولیت را بر دوش‌های خود سنگین احساس می‌کنند، نه می‌توانند منفعل باشند و نه دچار هیجانانگیزی کاذب. نمی‌توانند فقط نقش آموزگار را هم ایفا کنند. ضمناً فاصله‌ها را هم باید جبران کنند، اما بار گرانی از تجربه هم دارند که می‌تواند با دید نو، فرصت‌های جدیدی خلق کند. امروز همگرایی بین نهادهای سیاسی و مدنی در این طیف می‌تواند ظرفیت جدیدی ایجاد کند که این جنبش را در مسیر خواسته‌های خود تقویت و تداوم بخشد. محور همگرایی، مطالبات این جنبش می‌تواند در مسیر تغییر ساختار و با رویکرد منافع ملی باشد. اجتماع تشکل‌های سیاسی و مدنی و البته با تقسیم کار متناسب با قابلیت‌ها و کارکردها، هویت اجتماعی فراتری را به دست می‌دهد که می‌تواند در قالب شبکه علاوه بر تحقق مطالبات، در تقویت رفتار مدنی جامعه مؤثر واقع شود. ■»



### در این صورت برای پیگیری و تحقق پایدار خواسته‌های معترضان که به نظر می‌رسد خواسته‌های عمیق و غیرقابل چشم‌پوشی از سوی حکومت باشند، چه مدل کنشگری به معترضان برای تحقق مطالباتشان می‌توان پیشنهاد کرد؟

«حرکت با رویکرد مطالبه‌محور، قابلیت انعطاف و تداوم دارد. هرچند حاکمیت، چهره بس خشنی به خود گرفته است. به نظر من در این شرایط قوت بخشیدن به تشکل‌های مدنی و صنفی و نقش‌پذیری آنان در سازمان‌یافتگی جنبش می‌تواند راهکار مناسبی باشد. اتصال به تشکل‌های رسمی که می‌توانند مرجعیت اقشار اجتماعی مختلف مانند معلمان، دانشجویان، کارگران، حقوقدانان، پزشکان و نظایر آن را به تدریج به عهده گیرند، فرصت‌های جدیدی را

و همسو کردن جنبش با تمایلات و منافع خود است. فقدان مرجعیت می‌تواند به مرجع شدن آنان کمک کند. امروز رسانه‌ها، چه در داخل و چه در خارج، در دو جبهه کاملاً مخالف نقش راهبری را در جنبش برای خود قائل هستند: یکی در جهت انکار و سرکوب؛ و دیگری در جهت تشدید منازعه و همسویی با منافع خود. به نظر می‌آید نیروهای با صبغه ملی-مذهبی، ملی، حقوق بشری و مدنی که سلامت و خوش‌نامی در کارنامه خود دارند، می‌توانند با رویکردی نو و نگاه به شرایط جدید و درک نیازهای جامعه جوان در مسیر تغییر ساختار، در متن و نه در حاشیه، نقش آفرینی کنند. در این صورت نیاز به خیز جدی دارند.

### اعتراضات اخیر و حضور در خیابان نمی‌تواند به‌عنوان یک استراتژی درازمدت مدنظر معترضان باشد.

صفحه اصلی
بلاگ
هدیه
رصد
سبد خرید
ورود

فیدیبو فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

کتاب‌ها

## عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده کنند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت کرده و نصب کنند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه کنند.

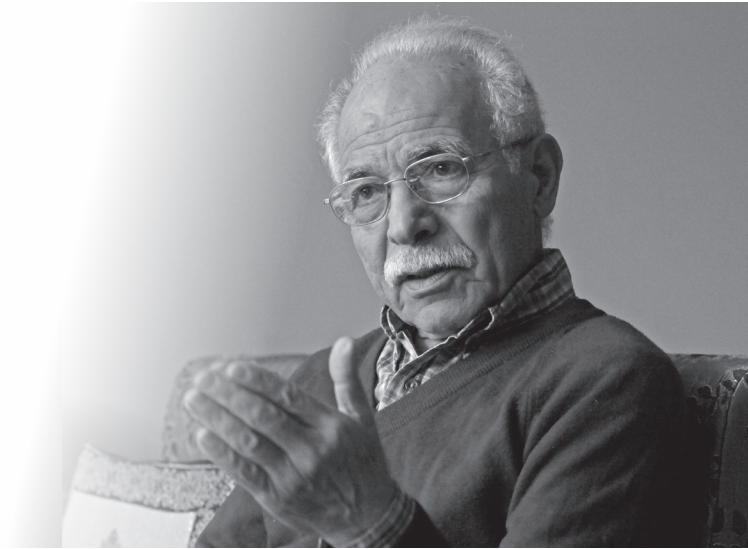
این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند، از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک‌گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارائه‌شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه به‌طور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.

دائلود کتاب

# استعلای اعتراض خیابانی

در گرو کنش خلاق و همکاری با جامعه مدنی

گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان



حبیب‌الله پیمان، روشنفکر مذهبی و فعال سیاسی با سابقه بر این باور است که اعتراضات اخیر، ریشه‌های عمیقی در دوردست و نزدیک دست تاریخی داشته و نباید به جرقه‌ای که به بروز این اعتراضات منجر شد تقلیل داده شود. از نظر پیمان، حذف رویکرد شورایی و اداره انجمن تجربه‌شده در ماه‌های آغازین انقلاب و معکوس شدن مخروط رابطه دین و شریعت دو عامل نزدیک دست تاریخی است که در پیدایش وضعیت اعتراضی امروز دخیل است. او در تحلیل مسیر پیش‌روی اعتراضات خیابانی با ترسیم سه شکل واکنش منفی و مخرب در مقابل کنش خلاق، معتقد است معترضان برای پرهیز از افتادن به دام انزوا از جامعه و بازگشت به طبیعت یا درویش مسلکی یا کنش‌های خشونت‌آمیز، راهی جز ایجاد نهادهای خرد برای گفت‌وگو و همکاری با جامعه مدنی ندارند. از خلال این گفت‌وگو و همکاری است که کنش‌های خلاق و سازنده شکل گرفته و می‌تواند مبنایی احتمالی برای دموکراسی گفت‌وگویی به‌عنوان نزدیک‌ترین شکل دموکراسی مستقیم مثالی شود.

عین حال از عرصه سیاست اصیل بیرون رانده شده است. زندگی‌ای که نه حیات طبیعی است و نه سیاسی راستین، بلکه یک زندگی عریان و بی‌پناه در برابر جبر قانون و در وضعیت و نهادگی که معنای نهایی آن نیست، مگر نفس تسلیم شدن و قرار گرفتن در معرض خشونت و حق حاکم بر مرگ. بنا به تعبیر میشل فوکو، وجود زیستی در وجود سیاسی بازتاب یافته و اداره زندگی به خصیصه اصلی و منطبق بنیادین رژیم قدرت در دنیای مدرن بدل شده است. در شرایط ممنوعیت و پردشدگی از سوی حاکم و نظام سلطه، نه فقط زندگی سیاسی، که حیات طبیعی و بدن‌مندی افراد نیز تحت نظارت و استیلای قرار می‌گیرد. حوزه خصوصی، سلیقه‌ها، اندیشه، انتخاب و سبک زندگی را قدرت، تکنولوژی، تبلیغات و به تعبیر اصحاب مکتب انتقادی «صنعت فرهنگ»، تعیین می‌کند. تضاد حیات سیاسی و طبیعی (بیولوژیک)، خود معلول ساختار «استثنائی» قدرت حاکم است. حاکمی که درباره امر استثنائی تصمیم می‌گیرد، یعنی معین می‌کند قانون چه زمانی قابل اجراء است، چه چیزها یا افراد و گروه‌هایی مشمول آن می‌شوند و چه زمان به حالت تعلیق درمی‌آید. استثنائی که دقیقاً به واسطه طرد و کنار گذاشته شدن از قلمرو قانون، درون قانون می‌گنجد و مشمول آن می‌شود. کسی که حذف و طرد می‌شود صرفاً از قانون کنار گذاشته شده است، قانون او را به حال خود و نهاده است؛ و نهادگی که معنایی جز قرار داده شدن در معرض جبر و زور قانون و کنترل دائمی از سوی قدرت حاکم ندارد. ضمن آنکه حکمران خود را مشمول و مقیم قلمرو قانون می‌کند و هم از آن برکنار و مستثنی می‌دارد.

خیزش اعتراضی اخیر، متکثر و فاقد رهبری واحد است. به شیوه پسامدرن‌ها؛ به روایت‌های کلان و تمام آنچه حتی متعلق به دوران مدرن است پشت می‌کند. با این حال چون دغدغه‌ها و نارضایتی آن‌ها ریشه در محرومیت‌ها، ممنوعیت‌ها و بحران‌هایی دارند که اکثریت مردم زیر بار آن‌ها کمر خم کرده‌اند، با آن‌ها احساس همبستگی و همدردی می‌کنند و مانند آن‌ها حاکمیت و سیاست‌های آن را مسئول اصلی نابسامانی‌ها، فجایع و مصائبی می‌دانند که نه فقط زندگی

**اعتراضات اخیر وارد ماه دوم شده و شیوه بیان آن همچنان مبتنی بر حضور در خیابان است. برای شروع بحث درنگ روی ریشه‌های این اعتراضات مدخل مناسبی است. به نظر شما اعتراضات شهریور تا آبان ۱۴۰۱ چه سرچشمه‌ها و زمینه‌هایی در گذشته دور دست و نزدیک دست دارد؟**

«این پدیده به‌رغم اینکه در شکل و محتوا از حرکت‌های اعتراضی پیشین متفاوت است، اما از نظر جهانی منحصر به فرد نیست. نحوه ظهور، کنش، ادبیات، شعار و شبکه ارتباطی‌شان، کاملاً متمایز از جنبش‌های متعارفی است که سازمان‌دهی، رهبری متمرکز، چشم‌انداز و راهبرد مشخص دارند و از طریق شبکه ارتباطات مجازی اقدامات خود را در صحنه عمل هماهنگ می‌کنند. اعتراضات با مرگ خانم مهسا امینی شروع شد، ولی بلافاصله به احقاق حقوق و آزادی‌های تضییع‌شده همه زنان تسری پیدا کرد و با تیلور در شعار «زن-زندگی-آزادی» محرومیت‌های اقشار وسیع‌تر از جامعه را از زن و مرد و جوان و کهنسال منعکس و مطالبات اساسی‌شان را نمایندگی و همدردی‌شان را جلب کرد. با این شعار خواسته‌ها روی آزادی شیوه انتخاب زیست با محوریت یک زیست طبیعی و بدن‌مند تمرکز پیدا کرد. حرکت اعتراضی نسل عمدتاً جوان دهه ۸۰ در خیابان، در ایران بی‌سابقه است، ولی با جنبش‌های معاصر مابعد عصر تجددخواهی، علیه مظاهر آسیب‌زای تمدن صنعتی مصرف‌زده سرمایه‌دارانه به‌ویژه جوامع غربی مشابهت زیادی دارد. در این گونه نظامات، آزادی و استقلال افراد مخدوش شده و همانند اشیای تحت نظارت و به کار گرفته یا «مصرف» می‌شوند و اگر به درد نخور یا رام و تسلیم نبودند، طرد می‌شوند و از شمول قانون مستثنی و محکوم به «حذف و انقیاد مضاعف» می‌شوند؛ به طوری که نه از حیات طبیعی بهره‌مندند و نه از حیات سیاسی اصیل. به تعبیر آگامبن یک «حیات برهنه» دارند که نه طبیعی «بیولوژیک» است و نه سیاسی، بلکه عبارت است از شکل سیاسی‌شده حیات طبیعی است؛ حیاتی که به‌طور بی‌واسطه سیاسی شده و در

## بگیریم، چه نسبتی میان این حرکت با جنبش و فرازهای مبارزاتی قبلی ایران می‌توان برقرار کرد؟

« در سال ۵۷ در ایران انقلاب شد. محدودیت‌هایی در رژیم قبلی نسبت به آزادی‌ها و حقوق برابر در مسائل اجتماعی و اقتصادی بود و جامعه هم انقلاب کرد. چرا انقلاب کرد؟ شعار آزادی، عدالت و رهایی از استبداد داخلی و مداخلات قدرت‌های خارجی مطرح بود. با توجه به اهداف محقق نشده انقلاب مشروطه و نهضت ملی، مردم خواهان آزادی و دموکراسی واقعی مردمی و استقلال و حاکمیت ملی بودند.

احزابی هم بودند که ضمن حمایت از کلیت این خواسته‌ها مرام و آرمان‌های خاص خود را تبلیغ و دنبال می‌کردند، اما نقش آن‌ها در پیروزی انقلاب اثرگذار، ولی تعیین کننده نبود. ملحق شدن توده میلیونی مردم به صفوف انقلاب تحت رهبری روحانیون پیروزی انقلاب را تسریع و جایگزینی جناح روحانیون را مسجل کرد. مبدا و عوامل ورود و مشارکت روحانیون در مبارزات سیاسی این دوره را باید در تحولات سال‌های آغازین دهه ۱۳۴۰ پی گرفت: از شروع انقلاب مشروطیت تا جبهه ملی دکتر مصدق و سپس جبهه ملی دوم در حد فاصل ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱. جنبش‌های آزادی‌بخش ایران خصلت ملی‌گرایی به معنای رهایی از سلطه استعمار خارجی و استبداد داخلی، تأمین استقلال سیاسی و حاکمیت ملی مردمی دموکراتیک داشتند. در اوج فعالیت جبهه ملی دوم، در زمان نخست‌وزیری امینی در سال ۱۳۴۱ شاه به امریکا رفت و موافقت آن دولت را برای کنار گذاشتن امینی و سرکوب نیروهای ملی جلب کرد و در ازای آن انجام یک رشته اصلاحات را که خواست آمریکایی‌ها بود بر عهده گرفت و به محض برگشت امینی را مستعفی کرد و نیروها و احزاب ملی را قلع و قمع کرد. سران جبهه ملی که به مبارزه علنی و قانونی عادت داشتند، ادامه فعالیت تحت آن شرایط سرکوب را برای خود ناممکن دیدند و سیاست صبر و انتظار تا مساعد شدن دوباره شرایط، پیش گرفتند. تلاش احزاب ملی برای ادامه مبارزه زیر عنوان جبهه ملی سوم که با تأیید دکتر مصدق همراه بود به خاطر فشار و تهاجم نیروهای امنیتی به نتیجه نرسید و آن‌ها ناگزیر به مبارزه مخفی روی آوردند. تعدادی از نیروهای جوان‌تر احزاب ملی و چپ‌گرا راهبرد مبارزه مسلحانه را برگزیدند، اما موقعیت آن‌ها و راهبرد انتخابی‌شان به نحوی نبود که توده‌ها را به خود جلب کند و در صحنه فعال نگاه دارد. در نتیجه خلأ رهبری توده‌ها ادامه یافت و این در حالی بود که مردم خواهان ادامه مبارزه تا کسب آزادی و روی کار آمدن یک حکومت ملی بودند، ولی در نبود رهبری مورد اعتماد عمومی و نداشتن راهبرد مناسب کاری از آنان ساخته نبود. تا اینکه بندهایی



شنیده نمی‌شود و بی‌اعتنایی مداوم نسبت به وجودشان و حتی انکار وجود آن‌ها هست که سبب احساس طردشدگی می‌شود. نسل فعال در حرکت اخیر خیلی جدی‌تر مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است؛ این نسل در فرآیند اول انقلاب که درصد مشارکت بالا بود و تعداد بیشتری از مردم در میدان بودند سهمی نداشتند و بعدتر هم که زمینه مشارکت محدودتر شد و به این نسل رسید، فرصت و امکانی برای انتخاب زندگی دلخواه خویش به آنان داده نشد. خواسته‌هایشان نادیده گرفته شد، اجازه نداشتند به سلیقه خود زندگی کنند، مهمانی برونند و لباس بپوشند. زندگی طبیعی و خصوصی‌شان مشمول سیاست و قواعد مقرراتی شد که در تعیین آن‌ها نقش نداشتند و خود برنگزیده بودند. «زیست سیاست» وجودشان را دربر گرفت و هیچ شأنی از حیات طبیعی، مدنی و سیاسی‌شان از مداخله و نظارت استثنائی حاکم در امان نماند. در کشورهای مدرن سرمایه‌داری، ادغام وجود زیستی افراد در وجود سیاسی نامحسوس است؛ آشکارا به آنان فرمان نمی‌دهند و کسی را مجبور به پیروی از الگوهای پرداخته‌شده برای زیست جسمانی و فکری و فرهنگی نمی‌کنند، مانند اربابان و رعایای خود نمی‌گویند چه کار بکنند، چه چیز بپوشند! به شیوه غیرمستقیم سوژه زیست سیاسی را متقاعد می‌سازند؛ بنابراین به فشار و سرکوب مستقیم کمتر نیاز پیدا می‌کنند. قدرت با به خدمت گرفتن دانش و تکنولوژی به گونه‌ای اراده و خواسته‌های خود را به آنان القا می‌کند که تصور می‌کنند خود آن‌ها را اندیشیده و آزادانه برگزیده‌اند، اما در اینجاست که قدرت‌ها از آن دانش و تکنیک محروم‌اند، زیست منطبق با سیاست حاکم را آشکارا به ضرب و زور عریان بر آنان تحمیل می‌کند.

**شما به ریشه‌های اجتماعی بروز اعتراضات و خیزش اخیر در جامعه ایران اشاره کردید. اگر بخواهیم رد این ریشه‌ها را در تاریخ معاصر پی**

اجتماعی آن‌ها که طبیعت و سرزمین را نیز به سوی تباهی و ویرانی سوق داده است. ناراضیان معترض محدود به افرادی از نسل جوان نیستند که در خیابان‌ها گرد می‌آیند. اکثریت به ظاهر خاموش نیز به بنا به دلایل خاص و با مشترک نسبت به وضع موجود معترض‌اند، ولی زمان یا این شیوه عمل را مناسب نمی‌دانند؛ لذا اگر اوضاع به همین صورت ادامه یابد با همان شیوه‌هایی که در موارد مشابه تجربه کرده‌اند، دست به عمل خواهند زد.

از این‌رو، این جریان که با مرگ مهسا امینی شروع شد و بعد در قالب شعار «زن-زندگی-آزادی» نمادین شد، ظرفیت بالقوه زیادی برای گسترش و تعمیق دارد و از ناراضیاتی و خشم‌های فروخورده‌ای نیرو می‌گیرد که حاصل شکست تمامی کوشش‌هایی است که متناوباً برای حل بحران‌های تو در تو و اصلاح امور صورت گرفت، ولی با دیوار سخت مخالفت و ممانعت ارباب قدرت و ثروت برخورد کرد و خنثی شدند و اینک با گذشت زمان مرزمن شده و به شیوه‌های گذشته علاج‌ناپذیر به نظر می‌رسند و مانند یک دمل چرکین در فاصله‌های زمانی که پیوسته کوتاه‌تر می‌شوند سر باز کرده و اذهان را متوجه وخامت شرایط پیش‌رو می‌کنند. داستان را نباید منحصرراً به دغدغه جوانان و ناشی از شور جوانی و جوشش و غلیان احساسات یا خشم فروخورده علیه محدودیت‌ها، فشارها و تحقیرها محدود کرد. این‌ها قطعاً در بروز این اعتراضات دخیل بوده‌اند، اما مسئله فراتر از این و به بحران‌های عمیق‌تر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بازمی‌گردد.

عوامل مؤثر در بروز این پدیده‌ها چندلایه هستند و معمولاً به عوامل عینی و مشهود و ملموس برای همه بیشتر اشاره می‌شود؛ مثل اینکه جامعه دچار فقر، فساد و نبود آزادی است یا دشواری یا عدم دسترسی اکثریت مردم به نیازهای پایه هرم زندگی اعم از نان، امنیت و آزادی. به لایه‌های بعدی عوامل نابسامانی‌ها در تحلیل‌ها اشاره می‌شود: اینکه مردم از آزادی و حق مشارکت در تعیین سرنوشتشان محروم‌اند، صدایشان

از برنامه اصلاحات شاه مثل دادن حق شرکت در انتخابات و حذف تصریح به قرآن در مراسم تحلیف، پنهان‌های به دست روحانیون مخالف رژیم به‌ویژه آیت‌الله خمینی داد تا با انگشت گذاشتن روی نقاط ضعف سیاست‌های شاه، به‌ویژه وابستگی و دنباله‌روی‌اش از قدرت‌های بیگانه، همه روحانیون و توده‌های پیرو آنان را به مبارزه با رژیم برانگیزد و به این ترتیب بود که به‌تدریج ظرف یک دهه چتر رهبری‌شان گسترده شده و ابعاد ملی یافت و بلارقیب شد.

انگیزه و دیدگاه نظری آقای خمینی در این حضور فعال در صحنه سیاست، آن‌گونه که بعدها آشکار شد، از جنبه نظریه فقه سیاسی شیعه دوازده‌امامی نسبت به تقریباً تمامی فقها که طی بیش از یک هزار سال از غیبت آخرین امام به این طرف سرلوحه معتقدات سیاسی خود قرار داده و به آن ملتزم باقی مانده بودند، یک تفاوت مهم داشت. بیشتر انگیزه برای حضور در عرصه سیاسی داشت. به‌تدریج مبارزه سنگینی رخ داد و بار مبارزه بر دوش طیفی از نیروها قرار گرفت. این جریان که خلأ را پر کرد، هر چه به پیروزی نزدیک شد اقبال و وسیع‌تری را به سمت خود کشاند؛ به دو دلیل: یکی پیوند مذهبی که فرهنگ جامعه داشت و این‌ها با توده میلیونی مردم از طبقات متوسط به پایین زبان مشترک داشتند؛ و از سوی دیگر، راهبرد مبارزه بود که با سنت مبارزات جامعه ایران هماهنگی داشت.

مبارزه چریکی با فرهنگ عمومی ایرانی‌ها در دوره معاصر که از تحریم تنباکو به این طرف را دربر می‌گرفت، سازگاری نداشت و به‌علاوه با فرهنگ چند هزار ساله ایرانی‌ها هماهنگ نیست. شواهد تاریخی نشان می‌دهد ایرانی‌ها در اقدام به جنگ و خشونت به‌ویژه اگر داوطلبانه، ابتدایی و تهاجمی باشد تمایل چندانی از خود نشان نداده‌اند. در جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آزادیبخش معاصر از مشروطه به بعد هم عموماً راهبردهای مسالمت‌آمیز مانند تحصن، تجمع در اماکن عمومی و مذهبی، نافرمانی مدنی و اعتصاب و دست کشیدن از کار یا تحریم کالاهای دشمنان را بر جنگ مسلحانه و خشونت خیابانی ترجیح داده‌اند، مگر مواردی که هدف تجاوز قرار گرفته موجودیت و آزادی و استقلال خود و سرزمینشان در معرض نابودی قرار می‌گرفت. روش‌های مزبور سازگاری بیشتری برای جامعه مدنی و روحانیون متحد آنان داشته است. در عین حال که به دلیل فراگیری و قدرت اثرگذاری‌شان خیلی بیش از اقدامات خشونت‌بار در واداشتن حکومت‌ها به پذیرش خواسته‌هایشان با موفقیت همراه شده است. این قضیه در به چالش کشیدن قدرت و مشروعیت حکومت‌های اقتدارگرای مدرن بیشتر صادق است؛ در رویارویی خشونت‌آمیز و مسلحانه معمولاً توازن قوا به نحو رقابت‌ناپذیری به نفع دولت‌هاست که نه فقط از

حق انحصاری داشتن قوه قهریه برخوردارند، بلکه به سلاح‌ها و ابزار اعمال قهر و خشونت مجهزند که به دست آوردن و نگهداری‌شان برای شهروندان این کشورها ناممکن است؛ لذا برای دولت‌های مدرن درهم شکستن و به‌انزوا کشاندن جنبش‌های مسلحانه چریکی یا سرکوب شورش‌های خیابانی که از حمایت وسیع و فراگیر نیروهای فعال در جامعه مدنی برخوردار نیستند، حتی به بهای هزاران کشته، چنان‌که در اندونزی، الجزایر و شیلی شاهد بوده‌ایم، چندان دشوار نبوده است.

به عکس راهبردهای با مشی عدم خشونت از قبیل نافرمانی مدنی، تجمعات، تحصن‌ها و اعتصابات آرام و مسالمت‌آمیز و مقاومت فرهنگی مانند آنچه در نهضت استقلال هند، جنبش ضد تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی یا در دو انقلاب مشروطه و بهمن ۵۷ به تجربه درآمد، بیشتر با توفیق همراه بوده است. از سوی دیگر مبارزه چریکی از نظر تشکیلاتی مناسب شیوه زیست مردم ایران نبود. مبارزه چریکی متمرکز است و متأثر از استراتژی لنینی بوده است. لنین می‌گفت برای جنگ با تزار نیازمند یک گروه مسلح جنگجو هستیم که متمرکز بوده تا قدرت تزار را درهم بشکند. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، تشکیلات با انضباط لنینی باب شد و اغلب احزاب چپ ایران، چه ملی و مذهبی و چه مارکسیستی، تشکیلات متمرکز را انتخاب کردند، ولی این برای همه مردم ایران شدنی نیست و با واقعیت معیشت و زندگی جامعه مدنی سازگاری ندارد. جامعه مدنی در همه‌جا می‌خواهد کار کند و نمی‌تواند به خانه‌های تیمی و کوهستان مهاجرت کنند. تنها یک اقلیت آزاد از معیشت، تولید و توزیع می‌توانند چنین بکنند؛ بنابراین این اقلیت محدود ماند، اما مشی مبارزاتی که روحانیت انتخاب کرد می‌توانست فراگیر شود؛ چون پایه این اتحاد و ائتلاف بزرگ اجتماعی-طبقه‌ای روی سازمان‌های صنفی، انجمن‌های محلی و نهادهای مدنی متکثر و گسترده بود و تشکیلات متمرکز نبود. در مشروطه، نهضت ملی و انقلاب ۵۷ مدل ائتلاف همین بود. بیش از اینکه احزاب استخوان‌بندی و اسکلت این جنبش بزرگ باشند، نهادهای محلی و صنفی بودند؛ این‌ها ارتباطات داشتند، تغذیه می‌کردند، تدارک می‌دیدند و از سوی دیگر عامل ارتباط با شخصیت‌های مرجع هم از طریق نهادها و انجمن‌ها بود. از سوی دیگر یکی از ضعف‌ها و فقدان‌های بزرگ مبارزه بعد از انقلاب، نداشتن آگاهی از این تجربه و جایگاه انجمن‌ها و نهادها، چه در مشروطه و نهضت ملی و چه در انقلاب بود، لذا هیچ کس سراغ احیای انجمن‌ها، نهادها، تعاونی‌ها و صنف‌ها نرفت و هنوز هم نیرویی به دنبال آن نیست و تا این ادامه نیاید امکان ندارد فعالیت‌های تحول‌خواهانه فراگیر شود و اقبال مختلف را به عرصه فعالیت اجتماعی و سیاسی بیاورد.

وقتی انقلاب پیروز شد دو اتفاق افتاد که مسیر نظام را از راستای انقلاب منحرف کرد و در مسیری قرار داد که اثرات منفی آن‌ها برای آرمان‌های انقلاب و سلامت و اعتلای حیات مادی و معنوی جامعه ایرانی با گذشت زمان بیش از پیش آشکار شده: پس از پیروزی انقلاب و در فاصله فروپاشی نظام قبلی و استقرار نظام جدید که قدرت مستقر مرکزی - دولت و حکومت - وجود نداشت، امور این کشور پنهان‌ور را هزاران نهاد، کمیته، انجمن محلی، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های صنفی در شهرها و روستاها، فارغ از رقابت و ستیز و تبعیض و بی‌عدالتی، در صلح و امنیت، بر اساس برابری و مدارا و به شیوه گفت‌وگو و وفای و اجماع (خرد جمعی) اداره کردند که پیش از آن در ذیل اقتدار هیچ حکومتی در ایران نظیر نداشت. نیروهایی متعلق به همه اقشار و گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک، قومی، مذهبی، بسیج و متشکل شده بود که دوش‌به‌دوش هم مبارزه و مقاومت کردند و انقلاب را به پیروزی رساندند، بی‌آنکه به‌اندازه یک چوب کبریت به اموال عمومی تجاوز کنند یا با تقسیم نیروها و افراد به خودی و غیر خودی بین آن‌ها تفرقه و خصومت ایجاد کنند یا تبعیض قائل شوند. کالاها و مواد خوراکی را بین همه صرف نظر از تفاوت‌های هویتی و جنسیتی به تساوی و برحسب نیاز توزیع می‌کردند. مشابه همین وضعیت بعد از پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و تا آغاز به کار مجدد دولت ملی برقرار بود. روح انقلاب و ارزش‌های مشترک آن کم و زیاد در قلب‌های همگان سوخ کرده بود، به آن احساس وفاداری می‌کردند و نسبت به کلیت اهداف آن خودآگاه بودند. آن‌ها آماده بودند به‌محض تصویب و رسمیت یافتن اصل شوراها - که از سوی دوستان ما در جنبش مسلمانان مبارز و جاما پیگیری می‌شد و به همت و تلاش آقای طالقانی به تأیید و تصویب شورای انقلاب رسید - فعالانه در تأسیس و فعال کردن و توسعه آن‌ها پیش قدم شوند و آن‌ها را به‌مثابه اساس یک دموکراسی مشارکتی - گفت‌وگویی - نزدیک‌تر به دموکراسی مستقیم - در ترکیب با مجلس شورای ملی همگانی بنیان نهاده و تحکیم بخشند.

وقتی حکومت مستقر شد، رقابت و نزاع بین گروه‌ها، احزاب و نیروهایی که هر یک به‌تنهایی داعیه رهبری سیاسی و ایدئولوژیک جامعه را داشتند شروع شد. روحانیون به برکت کاریزما و پایگاه اجتماعی بی‌رقیب رهبر انقلاب، برنده قطعی مسابقه شدند. چندی نگذشت که دست کم از بخشی از آن‌ها نشانه‌های زود هنگامی که دلالت بر قصد قبضه کردن تمامی قدرت را داشت به ظهور رسید و بسیاری را نگران طرد و حذف شدن از عرصه حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کرد. برخی از گروه‌ها، که خود را شایسته‌تر می‌دانستند و تصور می‌کردند برای اشغال مسند قدرت نیروی

کافی دارند به مقابله برخاستند. طبعاً تلاش‌هایشان ثمر نداد و در عوض گروه برنده را برانگیخت تا هرچه سریع‌تر رقبا و مخالفان را حذف کند و کلیه منابع قدرت را بیش از پیش در دست‌های خود متمرکز سازد. در همین راستا بود که تمام نهادهای مستقل مردمی را منحل کردند یا در دستگاه‌های حکومتی ادغام شدند. انتخابات شوراها انجام نشد و تأسیس آن‌ها برای زمان نامعینی به تأخیر افتاد؛ به عبارت دیگر بنا بر اقتضای ساختار استثنائی قدرت حاکم، اصل شورا و حق طبیعی و قانونی مردم برای مشارکت مؤثر سیاسی - که اتفاقاً تأیید صریح آموزه وحیانی را نیز همراه داشت - بی‌آنکه از قانون حذف شود بنا بر تشخیص حکمرانان به حالت تعلیق درآمد و آحاد مردم از شمولیت این حق بیرون نهاده شدند. این اقدام در چگونگی شکل‌گیری ماهیت و عملکرد نهایی نظام جدید سرنوشت‌ساز بود، چون حق مدیریت جامعه را از توده مردمی که کارگزار اصلی انقلاب و ستون‌ها و مایه قدرتمندی جامعه مدنی، موتور محرک تولید، توسعه و نوآوری مهد نهادینه شدن ارزش‌های انسانی الهی حقیقت، عدالت، آزادی و برابری بودند عملاً سلب کرد و در انحصار اقلیت نخبگان حاکم قرار داد. از آن به بعد، فرآیند حذف و طرد بی‌وقفه را کسانی ادامه دادند که در دل‌بستگی به قدرت و ثروت و تظاهر به تعبد و انقلابی‌گری گوی سبقت از همگنان می‌ریزیدند.

در دموکراسی نمایندگی، در بهترین شکل که دولت لیبرال است باز مشارکت عموم مردم نامیوس است، چون نهاد قدرت از نظر حوزه مشارکت محدود است و جامعه بزرگ اعم از احزاب و مردم عادی خواهان حق مشارکت است؛ اما در نتیجه فرآیند نمایندگی، عده محدودی می‌توانند وارد اداره جامعه شوند و در نتیجه رقابت ناگزیر است و خشونت آشکار و پنهان شکل می‌گیرد و عدالت هم معنا نمی‌یابد. این در قرن بیستم یک نمونه خلاف هم در جهان ندارد.

اتفاق دیگر چرخش در گفتمان فکری - سیاسی مندرج در روح و شعارها و اهداف انقلاب بود؛ طی هزار سال فقهای شیعه بر این باور بودند که در غیبت امام معصوم حاکمیت احکام شرع ناممکن است و هر حکومتی در دوران غیبت تأسیس شود غاصب مسند اوست. از این رو جهاد علیه حکام جائز را بر خود حرام کرده و از تلاش برای اشغال کرسی قدرت سیاسی خودداری کردند و مأموریت اصلی خود را در پاسداری از هویت فکری و موجودیت اجتماعی و بقا و استمرار جریان شیعه از طریق گردآوری و تدوین میراث علمی امامان و تعلیم آن‌ها به پیروان زنده و انتقال آن‌ها به نسل‌های بعد و در کنار آن پرداختن به معدود امور حسبیه محدود کردند؛ راهنمای آن‌ها در انجام این مأموریت تاریخی در طول این هزار سال عقل مصلحت‌اندیش معطوف به بقا بوده

است. بنا بر رأی آن با حکام و سلاطین در کل مدارا می‌کردند و تا آنجا که ممکن بود از مقابله سستیزه‌جویانه با آن‌ها خودداری می‌کردند، مگر زمانی که فشار ستم و جور بر پیروان از آستانه تحمل آنان درمی‌گذشت برای صیانت از خود به آن‌ها پناه می‌بردند و درخواست کمک و همراهی می‌کردند و اگر علیه حاکمان و ستمگران دست به قیام می‌زدند، انتظار داشتند فقها آن‌ها را در آن نبرد تنها نگذارند. برای ادای این وظیفه قلمرو فعالیت خود را در جامعه مدنی در ارتباط نزدیک با مردم قرار دادند. اصل بر این بود که به حاکمان جور نزدیک نشوند یا به نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر - به شرط آنکه خطر و زبانی متوجه آن‌ها نکند - بسنده کنند. بعضاً با آن‌ها مامشات و همکاری داشتند و منصبی را که به آن‌ها پیشنهاد می‌شد رد نمی‌کردند و فقهایی هم بودند که وظیفه دفاع و حمایت از مظلوم در برابر ظالم و حکام جائز را وظیفه خود می‌دانستند و خانه و مسجدشان را پناهگاه ستم‌دیده‌ها قرار می‌دادند.

در قضیه تحریم تنباکو و نهضت مشروطیت بسیاری از روحانیون با همین استدلال که استبداد منشأ فساد و عامل بی‌عدالتی، ظلم و ستم و باز کردن دست قدرت‌های خارجی بر سرنوشت مسلمین است و هر مسلمانی وظیفه دارد برای کوتاه کردن دست چنین دولتی از جامعه مسلمین مبارزه کند؛ با این منطق بدون آنکه به‌عنوان نواب امام غایب زمامداری را بر حق ویژه خود بدانند، وارد عرصه مبارزه با استبداد و برقراری مشروطیت شدند؛ البته نظریه دومی هم مطرح شده بود که طبق آن فقها در عصر غیبت از جانب امام معصوم نیابت تامه از جمله در امر تأسیس حکومت شرعی دارند. این نظریه بعد از انقلاب ۱۵۷۰ سوی مجلس خبرگان وارد قانون اساسی شد و طبق آن زمام امور کشور در اختیار فقها قرار گرفت و احکام شریعت مبنای وضع قانون و اداره امور شد. به این ترتیب در وهله اول، نظر و رأی مردم با نمایندگان آن‌ها در هر دو مورد بلااثر شمرده شد و در مرتبه دوم، احکام فقهی و شریعت که باید متفرع از اصول ارزش‌های دین و متناسب با مقتضیات زمانی - مکانی باشد، نزد بسیاری و در عمل مرادف دین محسوب شد و بدون آنکه سازگاری آن‌ها با دو ملاک فوق‌آزمون و مسجل شود، مبنای عمل و داوری قرار گرفتند. حال آن شرابع متکثرند و باید بنا به مقتضیات هر عصر و موقعیت، با حفظ هماهنگی‌شان با ارزش‌های دینی، در صورت لزوم تغییر و اصلاح شوند و در جریان عمل و همراه با بروز تغییر در شرایط پیوسته باید با آن ارزش‌ها و شرایط زمانی و مکانی محک زده شوند؛ چراکه دین مستقل از شریعت است و اصول و ارزش‌های آن کلی، فرازمانی و برگرفته از صفات و سنن الهی بوده و میان همه ادیان توحیدی مشترک و واحدند و برخی از مهم‌ترین آن‌ها در زبان امروز عبارت‌اند

از: حق و حرمت حیات فرد فرد انسان‌ها، آزادی و اختیار هر فرد در تعیین سرنوشت و انتخاب شیوه زیست، مسئولیت انتقال‌ناپذیر هر فرد نسبت به اعمالی که با آگاهی و اراده آزاد از وی سر می‌زند، مسئولیت مشترک و جمعی همه افراد در اداره امور عمومی جامعه بر اساس ششور و گفت‌وگو میان خود. چرا که مطابق یکی از اصول بنیادی توحید هیچ انسانی ارباب و صاحب‌اختیار انسانی دیگر نیست و لذا هیچ انسانی نباید انسان دیگری را به‌جای خدا، ارباب و صاحب‌اختیار خویش قرار دهد. اصل برابری همه انسان‌ها اعم از زن و مرد در بهره‌مندی از حقوق فطری و طبیعی انسانی و در استفاده از همه مواهب و منابع طبیعی، عدالت، بخشندگی، انصاف، وفای به عهد و میثاق، محبت و دوستی است. ارزش‌ها متناسب با مقتضای زمان مدل‌سازی می‌شوند. چنان‌که بر اساس ارزش‌های توحیدی، امروزه، مناسب‌ترین شیوه تدبیر امور مربوط به سیاست، دموکراسی شورایی و گفت‌وگویی و در امور اجتماعی و اقتصادی، سوسیالیسم است. در مورد اخیر شما را به دیدگاه آیت‌الله طالقانی در رساله مالکیت در اسلام ارجاع می‌دهم. صبغه دینی (اسلامی) انقلاب - اگر قائل به وجود چنین صبغه‌ای باشیم - و به تعبیر دیگر، گفتمان مورد قبول اکثریت مردم اعم از مذهبی و غیرمذهبی، جز اینکه اسلام در دنیای امروز بشیر صلح و آزادی و برابری، دموکراسی و عدالت اجتماعی و مدارا و دوستی و رفتار برابر با همگان است و انتظار و خواسته آن‌ها این بود که با پیروزی انقلاب این خواسته‌ها تحقق می‌گردد و الا باورمندان و عاملان به احکام شرع در عمل به شعایر مذهبی و رعایت احکام شریعت با موانع قانونی و حقوقی قابل‌ذکری رویه‌ور نبودند و آن فداکاری‌ها و مقاومت‌ها صرفاً برای آن نبود که در اجرای شعایر و مناسک مذهبی، برگزاری نماز جمعه و جماعت، انجام مراسم حج و روزه‌داری، پرداخت خمس و زکات و پوشاندن سر و موی خود آزاد گذاشته شوند. این آزادی‌ها برای همه متشرعان مذاهب مختلف کم و بیش فراهم بود. آنچه از آن محروم بودند آزادی و حق حاکمیت بر امور جامعه خویش و برخورداری از عدالت و برابری و مصون از تبعیض و فساد و ستم و تجاوز و مداخلات مخرب قدرت‌های سلطه‌جوی بیگانه و خودی بود و بحق توحید اسلامی را مبشر و تأمین‌کننده این ارزش‌ها و خواسته‌ها می‌دانستند. اما در چرخش گفتمانی که رخ داد: از یک‌سو، دموکراسی شورایی که تأمین‌کننده مشارکت همگانی در تدبیر و مدیریت امور عمومی جامعه بود از دستور کار خارج شد و قدرت و اختیارات در دست‌های اقلیتی از فقها و غیر فقها متمرکز شد و بقیه یعنی اکثریت نیروهای اجتماعی و شرکت‌کننده در انقلاب به تدریج مشمول حذف و طرد قرار گرفتند؛ و از سوی دیگر، فقها که در بیش



از یک‌هزار سال از آغاز غیبت تا پیش از پیروزی انقلاب قائل به داشتن حق ویژه نابت معصوم در زعامت و حکومت بر جامعه نبودند، ولی مانند هر فرد دیگری از حق دخالت در امور سیاسی و حتی برگزیده شدن توسط مردم به نمایندگی در مجالس مقننه یا تصدی‌گری امور اجرایی و قضایی برخوردار بودند و حوزه اصلی فعالیت دینی و فرهنگی‌شان سپهر عمومی و جامعه مدنی مستقل از حکومت بود، در این گونه امور حق ویژه‌ای برابر با آنچه برای «امامان معصوم» می‌شناختند برای خود قائل شدند و به‌جای اصول و ارزش‌های دین،

احکام فقهی را مبنا و راهنمای عمل قرار دادند. با این وارونه‌سازی نظری و راهبردی پیوند امور با اصل حاکمیت بی‌واسطه مردم بر امور جمعی خویش -دموکراسی شورایی- و اصل و مبنا بودن ارزش‌های انسانی اجتماعی برگرفته از صفات خدا -دین- ابتدا سست و سپس به کلی قطع شد. در نتیجه معیارهای وضع قوانین، سیاست‌گذاری و اجرا و داوری از حقیقت برآمده از آن رخداد بزرگ پیوسته دورتر و دورتر شد.

**با توجه به مرووری که بر ریشه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری وضعیت اعتراضی امروز داشتیم، اگر موافق باشید روی ویژگی‌های معترضان در حرکت اخیر درنگی داشته باشیم و به این سؤال**

**هم‌پروازیم که با توجه به انتخاب شیوه بیان اعتراض در قالب حضور در خیابان، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سبک و سیاق سیاست‌ورزی کنونی در میان معترضان از نظر شما چیست؟**

«برای پاسخ به این سؤال به مفهوم حیات برهنه آگامین اشاره می‌کنم. او می‌گوید در یونان باستان، زندگی طبیعی از زندگی سیاسی متمایز بود. اشاره کردم که فوکو می‌گوید در عصر مدرن سیاست، زندگی را دربر گرفت. تمایز بین سیاست و زندگی که از بین می‌رود یک اتفاقی می‌افتد؛ حکومت‌هایی که اقتدارگرا هستند وضعیت استثنائی ایجاد می‌کنند و قانون به تعلیق برده می‌شود. در این وضعیت استثنائی مانند حکومت نظامی، همه آزادی‌ها معلق می‌شود. گاهی این تعلیق دائمی می‌شود و گروه‌ها و

گرایش‌های متفاوت یا رقیب حذف و طرد شده و از حیات طبیعی‌شان که سیاست بر آن تسلط یافته معلق می‌شوند. این‌ها به‌عنوان یک شهروند زندگی سیاسی کامل ندارند که مثلاً طبق قانون بتوانند عمل کنند و از حقوق قانونی و حفاظت و صیانت آن بهره‌مند شوند؛ چون بنا به تشخیص و فرمان حاکم از قلمرو مشارکت و مدیریت امور سیاسی طرد و از شمول قانون مستثنی شده‌اند. حکومت به این هم بسنده نکرده و بنا بر «زیست سیاست» حیات طبیعی یا بیولوژیک افراد را هم در سیاست ادغام و تحت نظارت می‌گیرد و هر زمان

که مصلحت قدرت و ایجاد کرد مشمول وضعیت استثنائی قرار می‌دهد. در این حالت، فرد اسماً و به‌طور صوری هر دو زیست طبیعی و سیاسی را دارد، اما نه به‌طور اصیل، مستقل و متمایز، وضعیتی بینابینی و مشابه ایستاده بر لبه دیواری حائل میان دو عرصه و به تعبیر دیگر، حیاتی برهنه. این مشابه وضعیتی است که بسیاری از مردم به‌ویژه معترضان در خیابان، از زمانی که خود را شناختند در آن محاط شده و گرفتار و در بند و از هر حق زیست آزاد طبیعی و بدن‌مند و زندگی و فعالیت آزاد سیاسی - فرهنگی محروم و ممنوع شده‌اند. «نه در مسجد گذارندم که رند است. نه در میخانه کین خمار خام است». مدام در معرض «باید و نباید» کردن‌ها و شدن‌ها هستند. این جریان از زندگی سیاسی و طبیعی طرد شده و می‌خواهد زندگی‌اش را نجات دهد. این‌ها در مفهوم حیات برهنه با وضعیت حکومت و جامعه استثنائی می‌کنند؛ حکومتی که با تشخیص خود موارد قانون و استثنایها و تعلیق‌ها را در نظر می‌گیرد و کسانی در این وضعیت لب مرزند و احساس سرگشتگی و بی‌قراری می‌کنند. این حالت چه واکنشی و خشم و نفرت و زدگی‌ای ایجاد می‌کند؟ انباشتی از این وضعیت عاطفی جایی بیرون می‌زند. در این شرایط زندگی بسیار ناامن و فلج‌کننده است.

در وضعیت طردشدگی و محرومیت و تعلیق که به موجب آن، فرد پیوسته خود را در معرض تهدید و تجاوز جسمی و روحی و اجتماعی می‌بیند و حس ناامنی فلج‌کننده‌ای بر وی غالب می‌شود، معمولاً امکان هر نوع کنش خلاق برای تغییر وضعیت از افراد سلب می‌شود، در این حال برای رهایی از آن

**در وضعیت طردشدگی و محرومیت و تعلیق که به موجب آن، فرد پیوسته خود را در معرض تهدید و تجاوز جسمی و روحی و اجتماعی می‌بیند و حس ناامنی فلج‌کننده‌ای بر وی غالب می‌شود، معمولاً امکان هر نوع کنش خلاق برای تغییر وضعیت از افراد سلب می‌شود، در این حال برای رهایی از آن تنگنا، حفاظت از موجودیت علائق حیاتی خویش و کسب امنیت و استقرار، بسته به شرایط جسمی و روحی و پیشینه تربیتی و تجربی خود یکی از این سه‌راه را برمی‌گزینند**

تنگنا، حفاظت از موجودیت علائق حیاتی خویش و کسب امنیت و استقرار، بسته به شرایط جسمی و روحی و پیشینه تربیتی و تجربی خود یکی از این سه‌راه را برمی‌گزینند: نخست اینکه، دست به تهاجم می‌زند و با پرخاش یا ستیز و خشونت فضای امنی برای خود ایجاد و خواسته‌های خود را با زور و تهدید و اعمال سلطه به دست می‌آورد. مشابه کنشی که اغلب موجودات زنده طبیعت هنگامی که امنیت قلمرو زیست و آشیانه و نوزادانشان به خطر می‌افتد از خود نشان می‌دهند؛ البته این کنش به اشکال دیگری مثل تجاوز به عنف، غارت و دزدی و اختلاس نیز بروز می‌کند؛ دوم به وضعیت تعلیق، کناره‌گیری و گریز از صحنه و شرایط پرفشار و تهدیدآمیز و آزاردهنده و هجرت و پناه گرفتن در جایگاه و شرایطی امن است. برخی به دامن طبیعت پناه می‌برند تا از حیاتی طبیعی و عریان لذت ببرند. عریانی‌ای که تجلی دیگری از کنش گریز از جامعه ناامن و مزاحم است و فاقد توجه و انگیزه جنسی است. عده‌ای خلوت امن و آرامی می‌جویند تا زندگی خصوصی‌شان را از مزاحمت‌ها و آسیب‌های محیط انسانی در امان نگاهدارند، از آن هجرت می‌کنند و درویش مسلکی پیش می‌گیرند یا سراغ عرفان‌ها و معنویت‌های نوپدید می‌روند. در آمریکا گروه‌های عرفانی زیادی می‌بینیم که نیازهایشان را به حداقل کاهش می‌دهند تا ارتباط حداقلی داشته یا بدون ارتباط با جامعه باشند. طرق دیگری هم مثل پناه بردن به دژ درون یا به مخدر برای فرار گشوده است؛ و در حالت سوم فرد تسلیم نیروی مسلط و قوی‌تری می‌شود و در خدمت او درمی‌آید و در کنف حمایت وی کسب امنیت و رفع نیاز کرده به ضعیف‌تر از خود زور می‌گوید و هجوم می‌برد.

همه اعضای نسلی که از شدت فشارها و کثرت محدودیت‌های مقابل زندگی جسمی، روانی و عاطفی خویش به تنگ آمده‌اند در خیابان‌ها حضور ندارند، بسیاری از آن‌ها پیش از این دست به هجرت زده از مهلکه گریخته‌اند و احتمالاً تعدادی دیگر هم راه‌های دیگر گریز را که اشاره کردم برگزیده‌اند و بعضی هم راه سوم را، ولی آن‌ها که به خیابان‌ها هجوم برده و خیابان را به اشغال خود درمی‌آورند، مشت‌های خود را گره می‌کنند و با فریاد و خشم شعار می‌دهند و بعضاً از ابراز خشونت کلامی هم دریغ ندارند. می‌شود گفت آن بخشی از نسل خود هستند که برای مقابله با شرایط به‌شدت ناگوار و برداشتن محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که اصل زندگی طبیعی و بیولوژیک آنان در تنگنا قرار داده است و آزادی انتخاب شیوه‌های دلخواه برای لذت بردن از آن را که بیشتر از همه از زنان سلب نموده است، نه اقدام به فرار از صحنه کردند و نه راه تسلیم شدن به قدرت‌های مسلط را پیش گرفتند. بی‌شک اگر

که در آن‌ها خشونت ناگزیر می‌شود، گذار موفق به وضعیت دموکراتیک توأم با آزادی و برابری و صلح پایدار عملاً ناممکن است. اینجاست که به ضرورت گفت‌وگو با همه نیروهای خواهان تغییر پاسخ مثبت می‌دهند. در خلال این گفت‌وگو و تبادل نظر و همکاری در عرصه عمل است که اهمیت تکیه بر اصول و ارزش‌های مشترک برای تحکیم همبستگی و وحدت بین همه اقوام و پیروان ایرانی مذاهب و ادیان مختلف، حفظ تمامیت ارضی سرزمین، ترسیم خطوط چشم‌انداز آینده و حل مسالمت‌آمیز اختلافات فی‌مابین بر همگان آشکار می‌شود.

**سازوکار این ارتباط چیست؟ الان معترضان درگیر یک وضعیت اعتراضی آنی هستند. شما می‌خواهید آن‌ها را به نوعی صبر دعوت کنید. انگار می‌خواهیم بازگردیم به ابتدای دهه ۱۳۴۰ که نیروهای ملی سیاست صبر و انتظار را تجویز می‌کردند، اما نسل جدید می‌گویند من نمی‌توانم صبر و انتظار پیشه کنم. چه سازوکاری پیش‌روی آن‌ها می‌توان گذاشت که به‌سوی کنش مولد بروند؟**

«گفته می‌شود که این نسل قدم‌به‌قدم نسبت به هر چه مربوط به گذشته است بی‌اعتماد است؛ با زبانی صحبت می‌کنند که پدر و مادرها از آن سر در نمی‌آورند، آن‌ها قادر به فهم زبان نسل قبلی نیستند. جهان‌بینی‌های هر دو نسل نیز به تبع تفاوت زبانی وجه اشتراکی باهم ندارند؛ بنابراین نمی‌شود به‌سادگی با آن‌ها ارتباط برقرار کرد، اما اگر زبان‌ها متفاوت‌اند، سرشت و علائق طبیعی و سایقه‌های حیاتی هر دو نسل مشابهت کامل دارند. پس می‌توانند با واسطه زبان اشاره و رفتار و تظاهرات فیزیکی مشهود، احساسات و نگرانی‌های درونی و نیازهای بدنی و عاطفی یکدیگر را درک کنند و از این طریق با هم رابطه برقرار نمایند. پس باید همین خواسته طبیعی اولیه را که اصل و حق زیستن و آزادی انتخاب چگونه زیستن است مبنای گفت‌وگو و نقطه عزیمت به‌سوی بررسی لوازم و شرایط تحقق این خواسته قرار داد. نسل قبل باید بتواند به خواسته آنان برای زیستن با تمام ظرفیت وجودی‌شان همدلی کند. با هیچ پیش‌فرضی جز همدلی با خواسته‌های برحقشان نمی‌توان با آن‌ها وارد گفت‌وگو شد. نسل قبل باید گفت‌مانی را که زمینه‌ساز بحران‌های متوالی و هم‌افزا در چهار دهه اخیر شده است تغییر دهد که برخلاف تصور بسیاری به کلیت اهداف و ارزش‌های حاکم بر روح انقلاب ربطی ندارد. از سوی دیگر وقتی نسل قبل بخواهد با نسل نو ارتباط برقرار و اعتمادسازی کند باید زمینه‌ای برای گفت‌وگو فراهم باشد. این زمینه چگونه دست‌یابی به این خواسته و عبور

از این منظومه بر تمامی فوتون‌ها و ذرات عالم اثر می‌گذارد و احساس حضور آن‌ها در پیرامون خود جهت حرکت او را تغییر می‌دهد چگونه بخشی از افراد یک جامعه بزرگ می‌توانند بدون هماهنگ کردن شیوه زندگی خود - در عین حفظ تفاوت‌ها و تمایزهایشان - با یکدیگر سامانی مطلوب و دلخواه خود دهند؟ برای داشتن روابط صلح‌آمیز، خوشایند و مطلوب با دیگران (فرد، جامعه و نهاد و طبیعت) ناگزیر از داشتن و یا کشف ارزش‌ها و یا منافع مشترکی است که با التزام به آن‌ها می‌توان مسائل و اختلافات فی‌مابین را از راه گفت‌وگوی منطقی فیصله بخشید.

به گفته هایدگر ما به جهان پرتاب شده‌ایم و موجود بودن ما تا زمانی است که در -جهان- هستیم؛ پس ناگزیر از داشتن رابطه و بده بستان با «دیگری» هستیم. جامعه جهان متکثر است و سرنشینان آن متفاوت‌اند. تکثر و تفاوت برانگیزنده موقعیت‌های جدید و ناشناخته‌اند و مسئله تناقض و پیچیدگی‌هاست که حل و گشودن آن‌ها و عبور پرثمر و تعالی بخش جز با کنش‌های خلاق و به کمک خرد جمعی میسر نیست.

کنش‌های گریز و تهاجم و ستیز، که تمایز از دفاع و ستیز است، منفی و برای هر دو طرف نزاع مخرب‌اند، با فرار از برابر مشکلات باید فرصت اندیشیدن و کسب توان حل مسئله از دست فرد خارج می‌شود؛ نیروهای خلاقه آدمی به تحلیل می‌روند، به‌جای تحول تکاملی استحاله منفی پیدا می‌کند و سرانجام شخص به‌سوی مرگ معنوی (درونی) سوق داده می‌شود. در کنش خلاق، انسان می‌خواهد ارتباطات وجودی‌اش را گسترش دهد و ناگزیر است با این جهان زندگی کند؛ ناگزیر است خلاق باشد و از طریق تولید محصول، تولید اندیشه، عشق، دوستی و عاطفه با جهان کنار بیاید و در عین حال پیشرفت و رشد کند و هرگاه با طرف مقابل دچار تنش می‌شود، با خلاقیت، صبر، پایداری و مقاومت ادامه می‌دهد.

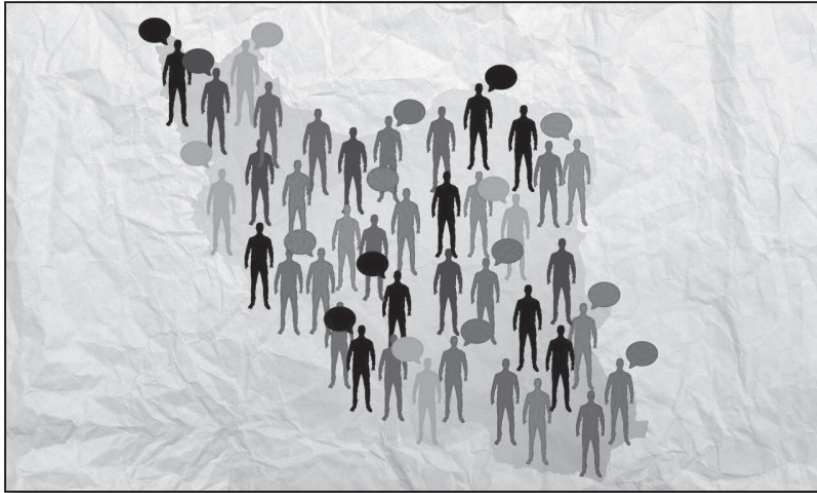
معترضان امروزی دیر یا زود به ضرورت برقراری ارتباط و همکاری با جامعه مدنی دست می‌یابند و از ملاحظاتی که نیروهای فعال در جامعه مدنی را از حضور در خیابان بازمی‌دارد آگاه می‌شوند. این نیروها به تجربه دریافته‌اند که با راهبردهایی

راه‌های ابراز کنش‌های خلاق و در عین حال رهایی‌بخش و سازنده برای نجات زندگی و نیل به آزادی در برابرشان گشوده بود، اغلب همان را برمی‌گزیدند، اما چنین نبود و نیست، هر حرکتی در آن راستا با موانع سخت و به ظاهر غیرقابل عبور برخورد می‌کند، پس با سرهایی پر از شور زندگی و سینه‌هایی انباشته از خشم‌های فروخورده، ناگزیر شدند با بیان خواسته خود در قالب شعار «زن - زندگی - آزادی» با کنش تهاجم و ستیز آغاز کنند. آنان برای داشتن و لذت بردن از زندگی، در پیراسته‌ترین شکل طبیعی آن نیازی به داشتن ایدئولوژی و هر کلان‌روایت دیگر احساس نمی‌کنند؛ هر کس بر اساس سلیقه و انتخاب شخصی‌اش زندگی می‌کند. نوعی حس رهاشدگی و آزادی اصل است، اما مسئله اینجاست که انسان در جامعه زندگی می‌کند نه در خلأ. او در پیوند با جامعه، با طبیعت و انسان‌های دیگر، وجود پیدا می‌کند؛ لذا آزاد نیست که بدون ملاحظه دیگری هر کاری بکند. از نظر او، آزادی است، اما این لاقیدی و تعهد نداشتن به دیگری است. دیگری را نشانختن و ندیدن! یعنی نبود آن غیریت. آن غیریتی که از نظر واقعی و هستی‌شناختی، من دیگر است. به سؤال اگر برگردیم، این جریان آمده زندگی کند

و همواره روی آن تأکید داشته است. نسل جوان در خانه‌ها با پدر و مادر که در انتخاب و سلیقه‌اش تفاوت دارد، جنگ و دعوا هم نمی‌کنند، اما کار خود را می‌کند و می‌گوید من کار شما را قبول ندارم. حال اگر این وضعیت تغییر کند و محدودیت‌ها کاسته شوند بلافاصله متوجه این مسئله می‌شود که بنای زندگی‌اش را باید در متن روابط پیچیده و چندجانبه اجتماعی اقتصادی فرهنگی درون جامعه بی‌ریزی کند و بالا برد. نه به‌تنهایی قادر به انجام این کار است و نه می‌تواند بی‌اعتنا به آنچه پیرامون وی و رفتار دیگران، نهادها و ساختارهای موجود و فرهنگ و ارزش‌های رایج می‌گذرد، هر طور خواست زندگی کند. حیات جسمی و دل‌مشغولی‌های فکری و ذوقی و عاطفی هر یک به بی‌شمار عوامل پیرامونی طبیعی

و اجتماعی گره خورده و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. هر کار می‌خواهد انجام دهد باید نسبت خود را با بسیاری عوامل و پدیده‌های پیرامون خویش تعیین کند. در جهانی که حرکت هر فوتون در هر نقطه

**معترضان امروزی دیر یا زود به ضرورت برقراری ارتباط و همکاری با جامعه مدنی دست می‌یابند و از ملاحظاتی که نیروهای فعال در جامعه مدنی را از حضور در خیابان بازمی‌دارد آگاه می‌شوند. این نیروها به تجربه دریافته‌اند که با راهبردهایی که در آن‌ها خشونت ناگزیر می‌شود، گذار موفق به وضعیت دموکراتیک توأم با آزادی و برابری و صلح پایدار عملاً ناممکن است**



از موانعی است که در هر قدم با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند. تعیین نسبت خود با جهانی است که زندگی هر فرد را از هر سو احاطه و به خود مشروط کرده است، ولی آن‌ها نیازی به پاسخ دادن به این مسائل و توضیح و پیش‌بینی پیامدها را احساس نمی‌کنند. معتقدند پاسخ‌ها از دل حرکت زاده می‌شوند و راه خودش خواهد گفت چگونه باید پیموده شود، ولی هر راه و طریقی و هر کنش و عمل هدفمندی قواعد و منطق خاص خود را دارد که ممکن است بر پوینده راه پوشیده باشد. او شاید به پیش‌بینی پیامدهای کنش‌هایش قادر نباشد، ولی کسی که تجربیات و سنت‌های ناظر بر تحولات تاریخی و اجتماعی را می‌شناسد و آن‌ها را به دفعات در عمل تجربه کرده است. بسان شطرنج‌باز آگاه و باهوشی قادر به پیش‌بینی حرکات بعدی طرف مقابل است. معمولاً ضرورت‌ها اراده‌گرایی مطلق تحمیل می‌کنند و کنشگر را با محدودیت آزادی اراده و عمل ناشی از آن آگاه می‌سازند. همین قواعد و منطق حاکم بر عمل و عکس‌العمل است که آنان را به تدریج با محدودیت اثربخشی و قدرت راهگشایی تظاهرات و اعتراضات خیابانی آشنا کرده است و ضرورت ایجاد نوعی سازمان‌دهی و سازوکار برای ایجاد هماهنگی در عرصه عمل و تلاش برای برقراری ارتباط با افشاری که به خیابان نیامدند و شاید به حوادثی اندیشیدند که به فرض وقوع فروپاشی، آنان و کشور با آن‌ها مواجه خواهد گشت یا به راهبرد بدیل برای زمانی که این راه به بن‌بست برسد یا در اثر طولانی شدن و فزونی تلفات، کاهش نرخ جذب و افزایش میزان ریزش، خستگی و فرسودگی بر کنشگران عارض شود. گرچه این‌ها همه فرض و حدس و گمان است. آنچه به نظر واقعی‌تر می‌نماید این است که از اصرار بر حضور دائمی در خیابان که پیوسته پرهزینه‌تر می‌شود دست بردارند و به برقراری ارتباط با نهادهای فعال در جامعه مدنی بهای بیشتری دهند. این ارتباط که ناگزیر از خلال نهادهای خرد و متکثر برقرار می‌شود، این نسل را از انزوای درمی‌آورد و با نیروهای اجتماعی در تماس قرار می‌دهد که تجربیات بیشتری دارند و قواعد و سنت‌ها را بهتر می‌شناسند. برای جلب حمایت آن‌ها باید ملاحظاتی آن‌ها را گوش کند و بپذیرد که برخلاف آن‌ها که اکثراً با دانشجو و محصل دبیرستان‌اند، یا بیکار و نیمه‌بیکار و لذا اکثراً به لحاظ تأمین معیشت وابسته به خانواده‌اند و از این جهت فراغت خاطر دارند. در صورتی که نیروهای جامعه مدنی درگیر کسب‌وکارند و عموماً بار مسئولیت یک و یا چند خانواده را بر دوش می‌کشند. کسی که کار دارد با احتیاط رفتار می‌کند و در پستی‌خانه شعار می‌دهد. حال اگر نسل نو بخواهد کارگر، پیشه‌ور و کسبه را با خود همراه کند، باید ملاحظاتی آن‌ها را گوش کند و

راهبردی پیش‌گیر که آن‌ها هم بتوانند در آن ره گام بردارند. ملاحظاتی و ضرورت‌هایی از این دست خواه ناخواه به تغییر موقعیت، دیدگاه، امیدها و انتظارات و راهبرد نیل به اهدافشان منجر می‌شود و در هماهنگی بیشتری با نیروهای جامعه مدنی عمل خواهند کرد.

**شما به یک تجربه تاریخی در ابتدای دهه ۴۰ اشاره کردید که شاه نیروهای ملی را از عرصه حذف و سرکوب کرد و خلایی پدید آمد و از دل آن مبارزات چریکی بیرون آمد که از منظر شما نه با سنت چند هزار ساله ایرانی همخوانی داشت و نه با مبارزات دوران معاصر. می‌خواهم به شرایط امروز پل بزنم؛ گویی سخن شما این است که الان هم با شرایط مشابهی مواجهیم؛ یعنی معترضان پیوندی با نیروهای شناخته‌شده فکری و سیاسی ندارند و مرجعیتی هم برایشان قائل نیستند و از سوی دیگر خلایی پدید آمده چون این نیروهای شناسنامه‌دار طی پروسه تاریخی که اشاره کردید حذف و از مدیریت کشور کنار گذاشته شدند؛ لذا الان با توجه به این خلایی که پدید آمده چه نیروی سیاسی بدیلی را پیش‌بینی می‌کنید؟**

«چنین به نظر می‌رسد که اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان هیچ‌یک قادر به گشودن راهی به بیرون از وضعیت دشوار و بن‌بست‌گونه کنونی نیستند. از این‌رو، احتمال شکل‌گیری بدیل متمایزی که بتواند راهی از درون تاریکی به سوی افق روشن آینده بگشاید دور از ذهن نیست. در آن طرح گفتگمانی که پیش‌تر شرح دادم، دموکراسی از مسیر تسخیر قدرت و استفاده از ابزار حکومت هرگز تحقق‌پذیر نیست. دموکراسی تکنولوژی مدیریت جامعه نیست. دموکراسی شیوه زندگی

است. باید آن را یاد گرفت و تمرین کرد؛ فرهنگ است و باید از جامعه مدنی شروع شود و رشد کند؛ یک پروژه که بشود از بالا آن را مهندسی کرد نیست. از سوی دیگر حوزه حکومت‌ها محدودیت دارد و حضور و مشارکت همگان در آن ممکن نیست؛ لذا رقابت و در ادامه آن ستیز و دشمنی بین افراد و گروه‌های رقیب در آن، ناگزیر است، اما در سامانی از هزاران نهاد و شورا در متن جامعه مدنی همه می‌توانند مشارکت کنند و رقابت ضرورت ندارد. در دو حوزه، دموکراسی اصیل مشارکتی و گفت‌وگویی امکان تحقق ندارد؛ یکی حوزه قدرت سیاسی و دیگری بازار رقابت سرمایه‌داری؛ چون در بازار هم همه نمی‌توانند هم کارگر و هم سرمایه‌دار باشند. فقط در جامعه مدنی است که نابرابری نیست و همه می‌توانند در اتحادیه‌ها و انجمن‌ها با هم مشارکت کنند و هیچ‌کس آقابالاسر نیست. در دموکراسی‌های نخبه‌گرا حتی اگر افراد خوب هم سر کار بیایند، باز به همین دلیل ساختاری نمی‌توانند دموکراسی اصیل بیاورند؛ پس باید آن خشت اول را که در راستای اقتدارگرایی کج نهاده شده است راست کرد و در راستای دموکراسی اصیل تراز نمود. این واقعیت که خیزش خیابانی نسل جدید متکثر، فاقد رهبری واحد و تشکیلات متمرکز است یک امتیاز یا فرصت تلقی می‌شود؛ زیرا زمانی که با همین ویژگی‌ها در جهت سامان‌یابی دموکراتیک، متحول شود، ناگزیر به دموکراسی مشارکتی و شورایی میل خواهد کرد. از پایین دموکراسی شکل گفت‌وگویی پیدای می‌کند و الان بیشترین شکل دموکراسی، دموکراسی گفت‌وگویی است که نزدیک‌ترین نمونه به دموکراسی مستقیم و اصیل است. تداوم و تکامل این جریان منوط به برقراری تعامل و ارتباط گفت‌وگویی با فعالان جامعه مدنی است که ظرفیت حرکت به سمت دموکراسی گفت‌وگویی را دارد. برای این منظور لازم است کسانی از جامعه مدنی در چارچوب اتحادیه‌های صنفی درباره مسائل مشترک امروزی با هم

گفت‌وگو را شروع کنند. اتحادیه اصناف مختلف اعم از کارگران، معلمان، هنرمندان، ورزشکاران باید با هم گفت‌وگو کنند و به تبادل نظر و اجماع برسند. اگر جوانان هم جمع شوند و نهاد پدید آورند، جنگ در خیابان را فرو خواهند گذاشت. جوانان نمی‌توانند گروه‌های مختلف مردمی و اتحادیه‌ها را نادیده بگیرند؛ بنابراین باید با این‌ها گفت‌وگو کنند.

آن دسته از افراد و گروه‌هایی مستقلی که درستی اندیشه و سلامت اخلاقی‌شان برای بخشی از مردم پذیرفته شده است. به عنوان نمونه، استادان دانشگاه، اندیشمندان و هنرمندان، ورزشکاران و معتمدین اصناف اگر واجد شرایط لازم برای جلب اعتماد عمومی باشند می‌توانند مانند اسلاف خود در جنبش‌های از مشروطه تا انقلاب ۵۷ باشند با برقراری رابطه‌ای پدرا نه و نه آمرانه با جماعت‌های پیرامون خود در جهت تجدید حیات و تقویت نهادهای صنفی و مدنی و محله‌ای، کارگاهی تولیدی، تلاش کنند و از این طریق به گذار دموکراتیک و مسالمت‌جویانه به سمت وضعیت جدید یاری رسانند. از طرف دیگر لازم است رابطه دین و شریعت به شکل درست خود بازگردانده شود. دین اصل و مبناست و این شریعت است که باید ضمن هماهنگ شدن با مقتضیات زمان، اصول و ارزش‌های توحیدی را به صورت انضمامی در کارکردهای خود بازتاب دهند. برای پرهیز از وقوع کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌هایی که در سال‌های گذشته منشأ بروز بحران‌ها و مفسده و نارضایتی‌ها شدند، رعایت ملاحظات زیر به نظر ضروری می‌رسد: پیوند و حضور انضمامی ارزش‌های دینی شاخصی مثل حقیقت، آزادی و عدالت و برابری که کارکرد بیشتری در حیات سیاسی-اجتماعی مردم دارند، در احکام شریعت نقادانه مورد بازبینی قرار گیرند، احکام اجتماعی و سیاسی شریعت با حفظ پیوندشان با ارزش‌های بنیادی دین با مقتضیات عصر حاضر هماهنگ شوند و روش‌های دموکراتیک به کارگیری احکام مزبور در آمدن اشکال حقوقی و قانون و اخذ تأیید و تصویب نمایندگان مردم لحاظ و رعایت گردند. یکی از شایع‌ترین خطاها خلط اصول و ارزش‌های دین به‌ویژه با احکام اجتماعی سیاسی شریعت است؛ ارزش‌های دین توحیدی در میان همه ادیان الهی مشترک‌اند و افراد خداناپسور ولی آزاده و بانصاف نیز هرگز از تأیید حقایقی مثل آزادی، برابری، عدالت، همبستگی، خلایق و آفرینندگی، مهربانی، راستی، صداقت و وفای به عهد آن‌ها سر باز نمی‌زنند. اگر این مخروط دوباره بر پایه استوار نشود و ارزش‌ها مبنای قرار گیرند، بسیاری از کج‌اندیشی‌ها و کج‌روی‌ها و اختلافات و خصومت‌های فرقه‌ای تبعیض‌ها و رفتار نابرابر و تحقیرآمیز با دگراندیشان و حتی خداناپسوران توجیه و مشروعیت خود را از دست خواهند داد. مگر

نمود که پیامبر به تبعیت از راهنمایی خداوند همه ادیان توحیدی را به اتحاد بر محور چند اصل بنیادی دین-یک (کلمه) یا گفتمان واحد و مشترک میان همه ادیان فرامی‌خواند که پیمان ببندند که جز خدا کسی را معبود نگیرند، کسی را هم‌تراز و شریک وی ندانند و هیچ فردی را از میان خود ارباب و صاحب‌اختیار خویش قرار ندهند (آل عمران: ۶۴). چرا این اصول و ارزش‌های بنیادی متفرع از آن‌ها نتوانند مبنای یک جامعه دموکراتیک کاملاً آزاد، برابر، عادلانه و اخلاقمند قرار گیرد؟

در نهایت اینکه، ما انقلابی را پشت سر نهادیم که ارزش‌های دینی سهم مهمی در اعتلا و پیروزی آن در نخستین مرحله داشته است. برخلاف تصور سرخوردگی از معتقدات مذهبی حتی در میان نسل جوان، ایمان به خدا و صفات و ارزش‌های رهایی‌بخش او را شامل نمی‌شود. این تحول نه پشت کردن به «دین»، بلکه نشانه دست کشیدن از شرک و خرافه‌پرستی و طلیعه بازگشت دوباره به توحید ناب و تمسک به ارزش‌های جهان‌شمول آن است. همان‌گونه که انقلاب مشروطیت و نهضت ملی ایران ریشه‌های انقلاب بهمین ۵۷ را تغذیه کردند، تجربه انقلاب بهمین ۵۷ نیز می‌تواند الهام‌بخش سلسله‌جنبش‌های آزادیبخشی باشد که جامعه و مردم ایران را قدم‌به‌قدم به اهداف و چشم‌انداز آرمانی خود نزدیک‌تر خواهند کرد.

**مبناهای فکری و فلسفی را باید تقریر کرد. من یک مثال کوتاه درباره شوراها می‌زنم، چون شماروی آن تأکید کردید یا اصل سومی که کسی را ارباب خود نکنیم. این تجربه را مهندس سبحانی در مصاحبه با بهمن احمدی امویی درباره شوراها و اتحادیه‌ها در ابتدای انقلاب می‌گوید که خبر می‌آمد که کارگرها دست و پای صاحب کار را می‌گرفتند و می‌بردند بالای کوره و می‌گفتند یا دستمزد را افزایش می‌دهی یا تو را داخل کوره می‌اندازیم. نمونه‌های این را آصف بیات هم در کتاب کارگران و انقلاب ۵۷ می‌گوید و نقل می‌کند که اتحادیه‌ها می‌گویند ما این مهندسان و صاحبان کارها را نمی‌خواهیم؛ خودمان می‌توانیم اداره کنیم، اما عملاً کارگران نتوانستند این کار را بکنند و در نهایت از دولت درخواست می‌کنند که این مهندسان را برگردانند و آن‌ها فقط مدیریت کنند و کنترلی نداشته باشند. سؤال من این است در لحظه ایجابی نظام‌سازی آیا این مبانی فلسفی را می‌شود تعمیق کرد یا ما همواره در وضعیت سلبی هستیم که فقط در همان لحظه سلب، این رویکردها امکان‌پذیر است و در لحظه ایجاب، گرفتاری‌های**

## عملی، توان تحقق رؤیای پداری را از ما می‌گیرد؟

«این طور نیست که وقتی تحولی رخ داد آنچه را در ذهن داریم، عینیت ببخشیم؛ واقعیت، آرمان‌ها را در شکل خودش تنزیل و کاهش می‌دهد. تنزیل دادن، آوردن یک ارزش ایده‌آل مثالی در چارچوب واقعیت‌هاست، اما با تطابق و منطبق کردن منفعلانه یک فرقی دارد. شما واقعیت را ارتقا می‌دهید، بعد تنزیل می‌یابد؛ باز اگر واقعیت را ارتقای بیشتری بدهید، تنزیل کمتری لازم دارد. دیالکتیک تنزیل و تصعید باید انجام بگیرد. در انقلاب هم انجام می‌شود. مردم در پروسه عمل انقلابی در محله‌ها رشد می‌کنند و روح مدارا و مسامحت و تحمل همدیگر و علاقه داشتن به همدیگر پیدا می‌شود؛ درحالی که قبلاً این طور نبود. در عمل انسان نرم و تلطیف می‌شود و سنگ‌ها به هم ساییده می‌شوند. این پروسه بسیار لازم است. انقلابات شانس خوبی دارند و افراد بعد از انقلاب و در اوایل پیروزی همه در سطح بالایی از اخلاق هستند. همه به هم تعارف می‌کنند. این واقعیت جامعه یک درجه بالاتر آمده است؛ پس آمادگی بیشتر است، اما نه کامل و آرمانی. برای شروع خوب است. لازمه این کار آموزش است کسانی که تجربه دارند و مشکلات را می‌دانند باید همدلی کنند؛ نه اینکه بگویند ما باید باشیم و مدل آرمانی را بازسازی کنند. افراد باید در تجربه یاد بگیرند. باید تلاش کنیم معلم باشیم نه مدیرعامل. از سوی دیگر فرصت تجربه کردن و قبول خطا باید پیش بیاید. باید هزینه این آزمون و خطا را داد؛ این هزینه ارزش دارد. برای کودک چه میزان هزینه می‌کنید تا بتواند ایستاده برپای خود راه برود. گاهی پایش می‌شکند، لباسش را خراب می‌کند و اگر جلویش را بگیرند رشد نمی‌کند. برای تحقق این رشد و توانمندی باید هزینه داد. حتی اگر یک انبار هم آتش گرفت شورا را نباید به هم زد. افراد یادی می‌گیرند و در این پروسه، مداومت مهم است. گفت‌وگو باید در بستر عمل رخ دهد. گفت‌وگوی منتزع از عمل و پراکسیس در کلاس ارزشی ندارد. از سوی دیگر عمل بدون نظر هم ارزشی ندارد و این دو باید در کنار هم دیالکتیک‌وار همدیگر را رشد دهند. این فرآیند سازنده و تدریجی است. ایده‌ها جهشی است، اما فرآیند و تکامل و استعلا جهشی نیست و تدریجی است. ابتدای انقلاب این می‌توانست رخ دهد و خیلی‌ها آمادگی داشتند. روشنفکران باید به این ایمان می‌آوردند، اما اغلب آن‌ها دموکراسی شورایی را قبول نداشتند. چنان‌که بعضی از سر تحقیر گفتند «شورا-پورا مالیده!» شما که روشنفکر هستید و اندیشه‌های نو دارید، اگر با یک اصل مترقی دموکراتیک این‌گونه تحقیرآمیز برخورد کنید، بقیه جای خود دارند! ■

# ابرجنبش تام و تمام

## گفت‌وگو با پرویز پیران



مهدی فخرزاده: پرویز پیران از معدود جامعه‌شناسان ایرانی است که سابقه تدریس در دانشگاه‌های معتبر کشورهای دیگر را دارد. دریغ که سیاست‌های ناشایست و نادرست، دانشگاه‌ها و دانشجویان ایران را از موهبت حضور در کلاس درس این استاد بین‌المللی جامعه‌شناسی محروم کرد. پیران طراح بسیاری از طرح‌های مهم مانند شورایی‌ها بود که با در اجرا تبدیل به فاجعه شد یا اساساً دیده نشد. تحلیل علمی و عمیق او از این روزهای ایران بسیار خواندنی است و شاید اگر او و کسانی چون او در این مملکت قدر دیده بودند، امروز وضعیت ایران این چنین نبود.

و برخی از خانواده‌های ایران‌زمین دردانه‌های خویش را از دست داده‌اند و غمی جانکاه گریبانشان را گرفته و همه انسان‌ها از این واقعه آزرده‌اند؛ و جامعه در تنهایی ژرف است. از دیگر سو اهمیت شناختی جنبش ضرورتی است تا مشخص شود به چه دلیل این دانش‌آموز به تولید مفهوم ابرجنبش تام و تمام دست گشاده و چگونه این مفهوم یا واژه جدید از دیدگاه علمی نیز توجیه می‌شود؟

یکی از مشکلات اساسی جامعه ما این است که از زمان آشنا شدن و تجربه مدرنیته‌ای نفهمیده، بریده بریده، ناتمام، هضم نشده و شتابزده، کوشیده‌ایم از زندگی دیگری (غربی) تقلید کنیم. تقلیدی که بیشتر به دگرگونی‌های مشهود و ملموس و دنیای کمی یا مادی محدود است. سپس زندگی، تاریخ، فرهنگ و هویت خود را با این مجموعه آکنده از اغتشاش و تناقض، بازنویسی کرده و بخش مهمی از فرهنگ و سنت‌های خود را به جای غربال کردن و روزآمدسازی و سره از ناسره جدا کردن که شرط بقای سنت‌ها یا بخشی از ریشه‌ها و هویت ماست، به کلی دور ریخته‌ایم. به بیان دیگر گشاده‌دستانه بخشی‌هایی از فرهنگ و هویت خود را فراموش کرده و بر پایه همان شبه‌مدرنیته و با یاری نگرش‌های شرق‌شناسانه‌ای ترکیب شده با ایدئولوژی سلطه عصر روشنگری، تاریخ، فرهنگ و هویت خود را بازنویسی یا بهتر بگوییم تحریف کرده‌ایم. این فرآیند در برخورد با حیطه‌های فکری، معرفتی و دانشی، فاجعه‌بارتر رخ داده است. بدین شکل که متون و منابع غربی را هم بریده بریده و سطحی با ترجمه‌هایی به مدد دیکشنری یعنی بدون توجه و بیگانه با فرهنگ حاکم بر آن منابع، یعنی فرهنگ دنیای مدرن‌شده غربی و بیگانه با فرهنگ خودمان، به‌عنوان علوم مرتبط با انسان (علوم اجتماعی، علوم انسانی، سیاسی، فرهنگی، انسان‌شناختی، روان‌درمانی، علوم فضایی - معماری، شهرسازی و انواع برنامه‌ریزی و طراحی) بسیار سطحی پذیرفته‌ایم و به تقلید از دانشگاه‌های غرب برنامه دانشگاهی کشور را تدوین و تدریس کرده و می‌کنیم. اکنون نیز به‌مجرد نیاز به توصیف و تحلیل، فوراً سراغ همان منابع درست نفهمیده سرو گوش بریده در ترجمه‌ها می‌رویم که قادر به تحلیل مسائل و مباحث ما نیستند. فوراً باید تأکید کرد آثار اندیشمندان فریخته، دود چراغ خورده و عمر خویش صرف دانش کرده که در اقلیت است استنناست و در برابرشان سر تنظیم فرود می‌آوریم.

## اتفاقات این روزهای خیابان را در ایران چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا مشکل مربوط به نسل هاست یا رادیکال‌تر از آن است؟

«اجازه دهید به نام معلمی ساده در سنی که دیگر جز آرزوی سلامتی، شادی و بهروزی خانواده خود و همه هم‌میهنانش و بهروزی و بالندگی پایدار این سرزمین اهورایی، ایرانی که با تمام وجود دوستش دارد، آرزوی دیگری ندارد و می‌خواهد باقیمانده کوتاه در این خاکدان را شرافتمندانه و متعهد به والاترین آرمان‌های انسانی تا به پایان طی کند، در این روزهای بسیار خطیر و نگران‌کننده تقاضا کند همه ما لحظه‌ای در تنهایی خود بر حسب و بغض‌هایمان دهنه زنی و فقط و فقط به نسلی که پس از ما می‌آید بیندیشیم. تردیدی نیست در چنان حالت و حال و هوایی جز خوبی، تندرستی، رفاه نسبی و شادی برای فرزندانمان هرگز چیز دیگری نمی‌خواهیم. بدیهی است چنین آرزوهایی تنها در تعادلی نسبی و پرهیز از زیاده‌خواهی و خودمحوری تحقق می‌یابد. جالب آنکه به همین سادگی کلان‌ترین راهبردهای اساسی آینده مشخص می‌شود، اما همه می‌پذیریم که از تحقق آن‌ها فرسنگ‌ها دوریم. اکثریت بزرگی از مردم نیز دلیل عدم تحقق را کاستی‌ها، ناکارآمدی‌ها، فساد گسترده، احساس تعلق نداشتن به این سرزمین، خودمحوری، فقر گسترده و عوامل خارجی می‌دانند. اگر وجود و عمق معضلات و مشکلات به همراه فشار از منابع گوناگون پذیرفته است، شکل‌گیری و به میدان آمدن اعتراض در قالب جنبش‌های اجتماعی خشونت‌گریز از نظر علمی طبیعی به حساب می‌آید؛ زیرا ظهور اعتراض معلول تقاضای جنبش اجتماعی یا سایر جنبش‌ها معرفی شده است که به الگوی عرضه و تقاضا معروف است.

حال باید برای حل مسئله و به آرامش نسبی رسیدن جامعه، جنبش پدید آمده شناخته شود؛ زیرا بدیهی است اگر مسئله مشخص نشود و مورد پذیرش قرار نگیرد، هرگز امکان حل آن پدید نمی‌آید.

اطمینان می‌دهم در گفت‌وگویی که از این پس به پیشگاه هم‌وطنانمان به‌عنوان برگ سبز پیشکش شده است تنها از دانشی مستند یاری گرفته و به دام حب و بغض‌های خود نیفتم. به‌راستی در این روزها برکنار از تحلیل‌های سیاسی و میدانی، فصل مهمی از زندگی و آینده فرزندانمان ورق می‌خورد



تفکیک قوا صورت می‌گیرد، حتی چنانچه جمعیت معترض به جان آیند، ابزار کنترل محدود می‌ماند و از قوانین تدوینی که حافظ حقوق شهروندان است فراتر نمی‌رود و اگر ناخواسته فراتر رود، با مؤاخذه همراه خواهد بود. این بحث‌ها بدان معنا نیست که جوامع دیگر نباید از دستاوردهای علمی غرب استفاده کنند و از آن‌ها بیاموزند. از قضا باید آن‌ها را به بهترین وجه شناخت و بر آن‌ها اشراف پیدا کرد. پس آنگاه به نقد تام و تمام آن‌ها پرداخت و با شرایط و ویژگی‌های جامعه خودی ورز داد و محک زد.

اینجاست که من سسی سال است می‌گویم ما از فقدان دیالکتیک عام و خاص در رنجیم. منظورم از دیالکتیک چیست؟ دیالکتیک یعنی نقد شدید فرارونده؛ یعنی نقدی که برای طرحی نو درافکنیم و نوآوری داشته باشیم. متوجه باشیم

که تضادها و تناقضات دانش غربی هنگامی که به متن خاص ما، جامعه ما می‌آید کدام است. برخورد آن مفاهیم و نظریه‌ها با قدرت چه ویژگی‌ها و صورت‌بندی‌هایی دارد. جامعه ما چه ویژگی‌هایی دارد و از دانش غربی چگونه می‌توانیم در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی جامعه خود استفاده کنیم. اینجاست که ما هم می‌توانیم

بر دانش جهانی بیفزاییم و حرف‌هایی فاخر، چفت‌وبست‌دار و برجسته در تمامی علوم داشته باشیم و ما را به حساب آورند. مجبور هستیم این بحث‌ها را مرتباً تکرار کنیم؛ یعنی همان دست زدن به دیالکتیک عام و خاص. اجازه دهید یک بار دیگر تکرار کنم، چون بسیار مهم است و به

غفلت نادیده گرفته شده است. تا زمانی که در زندگی در دانش به این عام و خاص نپردازیم همین فلاکت را تنها با معدود ستارگانی فرهیخته، ولی استثنائی تکرار می‌کنیم و عمق می‌بخشیم. شارلاتانیزم هم بدان اضافه می‌شود و درجا

می‌زنیم. عام یعنی تمام دانش بشری. دانش بشری هم به گفته مارکس ملک همه آدم‌هاست. اصلاً نه تنها در دانش بشری، در زندگی هر چه هست همه می‌توانند از هم بیاموزند، این اشکال ندارد، اما تقلید اشکال دارد. خاص چیست؟ شرایط تاریخی و فرهنگی و هویت خودمان که فراموشش کرده‌ایم و تحریف شده است. خاص

جایی مشخص است؛ یعنی زمان و مکان ویژه‌ای مانند ایران. پس ما دانش عالی غربی را بگیریم و بدانیم که نخست، آن‌ها سوگیری غربی دارند؛ دوم، تئوری سلطه در آن است؛ و سوم، برای جامعه خودشان نظریه‌پردازی کرده‌اند. بیاییم از

این‌ها روش‌شناسی و علم را یاد بگیریم، ولی با دیدی باز نقد کنیم و در جامعه خودمان به کار بگیریم.

حال باید با این مقدمه جنبش‌های اجتماعی اخیر را ببینیم. ما به آنچه بیرون است نگاه کنیم، نه اینکه در مشاهده صرف بمانیم، ولی به هر حال

در گروه نخست دیدگاه‌های چندی وجود دارد که اغلب آن‌ها را تحت عنوان نظریه‌های فشار و فروپاشی نیز معرفی می‌کنند: نظریه متفکران مکتب شیکاگو درباره رفتارهای دسته‌جمعی، نظریه اسملسر درباره رفتارهای دسته‌جمعی، نظریه جامعه توده‌ای و نظریه محرومیت نسبی

از آن جمله هستند. بدیهی است تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارند که برشمردن همگی آن‌ها از حوصله و هدف این نوشته فراتر می‌رود. دلیل اشاره به نظریه‌های برشمرده نیز صرفاً جلب توجه خوانندگان به‌ویژه دانشجویان عزیز یعنی فرزندانم

به این موضوع مهم است که باید به مفهوم‌سازی و نظریه‌سازی روی آورند و علوم انسان در کلی‌ترین و فراگیرترین تعریف آن را از فلاکت کنونی نجات دهند و این سرزمین عزیز، این تنها

خانه مشترک تمامی ایرانیان را بهتر بشناسند تا راه از بیراهه شناخته شود، راهبردها، راهکارها و خط‌مشی‌ها و اقدام‌های لازم برای بهروزی جامعه ایران به‌درستی و با مشارکت فعال یکایک ایرانیان شناخته شود و به کار گرفته شود.

باید توجه کرد در تمام کار پایه‌ها یا چارچوب‌های نظری جنبش‌های اجتماعی، ساختار فرصت‌های سیاسی، فرضی بنیادین است. منظور از ساختار فرصت‌های سیاسی این حقیقت است که مردم، تمامی افرادی که در جامعه‌های مردم‌سالار

نسبی علی‌رغم محدودیت‌های آن‌ها روزگار می‌گذرانند، حق دارند دسته‌جمعی نگرانی‌های خود درباره نحوه اداره کشور را بیان دارند و دگرگون کردن امور را درخواست کنند و در جهت رفع کاستی‌ها مشارکت کنند.

نکته مهم آن است که در جوامعی با پذیرش حق قانونی میزانی از اعتراض جمعی مسالمت‌آمیز، قدرت اجرایی قادر نیست از کنترل مسالمت‌آمیز با حداقل تمهیدات پای فراتر نهند. کنترل صحنه اعتراض گسترده و جمعی نیز با توجه به حقوق شهروندی و نظارت‌های قانونی و استقلال و

با این مقدمه اجازه دهید با بحث از معرفی و توجیه ابرجنبش تام و تمام موضوعی را که طرح کردید و آنچه این روزها در خیابان رخ می‌دهد؛ یعنی جنبش اجتماعی به مسئله بنگریم. تردیدی نیست که استادان من تحلیل‌های ارزنده‌ای، چه

در داخل و چه در خارج از کشور، عرضه داشته و خواهند داشت، ولی متأسفانه در مقابل آثار معدود اندیشمندان، سیلی از رونویسی‌های پر از اشتباه و ناقص از منابع غربی و تعمیم آن‌ها به

جنبش اجتماعی ایران جریان یافته است. نتیجه منفی این گونه شبه‌تحلیل‌ها برداشت‌های نادرست و درک نکردن واقعیتی است در حال رخ دادن و اشتباه‌های پرهزینه‌ای است که با اندوه و دردی جانکاه شاهد آن هستیم.

باید توجه شود نظام مفهومی؛ یعنی مجموعه واژگانی که برای معرفی جنبش‌های اجتماعی در غرب به کار می‌رود و نظریه‌هایی که بر پایه آن مفاهیم صورت‌بندی می‌گردد و تاکنون ارائه شده است بر بنیاد شرایط، ساختارهای متفاوت

سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سبک زندگی، حیطه عمل حکومت و شهروندان صاحب حقوق و مهم‌تر از همه، مشروط بودن قدرت و اتوریته، طراحی شده است و برای اجرا مطرح شده و برای تحلیل و یافتن راه‌های قابل قبول

برخورد و پاسخ‌دهی به خواسته‌هایی که به‌طور دسته‌جمعی مطرح شده‌اند، استفاده می‌شود. نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی با توجه به

ویژگی‌های جوامع غربی، تاریخ، تجارب زندگی، فرهنگ و تحولات مدنی، مباحث شهروندی و در یک کلام دوخته‌شده بر قامت آن جوامع پدید آمده‌اند.

در منابع و متون از چند نظریه جنبش‌های اجتماعی یاد شده است. این نظریه‌ها گاه در سه گروه طبقه‌بندی می‌شوند: ۱. نظریه رفتار دسته‌جمعی؛ ۲. نظریه بسیج منابع و فرآیند سیاسی؛ و ۳. نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید.

اینکه در مشاهده صرف بمانیم، ولی به هر حال

یک اتفاقی دارد در بیرون می‌افتد. این اتفاق به نظر من نیازمند یک نام جدید است. من می‌گویم این ابرجنبش اجتماعی تام و تمام است؛ یعنی سنگینی ناراضی‌های ایران به دلایل مختلف و با خواسته‌های مختلف وجود دارد و این گونه بروز می‌کند. آن‌قدر ناراضی‌های مختلف زیاد شده که از اقصای مختلف یک‌عده به جان می‌آیند و حرکت می‌کنند. ما در ایران از دهه ۸۰ یعنی به‌ویژه در سال ۸۸، همیشه درگیر جنبش هستیم. ولی پس از سال ۸۸، اکثر جنبش‌ها موردی بوده؛ فقرمحور بوده، شغل‌محور و آب‌محور بوده؛ یعنی موردی و خواست یک گروه مشخص بوده، اما ناراضی‌های عمومی در تمام این مدت وجود داشته. حال آن ناراضی‌ها بروز کرده. دلیل حضور جوان‌ها هم نوع کنش آن‌ها و فشارهایی بوده که بر آن‌ها بوده. من چهل سال پیش گفتم کلید راهی و توسعه ایران در دست زنان ایران زمین است؛ زیرا مرتب تحت فشار و تبعیض بودند، در نتیجه فشار بیشتری در آن‌ها متراکم شده و پیش‌بینی من این بود که اعتراض ناشی از آن فشار محتمل‌تر بود. حال یک اتفاقی هم می‌افتد مانند مرگ طفلی که بسیار دردناک و بی‌دلیل است و نباید اتفاق می‌افتاد که در جنبش‌های اجتماعی یعنی چکاندن ماشه یا روشن کردن فیتله آماده. شاید می‌شد با برخوردی مناسب، معرفی واقعی و درست متخلفان و صداقت و مهر با خانواده و مردم و عذرخواهی و دلجویی، ماجرا را به گونه‌ای دیگر رقم زد، اما این اتفاق هم نمی‌افتد و اشتباه پشت اشتباه انجام می‌شود. در این مرحله سه نکته مهم آتش جنبش را تشدید می‌کند. اولی، حرف‌ها و توضیحات نسنجیده و کودکانه؛ دوم، بی‌توجهی به معضلی بسیار ژرف‌تر یعنی کاهش باورنکردنی سرمایه اجتماعی که در کاهش اعتماد و مشارکت نمودی بارز به کف می‌آورد؛ و سوم بسته بودن کانال ارتباطی با اکثریت مردم که نبود آن باورنکردنی نیست و نشان می‌دهد رسانه‌های حکومتی مخاطبان محدود و یکدستی دارند. نجیف شدن و محدود شدن مطبوعات مورد پذیرش مردم صدمات جدی وارد می‌کند. شدت جریحه‌دار شدن وجدان جمعی، شکل‌گیری عنصر تاریخی مظلوم در جامعه خاصی چون ایران که تحلیل گسترده دیگری می‌طلبد را هم نباید فراموش کرد. این عوامل به تدریج مشخص می‌ساخت که جنبش اجتماعی در حال شکل‌گیری که از پیش هم یعنی پیش از فاجعه قتل مهسا ژینا قابل پیش‌بینی بود و در بحث جامعه لحظه‌ای (روزنامه شرق) احتمال آن مطرح شد با جنبش‌های اجتماعی متداول اعتراض‌محور تفاوت‌های جدی دارد. ناگهان به نحوی گسترده و سراسری جنبش اجتماعی در زمانی که زمینه پیشینی جدی قبلی آن هم

تکرار دارد (ماده آماده انفجار) و معضلاتی که پدیدآورنده و تشدیدکننده اعتراض‌اند تداوم داشته که امیدی به حل آن‌ها نیست، اعتراض شکل گرفت و میدانی شد.

حال چرا جنبش کنونی را ابرجنبش تام و تمام نام داده‌ام؟ اگر جریان‌ها یا فرآیندهای رخدادهای جنبشی که بدان اساساً، زنجیره عوامل و اتفاقات برهم‌افزای جنبش می‌گویند و تطور زمانی آن یا ویژگی‌های حرکت تدریجی آن در عمق به دلیل ترس از سرکوب که علائم تشخیص‌شناسانه آن از انتخابات مجلس پنجم شکل گرفت و در آن زمان وقوع آن مطرح شد را به دقت رصد کنیم تا سال ۸۸ جنبش سیاسی بود و از نظر عرضه برای شروع جنبش، انتخابات تا حدودی رقابتی منابع آن را در اختیار می‌گذاشت که در ۸۸ به قوام آمد، این بدان معناست که حتی اگر در جوامعی که در آن‌ها حق شهروندی اعتراض جمعی و بروز آزادانه جنبش وجود ندارد انتخاباتی نیمه‌رقابتی یا حداقل قطبی‌شده شکل گیرد مردم حتی اگر رقبا را کامل هم نپذیرند به میدان آمده و با رأی ناراضی‌های خود را هوشمندانه بیان می‌کنند. در حالت به قوام آمدن جنبش‌ها باید فوراً زمینه نهادینه کردن آن‌ها فراهم شود و سازمان جنبشی فرآیند اعتراض را مدیریت کند و پاسخ دهد.

اما در حالتی که می‌شد الگوی حزبی با دو حزب قوی یکی به نام اپوزیسیون رسمی و دیگری به‌عنوان اشغال‌کننده ماشین حکومت با چند حزب کوچک‌تر نهادینه و جنبش اصطلاحاً عادی‌سازی - روتین‌یزد - شود و الگویی پایدار مانند ترکیه پدید آید که با سرکوب جنبش حرکت جامعه به عمق رفت و در مرحله انتظار و پوست‌اندازی قرار گرفت. اگر به یاد داشته باشید مدت‌ها سخن از انفعال و نابودی بود. هر اشاره که به عدم انفعال می‌شد بسیاری به مسخره می‌گرفتند و حتی می‌نواختند؛ زیرا توجه نداشتند جنبش‌هایی که به هدف نرسیده ولی سرکوب

شده‌اند به‌ویژه در جامعه‌ای با تاریخ هزارساله جنبش و شورش، به عمق جامعه رفته و وارد مرحله نه این نه آنی، همین همانی حالت انتظار و درون‌نگری نوع خاصی از تردید می‌شوند، اما با عمق‌یابی معضلات و سرکوب شدن جنبش بسیار مسالمت‌آمیز، پس از مدتی اعتراض‌ها به اشکال غیرمیدانی که فرصت تحلیل الگوهای بسیار جالب و ایرانی آن که به ریشه‌های جامعه بازمی‌گردد وجود ندارد، مجدداً شروع شد تا بعدها در قالب جنبش‌های موردی گروه‌های خاص میدانی گردند و به میدان آیند. در ۹۶ و ۹۸، جنبش از طریق بغض و پدیده مظلومیت که در فرهنگ ما نقش‌انگیزه و حرکت‌آفرین دارد و به‌درستی تحلیل نشده است تقویت شد؛ البته نکات ریز دیگری وجود دارد که جنبش‌ها را با استفاده از الگوهای جهانی و با برخی ویژگی‌های جهان‌سومی و اروپای شرقی تقویت می‌کند که نشان می‌دهد جنبش‌ها از هم می‌آموزند. در ایران این آموزش با ترکیب عوامل بومی شکلی ویژه یافتند که اگر عمری باشد در آینده مورد بحث قرار می‌گیرد. شکل و شمایل ویژه در متنی رخ می‌دهد که اعتراض حق شناخته‌شده ولی شهروندی نیست. در الگوی عرضه و تقاضای جنبش‌ها در محور عرضه، ساختار فرصت سیاسی مشروع و متعلق به مردم نیست. تقاضا برای جنبش از تهدیدها و معضلات و مشکلات پایدار شده تغذیه می‌کند. پس با شکل‌گیری و سرکوب جنبش‌های موردی که در مسئله بنزین عمومی و سراسری گشت جنبش در این لحظات در انتظار باقی می‌ماند برای آینده.

حال نوبت می‌رسد به جنبش اجتماعی کنونی و توضیح دلایل ابرجنبش تام و تمام بودن آن؛ البته همان‌گونه که تأکید شد نه از منظر سیاسی، بلکه از نظر جنبش‌شناسی علمی نخست، این بار جنبش از نظر هم‌نواپی و همبستگی ناشی از آن بی‌سابقه است؛ دوم، جنبشی با تجارب پیشین به قوام رسیده



است که یکی از مصداق‌های آن آرایش میدانی آن است، حداقل پنج مصداق دیگر نیز دارد که بماند؛ سوم، جنبش به بومی‌ترین شعار دست یافته است. در جنبش‌شناسی شعار که تابلو جنبش است اهمیت‌ی باورنکردنی دارد؛ چهارم، زن (همسر، مادر و سایر زنان فامیل و آشنا برای هر مرد و کل زنان هم‌وطن، عشق، فداکاری و از خودگذشتگی، صبوری، نگرانی، بردباری، خانواده، ازدواج، فرزندآوری و اجاق و مدیریت اجاق و در مورد بسیاری از زنان نان‌آوری با تبعیض، تداوم نسل) ناموس که باز هم در فرهنگ ما داستانی بس دور و دراز دارد نه تنها در مذهب، بلکه در فرهنگ و خرده‌فرهنگ‌های ما، مثلاً در ایلات که همبستگی شدید و درهم‌فشرده حیاتی است، ناموس یکی از مکانیسم‌های حفظ آن همبستگی است؛ پنجم، زندگی (معیشت، سرپناه، کنش و واکنش‌های اجتماعی، تندرستی، شادخواری، تحصیل، جایگاه منزلت و هزار نکته باریک‌تر از مو)؛ ششم، آزادی (گران‌بهارترین موهبت آدمی)؛ هفتم، جنبش برای اولین بار به سرعت مورد شناسایی در جهان؛ هشتم، سراسری شدن آن هم با سرعتی باورنکردنی در بین نوجوانان. برای اولین بار حتی بچه‌های سوم تا ششم دبستان توجه آنان نیز جلب شد و مرتب پرسشگری می‌کنند؛ نهم، اولین جنبش با گسترده‌ترین توجه و فراگیری در سطح جهان؛ دهم، رتبه نخست در تاریخ در جهان از نظر فراگیری داخلی و جهانی در بین تمامی انسان‌ها صرف نظر از ویژگی‌هایشان؛ یازدهم، غنی‌ترین جنبش در خلق آثار هنری؛ دوازدهم، رهبری زنان؛ سیزدهم، ویژگی سازمانی جالب که بحثی مفصل می‌طلبد. صرفاً تأکید می‌شود که الگوی غیرسلسله‌مراتبی، سیال و فاقد ویژگی‌های رسمی بسیار منعطف و قدرت انطباق با شرایط لحظه‌ای است؛

چهاردهم، در دنیای مجازی جنبش‌های فاقد مسیر از قبل تعیین شده‌اند. گفته می‌شود راه مشخصی نیست. با پیش رفتن راه را می‌سازیم؛ پانزدهم، رهبری جنبش‌های مجازی متکثر است و در لحظه‌های عمل شکل می‌گیرد و پیشنهاد‌های اجماعی پذیرفته می‌شود؛ و شانزدهم، مشهود شدن و به سطح آمدن سالمند اقوام و در نتیجه وحدت توأم ملی در شرایطی که عوامل گوناگون بر تضعیف آن به جان می‌کوشند.

بر اساس این ویژگی‌های تشخیص‌شناسانه به کار بردن مفهوم ابرجنبش تام و تمام توجیه می‌شود. نکته مهم دیگر که مفهوم تام و تمام را ضروری می‌سازد آن است که این جنبش از جنبش اجتماعی به جنبش انقلابی بدل شده و به

جنبش اجتماعی بازگشت می‌کند. دلیل این امر شعارهای ساختارشکنانه است. درباره استفاده از واژگان نامطلوب نیز باید تأکید کرد که در فرهنگ ایرانی این کاربرد سازوکار تخلیه است و بیشتر در حالت‌های سرکوب و ضرب‌وجرح و ناتوانی از پاسخ به کار می‌رود و بدین دلیل مخزن واژگانی آن در نزد اقوام ایرانی انبوه است. از دیگر سوی متأسفانه در روزگار کنونی در سراسر دنیا کاربردی افزایشی داشته و در فیلم‌های سینمایی خارجی به بالاترین حد می‌رسد؛ البته به هیچ وجه توجیه نمی‌شود به‌ویژه آنکه یکی از ویژگی‌های جنبش‌های خشونت‌ستیز مهربانی با نیروی مقابل در صورت شرایطی است که تنها در بین تعدادی اعتراض‌کننده گیر می‌افتند. نامیدن این جنبش به‌عنوان جنبش زنانه نادرست است؛ زیرا مبارزات زنان جهان در سیصد سال برای محو مفاهیمی است که جنبه مردسالارانه دارد. بدیهی است که ماشه‌چکان جنبش مربوط به زنان بوده و در نتیجه رهبری جنبشی بس فراگیر در دست زنان است که در نوک پیکان آن قرار دارند. اساساً هر نوع مفهوم محدودساز نادرست است، اگر مردها دنبال آن‌ها می‌آمدند لابد می‌گفتند زنانه است با همراهی مردها. بله زنان آغازگر بودند و سال‌ها هم منتظر آن بودیم، ولی اکنون جوان‌ها و نوجوانان هم آمدند ولی چون زن‌ها از ابتدا بودند بیشتر به چشم آمدند، اما همه این نارضایتی‌ها یعنی موارد تقاضای جنبش همیشه وجود داشته است.

### ولی بعد از مدتی بیشتر جوان‌ها در میدان حاضر هستند.

« در همه اعتراضات، بیشتر جوانان در خیابان‌ها هستند. حداکثر تا چهل سال بیشتر شرکت می‌کنند. این طبیعی است و واقعیت همه اعتراضات و انقلاب‌هاست و دیگر آنکه همیشه اقلیت در خیابان هستند. الان صحبتی که هست می‌گویند انقلاب اسلامی ایران بیشترین آدم را به خیابان آورد؛ حدود ۱۰ درصد. مطالعات نشان می‌دهد در انقلاب فرانسه ۳ درصد مردم بیرون آمدند؛ پس همیشه جمعیت در خیابان در اقلیت هستند. حالا جوان‌ها در خیابان هستند، اگر بگویم چون جوان‌ها اعتراض دارند پس گسست نسلی داریم، به نظر من این بحث‌ها در مورد جامعه ایران ساده‌لوحانه است. مسائل بین نسلی ما با آنچه در غرب اتفاق می‌افتد تفاوت دارد. آنجا می‌گویند شکاف عمیق نسلی، برای اینکه پدر و مادر بچه را نمی‌پذیرد و

آن بچه در هجده‌سالگی از خانه والدین می‌رود و چون هیچ کمک‌ی از آن‌ها نمی‌گیرد، قطع رابطه می‌کند. در جمعیت قابل توجهی انقطاع اجتماعی در چارچوب نظریه‌های تقابلی فرهنگی وجود دارد، اما در ایران این‌طور نیست. جامعه ما هنوز جامعه‌ای عاطفی است که در این عصر سرمایه‌داری قمارخانه‌ای باید حفظش کرد. پس اشکال کجاست؟ احساس نارضایتی شدید در نسل‌ها وجود دارد؛ اما چرا؟ قانون در ایران این بوده که بچه‌ها بزرگ می‌شدند کار پیدا می‌کردند، ازدواج می‌کردند و می‌رفتند؛ البته غیر از فرزندان کشاورزان که می‌ماندند و بخشی از زمین را آن‌ها می‌کاشتند، اما حالا به جامعه شهری آمده‌اند و باید بروند، اما نمی‌توانند چون کار نیست، درس می‌خوانند، باز کار نیست، هر کاری می‌کنند اما باز کار نیست. چون کار نیست نمی‌توانند ازدواج کنند. از آن طرف هم جهانی‌سازی انواع تقاضاها و مصرف را به زندگی این‌ها وارد کرده و باید شب و روز بخرند که اکثریت امکان مالی آن را ندارند پس هیچ چیز با آنان هماهنگ نیست. این تغییرات باعث می‌شود فرزندان در خانه پدربمانند و اختلاف خواهند داشت. دنیای مجازی هم باعث خواهد شد مناسبات و ارتباطات نسل‌های قدیم و جدید کاملاً به هم بریزد. مسئله ایران این‌طور است و به نظر من در ایران هنوز شکاف و انقطاع اجتماعی مانند آنچه در غرب هست، نداریم، ولی اختلاف و درگیری و داد و بیداد و قهر و آشتی دائمی است؛ زیرا اصل قضیه این است که نسل دوم و سوم نمی‌توانند از خانواده خارج شوند.

ما در منابع غربی پنج موج نسلی یا پنج نسل داریم و می‌توانیم درباره این‌ها صحبت کنیم. مثلاً بگویم نسل اول، نسل جوانان اروپایی ۱۸۱۵ تا ۱۸۹۰ هستند؛ دومین نسل، نسل پساویکتوریایی هستند؛ نسل سوم، نسل رکود عظیم ۱۹۳۰ هستند؛ نسل چهارم نسل دهه ۱۹۶۰ و اعتراضاتی که در اروپا انجام شد؛ نسل پنجم، نسل ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ است که نسل دنیای مجازی و دیجیتال هستند. ما نمی‌توانیم فوراً این‌ها را شبیه‌سازی کنیم. می‌خواهم بگویم حتی برای طبقه‌بندی نسلی به غرب نگاه می‌کنند. اعتراضات دوران میلادی ۱۹۶۰ در ایران نسبت به جاهای دیگر یک جنبش رهایی‌بخش بود.

در هر حال مسئله ایران این است که انواع نارضایتی شکل گرفته است و سازوکارهای جامعه و دولت پاسخگویی این نارضایتی نیست. در کنار تمام این نارضایتی‌ها، دولت با تفکری که برای جامعه تعریف کرده است تمام روزه‌های اجتماعی را بسته است و وارد زندگی خصوصی آدم‌ها شده است، وارد سبک زندگی شده، می‌خواهد انسان‌های منزهی درست کند، بنابراین جامعه به شدت بسته شده است. در مقابل این فضای بسته، بمباران اطلاعات دنیای مجازی را داریم.



حکومت برای حل این پارادوکس، به جای اینکه مشکلات را ببیند دنیای مجازی را می‌بندد. وقتی این فضا را می‌بندند ۱۱ میلیون نفر بیکار می‌شوند؛ یعنی همه این کارها پارادوکسیکال است. مشکل دیگر این است که وقتی مردم جامعه را می‌بینند، می‌نگرند که عده‌ای در حال غارت کردن هستند، یک عده از فرزندان مقامات در عرصه خصوصی زندگی غربی دارند، اما دیگران محروم هستند. پس یک محرومیت نسبی هم اضافه می‌شود، منتها محرومیت نسبی گسترده و بدتر از آنچه همیشه بود. ما در حال تجربه تضادهای طبقاتی آتومیک در ایران هستیم، چون فرهنگ نوکیستی رژه می‌رود؛ یعنی اقلیتی افسانه‌ای ثروتمند و یک عده بخور و نمیر و باری به هر جهت و یک گروه زیادی هم به نان شب محتاج هستند. آیا این جامعه اعتراض نمی‌کند؟ اگر نکند باید تعجب کرد. اصلاً اعتراض مفید است؛ یعنی در جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی جدید که خشونت‌ستیز هستند از اعتراض استقبال می‌کنند و می‌گویند این اعتراضات اشکالات را به دولت‌ها نشان می‌دهد تا آن‌ها را مرتفع کنند. من سال ۹۴ گفتم از ۱۳۹۰ وارد جامعه لحظه‌ای شده‌ایم. جامعه چطور لحظه‌ای می‌شود؟ در سمت مردم، اکثریت دیگر آینده‌ای را متصور نیستند. در مسیری که به‌طور طبیعی یک فرد برای خود تعریف می‌کند این است که من تولد پیدا می‌کنم، پدر و مادری مرا بزرگ می‌کنند و من درس می‌خوانم و یا کار می‌کنم، یک آینده‌ای، یک احتمال شغلی برای خودم تعریف می‌کنم و به یک سنی که رسیدم آن شغل را به دست می‌آورم، درآمد پیدا می‌کنم، ازدواج می‌کنم، بچه‌دار می‌شوم و کم‌کم پولی پیدا می‌کنم و خانه می‌خرم. یک عده هم هستند که شرایط جامعه اجازه می‌دهد مستأجر بمانند، در این اجاره‌نشینی برای عده‌ای هم منفعته ایجاد می‌شود. در ایران یک مطالعه نشان می‌دهد حدود ۴۰ درصد در ایران نه درس می‌خوانند نه کاری دارند نه در حال آموزش‌اند. خب این‌ها باید چه کنند؟ این‌ها آینده ندارند. جامعه وقتی بی‌آینده می‌شود، لحظه‌ای فکر می‌کند. لحظه منظورم لحظه عرفانی نیست که دم را غنیمت شمرد، بلکه ناچار می‌شود امروز را رد کند تا فردا چه پیش آید. خود حکومت هم به دلیل حذف نیروهای شایسته و ناکارآمدی شدید و تحریم، فساد باورنکردنی و انواع مشکلات لحظه‌ای شده. در سیاست خارجی همین رفتار لحظه‌ای را دارد. در واقع فرد نمی‌تواند مسائل و مشکلات روزمره را حل کند و در نتیجه لحظه‌ای می‌شود. مثالی بزنم. من بعد از سال‌ها به شهر همدان رفتم. همه چیز آن چند روز عالی بود، هتل‌ها مملو از مسافر بود و در ظاهر آب فراوان بود و کلمه‌ای از بی‌آبی کامل نبود، اما ده روز بعد گفتند همدان آب ندارد. چطور ده روز پیش همه چیز در شهر خوب بود؟

وقتی با بی‌آبی مواجه می‌شوند دنبال راه‌حل موقت می‌گردند که از یک جایی آب جور کنند و بدهند داخل لوله آب. مردم می‌گویند از این ستون به آن ستون فرج است. می‌خواهم بگویم علاوه بر جامعه که به ناچار لحظه‌ای شده، خود نظام حکومتی هم لحظه‌ای است. جامعه لحظه‌ای به یک جرقه نیاز دارد.

وقتی دربارہ زنان صحبت می‌کنیم می‌بینیم اشتغال برای این‌ها تبعیض‌آمیز است، زندگی روزمره این‌گونه است، مشکلات فراوانی دارند و بعد یک ماشین ون هم می‌گذارند کنار خیابان و با زور باتوم و کتک آن‌ها را سوار آن خودرو می‌کنند و می‌برند، یعنی ناراضیاتی این‌ها مدام تشدید می‌شود و به نقطه پر شدن ظرفیت می‌رسد. وقتی از آن نقطه رد می‌شود مردم یا باید خودکشی کنند یا جیغ

بزنند یا طلاق بگیرند، راه دیگر هم این است که اعتراض کنند، به این دلیل گفتم ابرجنش اجتماعی است.

باید به نکته دیگری اشاره کنم که هر جنبش اجتماعی در ایران به‌سوی جنبش انقلابی می‌رود. دلیل آن، نارضایتی‌ها و ناکارآمدی‌هاست و به شعارهای ساختارشکنانه می‌رسد، پس به‌سوی جنبش انقلابی می‌رود و باز به جنبش اجتماعی برمی‌گردد. در واقع ماهیت جنبش اجتماعی و سراسری است؛ یعنی در آن فقر، بیکاری، اختلاف خانوادگی و همه مشکلات جامعه هست. از این منظر است به نظر من یک ابرجنش است.

## با چنین وضعیتی آیا می‌توان آن را کنترل کرد؟

«خیر. این جنبش با هر تلنگری دوباره آغاز می‌شود، چرا؟ چون جامعه چاره‌ای ندارد. یا باید دسته‌جمعی خودکشی کند یا اعتراض. اینجاست که راه‌حل این اعتراض‌ها به هیچ وجه سرکوب نیست. این سرکوب‌ها می‌تواند برای مدتی آن‌قدر ادامه پیدا کند که کشته‌ها زیادتر شوند، دستگیری‌ها زیاد شود و هزار مسئله در زندان‌ها شکل بگیرد، ولی این آتش زیر خاکستر بار دیگر شدیدتر بروز می‌کند و جامعه دچار التهابات دائمی می‌شود و لحظه‌ای‌تر هم خواهد شد.

شما فقط ببینید در این روزها چقدر شغل دچار مشکل شده. این‌ها زندگی‌شان آسیب می‌بیند و ناراضی می‌شوند. من نمی‌گویم ما جنبش جوانان نداریم. جنبش جوانان یک کوشش

آگاهانه‌ای است که معمولاً سازمان‌یافته است. جوانان دگرگونی اجتماعی می‌خواهند. در کجا تغییرات جامعه‌ای وجود دارد؟ کار فرهنگی اصلاً نیست. الگوهای کار فرهنگی مذهبی هم که اندرزی هستند. این همه هم بوده دارند.

اینجاست که جوانان همیشه آرزو دارند و به همین جهت گاهی جنبش جوانان سلبی می‌شود و گاهی ایجابی. در برخی کشورها جنبش جوانان یک سبک زندگی است. آن‌ها گاهی در جامعه خودشان در غرب اعتراض دارند و علیه ارزش‌های طبقه متوسط شورش می‌کنند؛ همان نسلی که نسل زد خوانده‌اند. مثلاً می‌گویند شما مانند برده صبح سر کار می‌روید و پول می‌گیرید، اما ما این را نمی‌پذیریم. تحولات موزیکشان را نگاه کنید؛ با این تحولات هماهنگ هستند

مانند هوی‌متال و سبک‌هایی از این دست. پس تضاد بین نسلی همیشه تا اندازه‌ای هست، اما این طرف هیچ برنامه‌ای نیست. قبل‌ترها پیشاهنگی اجرا شد، من نیز پیشنهاد شهردار مدرسه را دادم و آن را پیاده کردیم، شورایاری‌ها را راه انداختیم که همه گروه‌ها در مدیریت شهر سهم داشته باشند، اما می‌بینید بر سر این طرح‌ها چه آمد. بعد هم که جلوی اجرایش را گرفتند. ما باید بدانیم جوان چقدر ساعت خالی دارد که چه برنامه‌هایی برای او بگذاریم. الآن جوان یک گوشی دارد و با آن زندگی می‌کند. به جوانان خارج از کشور، مثلاً در سوئد، نگاه کنید. از صبح تا عصر سر کار هستند و نمی‌تواند به صفحه گوشی خیره شود، او زندگی دارد، کار دارد، وقت‌گذرانی با آدم‌های مختلف برای او تعریف شده است، برای خودش آینده تعریف می‌کند و تلاش می‌کند و اکثراً به حدی از زندگی می‌رسند که از آن راضی هستند؛ البته جهانی‌سازی یعنی وارد شدن سرمایه‌داری قمارخانه‌ای باعث شده که مصرف‌بردی شود و همه از این بردگی خوششان بیاید، اما در اینجا اکثریت جامعه نیز از آن بی‌بهره‌اند، این نیز بغض طبقاتی را عمق بخشیده و پایدار می‌کند. دوستان من بررسی‌هایی از جامعه انجام داده بودند و می‌گویند آدم‌هایی که ماشین‌های لوکس دارند فکر می‌کنند دیگران عمداً می‌خواهند به ماشین آن‌ها بکوبند تا آن را درب و داغان کنند. این حس خودش نشان می‌دهد چیزی هست، حال چقدر درست است یا نه هنوز مطالعه نشده، ولی این‌ها مشکلات اساسی است که جمع

”  
**راه‌حل این اعتراض‌ها به هیچ وجه سرکوب نیست. این سرکوب‌ها می‌تواند برای مدتی آن‌قدر ادامه پیدا کند که کشته‌ها زیادتر شوند، دستگیری‌ها زیاد شود و هزار مسئله در زندان‌ها شکل بگیرد، ولی این آتش زیر خاکستر بار دیگر شدیدتر بروز می‌کند و جامعه دچار التهابات دائمی می‌شود و لحظه‌ای‌تر هم خواهد شد**

می‌شود. اعتراض، حرارت‌سنج بدن جامعه است. همان‌طور که تب در انسان نشانه بیماری است، در جامعه هم اعتراض نشانه مشکل است. پس باید از جنبش‌ها، در حدی که خشونت‌ستیز باشد، استقبال شود. مردم با دست خالی می‌آیند. ضرورت مستقل و قانون‌مدار بودن قوه قضائیه برای آن است که مردم پناهی داشته باشند که ندارند، من نمونه‌هایی می‌دانم که پرونده‌ای چند بار از دیوان عالی کشور از قضات شریف رأی گرفته، اما طرف مقابل چون قدرت دارد باز هم با اعمال موادی می‌خواهد رأی‌ها را باطل کند. قوه قضائیه مستقل به جامعه اطمینان قلبی می‌دهد که حتی اگر جرمی کردند با انصاف با آنان برخورد می‌شود. اگر حقی دارند ایمان دارند که قضات شریف قوه محافظ آنان است این سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهد. دخالت در کار قضایی برای حکومت‌ها سم مهلک است. جامعه را کاملاً از حکومت جدا می‌سازد، اما ظاهراً کسی به این چیزها توجهی نمی‌کند. به شما اطمینان می‌دهم که جنبش در مراحل بعدی بدتر خواهد شد. این است که باید ببینیم مسائل عمده چیست؟ در ایران مسائل و جنبش‌های اجتماعی بر هم انباشتی است. به این دلیل می‌گویم ابرجنبش تام و تمام است. ما فکر می‌کنیم این جنبش جوانان است، اما همه و حکومت باید بپذیرند که مردم با این جنبش‌ها هم‌نوایی دارند؛ یعنی ممکن است به خیابان نیابند، اما با این اعتراض موافق هستند. این همبستگی اجتماعی را از یک طرف تقویت می‌کند و از طرف دیگر همبستگی بین مردم و حکومت را تضعیف می‌کند. پس حکومت باید مراقب سرمایه اجتماعی‌اش باشد. سرمایه اجتماعی اعتماد است، جامعه باید اعتماد داشته باشد که ندارد. از آن طرف حکومت زبان گفت‌وگو ندارد؛ یعنی رسانه‌های ملی به کلی اکثریت جامعه را کنار گذاشته‌اند و هرچه می‌گویند مردم عکس آن را انجام می‌دهند. پس کانال ارتباطی هم نیست، در نبود کانال ارتباطی کانال‌های ارتباطی خارجی جای آن‌ها را می‌گیرند و با جنبش‌ها هم‌نوایی نشان می‌دهند، اما این بسیار خطرناک است چون ممکن است مصالح ملی درازمدت به خطر افتد. کانال ارتباطی یعنی جامعه مدنی. وظیفه جامعه مدنی جامعه یک کاسه کردن و معقول کردن و منعطف کردن تقاضاهای پراکنده است. وقتی نبود هزار تا تقاضا با هم می‌آید، هرکسی به یک دلیلی فریاد می‌زند؛

البته ایران اکنون این‌گونه نیست، اما ممکن است بعدها بشود. پس تأکید می‌کنم باید قدر این جنبش‌های خشونت‌ستیز را دانست که به ما نشان می‌دهد مشکلاتی وجود دارد. باز از جامعه لحظه‌ای مثال می‌زنم. من سال‌ها پیش (سال ۸۷) تحقیقی کردم و دو مقاله در نشریه هفت شهر نوشتم. عنوان آن «از اسکان غیررسمی به اسکان ناپایی در ایران» بود. من الآن دیگر اسکان غیررسمی نمی‌گویم، می‌گویم «مسکن خودساخته». منظور این بود که درصدی دیگر سرپناهی پیدا نخواهند کرد. چهارده سال وقت بود. اگر کسی گوش می‌داد، می‌توانست برای میان‌مدت برنامه‌ریزی کند. ببینید چه اتفاقی افتاد. الآن گورخوابی داریم، بی‌آرتی خوابی داریم و بعد چیزهای عجیب که مثلاً مردم اثاثشان را در کانتینر می‌گذارند؛ یعنی بی‌خانمان‌اند. بعد مجبور می‌شوند به خانه اقوام بروند که این سرباری برای خانواده و فامیل مشکل ایجاد می‌کند، حتی برخی به ساختمان‌های نیمه‌تمام می‌روند یا پشت‌بام اجاره می‌کنند و می‌گویند شش صبح خارج می‌شوند. عده‌ای به خارج از شهر می‌روند و در گاوداری‌هایی که آغل گاو را پرده زدنند آغلی اجاره می‌کنند. پس می‌بینیم انواع بغض و اعتراض در این‌ها هست. در واقع آسیب‌های اجتماعی و خشونت گسترده با زندگی ما عجین شده است. هر روز می‌بینیم جرائمی مثل دزدی چقدر زیاد شده است. خشونت و آسیب‌های اجتماعی، خشونت‌های اجتماعی را تشدید می‌کنند یا به شورش سفید می‌رسد مثل خودتخریبی، اعتیاد گسترده، خودکشی، برنامه‌های ضد هنجار، حرکات عجیب، بیماری روانی و ...

**بخشی از آنچه اشاره کردید تحمیل‌هایی بود که به جامعه شده بود و جامعه حالت اعتراض پیدا کرده و زیر فشاری که به او تحمیل می‌شود فریاد می‌زند، اما گاهی به نظر می‌رسد بخش‌هایی از آنچه شما ابرجنبش نامیدید، گویی رشدی در آن بخش‌ها به وجود آمده و متناظر با آن رشد، حق خواهی و مقاومت ایجابی هم شکل گرفته است و شاید این وجه تمایز این جنبش با دو جنبش ۹۶ و ۹۸ باشد.**

«ببینید پیش‌تر گفتم در جنبش‌های اجتماعی یکی از چیزهای بسیار مهم نوع شعار است.

همیشه شعار باید فاخر باشد و با گروهی که اعتراض دارند ارتباط پیدا کند. چرا این آهنگ «برای» همه گیر شده و این همه دیده شد؟ چون با نبض جامعه هماهنگ بود. چرا شجریان، شجریان می‌شود؟ چون به تدریج با مردم حرکت می‌کند و هرچقدر توی سر او می‌زنند محبوب‌تر می‌شود. به دلیل اینکه هم‌نوایی می‌کرده، شعار باید هم‌نوایی ایجاد کند.

من معتقدم ایران یک ویژگی دارد که هیچ جای دنیا ندارد و این ویژگی هم از قدیم بوده و در دوره‌های بعدی هم در خوانشی از مذهب ادامه پیدا کرده و آن اینکه در ایران هنوز انقطاع روح و ماده کاملاً اتفاق نیفتاده است. در غرب اتفاق افتاده؛ یعنی دنیای معنوی در ایران زنده است. ببینید این اعتراض‌ها چقدر اخلاق‌مدار است و هم‌نوایی ایجاد کرده، آیا کسی جیب کسی را در تظاهرات می‌زند؟ جالب است در اوج به هم ریختگی جامعه ایران حرکتی اتفاق می‌افتد که بسیار اخلاقی است، مردم در خانه‌هایشان را باز می‌کنند، مردم هم‌نوایی می‌کنند، حتی نسبت به هم مهربان‌تر می‌شوند. مثلاً وقتی کسی به حجاب اعتراض می‌کنند، بقیه در خیابان دخالت می‌کنند. خود را به دردرس می‌اندازند.

**در ازای این هارمونی که می‌فرمایید در جامعه وجود دارد، در زندگی روزمره مردم می‌بینیم که خشونت در جامعه زیاد است. آیا در شرایط عادی با وجود این همه سرکوب جامعه متمیزه نشده است؟**

«جامعه مجبور به متمیزه رفتار کردن شده. شما صدها فیلم غربی می‌بینید که مثلاً مادر که می‌خواهد مسافرت برود کلید خانه را به فرزندش که سرپناه ندارد نمی‌دهد، همسایه که گل‌هایش را آب می‌دهد اجازه ورود فرزند به خانه را نمی‌دهد. در پرتو جهانی‌سازی از بالا و سرمایه‌داری قمارخانه‌ای همه ما آن‌میک‌ایم، ما دچار اغتشاشیم. اینکه گفتیم ایران آن ویژگی را دارد نه اینکه ما تافته جدا بافته‌ایم. خشونت جزئی پایدار در جامعه ما بوده، دو نسل پیش‌تر الگوی تربیتی خشونت‌محور بود خانواده خشونت‌محور بود حالا کاهش یافته. پادزهر آن خشونت فراگیر، سیستماتیک حکومتی و مردمی هم عرفان ایرانی است که جوهر آن تفاوتی است که ما داریم. همه جوامع بشری عرفان دارند. انسان همیشه سؤال دارد، انسان روح و جان دارد، نیروی زندگی و شور زندگی داریم. همین که ما صحبت می‌کنیم شور زندگی ما را به هم ربط می‌دهد. این باعث می‌شود عرفان ایرانی در قله عرفان جهانی باشد. ادبیات ایران در قله ادبیات جهان است و بسیار کلمه گهواره به کار برده شده است. گفته‌اند عرفان ایرانی گهواره عرفان

**حکومت باید مراقب سرمایه اجتماعی‌اش باشد. سرمایه اجتماعی اعتماد است، جامعه باید اعتماد داشته باشد که ندارد. از آن طرف حکومت زبان گفت‌وگو ندارد؛ یعنی رسانه‌های ملی به کلی اکثریت جامعه را کنار گذاشته‌اند و هرچه می‌گویند مردم عکس آن را انجام می‌دهند**



درست است که این جنبش فراگیر بود ولی انگار همه گیر نبود. یک بخشی از جامعه و مشخصات طبقه متوسط در این جنبش حضور داشت و مطالبه مربوط به زنان اساساً مطالبه طبقه متوسط بود. این بخش‌هایی از جنوب شهر که شلوغ شد به نظرم اگر پیمایشی روی آن‌ها شود بیشتر به خاطر شوک‌های ناشی از مسکن بود که باعث کوچ طبقه متوسط به جنوب شهر شد. به نظر شما این جنبش همراهی طبقات فرودست را نداشت؟ یا داشت؟

«یک اشکال دیگری که وجود دارد برداشت ما از طبقه متوسط است. من همیشه تأکید کرده‌ام طبقه متوسط جدیداً ریزش پیدا می‌کند، نگویم کوچک شده. الان تمام تهران و اطراف تهران نوسازی شده است، مالکین و ساکنین این آپارتمان‌ها چه کسانی هستند. منتها چیزی که در ایران اتفاق افتاده، حاملان آرمان‌های طبقه متوسط فرودست شدند؛ یعنی شاعر، نویسنده، موزیسین، یعنی تمام کسانی که کار فکری می‌کردند، معلمان، استادان، کارمندانی که آگاه بودند فرودست شدند و جای آن‌ها کمپنیزم آمده است. نمی‌خواهم به کسی توهین کنم، آن‌هایی که الان در طبقه متوسط و بالا هستند دیگر اهل انقلاب نیستند، چون یاد گرفتند پول در بیاورند. الان خط فقر ۱۸ میلیون است، اما این جابه‌جایی طبقاتی مطالعه نشده است، هنوز طبقه متوسط زیاد هستند، ولی در حال ریزش‌اند ولی آرمان‌های آن‌ها وجود دارد. اینکه دانشجو جور آن‌ها را می‌کشد به این دلیل است که حزب و تشکل وجود ندارد. نباید فرهنگ نوکیسه‌ای را از یاد ببریم، این فرهنگ مسری است. ■

۸۰ درصد این خودکشی‌ها روانی نیست، بلکه اجتماعی است؛ چقدر انسان می‌تواند در بن‌بستی فراگیر بدون روزنه‌ای آرام بماند؟ یعنی دیوانه نبودند ولی کلافه بودند. وقتی نرخ خودکشی بالاست ریسک‌پذیری برای زنده‌ها بالا می‌رود. به خانواده‌های کشته‌های اخیر نگاه کنید، می‌گویند بچه ما کشته شد فدای ملت ایران.

**درواقع آن عرفانی که فرمودید، شاید آن را در این نسل می‌توان در چنین بخش‌هایی دید.**

«بله، ایرانی خودمحور است. وقتی آن هیولای درونش بیدار شود، آن هیولا بنا به طبیعتش خودمحور می‌شود، ولی اگر اطمینان کند، جانش را برایت می‌دهد. به جای خشونت با این بچه‌ها باید به مطالعه پرداخت. رابطه پلیس، رابطه دستگاه قضا و مردم نباید خصمانه باشد. هشدار می‌دهم ولی چه فایده کسی نمی‌شنود. من آینده جنبش کنونی را اگر سرکوب شود بسیار متفاوت و خطرناک می‌بینم. اجازه دهید چیزی نگویم و امیدوار باشم که اشتباه می‌کنم. ابرجنبش‌ها اگر نهادینه شوند کشورها را می‌سازند، ولی... چه گویم.

**ممکن است برای این فضا یک دستاورد ظاهری ایجاد شود. به هر حال مطالباتی در مردم وجود دارد، خشم و سرکوب هم سال‌ها ادامه داشته و عمیق است. آیا امکانی وجود دارد که اصلاحاتی صورت پذیرد و فضا به سوی آرامی برود؟**

«تردید نیست. منتها حکومت جایی رفته که آچمز است؛ یعنی یک حرف‌هایی زدن که برگشت از آن خیلی سخت است. عده زیادی را با شعارهایی جوگیر کرده‌اند، به‌عنوان نیروی پای کار که اگر اصلاحاتی بخواهد انجام شود باید آن‌ها را مجاب و کنترل کنند. من در روز اول این جنبش گفتم که عشق را نکشیم که شد. تاوانش سخت است. ابرجنبش را بشناسیم. مشکل اصلی جامعه البته فراتر از حجاب است، مشکل ما سرمایه‌داری قمارخانه‌ای و دستورالعمل‌هایش است که به غارت معدودی ختم شده است. بارها این را گفتم که اولین بردگی است که خود برده‌ها آن را دوست دارند و این باعث مسئله شده است. ایران جامعه‌ای است که مردم می‌توانستند در آن حداقل اکثریت مردم تاحدودی شبیه هم باشند، زندگی راحت و قشنگی داشته باشند. این کشور بی‌نظیر و ثروتمند نباید این حال و روز را داشته باشد. به خود آید. انقلاب دیجیتال و جهانی‌سازی می‌خواهند مردم را یکسان کنند؛ حتی ظاهر آدم‌ها و سر و صورت‌ها را هم.

جهان است. ممکن است از هندو از بودایی‌ها و موارد دیگر تأثیر پذیرفته که درست است، چون ما در نقطه اتصال جهت‌های دنیا بودیم. جنبش‌های اجتماعی چرا گسترده نبوده، بیرون آمدن گروهی در اثر به جان آمادگی بوده و در مقابل سرکوب خشن شدید.

**نسل نو ویژگی‌هایی دارد مثل اینکه نوع مصرف فرهنگی‌شان متفاوت است. آن عرفانی را که فرمودید می‌توانیم در مصرف و نوع مواجهه این نسل با طبیعت و جامعه ببینیم؟ دوم اینکه می‌گویند این نسل چون می‌خواسته زندگی کند و اجازه ندادند مقاومت می‌کند؛ یعنی انگار مقاومت و اعتراض نوعی برساخت در این نسل است. آیا ویژگی اعتراضی در خود این‌ها و سبک زندگی‌شان هست یا خیر؟**

«باز هم شبیه‌سازی است؛ البته شباهت‌ها دیگر جهانی است. مسئله جهانی‌سازی است؛ اما نسل زد و گسست نسلی به معنایی که بریده بریده از غرب گرفته‌ایم موضوعات ندارد. تحقیقات روی نسل زد هم مملو از تناقض است. بزرگ‌ترین تحقیقی که روی نسل زد شده است روی ۱۵۰ هزار کیس است که یافته‌های آن بسیار متناقض است. تحقیقی هم دانشگاه استنفورد انجام داده، ولی نتایج متضادی دارند. درست است که شباهت‌هایی استخراج شده ولی نمی‌توان آن متن (کانتکس) کلی غرب را به همه تعمیم داد. گستره نگاه بصری نسل جوان به دلیل دسترسی به دنیای مجازی و عوامل دیگر بسیار گسترده است. ما نمی‌توانستیم دور و برمان را ببینیم. این‌ها با استفاده از فضای مجازی دنیا را می‌بینند، گروه‌های موسیقی را می‌بینند، فیلم‌های متعددی را می‌بینند، اما به خاطر داشته باشیم این‌ها محصول نسل انقلاب دیده و جنگ دیده هستند. بعد باید توجه کرد از زمانی که این‌ها به دنیا آمدند هر کاری که می‌خواستند بکنند تذکر می‌گرفتند که نکن. پس نتیجه این نسل، نسل متفاوتی است، نسل جرئت و شجاعت است، نسل صراحت‌لهجه است. برای این نسل مرجع‌ها سست شده، درحالی‌که ما و نسل ما مرجع داشت؛ پدران و مادران، بزرگ‌ترها، روحانی محل و معلم مرجع ما بودند. مرجع این نسل در دنیای مجازی است. هرچند خود معلم هم با خشم و با بغض در کلاس حاضر می‌شود، چون برای بدیهی‌ترین نیازها درمانده است؛ بنابراین این نسل متفاوت خواهد بود، او شورشی می‌شود، معترض می‌شود، چون آینده ندارد، این لحظه‌ای شدن او را در موقعیتی قرار می‌دهد که مثلاً می‌گوید خب تیر بخورم مگر چه می‌شود. نگاه کنید که چقدر از نسل جوان به خودکشی می‌رسند؟ من معتقدم اگر بررسی کنیم

# تنش‌های فروخورده و تفاوت‌های نسلی

گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس



تغییرات نسلی در ایران به کجا ختم شده است؟ نسل‌های نو چه ویژگی‌هایی دارند؟ آیا این اعتراض‌ها منحصر به حضور نسل‌های جدید است؟ این‌ها بخشی از پرسش‌هایی است که با مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس، در میان گذاشتیم. فراستخواه با رویکرد تحلیلی‌همایندی و در چهار سطح هستی‌شناسانه، دورانی، دوره‌ای و رویدادی، به تحلیل آنچه در این روزها در ایران می‌گذرد پرداخته است. فراستخواه تحلیل هستی‌شناسانه یا آنتولوژیک از مردم ایران را پیش‌تر در کتاب ما ایرانیان ارائه داده است.

اعتراضی در نسل‌ها باقی می‌ماند و نسل به نسل به صورت‌ها و شکل‌های مختلف انتقال پیدا می‌کند. یکی از آن نشانه‌هایی که می‌توان گفت پیوست در جامعه ایران وجود دارد، همین اعتراض نقطه‌چینی است.

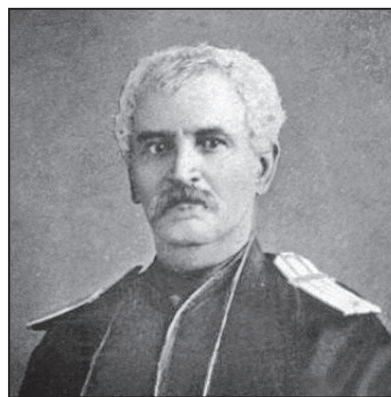
از جمله پیوست‌های میان‌نسلی دیگر در دوران معاصر ما، مدرنیته ایرانی است. در دویست سال گذشته، از لحظه عباس میرزایی تا به امروز رؤیایی در جامعه ایران به وجود آمده و در بخش مهمی از جامعه نسل به نسل این رؤیا سینه‌به‌سینه انتقال یافته است. در این رؤیا، خواست پیشرفت هست، همان پروگره<sup>۲</sup> که دو قرن پیش آخوندزاده می‌گفت. پروگره نسل آن دوره پیشامشروطه به معنای توسعه و پیشرفت امروز هم هست. آزادی یک خواسته دیگر معطوف به رهایی است که در نسل‌های مختلف به‌صورت نقطه‌چین تداوم پیدا می‌کند. یا برابری باز به شکل نقطه‌چین از پیشامشروطه تا مشروطه و تا به امروز وجود دارد. نسل به نسل این مسائل منتقل شده است. امروز هم مسئله همین‌هاست. در شعار «زن-زندگی-آزادی»، زندگی همان پیشرفت و توسعه است؛ یعنی وقتی مردم بدون هر گونه تبعیض حاصل پیشرفت و توسعه را در زندگی خود مزه مکنند مانند جوامع در حال توسعه موفق و جوامع توسعه‌یافته. این نامش زندگی است، منتهی یک‌وقت با توسعه صورت‌بندی می‌شود یک‌وقت با ترقی یک‌وقت با پیشرفت و یک‌وقت هم با خود زندگی که با جنب‌وجوش همراه است و توی آن سبک زندگی و خلاقیت و مشارکت و امید و اطمینان و اعتماد و شور و شادی و شکوفایی هست بدون هرگونه احساس دیگری بودن و رؤیت‌ناپذیری و ناشنیده ماندن.

تأکید بر زن همان خواست برابری و رفع تبعیض‌ها و رفع خشونت‌های نمادین و ساختاری و برطرف ساختن این حس تصاحب مردانه و پدرسالار بر بدن زن است، وضعیتی انضمامی‌تر از برابری که برابری جنسیتی آن را هایلایت می‌کند. در واقع درد نابرابری آن هم در یک وضع نابرابری جنسیتی که در ایران خودش را نشان می‌دهد؛ به دلیل سایز جمعیتی و دموگرافیک آن، ۵۰ درصد جمعیت ایران زن هستند و در شرایطی نابرابر زندگی می‌کنند. خود این سایز جمعیتی سبب می‌شود که تبدیل به یک خواست شود، در حالی که یک خویشاوندی با همان مطالبات فروخورده نسل‌های قبلی هم دارد و در نتیجه این نسل‌ها در ناخودآگاه اجتماعی و فرهنگی خودشان این رؤیاها را دارند، از سینه‌به‌سینه می‌رود و این رؤیاها را انتقال می‌دهند فقط صورت‌بندی‌ها عوض می‌شود. آزادی هم همان آزادی است که دو قرن است گروه‌های

مدت زیادی است که در ایران، خیابان عرصه طرح مطالبات جامعه شده است. برخی از این مطالبات مانند نفی حجاب، مطالبه نسل‌های مختلف بوده و محدود به دهه خاصی نیست، اما گاهی این اعتراض‌ها اعتراض دهه هشتادی‌ها معرفی می‌شود. پرسش ابتدایی ما این است که چه نوع ارتباطی بین نسل‌های نو و نسل‌های دیگر در ایران وجود دارد؟ آیا گسست است یا پیوست یا چیزی غیر از این‌ها؟ مناسبات نسل نو و دیگر نسل‌ها را چگونه می‌توان تبیین کرد؟

«تحولات جامعه ایران به گمان من معمولاً بی‌قاعده، نامنظم و غیرمتمم بوده است. ایران را با تقسیم‌بندی‌های امثال وبر می‌توان یک جامعه نامنظم و آنارشیک تلقی کرد که در مقابل یک جامعه پروداکتیو و سازنده است. در عین حال این نامنظم بودن و بی‌قاعدگی مانع از دوام یک موجودیت و قواره نهادی<sup>۱</sup> در تاریخ ایران نشده است؛ یعنی شواهدی وجود دارد که به ما می‌گوید همیشه یک قواره نهادی در ایران بوده و تداوم پیدا کرده است. منتها باقی ماندن این قواره نهادی منظم نیست و نمی‌توان با نظم آن را توضیح داد، بیشتر با تعارض‌هایش می‌توان توضیح داد. چه‌بسا مدل نظم برای توضیح این جامعه آن‌طور که دورکیم برای توضیح جامعه ارائه می‌دهد کفایت نکند. همیشه جامعه حاوی تعارضاتی است و با همین تعارضات هم می‌ماند و تحول پیدا می‌کند. برای همین است که تداوم در ایران نقطه‌چینی یا پانکچویت<sup>۲</sup> است. این نقطه‌چینی بودن یک ویژگی است که در تحولات جامعه ایران می‌بینیم. پس باید هم گسست و هم پیوست تحولات ایران را دید؛ از جمله در موضوع نسل‌ها که شما پرسیدید. آیا نسل‌ها در یک وضعیت گسسته هستند یا در یک وضعیت پیوسته؟ تا حدی که بنده درک می‌کنم گسست‌های نسلی با حرکات سینوسی و حلزونی به‌صورت غیرخطی و نامنظم وجود دارد، ولی در همان حال ربط‌هایی نقطه‌چینی میان‌نسلی نیز ادامه پیدا می‌کند.

در نتیجه بین نسل‌ها با وجود گسست‌ها، پیوستگی‌هایی وجود دارد، دردهای مشترک و مسئله‌های مشترک وجود دارد، مسئله‌ها مجدد به شکل دیگری بازتولید می‌شود و نسل‌ها را به هم ارتباط می‌دهد و در نتیجه پیوست‌های عمیق به وجود می‌آید. اجازه بدهید به برخی از پیوست‌ها و تداوم‌ها اشاره کنم، مثلاً یکی از این‌ها خصیصه اعتراضی در فرهنگ ایران است. این خصیصه



میرزا فتحعلی آخوندزاده

اجتماعی تحول‌خواه ایرانی در جست‌وجوی آن تقلا می‌کنند. این‌ها از جمله وجوه پیوست‌های نقطه‌چینی میان نسل‌های ایرانی است اما عرض کردم میان نسل‌ها، گسست‌هایی هم روی می‌دهد. مثلاً نسل جدیدتر از نسل قبلی سکولارتر فکر می‌کند، بیشتر عرف‌گراست و شاید هم واکنشی پاندولی در مقابل چهل و چند سال دولت دینی و اسلامی‌سازی و هژمون شدن شرع بر عرف و مقدس بر امر نامقدس باشد. گسست نسلی دیگر اینکه هویت‌های کوچک‌تر اهمیت پیدا می‌کند. در حالی که در دوره ما هویت بزرگ مثل ایران، ملت، اسلام و شرق مطرح می‌شد، الآن هویت‌های کوچک‌تر مطرح می‌شود؛ مثل هویت تاریخی و فرهنگی و زبانی و مذهبی یک قوم اصیل ایرانی که می‌بینید تب‌وتاب‌ها بیشتر در شهرهای کردنشین هست یا مانند زن و هویت‌های جنسیتی، یا هویت‌های نسلی یا هویت دانشجویی. این، نوعی کردار گفتمانی است. یکی از ترفندهای کردار گفتمانی برجسته‌سازی است. کردار گفتمانی - دیسکورسیو پرکتیس - یعنی شما یک چیزهایی را برجسته می‌کنید، یک چیزهایی را واژگون می‌کنید و یک چیزهایی را شدت می‌بخشید. امروز در جهان هنگامه جنبش دانشجویی نیست و ما در یک دوره پس‌اجنبش دانشجویی به سر می‌بریم، اما در ایران به شکل ناهنگامی بروز کرده و به‌صورت هویت کوچک‌تری خودش را در اعتراضات برجسته و نمایان می‌کند و نشان می‌دهد. پس در مجموع نتیجه می‌گیرم که وجوه گسسته‌ای در کنار وجوه پیوسته در این نسل می‌توان دید.

به‌طورکلی جامعه ایران در طبقه‌بندی‌های رایج جوامع، جامعه کلاسیک نیست و به‌آسانی توضیح داده نمی‌شود و ویژگی‌های خاص خودش را دارد و یک امر پسینی است، باید به شکل تجربی این جامعه را مطالعه کرد. نمی‌شود به شکل انتزاعی و پیشینی در یک طبقه‌بندی‌های قبلی و شناخته‌شده جامعه ایران را خوب توضیح داد. می‌توانیم برای توضیح جامعه ایران از شرایط انضمامی‌تر خود این

جامعه به شکل پسینی و تجربی از مدل‌هایی که برآمده از موقعیت خاص ایرانی است استفاده کنیم.

**فرمودید در این پیوستاری که در جامعه ایران وجود دارد آزادی خواهی و عدالت خواهی است و اعتراض هم در جامعه وجود دارد. آیا اعتراض ناشی از حسرت آزادی و عدالت نبوده است؟ در واقع گویی آن اعتراض که می‌فرمایید ویژگی ایرانی است، نوعی بر ساخت ساختار قدرت است. آزادی و عدالت هم که مطالبه‌ای انسانی است. در واقع آیا می‌شود گفت بخشی از این ویژگی‌ها را ساختار به جامعه تحمیل کرده است؟ از طرفی در ایران دائم تحول وجود داشته است، در واقع ساختار، حاصل ایده بخشی از جامعه بوده است، امروز هم ممکن است بخش‌های سنتی جامعه با مطالبات بخش سرکوب‌شده نزدیکی‌ای نداشته باشند. آیا می‌شود گفت جامعه ایران همواره دچار نوعی دوقطبی یا نوعی دویارگی بوده است؟**

«بله. علت هم دارد. از یک لحاظ این موضوع مربوط به جامعه و زیست‌جهان ایرانی و زندگی در ایران است. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی همیشه چهارراه فرهنگی بوده است. از دوره قاجار به این سو ایران در یک موقعیت جغرافیایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ویژه‌ای بود: به لحاظ ژئوپلیتیک، ژئوکالچر و ژئواکونومی. تمام دگرگونی‌های اروپا به اینجا سرریز می‌شود. به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک است که مأموران می‌آید و می‌رود؛ به دلیل ژئواکونومی، گذرگاه اقتصادی است و دروازه هند است و بازرگان می‌آید و می‌رود؛ رقابت‌هایی بین اروپا، روسیه، انگلستان و فرانسه و روابط خود آن‌ها با هم بر روی ایران و تسلط بر منابع آن هست و همه این‌ها را باید در کنار این موضوع قرار داد که خود ایران هم یک پس‌زمینه فرهنگی و تمدنی دارد و با چنین وضعی در دنیای دگرگون‌شده عصر روشنگری قرار گرفته که لحظه عباس میرزایی اینجا اتفاق می‌افتد. اینجا دگرگونی در متن جامعه و زیست‌جهان جامعه آغاز می‌شود، چرا؟ چون یکی به مسافرت می‌رود تا درس بخواند، یکی می‌خواهد بازرگانی کند، یکی می‌خواهد برای سیاحت به بیرون از کشور برود، در جامعه و زندگی جامعه و زیست‌جهان ایرانی دگرگونی‌ها سریع آغاز می‌شود. در واقع ایران با موقعیتی که در میانه جهان متحول داشت و با عطف توجه به پس‌زمینه‌های فرهنگی و حافظه تمدنی‌اش در مدار دگرگشت‌های جدید قرار گرفت و بدون این چگونه می‌توانست راهی آینده خود بشود؟!

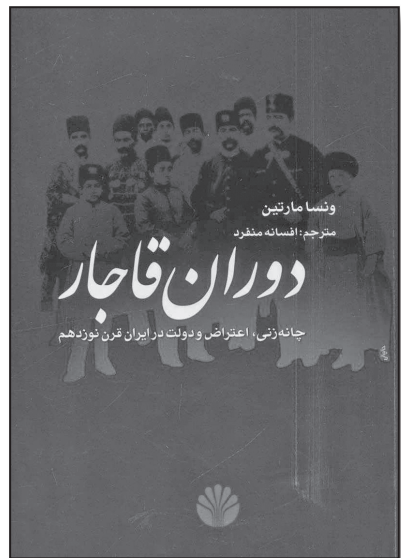
مثلاً سفرنامه میرزا صالح را در نظر بگیرید؛ او بین ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۷ ه. ش. (۱۲۳۰ تا ۱۲۳۴ ق.) در لندن بوده است؛ یعنی تقریباً دو بیست و خرده‌ای سال پیش. او پس از سفر، به ایران بازمی‌گردد و سفرنامه‌اش را می‌نویسد و دیگران می‌خوانند. پس شوق زندگی در تراز تازه‌ای پژواک پیدا می‌کند و طنین می‌اندازد و دگرگونی‌هایی در بخشی از گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌کند که می‌خواهند دگرگون شوند و تحول پیدا کنند.

اما و صد اما که هیچ‌وقت تجربه معاصر شدن ایرانی یکدست و سبک‌بال و خطی نبود در کنار تب‌وتاب‌ها و تحول‌خواهی‌های گروه‌هایی جدید، بر بخش دیگر و بزرگ‌تری از جامعه ایران چگالی بی‌سواد و دور ماندن ارتباطات سنگینی می‌کند. جامعه ایران در آن روزگار پراکنده است. بین این شهر تا آن شهر و بین دهات، یک وضعیت نیمه‌خشک حاکم است. زندگی مردم با فقر مادی و سختی مواجه است و فرهنگ‌های مختلف هم وجود دارد و ارتباط را سخت کرده است.

افزون بر همه این‌ها، ساخت متصلب استبدادی تک‌سالار بوده که از قاجار به این سو مدام همچنان بازتولید می‌شود. طبعاً تحمل تحولات برای سیستمی همسود و همدست که سروکارش با پول و قدرت و منزلت و سنت و اختیارات و امتیازات و رانت‌ها و منابع است سخت خواهد بود، به این سادگی نمی‌تواند به این دگرگونی‌ها تن دهد و سرکوب می‌کند. برای متن جامعه و بخشی از متن جامعه تقاضای تحول‌خواهی پیدا می‌شود، اما بخش دیگری از جامعه برای معیشت خود به سیستم وابستگی دارد. بخشی از جامعه قشون است که زیر سایه این سیستم و کنترل آن زندگی می‌کند. بخشی از جامعه گروه‌هایی است که برای مالکیت بر اراضی تبدیل، با ساختار هم‌سود شده بودند. عامل دیگر مذهب است که هم با قدرت درآمیخته و هم به یک فرهنگ دیرین شده و برای بخشی از جامعه توأم با عقایدی است که وابستگی به گذشته دارد خصوصاً وقتی این عقاید شکل مسلکی و ایدئولوژیک به خود می‌گیرد و متصلب‌تر و متجزم‌تر می‌شود. پس بخشی از جامعه ما مدام آویزان از گذشته شده است. بار سنگین گذشته‌ای متراکم و تاریخ طولانی او را از تحول هراس می‌دهد؛ رویش به پشت سر است.

مجموعه این‌ها سبب شد که بین سیستم و زیست‌جهان دوگانگی وجود داشته باشد. سیستم به‌سادگی تن به تحول ندهد، اما زیست‌جهان سبک‌بال است و به دنبال تحول می‌رود. پس یک دوکوهانگی در خود جامعه وجود دارد و یک دوگانگی میان سیستم و زیست‌جهان که به شکاف دولت و ملت شناخته می‌شود.

در ملت جریان‌ها و گروه‌هایی می‌خواهند تحول‌خواهی کنند اولاً مواجه هستند با سیستم‌های



متصلب که به سادگی تن به تحول نمی دهند و با بخش دیگر جامعه که درگیر فقر و بی سوادگی و فرهنگ ترس و فرهنگ رفتارهای چندگزینه‌ای و مخصوصاً وابستگی معیشتی به حکومت و مجموعه این‌ها هستند. پس به قول شما بیش از دستاوردهای نهادینه شده و قابل انتقال و مداوم و پایدار، تش و اعتراض و خشم‌های فروخورده و زندگی ناکرده و امیال تأمین نشده در این میدان اجتماعی باقی می ماند.

یک سو میدانی است که در آن میل به آزادی، میل به برابری و چیزهای دیگر دائم سرکوب می شود و سوی دیگر میدانی که در آن تابوها، عقاید و عناصری از این دست وجود دارد. بر بالای سر نیز سیستمی که منافع دارد، سنگین است و به قدر کافی منابع و توجهاتی برای ماندن دارد. سیستم سرکوب می کند، نظامی گری دارد، زمین در اختیار اوست و منابع ثروت نیز در اختیار اوست. این سبب می شود که تحولات ایران پیچیده پیش برود.

### این پیچیدگی مسیر ایرانی را باید بتوان به نحو رضایت بخشی توضیح داد.

«خبر چند سالی است در توضیح جامعه ایران پناه بردم به تحلیل همایندی. تحلیل همایندی<sup>۴</sup> یا هم‌رویدادی یعنی اقتران ملتحمه یعنی اموری متفاوت که در بزنگاهی جمع می شوند و فوران می کنند. با این نگاه من مدلی چهار سطحی برای تبیین مسائل ایران طراحی کرده‌ام: یک سطح آنتولوژیک است؛ جامعه ایران یک سطح خیلی کلان ماکرو و شاید مگا دارد که آن را سطح آنتولوژیک یا هستی‌شناختی جامعه نام گذارم؛ این سطح زمان طولانی‌ای دارد و بزرگ مقیاس است. مثلاً جامعه ایران دچار دوگانه ذره و توده است یعنی گاهی اتمیزه می شود و در نتیجه وقتی کنار هم قرار می گیرند، حالت توده‌وار دارند.

بیشتر دولت‌هایی که پیش از قاجار در ایران سرکار آمده‌اند این گونه به قدرت رسیدند، ذره‌ها توده شدند و یک دولت تشکیل شده، بعد دوباره رفته‌اند به زرگی خودشان و مثلاً در زمین خودشان مشغول شده‌اند و به همین جهت ذره و اتمیزه شدند. این سطح آنتولوژیک یا هستی‌شناسانه است. بخشی از آنچه در کتاب ما ایرانیان<sup>۵</sup> توضیح داده‌ام بیشتر جنبه‌های آنتولوژیک جامعه ایران است. در آن کتاب به رفتارشناسی و خلق و خوی جامعه ایران پرداخته‌ام که همان مسائل مربوط به سطح آنتولوژیک است.

سطح دوم سطح ایپوکال یعنی سطح دورانی است. ما در جامعه ایران یک سطح دورانی می‌توانیم تصور کنیم؛ مانند دوران انحطاط یا دوران بیداری. ما یک دوران بزرگ انحطاط را طی کردیم و یک تاریخ بیداری داشته‌ایم. ما الآن در دوران بیداری هستیم با همه فراز و نشیب. این سطح دورانی از سطح هستی‌شناختی کوچک‌تر است، ولی باز هم خیلی بزرگ است. بخشی دیگر از مباحث ما ایرانیان به این دوران انحطاط مربوط می‌شود.

اما سطح سومی که در ایران هست سطح دوره‌ای<sup>۶</sup> است. سطح دوره‌ای تناوب بیشتر دارد که با بحث شما خیلی مرتبط است. مثلاً ما می‌توانیم بگوییم که دوره پسامشروطه و تجدد. نسل ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ دوره پسامشروطه است، مدارس عالی به وجود می‌آید، دانشکده فنی به وجود می‌آید و در واقع یک نسل پسامشروطه هستند. این یک دوره است. دوره دیگر دوره جنبش ملی است. این‌ها دائم کوچک‌تر می‌شوند؛ یعنی بیست‌ساله و بیست‌وپنج‌ساله می‌شوند. یک نسلی به وجود می‌آید که من نامشان را نسل بعد از شهریور ۲۰ گذاشتم؛ نسل نوگرایی دینی است. شما در اینجا بازرگان، طالقانی و شریعتی را می‌بینید و این نسل نوگرایی دینی ایرانی است که آثاری برجای گذاشت. پس از آن‌ها نسلی آمد که نسل اسلام‌گرایی بود و الآن نسل عرف‌گرایی و پساعرف‌گرایی است.

من رسانه‌های این‌ها را هم از هم متمایز می‌کنم. رسانه دوران بیداری ما کاغذ است. از زمانی که روزنامه، کاغذ، کاغذ اخبار و دستگاه چاپ در ایران پیدا شده می‌توان گفت دوران بیداری ایرانیان شروع شده است. دوران بیداری به دوره‌های مختلف تقسیم می‌شود که آن‌ها هم رسانه‌های خودشان را دارند. دوره اول نسل پسامشروطه است که رسانه‌اش تلگراف است. رسانه مشروطه انقلاب تلگراف بود. رسانه جنبش ملی رادیو است، با رادیو و آن نطق‌هایی که می‌شد جنبش شکل گرفت. رسانه نسل نوگرایی دینی نوار کاست است، سخنرانی‌های شریعتی و دیگران به صورت نوار پخش می‌شد. رسانه نسل اسلام‌گرایی منبر است. منبر و مسجد اهمیت پیدا کرد و تا به امروز

هم هست و رسانه نسل عرف و پساعرف‌گرایی شبکه‌های اجتماعی است.

اکنون اجازه بدهید سطح چهارم را عرض کنم. سطح چهارم مومنتوم<sup>۷</sup> لحظه یا بزنگاه است که بار تمام این هستی‌شناسی و دوران‌ها و به‌ویژه دوره‌ها را با خود حمل می‌کند و انباشتی از تمام امیال فروخورده دارد و در یک بزنگاه به نفع یک طرف ظهور پیدا می‌کند. لحظه مهسای یک مومنتوم است و با تحلیل همایندی قابل توضیح است. مهسا از سقز به تهران می‌آید، در مسیر پارک طبیعت از مترو بیرون می‌آید، گشت ارشاد لباس او را کنترل می‌کند و دستگیر و به‌زور سوار ون می‌کند و مسائل بعدی پیش می‌آید. اولاً او یک دختر است، بعد یک جوان است، بعد یک فرد متعلق به طبقه پایین‌تر از متوسط است، بعد نماد قومی است که «دیگری» شده، حاشیه‌ای بر هژمون پارس و مرکز است، یک هویت فراموش شده، یک جنس فراموش شده، یک نسل دیگری شده. این دیگربودگی به چند شکل در مهسا خودش را نشان می‌دهد. این همان همایندی و بزنگاه است. خشم‌های فروخورده انباشته شده و همه دیگری‌شده‌ها در مهسا با جان‌باختن کنار هم قرار می‌گیرند و اقتران ملتحم می‌شوند.

در کشتی برای کشتی‌گیران بزنگاه وجود دارد. کشتی‌گیر در یک بزنگاه، حریف را به زمین می‌زند. در آن لحظه مهسایی هم تمام فراموش شده‌ها و دیگری‌شده‌های تاریخی صدای خود را بازتولید می‌کنند و همسرای می‌کنند و یک ارکستر اجتماعی پدید می‌آید که ناشی از همین زیست‌جهان است. آن بخش از زیست‌جهان که مایل به آزادی و توسعه است و دو‌بیست سال معنای فرورونده و آرزوهای دست‌نیافته و کمتر دست‌یافته را با خود دارد در یک اقتران ملتحمه فوران می‌کند. به یک معنا این پدیده یک گسست است. یک لحظه رویدادی یا ایونت است. دگرگونی دورانی در ایران روی می‌دهد، گفت‌مان‌ها عوض می‌شود و گسست اتفاق می‌افتد. وقتی این گسست اتفاق می‌افتد، خیلی چیزها دگرگون می‌شود. به نظر من روشن است که ما به شهریور ۱۴۰۱ بر نمی‌گردیم. فرهنگ، نگاه‌ها، سبک زندگی و ارتباطات تغییر کرد. رفتار مردم با هم عوض شده، در مترو، اداره و خانه و کلاس‌ها و حوزه عمومی و سبک‌های زندگی و عرصه قدرت و مشروعیت بحث‌های تازه‌ای راه افتاده است.

**شما در گفت‌وگوی دیگری به چرخش از سیاست زندگی به سیاست مقاومت اشاره کرده‌اید. به نظر می‌رسد تحلیل شما این است که انتخاب این نسل سیاست زندگی بوده، اما عناصری از بیرون به آن فشار آورده‌اند و تبدیل به سیاست مقاومت شده است. در این**

**تحلیل گویی وزن جدی‌ای به عناصر زمینه‌ای داده شده اما آیا نمی‌توان عناصری از دگرخواهی یا برآشوبیدن در خود این نسل یافت؟ در مورد پرسش قبلی نیز نکته‌ای وجود داشت و آن هم این بود که شما فرمودید ایران چهارراه ژئوپولیتیک هم هست. ما می‌بینیم به همین دلیل در تحولات ایران خارجی‌ها هم نقش دارند. نه اینکه عنصر بنیادی باشند؛ ولی بالاخره نقش دارند. در مشروطه، نهضت جنگل، ملی شدن نفت و انقلاب نقش آن‌ها دیده می‌شود. سهم عنصر بیرونی را در بر ساخت اعتراضات اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

« به نظر من نوعی صرفه‌جویی در عقلانیت اجتماعی ما هست؛ البته این درک من است و ممکن است اشتباه کنم. من با مرور تاریخ و از کنار هم چیدن شواهد این‌طور به ذهنم می‌رسد که گویا صرفه‌جویی در عقلانیت اجتماعی وجود دارد. مثلاً مردم تا جایی که می‌توانند زیر پوستی حرکت می‌کنند، ما همه می‌گفتیم: زیر پوست جامعه ایران؛ زیر پوست جامعه ایران یعنی همان صرفه‌جویی. تا جایی که بتوانیم می‌خواهیم زیر پوستی زندگی کنیم، مردم می‌بینند که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند به ترفندهای خودشان روی می‌آورند. دخترها خیلی آرام پردیس‌های دانشگاهی را تسخیر کردند. این خودش یک راهبرد است. می‌گویند من تحصیلاتم را بالا می‌برم، بعد تأثیرگذاری بیشتری پیدا می‌کنم و شاید توانستم تحرک اجتماعی<sup>۱</sup> پدید آورم. من این نوع عقلانیت فرهنگی را به صرفه‌جویی تعبیر می‌کنم. گویی در خرد جامعه، نوعی اقتصاد زندگی و حتی اقتصاد مبارزه برای رهایی وجود دارد و نیروهایش را نمی‌خواهد بی‌خود نابود کند، یک نوع شعور اجتماعی و سیاسی در جامعه وجود دارد.

در ۹۶ و ۹۸ ما یک پدیده‌ای داشتیم و می‌دیدم مردم همدل هستند، اما همراه نیستند؛ یعنی برای اعتراضات همدل بودند اما برای همراهی تردید داشتند، همه آن از ترس نبود بلکه نوعی صرفه‌جویی بود؛ البته این جامعه دوره‌های جنگ چریکی و پارتیزانی هم داشته، در این جامعه شهادت هم بوده، در این جامعه انواع و اقسام مبارزات بوده اما در کنارش یک صرفه‌جویی هم بوده و چه‌بسا روزبه‌روز هم بیشتر می‌شود. چون نسل‌های جدید به نوعی نوپراگماتیسم تمایل دارند. به نظر من آنکه می‌گویند اول می‌خواهد زندگی کند بخشی از صرفه‌جویی است. به این معنا نیست که نمی‌خواهد مقاومت کند. ما در دانشگاه الزهرا در دهه ۸۰ یک رساله داشتیم که نتیجه آن این بود که دخترانی که سر کار می‌روند و زندگی اجتماعی دارند واقعاً می‌خواهند زندگی

کنند؛ ولی چون با گشت ارشاد مواجه می‌شدند مقاومت می‌کردند. آن‌ها از ابتدا به این وضعیت نقد دارند، می‌خواهند آزاد باشند، حقوق خودشان را داشته باشند، برابری، اختیار و مشارکت داشته باشند ولی زیر پوستی با صرفه‌جویی حرکت می‌کنند، ولی در یک فرصت بزنگاهی تمام آن مشکلات را فریاد می‌زنند.

من معمولاً پیاده یا با وسایل حمل‌ونقل عمومی رفت‌وآمد می‌کنم و بوق زدن مردم را شاهد بودم. نوعی هارمونی وجود دارد، برخی که فرزندانشان در صحنه هستند با بوق فرزندان را تشویق می‌کنند. در یک لحظه این ارکستر ایجاد می‌شد. یا آن پدر و مادر که فرزندشان از پشت بام یا پنجره خانه شعار می‌دهد، ممکن است نخواهند فرزندشان بیرون برود، اما او را به نحو دیگری تشویق می‌کنند. می‌خواهم بگویم ناراضی‌تری در جامعه وجود دارد، اما با صرفه‌جویی آن را دنبال می‌کند و با عقلانیت همراه است که ممکن است عقل معاش باشد یا عقل اجتماعی فرهنگی. وقتی به شبکه‌های اجتماعی می‌رسد آنجا تبادل‌ها و ترفندهای مردم برای رهایی بیشتر می‌شود. دهه ۸۰ ستون‌هایی در مجله آسمان می‌نوشتم که اول جوک‌های اس‌اس‌اسی شروع شد و بخشی از مبارزه مردم بود، بعد متلک‌ها شروع شد، یعنی کارهایی که با صرفه‌جویی همراه است و این تصور هست که هزینه کمتر است، سرکوب کمتر است و پیدا کردن آن‌ها سخت‌تر است. این نتیجه آن سیاست بالغه و فائقه‌ای است که در حاکمیت وجود داشته و خودش و روایت خودش از انقلاب مردم را هژمون کرده است.

در پاسخ به سؤال شما که آیا فقط زندگی است، این نکته را می‌خواستم بگویم که بله در مردم مقاومت هم هست ولی چون سیاست با اعمال زور و بالغه است از طرفی هیچ راهی مدنی و قانونمند برای اعتراض نیست، این گونه نامنظم و تند بروز می‌یابد. ما می‌بینیم در همان ابتدای انقلاب، روایت ملی را حذف کردند؛ جبهه ملی و باقی گروه‌ها حذف شدند.

جبهه ملی در این انقلاب حضور داشت و صدا داشت. صدای چپ را حذف کردند، صدای بازگان و طالقانی را که روایت معتدلی از اسلام‌گرایی همراه خود داشت حذف کردند، صدای مراجع سنتی از شریعت‌مداری تا سیستمی هم همین‌طور. این‌ها همه در انقلاب سهم داشتند. بعدها روایت اصلاح‌طلبان هم سرکوب شد. اصلاح‌طلبان دولتی واقعاً ضعف‌های زیادی داشتند، ولی به هر حال نقش مهم و تعدیل‌کننده‌ای ایفا می‌کردند و آن‌ها نیز سرکوب شدند. حتی

نسخه خیلی خفیف تعادل‌گرایی آن مثل آقای روحانی هم محدود شد. در واقع اپوزیسیون که یک نهاد اجتماعی است نابود شد.

ما وقتی این نهاد را برمی‌داریم، مشکلات زیادی ایجاد می‌شود. آن‌ها مطالبات، اعتراض‌ها، مبارزه و رؤیایا را تا حدودی نهادینه و قاعده‌مند می‌کنند و به آن‌ها دوام، اثر و دستاورد می‌دهد و قابل پیش‌بینی می‌کند. ما عملاً پلتفرم نهادی برای اعتراض نداریم. وقتی نداریم یعنی تأسیس نشده. اگر واقعاً به نائینی برگردیم، نائینی در مشروطه در کتاب تنبیه‌الامه چه گفت؟ گفت مشروطه اسلام نیست، اسلام سر جای خودش، مشروطیت تأسیس عدالت است. ما هم دائم عدالت گفتیم، اما عدالت را تأسیس نکردیم. برای تأسیس عدالت به اپوزیسیون نیاز داریم، به روایت‌های مختلفی از انقلاب نیاز داریم که متأسفانه حذف شده‌اند.

ونسا مارتین کتابی دارد به نام چانه‌زنی در سده نوزدهم که بیشتر در مورد مناطق جنوبی ایران با شواهد کار کرده. آنجا توضیح می‌دهد که چرا قاجارها مدت‌ها سرکار بودند. یک علت این بوده که فضا برای مذاکره فراهم بوده است. یکی از فضاهای چانه‌زنی در بست‌نشینی اتفاق می‌افتاد، در کجا بست می‌نشستند؟ در حرم، در خانه نجبان، اعیان، تجار و روحانیون و چون بست‌نشینی در این‌ها محدود می‌شود سراغ سفارتخانه‌ها می‌روند. حالا هم چون ما رسانه ملی مدنی مستقل آزاد چالاک‌کی باقی نگذاشتیم، لابد می‌ماند من وتو و بی‌بی‌سی و اینترنشنال.

کما اینکه در انقلاب هم همین‌طور بود و شاه هم همین کار را کرد. دقیقاً رژیم شاه هم جامعه مدنی را سرکوب کرد و نهادهای مستقل رسانه‌ای را باقی نگذاشت و رادیو بی‌بی‌سی مرجع مردم در کسب‌خبر شد. ما به بی‌بی‌سی گوش می‌دادیم. چیز دیگری وجود نداشت، رسانه ما در این انقلاب بی‌بی‌سی بود و خبررسانی می‌کرد. الان هم این رسانه‌ها

بازنمایی<sup>۲</sup> می‌کنند. جز شبکه اجتماعی موبایل‌های دست مردم رسانه‌ای برای بازنمایی ملی اعتراضات نداریم، این در حالی است حکومت اصرار دارد بازنمایی خود را از همه چیز هژمون بکند.

حالی برمی‌گردد به بحث اصلی‌مان. مردم دنبال زندگی بودند و این‌طور نبوده که فقط بخواهند یک لباس گل‌گلی بپوشند و چون نگذاشتند عصبانی شدند؛ خیر. این خشم‌های متراکم بوده، هرچند فروخورده شده و سر بزنگاه فوران می‌کند. یک لحظه می‌تواند قیمت بنزین باشد، یک لحظه

**نسل‌های جدید به نوعی نوپراگماتیسم تمایل دارند. به نظر من آنکه می‌گویند اول می‌خواهد زندگی کند بخشی از صرفه‌جویی است، به این معنا نیست که نمی‌خواهد مقاومت کند**

می‌تواند خبری در تلویزیون و یا صحبت مقامات باشد، یک لحظه هم جان باختن یک دختر باشد. یک لحظه می‌تواند بار تمام این تنش‌های فروخورده را با خودش حمل کند. منظور من این نیست جامعه اصلاً نمی‌خواست مبارزه کند و مبارزه در ناخودآگاه جامعه نبود، ولی در خرد جامعه ایران یک نوع صرفه‌جویی مبارزه دارد شکل می‌گیرد که می‌گوید باید حساب دخل و خرج ملی‌ام را پس دهم؛ یعنی حساب کاربری ملی می‌فهد. یک زمانی حنیف‌نژاد و دوستانش در یک دوره استیصالی بودند که خیلی حساب کاربری ملی نداشتند، جان خودشان را فدا می‌کردند. الان در یک مقیاس‌های بزرگ‌تر خانواده‌ها محاسبه می‌کنند که بعداً چه می‌شود. هرکس از همکاران دانشگاهی که به من می‌رسند می‌پرسند چه می‌شود؟ آیا اتفاقی می‌افتد یا خبری نیست؟ همه دنبال یک اتفاقی هستند.

## شما دو ویژگی از ویژگی‌های گسست را در صحبت‌هایتان مورد بحث قرار دادید؛ یکی عنصر پسا عرف‌گرایی و دیگری خصلت اعتراض به عنوان نقاط تمایز اعتراضات اخیر. در مورد این نسل یا دهه هشتمی‌ها یا هر چه این پدیده را نام بگذاریم نسلی که در این تحولات در بطن میدان کنشگر بوده چه ویژگی‌های متمایزکننده دیگری می‌توان برشمرد؟

برای اینکه پس‌زمینه‌ای از این پرسش را بگویم به نسل پسامشروطه می‌پردازم. نسل پسامشروطه مهم‌ترین نسلی است که برای تجربه معاصر ما موضوعیت دارد. متولدین پیش از ۱۳۲۰ نسل پسامشروطه می‌شوند که این‌ها پیشرفت و ثبات می‌خواستند و سوراخ‌پریز تجدد بودند. فرق این‌ها با ما این است که ما سوراخ‌پریز تجدد نیستیم. مخصوصاً شما که مدرنیته برایتان شگفتانه نیست.

دنیای مدرن و ایران مدرن خیلی چنگی به دل نسل شما نمی‌زند چون دیگر عادی شده و عجیب نیست، در آن فضا نبودن عجیب است؛ اما نسل پسامشروطه شگفتی تجدد را داشت. من وقتی سفرنامه‌ها را می‌خوانم این حیرت و شگفتی و شیدایی را می‌بینم. نسل بعدی نسل ناسیونالیسم ایرانی یعنی متولدین پس از دهه ۲۰ می‌شوند، پدران‌شان در جبهه ملی بودند و با این خاطرات و لحظه‌ها زندگی

کردند و مدرسه رفتند، برای این‌ها رقابت‌های هویتی و ایدئولوژیک مطرح شد؛ یکی گفت من کمونیستم، دیگری گفت من ملی‌ام، یک گفت

من نواندیش و آزادخواه دینی‌ام، دیگری گفت دین‌گرا هستم، درواقع نسل ناسیونالیسم ایرانی روی هویت‌ها و رقابت‌های ایدئولوژیک حرکت کرده است.

نسل سوم متولدین دهه ۴۰ و ۵۰ هستند که دلزده‌های رشد هستند. رشد اقتصاد نفتی ۱۵-۱۶ درصدی ناموزون و فساد و نابرابری و دیگری شدن دولت متعلق به این دوره است. ما در آن دوره شاهد وضعیت دیگر بودگی<sup>۱</sup> دولت هستیم. دولت برای جامعه و مردم دیگری شد. این نسلی است که نوعاً آرمان‌خواه است و ایدئولوژی نسل قبلی را به یوتوپیا تبدیل می‌کند.

بعد می‌رسیم به نسل Y که متولدین دهه ۶۰ و ۷۰ هستند. متولدین این نسل در خط سبک زندگی و سرگرمی هستند. گروه‌های دوستی و تجربه‌های شخصی، نیازهای فرامادی و حتی گفتارهای امثال استاد مجتهد شبستری و دکتر سروش که بحث دین تجربه‌اندیش و تأکید بر انتظارات و قرائت‌ها و هرمنوتیک دارد در این نسل هست، تجربه کردن و بی‌تکلفی، مهارت‌گرایی، نگاه حرفه‌ای و حق‌مداری در برابر تکلیف از ویژگی‌های این نسل است.

اما نسل متأخر، نسل Z یا نسل بیت و نت، یکی از ویژگی‌هایش عبور از نخبه‌گرایی است؛ چه نخبگان سنتی، چه نخبگان روشنفکری و حتی ستاره‌های نخبه هنری و به سمت عبور از نخبه‌ها حرکت می‌کنند. نخبگان معمولی ظهور می‌کنند که در کتاب مسئله ایران<sup>۱۱</sup> آورده‌ام یعنی اوردینری الیت<sup>۱۲</sup> و این یکی از ویژگی‌های این نسل است که از مراجع قدیم و جدید عبور می‌کند. او بر اساس انباشت دانش و تحرک و ارتباطات و اطلاعات خود و خستگی از ایدئولوژی‌ها و شالوده‌ها و کلیشه‌های قبلی حرکت می‌کند. به هر حال واقعاً نخبگان ما شکست خوردند و نتوانستند جامعه را توضیح بدهند.

یک ویژگی دیگر این است که این نسل Z

زیست‌بوم گراتر است، مسائل زیستی مثل خاک و آب‌وهوا برایشان مهم شده است. ویژگی دیگر اینکه اخلاق آن‌ها اقتضایی‌تر شده در مقایسه با اخلاق کمال‌گرای نسل قبلی. این نسل نسلی نیست که فضیلت‌گرا باشد بیشتر اقتضایی است و اخلاق را هم بیشتر اقتضایی می‌بیند و نتیجه گراست تا فضیلت‌گرا. این نسل پلورال است و اصلاً نمی‌توان آن را Categorize کرد، نمی‌توان چند نسخه از این نسل نشان داد؛

نسخه‌های زیادی دارند.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نسل چندتکه‌سازی است، یعنی کولاژها و بریکولاژها.

مثلاً هم جهانی است و هم محلی. چیزهای مختلف را کنار هم می‌چیند. همچنین اجتماعی شدن سیاست در این نسل دیده می‌شود، چندتکه‌سازی سیاست زندگی و سیاست آزادی در اینجا دیده می‌شود؛ اما باز همه این‌ها می‌تواند یک خصیصه مشترک داشته باشد که همان ویژگی اعتراضی است. اینکه ما نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم الان در شعارها می‌بینید، این نخواستن برایشان مهم است. این‌ها می‌خواهند خودشان از نو تجربه بکنند و از شالوده‌های موجود خسته شدند. من وقتی با بچه‌ها صحبت می‌کنم می‌گویند ترسید، بگذارید ما هم تجربه کنیم. به هر حال نسل عجیبی است. ویژگی دیگرشان وابستگی به اینترنت است. برای این‌ها اینترنت مثل استکان و نعلبکی است. برای من اینترنت یک رویداد است؛ یعنی اینترنت را من سه چهار دهه بعد از درس خواندن و ازدواج و کار تجربه کردم و یافتم و اگر الان از من بگیرند به هر حال تجربه تازه‌ای را از من می‌گیرند، ولی برمی‌گردم به همان کاغذ و کتاب و خودکار و تلفن مأنوس همیشگی‌ام؛ اما این نسل با اینترنت هم‌سن‌وسال است و تفکرش با آن شکل گرفته، فکر و زندگی‌اش اینترنتی است. تئوری شبکه کنشگر لائور را ببینید، کنش‌های اجتماعی فقط برای آدم‌ها نیست، اشیاء هم کنش دارند، حال اینترنت با خود این بچه‌ها در ذهنشان یک شبکه تشکیل داده؛ یعنی شبکه عصبی‌شان اینترنتی است ادراک و احساس و هیجان‌اتشان اینترنتی است و در نتیجه وقتی دولتی اینترنت را از این‌ها می‌گیرد این را یک نوع بدویت تلقی می‌کند، من و شما این را امر سیاسی تلقی می‌کنیم و تحلیل می‌کنیم و می‌گوییم برای حفظ قدرتش اینترنت را بسته است؛ ولی این بچه‌ها برایشان سخت است که هم‌زادشان اینترنت که چیزی بدیهی مثل قلم و کاغذ ماست، از آن‌ها دریغ می‌شود و در نتیجه برمی‌آشوبند. ■

## پی‌نوشت:

1. Institutional configuration
2. Punctuated continuity
3. Progress
4. Conjunctural analysis
۵. در این خصوص خوانندگان می‌توانند رجوع کنند به: فراستخواه، مقصود (۱۴۰۱). ما ایرانیان. تهران: نی، چاپ ۲۵. فایل صوتی کتاب در اینجا: <https://www.navaar.ir/%AV%AA%DA%DA%DA%A9%/%A10/audiobookAC-%AA%DB%DA%DA%D9%B5%DA%-%AA%DA%B1%AC%DA%DB%AV%DA%-%AV%DA%AA%/%D9-%A6%D9%AV%AC%DA%DB%AA%D9%AV%DA%AF-%DA%AA%D9%B5%DA%A2%D4%AA%D%DA%B3%DA%AV%DA%B1%DA%A7%/%D9AA%D9%AV%DA%AA%AE/D9%AA>
6. Periodical
7. momentum
8. Social mobility
9. Representation
10. Otherness state
۱۱. در این باره خوانندگان می‌توانند رجوع بکنند به: فراستخواه، مقصود (۱۴۰۱). مسئله ایران. تهران: آگاه، چاپ ۲.
12. Ordinary elites

”  
نسل متأخر، نسل Z یا نسل بیت و نت، یکی از ویژگی‌هایش عبور از نخبه‌گرایی است؛ چه نخبگان سنتی، چه نخبگان روشنفکری و حتی ستاره‌های نخبه هنری و به سمت عبور از نخبه‌ها حرکت می‌کنند



# گذرگاه خونین فرهنگ

گفت‌وگو با نعمت‌الله فاضلی، پژوهشگر، نویسنده و

استاد بازنشسته انسان‌شناسی دانشگاه‌های ایران



فضای امروزی ایران، حاصل نادیده‌گرفتن اندیشمندان و پژوهشگران و به بازی نگرفتن آن‌ها در برنامه‌ریزی و اجرا بوده است. در برخی از دولت‌ها به‌ویژه دولت اصلاحات سعی شد به‌طور نسبی جایگاهی برای برخی از آن‌ها گشوده شود، اما آن دولت مستعجل بود و هم به قول رئیس دولت، چندان اشرافی بر شرایط نداشت. در وانفسای فضای این روزهای ایران، پای صحبت‌های نعمت‌الله فاضلی، پژوهشگر، نویسنده و استاد بازنشسته انسان‌شناسی دانشگاه‌های ایران، نشستیم تا از چه خواهد شد و چه باید کرد‌های ایران امروز از او بشنویم.

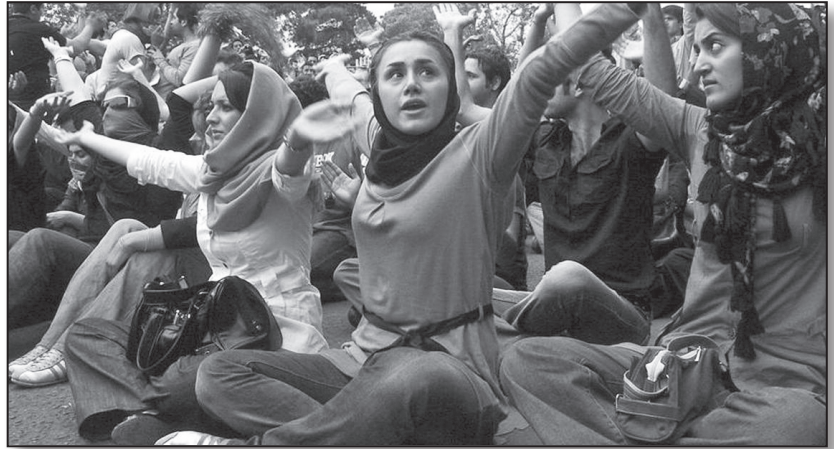
**بیش از یک ماه است خیابان‌های ایران درگیر تحول است. از زنان با مطالبه خاص حجاب تا جوانانی که دهه هشتادی خوانده می‌شوند، در این صحنه حاضرند. به نظر شما ماهیت این اتفاقات چیست؟**

«چرا ماهیت این اعتراضات را می‌پرسیم؟ این پرسش صرفاً دغدغه‌ای فکری و روشنفکرانه نیست؛ هرچند اهمیت فکری نیز دارد، زیرا با طرح این پرسش می‌توانیم روزه‌های برای مشاهده و تحلیل جامعه ایران پیدا کنیم. همچنین وقتی از چیستی پدیده‌ای می‌پرسیم که برای ما مبهم است؛ یعنی پدیده‌ای وجود دارد، اما قادر به فهم آن نیستیم. گاه نیز با طرح پرسش چیستی پدیده‌ای، زوایای آشکار آن را آشنایی‌زدایی می‌کنیم و امکانی برای مواجهه با آن می‌سازیم. جنبش جاری، هم تا حدودی مبهم است و هم نیازمند مواجهه با آن هستیم. وجود دلالت‌ها و لایه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعتراضات، ما را سردرگم می‌کند که ماهیت این اعتراضات چیست؟»

اعتراضات حداقل تا امروز، «جنبشی فرهنگی» است؛ اگرچه ماهیت سیاسی هم پیدا کرده. همین سیاسی بودن است که آن را پراهمیت‌تر می‌کند. برای محقق انسان‌شناس که سروکارش با فرهنگ است، پدیده‌های جمعی جلوه‌ها و جنبه‌هایی از فرهنگ‌اند. این است که می‌کوشم از این زاویه اعتراضات را توضیح دهم و «ماهیت فرهنگی» آن را برجسته سازم. اهمیت این زاویه دید در این است که رسانه‌ها و مطبوعات معمولاً بُعد سیاسی آن را توضیح می‌دهند و علاقه کمتری به فرهنگ دارند. خلاصه سختم این است که جنبش اعتراضی جاری، برآیند تعارضات فرهنگی درون جامعه و حکومت است. حکومت قادر نیست تحولات فرهنگی جامعه را تحمل کند و پذیرا شود. سیاست و گفتمان فرهنگی رسمی، تقابل آشکار با برخی واقعیت‌های شکل گرفته در جامعه ایران دارد. این تقابل روندی تدریجی دارد. از همان ابتدای انقلاب اسلامی وجود داشت، اما در ابتدا وزن سیاسی و اجتماعی نیروی مدرن و نیروی سنتی تقریباً برابر بود. به تدریج این وزن به نفع نیروهای مدرن سنگین‌تر شد. هر قدر که این سنگینی بیشتر می‌شد، سیاست فرهنگی رسمی ناگزیر مسئله‌مند می‌گردید و تنش میان نیروهای سنتی و نوگرایی درون جامعه زیاده‌تر می‌شد. این تنش در هنجارهایی چون پوشش و مدیریت

بدن و مصرف فرهنگی بیش از هر جای دیگر جلوه عینی و بیرونی داشت. حکومت به‌جای سازگاری با موقعیت و تن دادن به تغییرات، به‌سوی مقابله با این تغییرات گرایش پیدا کرد. با وضع قوانین جدید و ایجاد و تقویت و توسعه نهادهای حامی ارزش‌های دینی و ایدئولوژیک، کوشش می‌کرد وزن نیروهای سنتی را نسبت به نوگراها سنگین‌تر کند. نتیجه این موقعیت تنش‌زا، تشدید مسئله و بروز خشونت‌ها در برخورد با افراد و مداخله آشکارتر با نوگراها و درگیر شدن حکومت در زندگی روزمره افراد شد. افراد نوگرا با سبک‌ها و سلیقه‌های متفاوت اما مغایر سیاست فرهنگی، هر روز احساس تنگنای حضور در حوزه عمومی می‌کردند و تجربه تلخ و تحمل‌ناپذیری از تعرض به حریم خصوصی‌شان داشتند. این مسئله برای زنان و جوانان حادث‌تر بود. جنبش اعتراضی کنونی اگرچه اکنون ابعاد سیاسی گسترده‌تری دارد و با ورود و مداخله کشورهای دیگر و رسانه‌های برون‌مرزی، عملاً فراتر از مسائل فرهنگی پیش رفته، اما هسته اصلی درون جامعه آن، همین تنش میان سنت-مدرنیته و تحولات فرهنگی است. برای فهم چیستی این جنبش نیاز داریم که این تحولات را دقیق‌تر بشناسیم.

از این‌رو اجازه دهید از اینجا بحث را آغاز کنم که تحولات و رخداد‌های فرهنگی دهه‌های اخیر ایران، این اعتراضات را ممکن و اجتناب‌ناپذیر کرده است. این رخدادها و تحولات برای همه آشناست: زنانه شدن، رسانه‌ای شدن، جهانی شدن، مصرفی شدن، کالایی شدن، فردی شدن، تجاری شدن، زیبایی‌شناسانه شدن و شدن‌های دیگر. برخی از این‌ها ریشه تاریخی بیش از یک قرن دارند، اما در سال‌های اخیر به اوج خود رسیده‌اند. اکنون این شدن‌های تاریخی با هم تلاقی پیدا کرده‌اند و مثلاً رسانه‌ای شدن، زنانه شدن، مصرفی شدن، جهانی شدن، ارتباطی و شبکه‌ای شدن با هم ادغام و امر واحدی شده‌اند. در نتیجه، ساختار احساسات و عواطف افراد، باورها، عادات، هنجارها و شیوه زندگی اکثریت مردم تغییر کرده است. این تغییر، نظام سیاسی دینی را دچار چالش بزرگی کرده؛ زیرا با بسیاری از این شدن‌های تاریخی به لحاظ ایدئولوژیک ناسازگار است و تنش‌های سیاسی جدی در معنای آن‌ها وجود دارد. این تنش‌های ایدئولوژیک بر زندگی روزمره و تجربه‌های زیسته افراد اثرگذار بوده و نومی‌های، سرخورده‌گی‌ها، درگیری‌ها و بحران‌هایی در زندگی آن‌ها ایجاد کرده است. در کنار این شدن‌ها، جامعه ایران در نتیجه بحران تحریم‌ها، کرونا و ناکارآمدی نظام



اشاره کردم، برآیند و بساخت شده فرآیندهای عمومی تحول در جامعه ایران است که پیشینه طولانی دارد؛ پیشینه‌ای که به لحاظ تبارشناختی به فرآیند مدرن شدن ایران پیوند می‌خورد، اما این فرآیندها چون ماهیت انباشتی و افزایشی داشتند وقتی که به لحظه اکنون می‌رسند لحظه‌ای است که ظرف جامعه چنان از تنش‌ها، تضادها و تعارضات ناشی از این شدن‌ها پر می‌شود که خودش را به صورت این جنبش اعتراضی آشکار می‌کند.

**فرمودید این جنبش فرهنگی و عمومی است. به نظر می‌رسد کسانی که در خیابان هستند، بیشتر متعلق به طبقه متوسط باشند. طبقه‌ای که بیشتر سوبیه‌های فرهنگی دارد و حامل فرهنگ مدرن در جامعه است. می‌توانیم بگوییم با اتفاقاتی که در حال رخ دادن است خود جامعه هم دچار چندپارگی در اثر نتایج چنین جنبشی شود؟ یعنی طبقات سنتی تر همراه نباشند و فضای دوقطبی بین آن‌ها ایجاد شود؟**

«نمی‌توانیم از رهیافت کلاسیک مارکسیستی «تحلیل طبقاتی» صحبت کنیم؛ چون در آن رهیافت، جنبش‌ها ماهیت اقتصادی دارند. در رویکرد مارکسیستی، بنیان تضادها و تعارضات طبقاتی، شیوه‌ها و ابزارهای تولید و شرایط مادی جامعه‌اند. این نگاه ارتدوکسی سال‌هاست نقد شده و حتی نومارکسیست‌ها پذیرفته‌اند که در جامعه امروزی تولید، ابزارها و شیوه‌های آن تحول یافته و ما با «کاپیتالیسم فرهنگی» روبه‌رو هستیم، جامعه‌ای که در آن «اقتصاد فرهنگ» و «اقتصاد نمادین» تعیین‌کننده‌تر از اقتصاد کارخانه‌ای و صنعتی است. امروزه صنعت علم، صنعت موسیقی، صنعت فیلم، صنعت آرایش و مد، صنعت سرگرمی‌سازی، صنعت گردشگری و دیگر صنایع فرهنگی سهم اصلی را در تولید و گردش سرمایه دارند. آرایش اجتماعی نیز تغییر کرده و نیروها و گروه‌های اجتماعی موضع و موقعیتشان تابع همین فرهنگی شدن همه چیز از جمله اقتصاد و سیاست است.

از این‌رو اگر مراد از طبقه، «طبقه فرهنگی» است تحلیل درستی است. فارغ از میزان پول و دارایی افراد، جمعیت زیادی از مردم ما درگیر فرآیندها و فعالیت‌های فرهنگی، رسانه‌ای، آموزشی، هنری، گردشگری، سرگرمی‌سازی، صنایع دیجیتال و فعالیت‌های خلاقه‌ای هستند که ماهیت این فعالیت‌ها «جهت‌گیری‌های ارزشی و نمادین نوگرا» و حتی گاه سنت‌ستیز و سنت‌گریز است. اکثریت افراد جامعه مصرف‌کننده و تولیدکننده فرهنگی‌اند. این افراد

که در کلیت جامعه وجود دارد. جامعه هر وقت در کلیت خود به سخن درآید از فرهنگ صحبت می‌کنیم. این است که جنبش اعتراضی جاری جنبش فرهنگی است. این را از جنبش اجتماعی جدا می‌کنم. مفهوم اجتماعی معمولاً معانی عینی‌تر و مادی‌تری دارد. مثلاً تغییرات جمعیتی، تحولات طبقات اجتماعی، تکنولوژی‌ها، مباحث صنفی و شغلی یا مسائل اجتماعی چون اعتیاد، بزهکاری و خشونت‌ها، فقر و بیکاری را با مفهوم اجتماعی بیان می‌کنیم، اما اگر جامعه‌ای با وضعیتی مواجه شود که اعتراضات ماهیت جمعیت‌شناختی، ماهیت طبقاتی و ماهیت صنفی پیدا نکند و صدا و سخنی که از جامعه می‌شنویم معنایی کلی باشد که جامعه آن را صورت‌بندی می‌کند، آنجا این فرهنگ است که مطرح می‌شود. از این دیدگاه، جنبش اعتراضی موجود جنبش فرهنگی است. این فرهنگی بودن را نه تنها در شعار محوری این جنبش یعنی «زن، زندگی، آزادی» می‌بینیم، بلکه در دیگر واقعیت‌های موجود قابل مشاهده هم می‌بینیم. اینکه از کودکان و نوجوانان یعنی گروه‌های سنی ده تا هجده ساله در این جنبش مشارکت دارند تا گروه‌های سنی دیگر مثل گروه بزرگسالان یا گروه سالخورده‌گان، این‌ها نشان‌دهنده این است که افراد جامعه از همه گروه‌ها درگیر آن هستند. یا وقتی زنان مشارکت دارند و مردان مانع آن‌ها نیستند و حمایت و همراهی می‌کنند، یا وقتی تحصیلکرده‌ها و دانشجویان در این جنبش شرکت دارند اما در عین حال این جنبش ماهیت دانشجویی هم ندارد، چون گروه‌های دیگر هم در کنار دانشجویان هستند و روزنامه‌نگاران، هنرمندان و ورزشکاران به‌طور پرنرنگی نقش بازی می‌کنند، دلیل این است که این جنبش ماهیت نمادین دارد و با فضای معنایی جامعه گره خورده است. از این حیث جنبش اعتراضی موجود را فرهنگی می‌دانم که برآمده از تنش‌ها و دگردیسی‌های معنایی در جامعه است. این تنش‌ها و دگردیسی‌های معنایی، همان‌طور که

حکمرانی، درگیر فقر فراگیر، بیماری‌ها، نابرابری‌ها، بحران‌های زیست‌محیطی، بیکاری و گرفتاری‌های دیگر نیز بود. تلاقی این بحران‌ها و مشکلات با تنش‌های سیاسی و ایدئولوژیک ناشی از «شدن‌های تاریخی»، جامعه را لاجرم به «آگاهی جدیدی» رساند؛ و افراد و گروه‌های اجتماعی مانند زنان و جوانان خواهان تغییر سیاست‌ها و گفت‌وگو و زبان نظام سیاسی بودند که لاقط تنش‌های ایدئولوژیک در زندگی افراد را از بین ببرند یا کاهش دهند، اما تغییری در گفت‌وگوها و سیاست‌های رسمی حاکم نیفتاد؛ نه در مدرسه و نظام آموزشی نه در دانشگاه، نه در رسانه‌ها و نه در زبان رهبران و مدیران جامعه. گفت‌وگوها رسمی عملاً در برابر تغییر مقاومت کرد. این مقاومت، زمینه را برای فعال‌تر شدن جنبش‌های اجتماعی جدید مانند جنبش زنان، جنبش سبک زندگی، جنبش نسلی، جنبش دموکراسی‌خواهی، جنبش عدالت‌خواهی، جنبش مهاجران، جنبش دانشجویی و جنبش زیست‌محیطی و طرح مطالبات جامعه در سال‌های اخیر به شکل‌های گوناگون فراهم کرد؛ مطالباتی که این بار در شعار «زن-زندگی-آزادی» بروز کرد. «زن، زندگی، آزادی» بیشتر مطالبه اجتماعی و فرهنگی است تا سیاسی. در اعتراضات سال ۷۸ و سال ۸۸، مطالبات سیاسی بودند. در اعتراضات سال‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۰ هم مطالبات اقتصادی بود، گرچه آن‌ها هم سوبیه‌های سیاسی پیدا کرد، اما اعتراضات اخیر ماهیتاً «فرهنگی» است. فرهنگ را اگر شیوه زندگی و معنای مشترک بین مردم و شهروندان جامعه در نظر بگیریم، جامعه ایران در نتیجه همان شدن‌های تاریخی، تغییر فرهنگی بنیادی را تجربه کرده است. شیوه تازه‌ای از فهم و تفسیر فرهنگ در جامعه اتفاق افتاده است. این به آن معنا نیست که سوبیه‌های اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی ندارد، مفهوم فرهنگ مفهومی چتری است که سوبیه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را پوشش می‌دهد. فرهنگ کیفیت و روحی است

خواسته یا ناخواسته آرزوها، رؤیاها، ارزش‌ها و باورهای بی‌در فرآیند تولید و مصرف فرهنگی پیدا می‌کنند که همسویی جدی با فرآیندها و تحولات جهان‌وطنانه، کلانشهری، رسانه‌ای و فرهنگ جهانی شده و سیاره‌ای شده دارند. «سپهر نمادین» ایران عمیقاً تغییر کرده. در دهه‌های اخیر در جامعه ایران مجموعه وسیعی از سازوکارهای تولید انبوه نمادها مثل سینما، صنعت نشر، تئاتر، آموزش و آموزش عالی و رسانه‌ها و روندهای جهانی کار این تولید نمادین را انجام می‌دادند و در این فرآیند افزونه تولید انبوه نمادها، شکلی از دوگانگی و تضاد بنیادی وجود داشت که یک‌سوی آن تولید انبوه نمادهایی سنتی یا مذهبی یا محافظه‌کار بود (که اگر درست باشد این عنوان را برای آن به کار بگیریم) و یک‌سوی دیگر آن نمادهای جهان‌وطنانه، جهانی‌شده، سیاره‌ای‌شده، کلانشهری، معطوف به زندگی، زیبایی‌شناسانه‌شده و سوبیه نمادینی که تنش‌های جدی با سنت داشت. در این صورت می‌توانیم بگویم که جریان تولید فرهنگ در ایران در دو قطب متضاد حرکت می‌کرد و نیروهای درگیر در این مرحله تولید، توزیع و کاربست نمادها، جامعه را در دهه‌های اخیر به‌سوی درگیری و تنش بزرگ و خشونت‌بار سوق می‌دادند، اما همان‌طور که گفتم مشکل اینجا بود که نظام سیاسی در این درگیری نماینده یکی از طرفین بود؛ یعنی آن سوبیه سنتی یا دینی. چیزی که باعث شد این جنبش اعتراضی ماهیت سیاسی پیدا کند دقیقاً همین نکته بود که نظام سیاسی و گفتمان آن در فرآیند تولید، توزیع و کاربست معناها بی‌طرف نبود و این نقض بی‌طرفی توسط نظام سیاسی مشکل ایجاد می‌کرد؛ چون این فرآیندهای تولید، توزیع و کاربست نمادها و معناها تقریباً همه شهروندان را در زندگی روزمره خودشان درگیر می‌کرد. حاکمیت ملی اگر بخواهد ملی باشد باید بی‌طرفی خودش را مراعات کند، اما توانست بی‌طرف باشد و جانب‌گرویی را می‌گرفت و مقابل گروه دیگری می‌ایستاد. این فرهنگ را مسئله‌مند کرد. فرهنگ اینجا دیگر فقط میراث تاریخی، سنت‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌ها و معانی مشترک در جامعه نبود و نیست؛ فرهنگ «میدان‌منازعه» در جامعه شد؛ میدان پرتنش که گروه‌های سنتی، محافظه‌کار و مذهبی با حمایت گفتمان سیاسی، یک طرف آن قرار می‌گرفتند و طیف‌های دیگر اجتماعی یک طرف دیگر بودند. در این میان نسل‌های جوان‌تر، در معرض فشار بیشتر گفتمان رسمی قرار داشتند؛ البته گروه‌های دیگر هم در معرض فشار بودند، اما نسل‌های جوان‌تر که بیش از گروه‌های دیگر در زندگی کازموپولیتن<sup>۱</sup> یا جهان‌وطنانه و کلانشهری درگیر شده بودند

فشار بیشتری را متحمل شدند. نقض بی‌طرفی باعث می‌شد شهروندان احساس کنند مسئول مشکلات و تغییراتی که در زندگی آن‌ها ایجاد شده حکومت است. در همه کشورهای جهان، جهانی شدن، کلانشهری شدن، رسانه‌ای شدن، زنانه شدن، زیبایی‌شناسانه شدن، مصرفی شدن و فردی شدن به‌طور رادیکال رخ داده، اما در کشورهایی که حاکمیت‌ها بی‌طرفی را مراعات می‌کنند مشکلات به پای حکومت نوشته نمی‌شود، اما در جامعه ایران این مشکلات به پای حکومت نوشته شد. اجازه دهید مثال‌هایی بزنم. در نظر بگیرید مشکلات محیط زیستی را که ریشه در تغییرات اقلیمی جهان و مصرف‌گرایی افراطی دارد. همه کشورها تقریباً بحران‌های زیست‌محیطی دارند؛ البته با درجات متفاوت. معمولاً بحران‌های زیست‌محیطی در کشورها را از نظر شدت و حدت به پنج گروه تقسیم می‌کنند و ایران از این نظر در گروه یک است؛ یعنی شدیدترین بحران را دارد، اما در کشورهای دموکراتیک مثل اروپا که «اصل بی‌طرفی» رعایت می‌شود شهروندان بحران‌های زیست‌محیطی شان را مستقیماً و بی‌واسطه به دولت منسوب نمی‌کنند. همچنین بحران شکاف نسلی، همیشه و همه‌جا هست؛ زیرا نسل جدید از تولد و زادگی به وجود می‌آید و تغییر با خودش می‌آورد و این تغییر بین والدین و فرزندان تنش ایجاد می‌کند، اما شهروندان، حکومت و سیاست آموزشی و فرهنگی را مسئول تنش‌های نسلی نمی‌دانند. در حکومت‌های دموکراتیک، دموکراسی اقتضا می‌کند اصل بی‌طرفی بین شهروندان مراعات و تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی پذیرفته شود؛ در نتیجه بسیاری از بحران‌ها و تنش‌های فرهنگی و اجتماعی مستقیماً به پای سیاست‌های حکومت گذاشته نمی‌شود؛ و مردم این بحران‌ها را تا حدودی اجتناب‌ناپذیر، تا حدودی نتیجه عملکرد شهروندان و تا حدودی نیز تاریخی می‌دانند؛ البته حکومت نیز سهمی در بحران‌ها

دارد و کنار نیست، اما متهم ردیف اول شناخته نمی‌شود و هنگام بروز بحران‌های اجتماعی و فرهنگی، رسانه‌ها، روشنفکران و مردم همه کاسه کوزه‌ها را سر حکومت نمی‌شکنند، اما در جامعه ایران چالش‌های زیست‌محیطی، شکاف‌های نسلی و نابرابری‌های جنسیتی، تنش‌های فرهنگی میان گروه‌ها و همه مشکلات و تنش‌های دیگر همه و همه به پای حکومت گذاشته می‌شود؛ زیرا حکومت تفکیک‌ناهی و خودمختاری و استقلال قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نپذیرفته و عملاً خود را موظف و مسئول همه‌چیز می‌داند و جا برای عاملیت‌ها، مسئولیت‌ها و خلاقیت‌ها و افراد تنگ شده است. ریشه این وضعیت گفتمان سیاسی حاکم است. بگذارید این نکته را بیشتر بشکافم.

نظام سیاسی پساانقلاب، ایدئولوژی سیاسی‌اش را جای فرهنگ نشانده و عملاً با اضمحلال فرهنگ (در معنای اجتماعی آن) روبه‌رو شدیم؛ و فرهنگ دیگر فرآیندهای تدریجی، تاریخی و اجتماعی نمادین نیست که جامعه در سیر طبیعی خود آن را تجربه می‌کند. حکومت بر مبنای ایدئولوژی اسلام سیاسی بر این باور بود و هست که برای همه زندگی پاسخ‌های آماده دارد و محق و موظف است مرز عرصه‌های خصوصی و عمومی را از بین ببرد و در شیوه زندگی و ساختار احساسات افراد مداخله کند و در تجربه روزمره مردم درگیر شود. این بود که عملاً فرهنگ (در معنای اجتماعی‌اش) کنار رفت و ایدئولوژی را جای آن گذاشت. پیامد اضمحلال فرهنگ، سیاسی شدن همه‌چیز شد؛ و عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ادغام شدند و حاکمیت، «تفکیک‌ناهی» را نپذیرفت و خودمختاری و استقلال نهادها را کنار گذاشت. این باعث شد فرهنگ از بین برود؛ فرهنگی که به‌طور خودانگیخته و خودکار و تاریخی شکل می‌گرفت، تغییر می‌کرد و ضوابط اجتماعی و رفتارها و عواطف



و معناها را تنظیم می‌کرد. ایدئولوژی سیاسی و رسمی فرهنگ را دست‌کاری کرد؛ و نظام سیاسی ماشین مولد و محرک جامعه شد. طبیعتاً هر اتفاقی که در این مسیر و با این ماشین بیفتد، حکومت است که باید پاسخ دهد.

اجازه دهید به جنبش اعتراضی موجود برگردیم. اگر تحلیل واقع‌بینانه باشد، اعتراضات جنبشی است که ماهیتاً مهم‌ترین مطالبه‌اش استقلال فرهنگ است؛ خواهان «تفکیک نهادی» و به رسمیت شناختن خودمختاری فرهنگ و شیوه زندگی است. معنای شعار «زن، زندگی، آزادی» احیای فرهنگ است؛ یعنی حکومت و سیاست اجازه دهد افراد مسئول زندگی خصوصی‌شان باشند، بدن‌ها آزاد شوند، سیاست کار خودش را انجام دهد، حکومت به رشد و توسعه هنرها و تأمین نیازهای زیبایی‌شناختی و فرهنگی افراد کمک کند، اما متولی فرهنگ نباشد. آزادی که در شعار معترضان هست نیز همین معنا را می‌دهد؛ آزادی که سیاست خودمختاری را بپذیرد و زندگی ممکن شود. زندگی هم یعنی زندگی روزمره، عادی و دست‌کاری‌نشده. زندگی یعنی داشتن فضایی که در داشتن روابط خودمانی و صمیمی آدم‌ها، ایدئولوژی و حکومت دخالت نکند. رختخواب، فرزندان و تولید نسل، بدن آدم‌ها، غذا خوردن، مدیریت بدن، مدیریت پوشش و لباس همه این‌ها از خودمختاری برخوردار شوند؛ زندگی یعنی همین چیزها و چون زن‌ها بیش از گروه‌های دیگر در این درگیری‌ها دچار تنش شدند و می‌شوند، در این جنبش هم بیشتر دیده می‌شوند. همچنین

نوجوانان چون بیشتر درگیر این تنش‌ها می‌شدند می‌بینیم که در این جنبش آشکارترند. زن‌ها یا نوجوانان نیستند که این جنبش را شکل می‌دهند، جامعه در کلیت خود دارد حرکت می‌کند و این فرهنگ است که می‌خواهد استقلال خودش را به رسمیت بشناسد و می‌خواهد از اضمحلال و منسوخ شدن بیرون بیاید و فرهنگ دوباره رخ بنماید.

**شما فرمودید که مسئله فرهنگی و معنایی است و این گسست معنایی در کل جامعه به وجود آمده است. یک بخش جدی ظاهراً از کسانی که معترض**

**هستند نوجوانان و جوان‌ها هستند. آن چیزی که برای آن‌ها مفهوم زندگی است با توجه به مواردی که شما اشاره**

**کردید، امروز برای زندگی و فرهنگ مقاومت می‌کنند، اما روشنفکران نه توانسته‌اند ارتباط جدی با این نسل داشته باشند، نه برخی کنش‌های قبلی آن‌ها چندان به مذاق جامعه روشنفکری خوش آمده است، از تشییع جنازه مرتضی پاشایی تا تعداد فالوئر تلو و خواننده شدن ترانه‌سازی مانکن در مدارس. پس بجز حکومت گویی روشنفکری هم با این نسل زاویه داشته. چرا این نسل الیت خود را در چهره‌هایی می‌جوید که گویا مورد نقد بخش بزرگی از نسل‌های پیشین است؟**

«تا پیش از این جنبش، حاکمیت و گفتمان رسمی، تحولات جوانان و نوجوانان را ذیل «گفتمان آسیب‌شناسی اجتماعی» می‌فهمید و هر تفاوت و انحراف از گفتمان رسمی، چه در رفتار و گفتار و چه در حوزه موسیقی، فیلم، فضای مجازی یا زندگی خانوادگی گروه‌های اجتماعی به‌ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان، «آسیب» تلقی می‌شد. روان‌شناسان، محققان و روزنامه‌نگاران در رسانه‌ها، مدارس و مراکز آموزشی و پژوهشی سرگرم آسیب‌شناسی بودند. این تاکتیک گفتمانی حاکم بود که تحولات حوزه فرهنگ و جامعه را که با «منطق فرهنگی سنتی حاکم» ناسازگار بود آسیب معرفی کند. تشییع جنازه پاشایی، موسیقی زیرزمینی، فضای مجازی، بازی‌های اینترنتی و اغلب تجربه‌های مدرن، مصداق آسیب هستند؛ البته اعتیاد به مواد مخدر، فحشا، خشونت

و چیزهایی از این نوع به واقع هم آسیب هستند و آسیب‌زنده، اما گفتمان آسیب‌شناسی بسیار فراتر از این عمل می‌کرد و می‌کند. این گفتمان مانع دیده شدن برخی واقعیت‌ها در جامعه بوده است. یکی از آن‌ها قدرت عاملیت و خلاقیت کودکان و نوجوانان است. نسل نوجوان امروز از قدرت عاملیت و کنشگری برخوردار است. جنبش کودکی یا نوجوانی در جامعه ما در دو دهه اخیر در حال شکل‌گیری است؛ کودکان و نوجوانان فرهنگ خودشان را خلق می‌کنند. این‌ها لزوماً مقلدان یا دنباله‌روان بزرگسالان نیستند. گفتمان آسیب‌شناسی این عدم تقلید کودکان و نوجوانان را آسیب می‌بیند و از طرف دیگر پیش‌فرض

گفتمان رسمی و آسیب‌شناسانه این بود که کودک و نوجوان فاقد عاملیت است. آن‌ها لوح سفیدند و این بزرگسالانند که بر این لوح سفید چیزهای دلخواه خودشان را می‌نویسند یا این‌ها گِل خام‌اند و ما در کوزه‌گری جامعه و سیاست فرهنگی یا رسانه‌ای و مدارس هرچه از این‌ها بخواهیم می‌سازیم؛ درواقع کوزه دلخواه‌مان را می‌سازیم و این گل خام را به شکل و شمایل مورد دلخواه درمی‌آوریم. گفتمان حکمرانی متوجه نمی‌شد و هنوز هم نمی‌شود کودکان گل خام و لوح سفید نیستند و با گفتمان آسیب‌شناسی نمی‌توان آن‌ها را فهمید. کودکان و نوجوانان در حال برساخت خود هستند، می‌آفرینند، خودشان را ابداع می‌کنند.

در یادداشتی با عنوان «جنبش کودکی» از این جنبش نام بردم. این جنبش است که در آن کودکان از خودمختاری، خودآیینی، خلاقیت و عاملیت خودشان سخن می‌گویند. این عاملیت وجود داشت، اما حاکمیت و رسانه‌های رسمی و نظام آموزشی توان فهم این عاملیت و جنبش نوجوانی را نداشتند. آن‌ها متوجه نبودند که چطور نوجوانی و کودکی در جنبش فرهنگی گسترش پیدا می‌کند؛ البته این جنبش کودکی و نوجوانی وقتی با مانع بزرگ سیاست روبه‌رو می‌شود به صدا درمی‌آید. الان می‌بینیم مدارس و دانش‌آموزان در این جنبش شرکت می‌کنند. عاملیت این نوجوانان محصول چیست؟ محصول زادگی است. به قول هانا آرنت در کتاب وضع بشر زادگی و زایش و تولید نسل، فی‌نفسه عامل مولد است. تولد و زادگی فقط مولد جسم آدم‌ها نیست، مولد هنرها و معناهاست، مولد هنجارهاست، مولد چیزهای تازه است، اما غیر از این، این نسل در فرآیندهای دیگری نیز متولد می‌شود، همان شدن‌های تاریخی که گفتم. نسلی که بومی دنیای مجازی است و این دنیای دیجیتال ظرفیت‌هایی برای عاملیت به او می‌دهد. این نسل، بومی دنیای زیبایی‌شناسانه جدید است؛ بومی دنیای موسیقی، برند، مصرف، جهانی‌شده و کلانشهری‌شده است. تار و پود وجودی و معنایی این نسل به او قابلیت‌هایی برای عاملیت می‌دهد، برای پویایی و متمایز و متفاوت شدن و برای تولید تفاوت. نظام سیاسی و به‌خصوص سیاست‌های آموزشی و رسانه‌ای که دانش‌آموزان و کودکان و نوجوانان مستقیماً با آن‌ها درگیرند، نیازمند «سیاست تفاوت» بود که می‌توانست این‌ها را درک کند، اما در رسانه، مدرسه، نظام آموزشی و نظام دانشگاهی سیاست تفاوت وجود ندارد؛ بلکه «سیاست هویت» غلبه دارد و می‌خواهد همگن‌سازی کند و هویت واحد ایجاد کند. در نتیجه برخورد خشونت‌بار سیاسی در اینجا به وجود می‌آید. جنبش فرهنگی کودکی و نوجوانی محصول این تصادم است.

**در رسانه، مدرسه، نظام آموزشی و نظام دانشگاهی سیاست تفاوت وجود ندارد؛ بلکه «سیاست هویت» غلبه دارد و می‌خواهد همگن‌سازی کند و هویت واحد ایجاد کند. در نتیجه برخورد خشونت‌بار سیاسی در اینجا به وجود می‌آید. جنبش فرهنگی کودکی و نوجوانی محصول این تصادم است**

## آیا می‌توان گفت گروه‌های مرجع این نسل یعنی کودکان و نوجوانان تفاوت بنیادینی با گروه‌های مرجع نسل‌های پیش از خودش دارد؟ آیا آن‌ها در این فرآیند نقش دارند؟

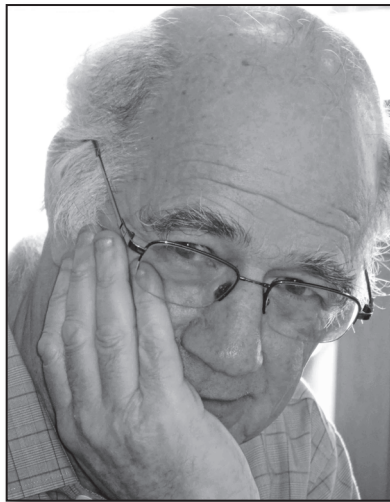
«اگر منظور تان خواننده‌ها و ورزشکارهاست، بله نقش دارند و طبیعتاً هم متفاوت از گروه‌های مرجع دیگر در دوره‌های تاریخی دیگرند، اما اشتباه است اگر فکر کنیم این گروه‌های مرجع تعیین‌کننده جنبش کودکی و نوجوانی هستند؛ چرا که مجموعه‌ای از نیروها اینجا نقش بازی می‌کنند. تکنولوژی‌ها، اپلیکیشن‌ها، گیم‌ها و فضاهای نمادین مجازی و کلاً مقوله «فرهنگ مصرف» بسیار مهم‌تر از نیروهای مرجع هستند و در شکل دادن ساختار احساسات و وجوه شناختی نسل جدید و حتی کل جامعه نقش دارند. تقلیل‌گرایی آشکاری در این نوع نگاه وجود دارد که ما فکر کنیم ورزشکارها یا موسیقیدان‌ها بازیگر میدان هستند. این سطحی‌اندیشی است.»

## به فرض که حاکمیت تصمیم بگیرد به بخشی از این نیازهای فرهنگی پاسخ دهد به نظر شما این شکل از مطالبه‌گری ادامه پیدا می‌کند یا خیر؟

«تا زمانی که میدان نزاع و شعله‌های فرهنگ روشن باشد و حکومت یک طرف این میدان باشد و اصل بی‌طرفی را نپذیرد و سیاست تفاوت

- یعنی به رسمت شناختن تفاوت‌ها و تمایزات- را ایجاد نکند؛ البته در کلیت جامعه و نه فقط این نسل، آتش شعله‌ور خواهد بود. این اتفاقات چیزی نیست جز فقدان سیاست تفاوت در گفتمان رسمی حاکمیت و نپذیرفتن اصل بی‌طرفی از طرف حاکمیت؛ و بازیگری حاکمیت به‌عنوان یک طرف منازعه در میدان فرهنگ. لذا اگر حاکمیت فقط بخواهد در جزئیات و در روش‌های برخورد تغییر ایجاد کند و ابزارهایش را عوض کند، اتفاق واقعی در میدان منازعه فرهنگ به وجود نمی‌آید؛ و اگر امروز هم خیابان‌ها آرام شود و این جنبش فرهنگی شعله‌هایش کمرنگ‌تر شود، به‌زودی رخداد دیگری به

وجود می‌آید و خیابان‌ها مجدداً شعله‌ور می‌شوند. تا وقتی جامعه جنبشی است، رخدادپذیر است؛



مایکل بوراووی

و اتفاق ساده‌ای می‌تواند رخداد بزرگ آینده باشد. ثبات و پایداری نیازمند چرخش گفتمانی است که «سیاست تفاوت» و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها تحقق یابد. همچنین باید «سیاست عشق» شکل بگیرد؛ سیاستی که حکومت برای مداخله در جامعه و برای ایجاد تغییر اجتماعی و تغییر فرهنگی بر مبنای تولید رضایت عمل کند. مایکل بوراووی<sup>۱</sup> جامعه‌شناس بلندآوازه در تیر ۱۳۸۷ به ایران آمد و در سخنرانی دانشگاه علامه می‌گفت مطالعه‌ای در کشورهای اروپای شرقی انجام دادم که بینم چرا این‌ها سقوط کردند؟ گفت کشورها را می‌توان به دو گونه

**کشورها را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: آن‌هایی که سیاست اصلی‌شان «تولید رضایت» است؛ و آن‌هایی که سیاست اصلی‌شان «کنترل نارضایتی» است. کشورهای اروپای شرقی به این دلیل سقوط کردند که به جای تولید رضایت، هم و غم خود را صرف کنترل ناراضی‌ها کردند و از آنجایی که هرچه ناراضی‌ها را بیشتر کنترل کنید ناراضی‌ها بیشتر افزایش پیدا می‌کنند انتهای ماجرای این کشورها سقوط بود**

تقسیم کرد: آن‌هایی که سیاست اصلی‌شان «تولید رضایت» است؛ و آن‌هایی که سیاست اصلی‌شان «کنترل نارضایتی» است. کشورهای اروپای شرقی به این دلیل سقوط کردند که به‌جای تولید رضایت، هم و غم خود را صرف کنترل ناراضی‌ها کردند و از آنجایی که هرچه ناراضی‌ها را بیشتر کنترل کنید ناراضی‌ها بیشتر افزایش پیدا می‌کنند انتهای ماجرای این کشورها سقوط بود. سیاست عشق یعنی اگر می‌خواهید در جامعه مداخله کنید باید مبنای آن رغبت و میل و خواهش و خواسته افراد جامعه باشد. اگر نتوانید چنین سیاستی را دنبال کنید یعنی آن خواهش و تمنا و عطش جامعه برای تغییر را نداشته باشید موجب نارضایتی می‌شود. داستان عشق و عاشقی هم همین است. خواهی

که جهان در کف اقبال تو باشد/ خواهان کسی باش که خواهان تو باشد. باید تقاضا دوطرفه باشد. نمی‌شود حکومت آرمان‌خواهانه بخواهد تغییراتی در جامعه ایجاد کند و در عقاید و احساسات افراد مداخله کند؛ و افراد و گروه‌های بزرگی از جامعه هم نخواهند. این عشق ویرانگر می‌شود، سرخوردگی ایجاد می‌کند و طرف مقابل یعنی معشوق شما از شما عصبانی خواهد شد؛ می‌گوید تو را نمی‌خواهم، دست از سرم بردار. جمهوری اسلامی به چرخش گفتمانی نیاز دارد که علاوه بر «سیاست تفاوت»، باید «سیاست عشق» را هم ایجاد کند. جمهوری اسلامی باید قدرت عشق را بفهمد. آدم کاهان در کتاب خواندنی‌اش عشق و قدرت: نظریه و کنش تغییرات اجتماعی می‌گوید: سیاستمداران و حکومت‌ها «عشق به قدرت» دارند، اما غافل‌اند که این کافی نیست؛ سیاستمداران وقتی می‌توانند این عشق به قدرت را انسانی و اجتماعی و پذیرفتنی کنند که بر «قدرت عشق» استوار شوند؛ و خودشان هم چنان آزاد، عادلانه، منصفانه عمل کنند و ارزشمند شوند که محبوب و دلبر جامعه شوند. «سیاست عشق» باید در این چرخش گفتمانی به وجود بیاید. اگر این تغییر به وجود بیاید، آن موقع جوانان و نوجوانان و باقی مردم در این فرآیند آرام می‌شوند و خواسته‌هایشان تحقق پیدا می‌کند. اکنون در جامعه «احساس اجحاف» و حتی احساس «آپارتاید ایدئولوژیک» وجود دارد. چون حکومت بی‌طرفی را مراعات نمی‌کند و به استناد ارزش‌های ایدئولوژیک، گروه‌های وفادار به خودش را مقدس، مرجح و محق برای برخورداری از امتیازات می‌داند و گروه‌های ناهمسو را یا طرد یا تحقیر و یا تنبیه و توبیخ می‌کند. در نتیجه در جامعه این حس هست که آپارتاید ایدئولوژیک وجود دارد که به‌طور سیستماتیک از طریق گزینش، از طریق نظام رسانه‌ای و از طریق نظام‌های آموزشی و غیره اعمال می‌شود.

نمی‌توانیم درباره نسل جوان و نوجوان، سیاست‌های منتزع، مجرد و مستقلی داشته باشیم که بعد بگویم این‌ها را اجرا کنیم جامعه آرام می‌شود. این جنبش فرهنگی کلیت جامعه را درگیر کرده است. زمانی حکومت می‌تواند ثبات و پایداری سیاسی و رضایت ایجاد کند که چرخش گفتمانی باشد تا سیاست‌های رفاهی، سیاست‌های آموزشی، سیاست‌های رسانه‌ای و ... را در مسیر آن چیزهایی که گفته شد تغییر

دهد. ■

### پی‌نوشت:

1. cosmopolitan
2. Michael Burawoy

# توزیع موزون قدرت شرط عبور از بحران

## گفت‌وگو با محمد ستاری فر



سمانه گلاب: «حاکمیت بپذیرد قدرت از آن مردم است»؛ جمله‌ای که شاید در ابتدا ساده و بدیهی به نظر برسد، اما این خواسته‌ای است که ایرانیان از زمان مشروطه به دنبال آن بوده‌اند و هنوز نیز برای تحقق آن و پیگیری مطالبات بحق هزینه‌های گزاف تحمل می‌کنند. چرا ما در این راه باریک آزادی قرار نگرفته‌ایم و چطور می‌توان این هدف به آرزو تبدیل شده را محقق کرد؟ این سؤال موضوع محوری گفت‌وگوی ما با محمد ستاری فر، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه و رئیس اسبق سازمان برنامه و بودجه است. پاسخ وی به پرسش‌های ما را در ادامه می‌خوانید.

است. ما از هر قوم و مذهبی می‌دانیم که حق ما در این کشور بیشتر از این باید باشد. این حقوق بنیادین مربوط به همه مردم جامعه است. در یک سطح بالاتر، اقوام یا زنان هستند که طی زمان بیشتر محروم و تحدید شده‌اند، اما چه عاملی باعث می‌شود جامعه حول این مطالبات همگرا شود؟ در یک جامعه برای تشخیص همگرایی باید وضعیت احزاب، سندیکاها و شوراها را بررسی کنید. این‌ها چسب افراد و متولی جامعه در نظر قدرت هستند. زمانی که احزاب سرکوب می‌شوند جامعه هر روز گسسته‌تر می‌شود. این گسست را بین بچه‌ها و پدر و مادر، خانواده با اقوام، اقوام با یکدیگر، زنان و مردان ممکن است ببینیم. حال با این مقدمه اگر یک جامعه پر مسئله و واگرا بخواهد با یک حاکمیت واگرا و انسدادگر تعامل کند محصول آن بسیاری از مسائل امروز جامعه می‌شود از جمله بیکاری، فقر، درماندگی و ناامیدی.

### با این مقدمه، از نظر شما شرط ایجاد یک جامعه و دولت همگرا چیست؟

«شرط آن توزیع موزون و متوازن قدرت و تعیین جایگاه آن است. تا زمان مشروطیت قدرت از آن پادشاه بود و مردم رعایا بودند. نیاکان ما در دوران مشروطه می‌خواستند قدرت مطلقه شاه را محدود کنند. چندی پس از آنکه فرمان مشروطه امضا شد محمدعلی شاه در پاسخ به برخی مطالبات مردم می‌گوید رعیت غلط کرده است چیزی می‌خواهد. دائم در توصیف ملت، کلمه رعیت و غلط کردن را به کار می‌برد. این یعنی همه چیز برای ماست. حکومت برای ماست، برای پادشاه است. مشروطیت و قانون اساسی می‌خواستند حقوق را روی کاغذ از آن مردم کنند. در نتیجه مشروطه ملت یک کارگزار به نام مجلس و یک کارگزار به نام دولت داشت. در این سیستم اگر پادشاهی هم وجود دارد، کارگزار مردم است. این اتفاق برای اولین بار در ۱۶۸۸ در انگلستان به وقوع پیوست که به آن انقلاب شکوهمند می‌گویند. در این انقلاب پادشاه از قدرت مطلقه کنار رفت، ملت حقوق را گرفت و مجلس را به‌عنوان کارگزار اول انتخاب کرد و مجلس دولت را به‌عنوان کارگزار دوم تعیین کرد. در اقتصاد گفته می‌شود اگر می‌خواهیم ببینیم چرا انگلستان در آن دوره توانست رشد مستمر داشته باشد، چرا این رشد مستمر انقلاب صنعتی را شکل داد و چرا یک جزیره منزوی و بدون منابع اولین کشور توسعه‌یافته دنیا شد که توانست جهان را تصاحب کند، به مسئله توزیع

نخستین پرسش من یک پرسش کلی است؛ اینکه چرا ما به این نقطه رسیدیم. جایی که جامعه تنها راه پیگیری مطالبات خود را در دل خیابان می‌بیند و حکومت نیز پاسخی که به مطالبات حداقلی مثل اصلاح سیاست‌های آبی می‌دهد همان پاسخی است که به مطالبات حداکثری مثل تغییر نظام می‌دهد؛ یعنی سرکوب. قاعدتاً عوامل متعددی در این روند مؤثر بوده‌اند، اما از دید شما مهم‌ترین عامل چیست؟

«مسائل ما تاریخی، فرآیندی و بنیادین است و هر روز ما در پروسه انباشت چالش‌ها و بحران‌های بیشتری قرار می‌گیریم. به نظر من علت اصلی رسیدن به این نقطه آن است که جایگاه ما در حکمرانی کشور معین نشده است. ما می‌گوییم جامعه، کشور، دولت، قانون اساسی، انتخابات، احزاب، قوه مجریه و... اما جایگاه این‌ها در سپهر و منظومه حکمروایی کشور متعین نشده است. منظور از حکمروایی را هم باید مشخص کنیم. گاهی از حکمرانی صحبت می‌کنیم که منظور Government است، اما گاهی از حکمروایی می‌گوییم که موضوع آن Governance و هدف آن Good Governance است. منظور از حکمروایی خوب این است که بین قوه مقننه، قضائیه و مجریه با سایر اجزای حاکمیت همگرایی وجود داشته باشد. منظور از همگرایی این است که در هر یک از مسائل کشور از جمله مسئله زنان، محیط زیست، فقر، بازار کار و... اجزای حکومت اشتراک نظر داشته باشد و در جهت حل آن حرکت کند. اینکه چرا ما به این نقطه رسیدیم، به این دلیل است که بین اجزای حاکمیت بر سر مسائل واگرایی وجود دارد. در درون هر یک از این اجزا هم واگرایی دیده می‌شود. مثلاً در بین وزارتخانه‌های قوه مجریه یا در میان مرکز در مقابل شهرستان‌ها. ما چون استنباط واحد از قضایا نداریم با همه مسائل یک‌جور برخورد می‌کنیم؛ سرکوب و انسداد. ما خود را حق و مالک می‌دانیم و ملت و جامعه را تابع. در کنار همگرایی حاکمیت، باید جامعه هم همگرا باشد. جامعه از فرد، خانواده، اقوام و مذاهب شروع می‌شود و جامعه بزرگ ایرانی را شکل می‌دهد. این جامعه از موزاییک‌های منفردی تشکیل شده است؛ موزاییک‌های متفاوت و متکثر که در یک تالار کنار هم قرار گرفته‌اند. اینجا جامعه مطالبات گسترده‌ای دارد. برخی از مطالبات عمومی و یکسان

قدرت توجه کنید. انگلستان اولین کشوری بود که توانست مسئله قدرت را حل کند. فرانسه با صد سال تأخیر و با خونریزی و خشونت فراوان به این نقطه رسید و بعد از آن آلمان و آمریکا این مسیر را رفتند. جایی که قدرت متعین نشده، سازمان‌دهی نشده و جایگاه‌ها مشخص نیست، رشد و توسعه محقق نمی‌شود.

## به نظر می‌رسد منابع و ثروت کشورها نیز در این واگرایی یا دست کم عدم همگرایی مؤثر بوده است؟

«زمانی که واگرایی وجود دارد اگر ثروت هم به دست می‌آید، واگرایی بیشتر می‌شود؛ چراکه مقابله بر سر کسب مال افزایش می‌یابد. تا سال ۱۳۵۰ درآمد نفتی ایران ۲۵۰ میلیون دلار است. چون درآمد کم است نظام تکنوکراسی با افراد قابل‌مانند عالی‌جنانی کار می‌کند رشد اقتصادی هم در این دوره وجود دارد. ناگهان این درآمد به ۸۸۰ میلیون دلار و بعد به ۴ میلیارد دلار می‌رسد. به این نقطه که می‌رسیم، قدرت سیاسی، شاه و دربار ادعای مالکیت می‌کنند، هر کارشناسی که هشدار می‌دهد به او برچسب کمونیست، توده‌ای و غیره می‌زنند. در واقع در این نقطه بازار سیاست، بازار تکنوکراسی را خفه می‌کند. من معتقدم اگر درآمد نفت به شدت افزایش نمی‌یافت و بخش سیاسی بخش تکنوکراسی را محدود و خفه نمی‌کرد، انقلاب شکل نمی‌گرفت. انقلاب نتیجه شکاف‌هایی بود که این رویکرد ایجاد کرد. در برنامه پنجم نظم کشور به هم خورد و دولت رانتی پیروز شد. انقلاب نتیجه همان بود. بعد از هر انقلاب هم کار سخت این است که یک نظم کارآمد شکل گیرد. منظور از نظم کارآمد این است که قدرت را دوباره باز توزیع و بازتعریف کند و جایگاه جامعه و دولت را تعیین کند.

## آیا این اتفاق در دوران انقلاب ۵۷ افتاد و نظم کارآمد محقق شد؟

«انقلاب تا خواست به آن نقطه برسد جنگ اتفاق افتاد. حدود هفت هشت سال ضرورت بازسازی، توزیع قدرت را عقب انداخت. در خرداد سال ۱۳۶۸ مهندس موسوی برنامه توسعه اول را به مجلس می‌دهد. در این برنامه چهار هدف بیان شده است: یک، نظام‌سازی که در آن دولت و نهادهای زیرمجموعه و اختیارات آن مشخص می‌شود؛ دوم بازسازی مناطق جنگی؛ سوم تغییرات بنیادی دفاعی؛ و چهارم تثبیت اقتصادی. این برنامه یک برنامه آماده‌سازی بود. اگر این برنامه را انجام می‌دادیم این امید وجود داشت که به نقطه امروز نمی‌رسیدیم. آقای هاشمی اما با نگاه دیگری وارد کار شد؛ نگاه پروژه‌محوری و ساخت سد، راه، پتروشیمی و... طبیعتاً این برنامه نیاز به منابع مالی داشت و به همین دلیل با تغییر نرخ دلار به دنبال خلق منابع

مالی و انجام پروژه رفتند. این کار ممکن است در زمان‌ها و مکان‌هایی درست باشد اما مشکل این بود که به ریشه‌ها پرداخته نشد و حتی به مشکلات ریشه و عمق بیشتری هم داده شد. مثلاً آقای هاشمی گفتند نظامیان وارد عرصه اقتصاد شوند که امروز پیامدهای آن را می‌بینیم.

## پس از دوره آقای هاشمی چرا این اتفاق نیفتاد؟

«در زمان آقای خاتمی و در تدوین سند چشم‌انداز بیست‌ساله یکی از اهداف همین بود. قانون اساسی هم می‌گوید برنامه را دولت باید تدوین کند. پس دولت باید چشم‌انداز بیست‌ساله را تهیه می‌کرد و آن را در قالب چهار برنامه پنج‌ساله اجرا می‌کرد و در برنامه پنج‌ساله هم باید در پنج قانون بودجه یک‌ساله به هدف می‌رسید. در قانون

بودجه هم گفته شده که بودجه یک برنامه یک‌ساله است. زمانی که من در سازمان برنامه بودم اعتقاد داشتم همگرایی از بعد تکنیکی یعنی تدوین سند چشم‌انداز. در اینجا سازمان برنامه دبیرخانه کل حاکمیت اعم از رهبری و قوای سه‌گانه است که با کمک کارشناسان خود این برنامه را تهیه می‌کند. سازمان آن را به دولت می‌دهد، دولت به رهبری می‌دهد، رهبری به مجمع می‌دهد، مجمع آن را به رهبری بازمی‌گرداند و رهبر ابلاغ می‌کند. توجه داشته باشیم در اینجا ابلاغ صورت می‌گیرد نه فرمان. کارهای کارشناسی در مراحل خود انجام شده و رهبری کار ابلاغ را انجام می‌دهد. در این فرآیند کارشناسان متعددی از حوزه‌های مختلف حاکمیت حضور دارند. رهبری تمام صفحات سند چشم‌انداز بیست‌ساله را امضا کرده است. در آن زمان همه به من گفتند که چرا چنین کارهای پرزحمتی را شروع کردیم. پاسخ من این بود که این آخرین تلاش برای این است که ببینیم آیا می‌توانیم این همگرایی را ایجاد کنیم یا نه. هدف سند چشم‌انداز این بود که حاکمیت را حول خود همگرا کند. متأسفانه در سال اول اجرا یعنی در سال ۱۳۸۴ این سند به سطل آشغال رفت و گفتند سند آمریکایی است. من پیام دادم که بگویید ستاری فر آمریکایی است. سندی که همه روی آن توافق کردند که نمی‌تواند آمریکایی باشد. این رفتار یک قانون‌گریزی بزرگ بود. الان ما در سال ۱۴۰۱ هستیم و می‌بینیم وضعیت چگونه است. می‌خواهم دوباره تأکید کنم که این مشکلات را داریم چون فهم ما از جایگاه قدرت و توزیع قدرت یکی نشده است.

## حال ما در این نقطه قرار داریم. اگر این کشور بخواهد مسیر دیگری را طی کند نقطه شروع از نظر شما کجاست؟

«به نظر من ما می‌توانیم به‌عنوان نقطه اول روی قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی بایستیم. ارشمیدس می‌گوید به من یک نقطه اتکا و یک اهرم بدهید من با آن جهان را جابه‌جا می‌کنم. این نقطه و اهرم به نظر من قانون اساسی است.

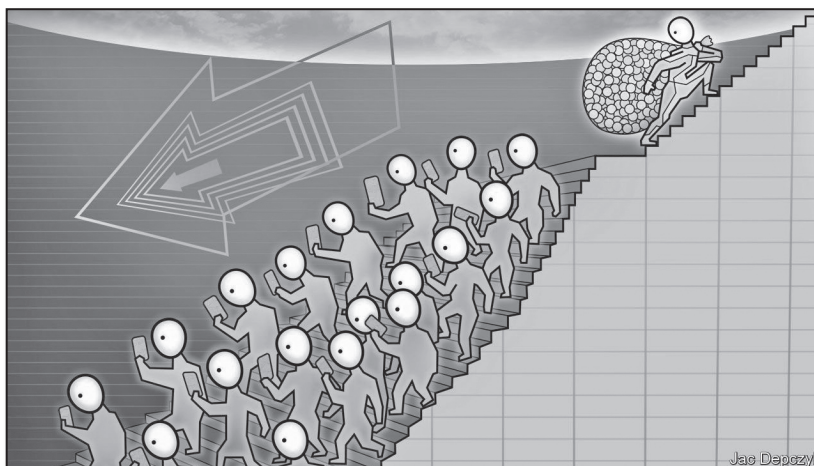
آیا قانون اساسی ماهیتاً حق است؟ خیر، بلکه شرایط و مختصات محیطی حق است. مطالبات مردم حق است. آیا این مطالبات در قانون اساسی پاسخ داده می‌شود؟ مردم آزادی می‌خواهند. آیا این قانون اساسی می‌تواند این آزادی را محقق کند؟ در قانون گفته شده است آزادی در چارچوب قانون و شرع.

این یعنی آزادی در دو چارچوب محدود شده است و حال تعریف خود حدود شرع هم اینجا مسئله می‌شود. قانون از اجتماعات آزاد می‌گوید که اگر آن را اجرا می‌کردیم امروز به مشکلات بر نمی‌خورسیم و این خسارت‌های جانی را نمی‌دادیم، ولی همین اجتماعات با چند قید که مثلاً به نظام ضربه وارد می‌شود محدود شده است. این اشکالات وجود دارد.

## با این اوصاف آیا قانون اساسی ظرفیت حل مشکلات را دارد؟

«در یک جامعه آن‌هایی که عمیق فکر می‌کنند برای به دست آوردن خواسته‌ها دنبال انقلاب نیستند. جوانان و زنان چیزی که می‌گویند و ارزش‌هایی که مطالبه می‌کنند انقلابی است اما راه به دست آوردن می‌تواند از مسیر انقلاب نباشد. ما می‌خواهیم با هدف مطالبات درست یک ساختمانی را درست کنیم، بهتر است آن را در ابتدا کمتر خراب کنیم. ما دنبال یک نقطه شروع می‌گردیم. یک تکیه‌گاه و اهرم که به نظر در این مرحله این تکیه‌گاه هنوز قانون اساسی است. این اهرم ممکن است مورد قبول زمان و مکان نباشد. اگر بخواهیم اصرار کنیم که هست و در همه زمان‌ها و مکان‌ها پاسخگو خواهد بود به همین وضع موجود می‌رسیم. ما بپذیریم که این قانون اساسی شاید مورد قبول بسیاری نباشد، اما به‌عنوان نقطه شروع حرکت به سمت بالا می‌توانیم به آن تکیه کنیم. اگر قانون اساسی درست اجرا می‌شد خود به خود طی زمان اصلاح هم می‌شد، اما در مقابل طی زمان حاکمیت مردم را سرکوب و تحقیر کرده

بپذیریم که این قانون اساسی شاید مورد قبول بسیاری نباشد، اما به‌عنوان نقطه شروع حرکت به سمت بالا می‌توانیم به آن تکیه کنیم



زمانی که واگرایی وجود دارد اگر ثروت هم به دست می‌آید واگرایی بیشتر می‌شود

قدرت داشته باشیم. شکسپیر می‌گوید بعضی از آدم‌ها بزرگ زاده می‌شوند مثلاً بچه افراد بزرگ هستند، این بزرگی ارزشی ندارد. یک‌عده بزرگی را بر خود می‌بندند. بزرگ نیستند و از درون تهی هستند، اما ادعای بزرگی می‌کنند. یک‌عده بزرگی را به دست می‌آورند. این بزرگی است که ارزش دارد. وقتی ما می‌گوییم قدرت از آن ملت است به این معنی نیست که دولت بدون جایگاه و ضعف می‌شود. ملت وقتی صاحب حق است، امنیت بیشتر، آسایش بالاتر، رفاه و آرامش، بهداشت، آموزش و محیط زیست سالم می‌خواهد. این مطالبات از طریق کارگزار انجام می‌شود. کارگزاری که بخواهد این مطالبات را پاسخ دهد یک کارگزار قدرتمند است. دولت را مطالبات ملت و چگونگی پاسخ اثربخش و کارا به این مطالبات بزرگ می‌کند. نهاد دولت تنها از این طریق بزرگ می‌شود. در قرارداد بین جامعه و دولت جامعه می‌پذیرد بخشی از منابع خود را به دولت بدهد و دولت در ازای آن آزادی و امنیت را تأمین می‌کند. در این آزادی و امنیت بیشتری نیز تولید می‌شود که هم دولت و هم ملت ثمره آن را به دست می‌آورد. تاریخ نشان می‌دهد راه و رسم بزرگ شدن دولت این است. در غیر این صورت اگر دولت بخواهد منابع را بگیرد و به این مطالبات هم پاسخ ندهد، قدرت و بزرگی ندارد. برای توضیح بیشتر لازم است چهار مدل قدرت جامعه و قدرت دولت را مرور کنیم. در یک حالت جامعه ضعیف است، دولت نیز ضعیف است در اینجا چرخه ایستایی و عقب‌افتادگی ایجاد می‌شود. در حالت دیگر جامعه قوی است اما دولت ضعیف است. در این دو حالت چرخه تقابل دولت و ملت به وجود می‌آید. هیچ کدام از این سه حالت بر اساس شواهد تاریخی به توسعه نمی‌انجامد. تنها در جایی که هم جامعه و هم دولت قوی است توسعه محقق می‌شود. ما به دنبال آن هستیم که جامعه قوی و پویا باشد. افراد جامعه سرمایه توسعه هستند. این جامعه قوی مطالبات قوی دارد و دولتی که می‌خواهد به این مطالبات پاسخ دهد باید قوی باشد. دولت قوی جامعه را قوی می‌کند و جامعه قوی دولت قوی می‌سازد. این یک چرخه است و باید این بزرگی را ملت و دولت به دست آورند.

**چگونه حاکمیت به این نتیجه می‌رسد که قدرت واقعی برای زمانی است که هم خودش و هم جامع قوی باشد؟ حاکمیت ایران بیش از چهل سال است با همین روش حاکمیت کرده است. آیا جامعه می‌تواند با حضورش در خیابان حاکمیت را به این نتیجه برساند که روش قبلی جواب نمی‌دهد؟ آیا احزاب و گروه‌ها باید در این سرفصل فعال شوند و با جامعه**

نظامی کهن را مقدس کنیم و دور آن بچرخیم. مقدس بودن نظام بهانه‌ای است برای بستن دهان ملت و مطرح نشدن مطالبات. به این تأکید دارم چون می‌خواهم بگویم قانون دارای اشکالاتی است، اما نقطه شروع است.

### با توجه به توضیحاتی که در بخش‌های قبل داشتید به نظر می‌رسد شما ریشه مسائل اقتصادی را هم سیاسی می‌بینید؟

از نابرابری و بیکاری تا سایر مشکلاتی که امروز گریبان‌گیر کشور است همه ناشی از این است که ما از مفهوم قدرت و جایگاه و ماهیت قدرت و توسعه قدرت گفتمان واحد نداریم. ریشه و فوندانسیون نظم اجتماعی صحیح تعیین تکلیف در سطح قدرت است. اگر ما بخواهیم اوضاع بهبود یابد باید بپذیریم که قدرت از آن ملت است و این ملت با توجه به مطالبات خود در فضای شفاف، آزاد و برابر نمایندگان خود را انتخاب می‌کند. نمایندگان هم همه‌کاره یک کشور نیستند، بلکه کارگزار ملت هستند. نمایندگانی که در این فضا انتخاب می‌شوند دولت را انتخاب می‌کنند که دولت کارگزار دوم است. در این شرایط توسعه محقق می‌شود. سؤال را این‌گونه مطرح می‌کنم، آیا در دنیا کشوری سراغ داریم که ملت صاحب همه حقوق باشد و کارگزار اول و دوم امین و پاسخگو، منتخب و مقید و مشروط به حقوق ملت باشد و توسعه رقم نخورده باشد؟ خیر. آیا کشوری داریم که این شرایط را نداشته باشد اما توسعه یافته باشد؟ باز هم پاسخ منفی است.

**شما نقطه شروع حرکت را حاکمیت و انتقال قدرت از حاکمیت به مردم می‌دانید. چرا باید یک حاکمیت داوطلبانه به خود افسار بزند و خود را مهار کند و حق را به جامعه برگرداند؟**  
در اینجا باید تعریف خود را از بزرگی و

است و به همین دلیل این باور هم ایجاد شده که قانون اساسی هیچ نقطه قابل اتکایی ندارد. ما دنبال خوب و بد در این قانون نیستیم اما نقطه پایه را می‌دانیم. همیشه فرصت برای تخریب از ابتدا هست، اما نقطه انتقال را همیشه نمی‌توان داشت. ما بنای جدیدی می‌خواهیم برای اینکه بتوانیم فرصت‌ها و حق انتخاب را برای همه مردم کشور از مسلمان و یهودی و بهایی از زن و مرد و در بین اقوام مختلف به صورت برابر ایجاد کنیم. در این فضا ما به زندگی که شعار اعتراضات امروز است می‌رسیم؛ البته توجه داریم مهم‌تر از متن قانون اساسی میوه و محصول آن است. اگر قانون اساسی را نقطه اتکا بگیریم این نقطه یک سرمایه است.

در اینجا یک نکته دیگر هم اهمیت دارد که باید به آن اشاره کنم. اگر همین الآن و در همین نقطه به من و شما یک دوربین بدهند و بگویند از روبرو عکسی بگیرید من و شما تصاویر مختلفی ثبت می‌کنیم. در یک زمان و یک مکان و با یک ابزار چون روش‌شناسی متفاوتی داریم تصویر متفاوتی ثبت می‌کنیم. در نتیجه نحوه ورود به قانون هم مهم است. در مقدمه قانون اساسی آمده است که حق از آن ملت است. در اصل ۵۶ هم گفته شده «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند». با این حال عملکرد حاکمیت این بوده که سرنوشت مردم را در اختیار گرفته و پاسخگویی را هم منوط به آخرت و پاسخگویی به خدا می‌داند. در کجای قانون اساسی این موضوع آمده است. باید بدانیم که یک نظام به خودی خود مقدس نیست. پایگاه یک نظام است که مقدس است. نظام می‌تواند با توجه به شرایط بازسازی شود. ما نمی‌توانیم یک



## و حاکمیت گفت و گو کنند؟ یا باید راه دیگری در پیش گرفت؟

« ما الآن در مرحله‌ای قرار داریم که با وجود منابع و امکانات فراوان که می‌تواند کشور را جزو کشورهای برتر دنیا کند در همه عرصه‌ها دچار بحران هستیم. در باغی پر از میوه هستیم اما میوه خوب پیدا نمی‌شود و همه میوه‌ها کیفیتشان پایین و بد است. اگر این اتفاق مربوط به یک دوره کوتاه یک یا دو سال بود، می‌شد گفت مشکل جزئی است و مثلاً آفت‌زده است و با یک سمپاشی و مراقبت می‌توان مشکل را حل کرد اما وقتی چند دهه این باغ مشکل داشته است باید ایراد را از ریشه، خاک، ساقه و تنه دنبال کنید. مشکل اصلی هم ریشه است. ریشه نیز در اینجا مناسبات قدرت است. ملت باید حق و قدرت را از آن خود کند و دولت را در مقام کارگزار پاسخگو قرار دهد.

وقتی دولت برای افرادی که مطالبه دارند لفظ اغتشاشگر را به کار می‌برد بیش از آنکه به ملت توهین کرده باشد به خود توهین کرده است. اگر هم فرض کنیم همه این افراد اغتشاشگر باشند باز هم مقصر حاکمیت است. چرا که طی زمان چنان رفتار کرده است که جامعه را یا فراری داده است (فرار مغزها و سرمایه‌ها) یا کاری کرده است افراد برای بیان خواسته خود به بیگانه رجوع کنند. این جمله من نیست، این حرف گوبلز است. حاکمیت هنوز درکی از وضعیت ندارد. الآن ما دو راه پیش رو داریم. حاکمیت یا چشم و گوش خود را می‌بندد و می‌گوید بجنگ تا بجنگیم، کاری که تا امروز کرده است. نتیجه این کار هزینه بالا و از دست رفتن جان‌های بسیار است. حاکمیت ممکن است موفق به سرکوب هم بشود اما این آتش زیر خاکستر خواهد بود.

راه دوم این است که بخشی از بزرگان کشور و الیت‌ها به میان آیند. در بدن انسان یکی از کلیدی‌ترین ارگان‌ها مفاصل هستند. مفاصل با هم متفاوت‌اند اما همه آن‌ها به حرکت بدن کمک می‌کنند. در یک جامعه مفاصل دولت و ملت را به هم متصل می‌کنند، احزاب هستند. در این چهل سال ما کاری کردیم که همه چهره‌ها را قلع و قمع کردیم و به آن‌ها برچسب زدیم. این یعنی ما مفاصل جامعه را از بین برده‌ایم، اما هنوز فرصت داریم که این مفاصل را دوباره بسازیم. الآن افراد جدیدی چهره شده‌اند و دارند بزرگی را به دست می‌آورند. این‌ها می‌توانند مفصل‌های جدید باشند. مفصل‌های قدیمی هم باید به میان بیایند اما گفتمان جدیدی را به میان آورند. الآن گفته می‌شود از خشونت پرهیزیم اما شرط تحقق این اتفاق این است که چهره‌های جدید و قدیمی به میدان بیایند و مطالبات جامعه را مطرح و نمایندگی کنند. در این صورت است که می‌توان از خشونت پرهیز کرد. این نکته را هم تأکید می‌کنم که رفتار

حاکمیت جامعه را به این مرحله رسانده است. وقتی رفتار حاکمیت با مردم در طول زمان دوگانه بوده و شهروندان را درجه‌بندی کرده است، طبیعی است که خشونت پیش می‌آید، اما باید امیدوار باشیم افرادی که سرمایه اجتماعی داشته و افرادی که الآن سرمایه اجتماعی به دست آورده‌اند بروز و ظهور بیشتری داشته باشند. الآن یکی از عبارتهای پرکاربرد این است که ما وسط نداریم و یا این طرف و یا آن طرف. من می‌خواهم بگویم ما نه وسط داریم و نه این طرف و آن طرف؛ بلکه راه درست در برابر راه غلط داریم. راه درست آن است که ما را به توسعه می‌رساند. راه درست راهی است که می‌خواهیم در آن به آزادی و کرامت انسانی و برابری جنسیتی برسیم. ما می‌خواهیم به زندگی یک تلقی جدید بدهیم. در این مسیر ممکن است لازم شود قانون اساسی هم تغییر کند. ما نباید جلوی آن بایستیم ممکن است حاکمیت اشتباه خود را بپذیرد و دوباره وارد جریان شود و بخواهد با سایر رقبا برای کسب قدرت رقابت کند، این را هم می‌پذیریم به شرطی که در مسیر توسعه باشد.

## این راهی که پیشنهاد می‌دهید آیا مشابهی در جهان داشته است و آیا مبتنی بر تجربه زیسته کشورهاست؟

« در این زمینه تجربه لهستان قابل توجه است. یاروزلسکی رئیس حزب کمونیست لهستان بود. در ابتدای دهه ۱۹۸۰ وی به شوروی رفت و در آنجا دستور گرفت با اعتراضات داخلی مقابله کند. او به یک سرکوب گسترده دست زد و اعضا و سران حزب همبستگی لهستان را به زندان انداخت. چهار سال بعد حاکمان جلساتی داشتند و خودشان به این نتیجه رسیدند که برای اداره کشور دست ما خالی است. یاروزلسکی این واقعیت را درک کرد و دستور آزادی زندانیان را داد. این حکومت سرکوبگر تغییر رویه داد، انتخابات آزاد برگزار شد و در آن حزب همبستگی به پیروزی رسید و آن‌ها هم یاروزلسکی را برای ریاست جمهوری انتخاب کردند. بعد از درگذشت یاروزلسکی هم برای این آدم مراسم باشکوهی گرفته شد. در واقع همان آدم سرکوبگر زمانی که تغییر رویه داد توانست روند کشور را تغییر دهد. در ایران هم هنوز این فرصت وجود دارد. قدرت آن هم نزد رهبری است. اگر رهبری به این واقف شد می‌توان از این وضعیت عبور کرد. کسی که رهبر است باید به یک چشم به همه نگاه کند. الآن شعار گفت و گو داده می‌شود، اما حاکمیت حتی اهل گفت و شنود هم نیست چه برسد به اینکه اهل گفت و گو باشد. نه اهل گفت است نه اهل شنود و نه اهل گفت و گو. اگر بخواهم پاسخ به پرسش شما را جمع بندی کنم، باید بگویم که مطالباتی که در این اعتراضات مطرح می‌شود مطالبات درستی است. در بیان این

مطالبات بزرگان جامعه می‌توانند کنار بنشینند و جوانان هفده هجده ساله به خیابان بیایند که این مسیر هرچند برای پیگیری مطالبات درستی است، اما هزینه زیادی دارد. دنبال کردن این روش هم تقصیر جوانان نیست. حاکمیت با عملکرد خود این روش را به آنان دیکته کرده است، اما نکته این است که هزینه آن زیاد است. راه دیگر این است که الیت‌ها و کسانی که سرمایه اجتماعی دارند به میان بیایند و در مسیر درست و نه وسط قرار گیرند. مسیر درست هم مسیری است که در آن ملت همه کاره است. حال می‌خواهد رهبر، پادشاه یا ریاست‌جمهور در صدر قدرت باشد همه باید نسبت به ملت پاسخگو باشند. حاکمیت اصرار دارد افرادی که به خیابان آمدند درصد پایینی هستند. اصلاً فرض کنیم یک نفر معترض وجود دارد، اما یک نفر وقتی مطالبات درستی دارد و حرف‌های بنیادین مطرح می‌کند باید به آن گوش سپرد. مضاف به اینکه بخش مهمی از جامعه امروز اگر در خیابان هم نیست اما همین مطالبات را دارد ولی به دنبال راه دیگری می‌گردد. این معترضان حتی اگر اندک هم باشند اقیانوسی از جمعیت پشت خود دارند و حاکمیت باید این واقعیت را ببیند. مطالبات جوانان درست است اما راهشان هزینه‌زاست. در این راه هزینه اصلی را هم حاکمیت تحمیل کرده است. به‌علاوه اینکه جوانان گوش و چشمی در مقابل خود نمی‌بینند که حرفشان را بشنود و آن‌ها را به رسمیت بشناسد. اگر قرار است گفت و گو انجام شود در این گفت و گو حاکمیت باید بفهمد که کارگزار است، حق گرفتن آزادی را ندارد و حق، رأی ملت است. علاوه بر این حاکمیت تا زمانی که خوب کار می‌کند کارگزار است. چندی دیگر زمان تقدیم بودجه است. بودجه از جهت قانون قرارداد ملت بخشی از آزادی‌های روبنایی خود، بخشی از درآمد خود و بخشی از سرمایه‌های خود را به دولت می‌دهد. دولت وظیفه دارد که حقوق ملت را تأمین کند. در جامعه نفتی ما دولت همیشه جلو بوده است و سرمایه‌ها را بین فرادستان تقسیم کرده و ته‌مانده را به ملت داده است. یکی از گام‌های اساسی این است که این مالیه تغییر کند. اگر بخواهیم در زمان حاضر یک قانون اساسی دیگر بنویسیم یکی از مواردی که باید تعریف شود همین مالیه است؛ اینکه دولت حق دارد چه چیزی را بگیرد و چه چیزی بدهد. این یکی از پایه‌های تعیین قدرت است. اگر قدرت متعین نشود، خوب تعریف نشود، جایگاه‌ها و اختیارات به خوبی تعریف نشود، محدودیت و شفافیت در جایگاه‌ها وجود نداشته باشد، متناسب با مسئولیت‌ها و اختیارات، پاسخگویی وجود نداشته باشد، در هر نظمی دوباره دیکتاتوری تربیت می‌شود. ■

# جنبش نادیده گرفته شدگان

## گفت‌وگو با هادی خانیکی



با وجود بیماری که چند ماهی است دکتر خانیکی با آن درگیر است، همچنان امیدوار و بانشاط گفت‌وگو با نشریه را پذیرفت و با همان موشکافی، دقت و البته سعه صدر و مهربانی همیشگی پرسش‌ها را پاسخ گفت. خانیکی معتقد است گفت‌وگو تنها راه‌هایی از این وضعیت است و خودش نیز بسیار اهل گفت‌وگوست. از هادی خانیکی، استاد برجسته ارتباطات، درباره رسانه و نسل‌های نو پرسیدیم.

آن‌ها یک تأثیری داشته. شاید اگر تمرکزمان را روی نسل نو که در این اعتراضات بودند بگذاریم به نتایج بهتری برسیم. مک‌لوهان می‌گوید رسانه خود پیام است. رسانه‌های این نسل چه ویژگی‌هایی را برای این نسل فراهم کرده به‌ویژه با تمرکز ویژه روی ایران و این چه تفاوتی با نسل‌های قبل از خودش ایجاد کرده؟

رویکرد مک‌لوهان را بعدها متفکران جدیدتر نقد می‌کنند و کسانی مثل کاستلز می‌گویند پیام همان رسانه است؛ کاستلز می‌گوید این پیام هست که شکل رسانه را انتخاب می‌کند؛ یعنی برای وجه اجتماعی بیش از وجه فناوریانه اعتبار قائل است. قطعاً یکی از تحولات مهمی که جهان با آن مواجه است و از مؤلفه‌های مهم تغییر در همه حوزه‌ها از جمله سیاست، اجتماع، فرهنگ و حتی حوزه اقتصاد خود رسانه است. ما از اواخر دهه ۷۰ میلادی وارد عصری شدیم که اسمش را عصر اطلاعات گذاشتند و هرچه جلوتر آمدیم این عصر اطلاعات و ارتباطات شکل‌های جدیدتری به خود گرفته که آخرینش شبکه‌های اجتماعی مجازی است. این شبکه‌های اجتماعی مجازی فقط یک تحول فناوریانه نیست، بلکه وارد حیات جامعه شده است. یکی از صاحب‌نظران حوزه جامعه شبکه‌ای می‌گوید آن چیزی که ما تحت عنوان انقلاب ارتباطات از آن یاد می‌کنیم خودش سه انقلاب تو در تو است: یکی انقلاب شبکه‌های اجتماعی که شبکه‌های اجتماعی از قدیم هم بودند، بالاخره در متن جوامع بزرگ، جامعه‌های کوچک‌تر با یک انسجامی دور هم جمع می‌شدند. در تهران شهرستانی‌ها دور هم جمع می‌شدند، در میان گروه‌های مختلف دانشگاهی‌ها و فارغ‌التحصیلان جمع می‌شدند و این اصلاً پدیده جدیدی برای ایران و جهان نیست، ولی می‌گوید دو اتفاق فناوریانه افتاده است: یکی مسئله اینترنت است که زیرساختی برای تسهیل این ارتباطات شده؛ و دیگری تلفن‌های همراه هوشمند است.

می‌دانیم که تلفن‌های همراه هوشمند، هم یک استودیو است، هم یک استادیوم است، هم یک سالن سخنرانی است، هم یک محل تشکیل نهادهای سیاسی است و امثال این‌ها و می‌گویند این سه مورد که به هم پیوسته جامعه را شبکه‌ای کرده و ارتباطات عمودی را به ارتباطات افقی تبدیل کرده است. ارتباط افقی؛ یعنی هر کسی یک کنشگر است. بچه هفت‌ساله باشد، نوجوان شانزده‌ساله باشد، بازنشسته باشد. شما برای اینکه به حرف من برسید که گفتم فقط نسلی نیست، کافی است به پارک‌ها بروید و میزان استفاده بازنشسته‌ها از گوشی هوشمند و اینترنت را ببینید که مثلاً

به‌عنوان اولین پرسش آیا اتفاقات این روزهای ایران ناشی از مطالبات یک نسل خاص است یا مطالبه نسل‌های دیگر هم هست و با این وضعیت پیوستگی یا گسستگی نسل‌ها را چگونه می‌شود تحلیل کرد؟

جنبش اعتراضی که شکل گرفته و صورت‌بندی‌های واحدی هم ندارد و از دانشگاه تا مدرسه تا محل‌های اجتماعات مختلف را دربر گرفته، به نظر من قضاوت درباره سرشت آن و حتی فرایند شکل‌گیری آن هنوز زود است، اما مطالعاتی مانند طرح‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانی، وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران، تحولات دینداری و سبک زندگی که در سی سال گذشته در ایران انجام گرفته است و امثال این‌ها، همه نشان می‌دهد به‌تدریج فاصله‌زبانی یا گسست بین گروه‌های اجتماعی با نهادهای رسمی و نهادهای حاکمیتی شکل گرفته که فراتر از یک نسل است. اگرچه وضعیت نسلی آن پررنگ‌تر دیده می‌شود، ولی واقعیت این است که ما با انباشت خواسته‌ها، مطالبات، اعتراضات و انتقادات مواجه شدیم که چون به‌موقع به آن‌ها پاسخ داده نشده یا دادوستد و تعاملی شکل نگرفته و به‌صورت ناگهانی و بر سر موضوع درگذشت خانم مهسا امینی شکل بالفعل گرفت.

البته این اعتراضات با آن حادثه شروع نشد و پیش‌تر از آن هم بود، اما اینجا بالفعل شد. حال در این گستره فاصله و شکافی که به وجود آمده، فاصله و شکاف نسلی پررنگ‌تر است، به خاطر اینکه نسل جدید اساساً منابع دریافتش از اطلاعات و دانش و فرآیند اجتماعی شدنش و معرفتش نسبت به پیرامون، نسبت به گذشته فاصله بیشتری دارد و به همین دلیل هم بیشتر به چشم خورده است. نسلی که منبع تغذیه‌اش شبکه‌های اجتماعی بوده و هست با نسل‌ها یا بخش‌های دیگری از جامعه که بیشترین توانمندی‌شان در چگونگی استفاده از این شبکه‌ها شده قطعاً متفاوت است و اساساً ما با پدیده‌ای جهانی مواجه هستیم تحت عنوان جنبش‌های اجتماعی مجازی که این جنبش‌های اجتماعی مجازی بسته به نوع مدیریت می‌توانند به بحران منجر شوند یا نشوند.

همه این‌ها به نظر من باید در چارچوبی تحلیل می‌شد که به متفاوت شدن جامعه، متکثر شدن جامعه و رشد فردیت در جامعه یا به گفته آلن تورن بازگشت کنشگر و خودکنشگری منجر شده، ولی متأسفانه این‌ها خیلی دیر دیده شده است به‌خصوص از طرف حاکمیت و نظام رسمی.

شما فرمودید به هر حال رسانه‌های خاص این نسل روی

واتساپ در زندگی بازنشسته‌ها چه تغییری ایجاد کرده یا وجه اجتماعی آن را ببینید. سال ۹۷ تحقیقی را دفتر طرح‌های ملی وزارت ارشاد انجام داده بود که آنجا می‌گوید سه تغییر در افکار عمومی جامعه ایران انجام شده: نخست، شدت و گسترش ناراضی‌ها، هم سطح ناراضی‌ها و وسیع شده و دیگر شما نمی‌توانید بگویید چه کسی ناراضی هست و چه کسی ناراضی نیست و هم موضوعات ناراضی زیاد است، بر سر آب، برق، آزادی، گزینش، محدودیت‌ها، حجاب اجباری، مالیات و همه این‌ها را در برگرفته: دوم، هراس از آینده بود. آینده برای همه هولناک است؛ برای کسی که دنبال کسب‌وکار است، کسی که دنبال زندگی است همه دچار بی‌آنگی شدند و سومی هم تضعیف مناسبات و روابط اشتراک‌دهنده است حالا می‌خواهد ارزش‌های دینی یا ارزش‌های ملی یا ارزش‌های اجتماعی باشد؛ یعنی ارزش مشترکی که افراد

را به هم نزدیک کند ضعیف شده و این موضوع همه را دربرگرفته و فقط شامل جوان‌ها نمی‌شود. حالا در این تغییری که رخ داده فاصله رسانه با دنیای واقعی خیلی کم شده؛ یعنی با رسانه‌ای شدن سیاست، آموزش، اقتصاد، اجتماع و همه عرصه‌ها مواجه هستیم؛ و نکته سوم هم که کمتر به آن توجه شده است تأثیر کروناست. سه سال جامعه و جهان ما در فضای کرونایی قرار گرفته یعنی ما با دانشجویان و دانش‌آموزانی مواجه هستیم که نزدیک به سه سال محیط فیزیکی خودشان را ندیدند و همه‌اش از طریق همین رسانه‌ها باهم مرتبط بودند؛ در نتیجه امر رسانه‌ای شدن را باید جدی گرفت.

رسانه هم مثل هر پدیده مدرن دیگر در ایران اول نگاه سیاسی به آن می‌شود و دوم بدبینانه به آن نگاه می‌شود. هر پدیده مدرنی که در ایران آمده همین وضع را داشته. روزنامه و رادیو و تلویزیون و مدرسه و حزب هم که آمدند همین وضع را داشتند یعنی هر نهاد تمدنی مدرنی که آمده بدبینانه با آن برخورد شده. در نتیجه، وقتی ما به رسانه نگاه می‌کنیم و نگاه رسمی داریم، اول تهدیدهایش را می‌بینیم نه فرصت‌هایش را، اول دنبال سانسور و ممیزی و فیلترینگ هستیم برای اینکه آن وضعیت شناخته‌شده‌ای که ما داشتیم را

بر هم نزنند، ولی این پدیده تاب مستوری ندارد، چو در بندی ز روزن در گشاید.

به این دلیل می‌گویم ما با یک دیرفهمی با مسائل مواجه شدیم. یک مورد همین بوده که باید این امر را درمی‌یافتیم که کسی که منابع دریافت اطلاعاتش و منابع آموزشی و تعلیم و تربیتش را از شبکه‌ها می‌گیرد زبان و ادبیات و واژگان و فهم و همه چیزش متفاوت می‌شود و در این متفاوت شدن است که به نظر من می‌آید متکثر هم می‌شود. حدود ۲۴ تحقیق ملی در سی سال گذشته صورت گرفته و جای تأسف است که این تحقیقات ملی فقط در کتابخانه‌ها بایگانی شده است. در این تحقیقات تغییرات ارزش‌ها و نگرش‌ها و سرمایه اجتماعی و سبک زندگی و ارزش‌های اخلاقی و مواجعه‌های نسلی و افکار عمومی و نحوه حضور در اجتماعات و نهادهای مدنی بررسی شده و نشان می‌دهد که چقدر جامعه ما اجتماعی‌تر شده و چقدر فردگراتر شده

چقدر فردگراتر شده. همه تحقیقات می‌گوید جامعه ما نسبت گذشته فردگراتر شده است. سفارش‌دهنده این تحقیقات دستگاه‌های رسمی مثل وزارت کشور و ارشاد و شورای فرهنگ عمومی و صدا و سیما هستند و برجسته‌ترین صاحب‌نظران علوم اجتماعی هم آن‌ها را انجام داده‌اند. همه این‌ها نشان می‌دهند جامعه خیلی تغییر کرده و به سمت تقسیم شدن و متکثر شدن رفته است؛ یعنی نمی‌توانید سبک دینداری واحدی ببینید، نمی‌توانید سبک پر کردن اوقات فراغت واحدی ببینید، به سمت متفاوت شدن و سیال شدن رفته است. ذائقه و نظر در جامعه امروز خیلی زود تغییر پیدا می‌کند. حال وقتی نهادهای مدنی هم تضعیف شده و متأسفانه سیاست رسمی هم تقویت نهادهای مدنی نبوده مشکل این‌طور بروز می‌کند. از انجمن علمی گرفته تا حزب سیاسی و رسانه‌های مستقل همه تضعیف شدند. ببینید چه برخوردی با احزاب می‌شود، چه برخوردی با نهادهای مدنی در حوزه‌های مختلف که حوزه‌های جدیدی است مثل زنان، محیط زیست، اقوام و جوانان می‌شود. همه تضعیف شدند.

چرا این تحقیقات را نمی‌بینند؟ این تحقیقات که فقط برای پر کردن قفسه‌ها نبود. خب در

”  
**حدود ۲۴ تحقیق ملی در سی سال گذشته صورت گرفته و جای تأسف است که این تحقیقات ملی فقط در کتابخانه‌ها بایگانی شده است. در این تحقیقات تغییرات ارزش‌ها و نگرش‌ها و سرمایه اجتماعی و سبک زندگی و ارزش‌های اخلاقی و مواجعه‌های نسلی و افکار عمومی و نحوه حضور در اجتماعات و نهادهای مدنی بررسی شده و نشان می‌دهد که چقدر جامعه ما اجتماعی‌تر شده و چقدر فردگراتر شده**

این وضعیت است که یک وجه خاصی از این تحقیقات برمی‌گردد به جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای که در سراسر جهان است و ایران هم از آن برکنار نبوده و محققان بزرگی هم مثل همین آقای کاستلز روی آن کار انجام دادند و در کتاب شبکه‌های خشم و امید به این مسئله می‌پردازد. کاستلز ده ویژگی برای جنبش‌های اجتماعی برمی‌شمارد که ریشه در رسانه‌ها هم می‌تواند داشته باشد و به نظر من خیلی از ویژگی‌ها را می‌شود الآن هم در جامعه ما دید. من اشاره‌ای به عنوان‌هایش می‌کنم و شما می‌توانید روی آن‌ها تحقیق و مطالعه بیشتری انجام دهید. کاستلز می‌گوید این جنبش‌های اعتراضی بر اساس انباشت مطالبات و هیجان‌های نشئت‌گرفته از یک رویداد معنادار و نمادین شروع می‌شود و شکل می‌گیرد و مبتنی است بر هیجان‌های اصلی مثل عصبانیت، ترس، نفرت، شگفتی، اندوه، شادی. هرکدام از این‌ها ممکن است دخالت کنند. یکی از این هیجان‌های اصلی خشم است؛ یعنی این جنبش‌ها مبتنی و متکی است بر اخگر خشم که شعله‌ور می‌کند. در کنار آن خشم مبتنی بر نفرت امیدی نیز به تغییر دارد، امیدی به توان خودش دارد که ممکن است واقعی باشد یا نباشد ولی او خیلی روی این چیزها امیدوار است.

از این دو ویژگی که بگذریم کاستلز می‌گوید جنبش اجتماعی به دنبال اشغال فضاهای شهری مثل خیابان و ساختمان می‌رود و بین آن مکان‌ها و فضای مجازی با ویدئو و پیام و گزارش تعامل برقرار می‌کند و بعد وجه محلی خیلی زود وجه جهانی پیدا می‌کند و از طریق هم‌اندیشی‌ها که در فضای مجازی است یک نوع خودمختاری جسورانه شکل می‌گیرد؛ یعنی همان کنشگری‌ها که در نهادها شکل نگرفته چون اصلاً نهادی نیست یا ضعیف است. اینجا روابط شکل می‌گیرد که این روابط افقی است و خیلی رهبری‌پذیر نیست و ضد همه رهبران رسمی با گرایش‌های سیاسی مختلف است.

این جنبش‌ها خیلی تغییر‌پذیر است، خودتأمل‌گر است، حرف‌ها و خواسته‌هایش عوض می‌شود و به‌ندرت برای آینده برنامه دارد و بیشتر مبتنی بر لحظه حال است. در مسیر کنش‌های رسمی سیاسی کمتر قرار می‌گیرد و هدفشان بیشتر تغییر ارزش‌های اجتماعی متناسب با زیست خودشان است و در ذات خودشان می‌توانند بدون خشونت باشند، ولی برخورد خشن آن‌ها را هم به خشونت می‌کشاند. این‌ها ویژگی‌هایی است که در این نوع جنبش‌های شبکه‌ای مشاهده می‌شود ولی راه‌حل مواجهه با این‌ها هم طبیعتاً این نیست که منابعشان را از بین ببرند و مثلاً اینترنت را قطع کنند. باید ابتدا حس فهمیده شدن و حس دیده شدن ایجاد شود، چون معمولاً کسانی در



آن رشد می‌توانند حرف بزنند و رسانه دارند و می‌تواند دیده شوند، اما گفت‌وگو رخ نمی‌دهد و اعتراض می‌کنند. از منظر کسی که می‌گوید جلوی زندگی این نسل گرفته شده، گویی اعتراض یک برساخت ناشی از فشار حکومت است، اما گویی این نسل در ارتباط با رسانه، نوعی ویژگی ذاتی اعتراضی هم دارد.

«شما مفهوم زندگی و رسانه را در برابر هم نگذارید. رسانه فهم انسان از زندگی را می‌تواند تغییر دهد؛ البته این یک وجه قضیه است. به قول مرحوم تهرانیان رسانه نه عامل بدبختی مطلق و نه عامل خوشبختی مطلق است، نه سرچشمه درد است و نه آغاز درمان، ولی وقتی یک رسانه‌ای این قدر در کنار بقیه مؤلفه‌های زندگی تعمیم پیدا کرده اصلاً فهم از زندگی تغییر کرده. زندگی هم در وجه اجتماعی و هم در وجه فردی تغییر کرده.

درباره جوانان که این مسئله جدی‌تر است. اساساً جامعه‌ای که چگالی جوانی‌اش افزوده می‌شود؛ یعنی نیاز به شادی بیشتر دارد. اگر جامعه و نمادهایش و نهادهایش و مکان‌هایش و زمان‌هایش ناظر به شادی نباشند، یعنی بخشی از زندگی او را گرفتند. همه ما با این مواجه هستیم که نوجوان نمی‌خواهد در زندگی زیر بار خانواده باشد و می‌خواهد خودش کار کند و این امکان را پیدا کرده که در فضای استارت‌آپی کار کند. خوب

وقتی اینترنت بسته می‌شود یا دچار اختلال می‌شود بخشی از زندگی مختل می‌شود یا میزان ارتباط و گفت‌وگویش گرفته می‌شود.

من به دوستان در دانشگاه می‌گفتم که چه اصراری بر تشکیل کلاس ۷:۳۰ صبح است؟ این ساعت برای زمان ما بود که ساعت ۵ صبح بیدار بودیم. این‌ها که تا ۴ صبح بیدار هستند خوب باید کلاس‌ها را حداقل از ۹ صبح شروع کنید یعنی قالب متصلب بوروکراتیک در مقابل خواسته‌های پویا و متنوع زندگی قرار گرفته است؛ یعنی او هر کاری که می‌خواهد بکند در برابرش سدی وجود دارد. می‌خواهد وارد دانشگاه بشود، وارد مدرسه بشود، وارد

خرید بشود، می‌خواهد سبک پوشش را انتخاب بکند، می‌خواهد کارش را انتخاب بکند،

نیست خوب طبیعتاً زبان اعتراض درمی‌آید و حالا این را روان‌شناسان و به‌خصوص روان‌شناسان تربیتی بهتر می‌توانند توضیح دهند که همان‌جور که یک کودک یا یک نوجوان می‌خواهد خودش را در محیط خانواده اثبات بکند، در محیط اجتماع هم می‌خواهد اثبات بکند.

دکتر شریعتی تعبیر قشنگی دارد که وقتی مسئله زنان را مطرح می‌کند، می‌گوید برای اینکه جلوی فعالیت زنان گرفته شود انگار باید کفش‌های کوچکی به پا می‌کردند که پایشان کوچک بماند، ولی حالا که پا بزرگ شده باید کفش متناسب با این پا را پیدا بکنید. باید بیشتر به این مسئله پرداخته شود و از زوایای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به آن پرداخت. در این اعتراضی که شکل گرفته،

ما شکل فرانسوی و فراطبقاتی در آن می‌بینیم و نمی‌توانیم بگوییم این اعتراض طبقاتی است یا اعتراض زنان است یا اعتراض جوان است. شاید با همان مفهوم تکثر نتوانیم بگوییم تکثر است و در این تکثر طبیعتاً تفاوت‌ها وجود دارد و برنامه‌اش هم معطوف به همان اتفاق نمادینی است که افتاده و آن مطالبات انباشته فوران می‌کند.

”  
**اساساً جامعه‌ای که چگالی جوانی‌اش افزوده می‌شود؛ یعنی نیاز به شادی بیشتر دارد. اگر جامعه و نمادهایش و نهادهایش و مکان‌هایش و زمان‌هایش ناظر به شادی نباشند، یعنی بخشی از زندگی او را گرفتند. همه ما با این مواجه هستیم که نوجوان نمی‌خواهد در زندگی زیر بار خانواده باشد و می‌خواهد خودش کار کند**

**یکی از تحلیل‌هایی که مطرح می‌شود این است که جلوی زندگی این نسل گرفته شده و اعتراض دارد، ولی از بحث شما من این طور برداشت کردم که عمومی شدن رسانه به این مردم ویژگی دیده شدن می‌دهد و همه نسل‌ها رشد و استقلالی پیدا می‌کنند که به واسطه**

این جنبش‌ها شرکت می‌کنند قائل به این هستند که نه دیده شده‌اند و نه قدرتشان فهمیده شده و نه ظرفیتشان فهمیده شده حالا می‌خواهد زن باشند یا اقوام باشند یا غیره، این نادیدن یا ناشنیده گرفته شدن مسئله اول است. پس اول باید دیده و شنیده شوند.

بعد به گفت‌وگو می‌رسیم. باید با آن‌ها گفت‌وگو شود. من می‌بینم این روزها مفهوم گفت‌وگو به‌صورت دستمالی گفته می‌شود. گفت‌وگو با اجبار نمی‌تواند صورت بگیرد، گفت‌وگو با تأیید یک مشی سیاسی نمی‌تواند انجام بگیرد. گفت‌وگو اول طرفین برابر می‌خواهد و بعد باید آن طرف برابر را قبول داشته باشیم؛ یعنی در گفت‌وگو از بالا نمی‌شود چیزی گفت. در گفت‌وگو هیچ کدام از طرفین نمی‌توانند ادعا کنند مالک حقیقت هستند و حقیقت پیش آن‌هاست که بگویند شما باید حرف ما و تجربه ما را بپذیرید. این شاید بشود گفت که ترکیبی از تحلیل ارتباطی و اجتماعی این اعتراضات است.

**گویی انسان دوره رسانه بیشتر به آنچه شما به‌عنوان «دیده شدن و شنیده شدن» از آن نام بردید محتاج است. این ویژگی‌ها چگونه از رسانه برآمده است؟**

«اساساً یکی از ویژگی‌های رسانه دیده شدن است. به قول گی دوپور جامعه نمایشی است. هر کسی دوست دارد همان فیلمی که از خودش می‌گیرد یا همان حضوری که دارد دیده شود. این ویژگی با روزنامه و کتابی که در دوران ما رسانه بود فرق می‌کند. مفهوم «مرا ببین» اصل مشترک بین خیلی از این حرف‌هاست. «مرا ببین» یکی از معانی‌اش این است که من با تو متفاوت هستم، ولی امکان گفت‌وگو بین این دو طرف متفاوت به تأخیر می‌افتد یا از بین می‌رود. مکان و نه زمان و نه سازوکار گفت‌وگو فراهم نیست. در کجا باید با شما حرف بزنم؟ به دفتر شما بیایم؟ یا پای سخنرانی شما بیایم؟ وقتی که هیچ کدام از این‌ها

در همه این‌ها با سد مواجه است. به نظر من واژه «رسانه‌ای» را می‌شود به کار برد؛ میل به خودمختاری در زندگی برخاسته از شبکه‌ها و میزان مداخله بالا از حکومت در زندگی فردی یا اجتماعی، این دو با هم تعارض دارند و اعتراض هم از اینجا شروع می‌شود؛ البته خودش هم ذاتاً اعتراض دارد. او به همه چیز نقد می‌کند، به خودش نیز نقد می‌کند. خودتأمل‌گری باعث می‌شود خودش نقد شود.

**خشونت پرهیزی از کجای این بحث بیرون می‌آید. این فضا که تصویر کردید بیشتر نقد و اعتراض در آن بود و این‌ها می‌تواند خشن هم باشد.**

اصلاً جنبش خشونت‌پرهیزی است، یعنی اصلاً یکی از نقدهایی که به زیست شبکه‌ای وجود دارد سست‌کوشی است؛ یعنی او در فضای مجازی فعالیت می‌کند و فکر هم می‌کند که خیلی کار می‌کند، از جایش هم تکان نمی‌خورد.

**در مقابل این فضا، ساختاری است که حتی شمای اصلاح طلب را نمی‌پذیرد. در چنین حالتی آیا امکان اینکه جامعه به یک وضعیت آرامش و صلاح برسد وجود دارد؟**

پاسخ به این سؤال هم سخت است و هم شاید جامع‌الاطراف هم نباشد چون باید دید بازبگراش چه کسانی هستند. الان بازیگران دو طرف چه طرف حاکمیت و چه طرف معترضین؛ یعنی سیاست‌ورزان، نهادهای مدنی، جامعه روشنفکران یا رسانه‌ها، بازیگرانی هستند که حذف شده‌اند، یعنی کنشگرانی که در وسط قرار می‌گیرند حذف شده‌اند، چون به گونه‌ای دو طرف بر به رسمیت شناختن طرف مقابل و برخورد خشن تأکید دارند، البته در خشونت‌زدایی وظیفه حاکمیت خیلی سنگین‌تر است، یعنی این حاکمیت است که می‌تواند زمینه‌های خشونت را مهار کند و از بین ببرد تا طرف مقابل هم از خشونت‌های زبانی و رفتاری فاصله بگیرد.

می‌شود گفت نگران‌کننده‌ترین چیزی که برای آینده می‌شود دید این است که ما به سمت خشونت بیشتر برویم. خشونت بیشتر برای آینده ایران، برای آینده آزادی، برای آینده زندگی، برای آینده حکمروایی یک عامل مخرب و مهلک است. پرهیز از خشونت فقط یک امر اخلاقی نیست، گفت‌وگو فقط یک توصیه اخلاقی نیست، بیشتر برنامه‌ای برای اقدام است که حتی سیاست، اعتراض و حکمروایی را هم دربر می‌گیرد و ابعاد خیلی وسیعی هم دارد. می‌شود گفت که از نظر من آینده مبهم است و اگر این وضعیت باشد نه تنها مبهم بلکه تیره هم هست. به نظر من خود کنشگران در این

میان به نسبت نگرانی به آینده باید در وضعیت کنونی خودشان تجدیدنظر کنند، یعنی انتخاب سرکوب و رادیکالیسم خروجی‌اش ایرانی آزاد و آباد نخواهد بود.

**اگر امروز حکومت برنامه‌ای مثبت برای خروج از این وضعیت داشته باشد، آیا جامعه خواهد پذیرفت؟ در واقع آیا اینکه می‌گویید خشونت پرهیزی برنامه‌ای برای اقدام است، آیا در میان مدت یا کوتاه‌مدت در ایران اقدامی بر این اساس امکان دارد اتفاق بیفتد؟**

چیزی که آرزوی من است همین پرهیز از خشونت و رو آوردن به گفت‌وگوست. هر دو مقدمه‌اش به رسمیت شناختن اعتراض و طرف دیگر است و این‌ها پیش از هر چیز کنش هستند، کلام نیستند. ما فکر می‌کنیم کلام هستند و به همین خاطر اگر ۵ یا ۱۰ دقیقه با هم صحبت بکنیم حل می‌شود. اینکه می‌گویم کنش هستند، یعنی اینکه اگر طرف مقابل را به رسمیت بشناسید اعتراضاتش را هم می‌فهمید، وقتی که اعتراضش را هم فهمیدید، تأمل هم می‌کنید که ببینید در گذشته ایران و در جوامع دیگر چگونه با این مسئله برخورد شده. اصل حرف من اقدام است نه گفتار.

**با چه مکانیسمی حاکمیت می‌تواند تجدیدنظر کند، چون می‌گوید اگر ما تجدیدنظر کنیم معترضان پرو می‌شوند و اقدامشان بیشتر می‌شود. با چه مکانیسمی هم غرور حاکمیت جریحه‌دار نشود و هم تغییری ایجاد شود؟**

نخستین گام، پذیرش اشتباه است. پذیرش اشتباه با اعتراف به اشتباه تفاوت دارد. اعتراف کلامی است. ما اغلب می‌گوییم اعتراف کنند اشتباه کردند. وقتی کودک اشتباهی می‌کند، گاهی تنبیه می‌شود و مادر از او می‌خواهد بگوید اشتباه کرده. کودک از ترس تکرار تنبیه اعتراف می‌کند، ولی نمی‌داند کدام بخش از کارش و چرا اشتباه بوده و کدام بخش درست بوده. پذیرش نیازمند گفت‌وگوست. خوداصلاح‌کنندگی جزو توانمندی‌های حکمروایی است. در ایران من

تاکنون ندیدم که نهادهای رسمی و حاکمیتی از افرادی که وسط قرار دارند برنامه یا نظری خواسته باشند. این‌ها از الزامات پذیرش اشتباه است.

**دربوش همایون درباره انقلاب ۵۷ می‌گفت که شاه از وقتی که گفت ما به قانون اساسی برمی‌گردیم و دیگر**

**شکنجه نمی‌کنیم، مردم فهمیدند راهشان درست است و اتفاقاً انقلاب رونق و شتاب پیدا کرد و این حرف شاه باعث پیروزی انقلاب شد.**

بله. نقطه‌ای که اصلاح یا پذیرش مشی غلط رخ می‌دهد مهم است. شاه کی این حرف را زد؟ خیلی دیر بود. مگر این شاه همان شاهی نبود که دهه ۲۰ را پشت سر گذاشته بود، مگر این شاه همان شاهی نبود که تا کودتای ۲۸ مرداد در برابر خیلی خواسته‌ها تسلیم می‌شد؟ چرا آنوقت عمل به قانون اساسی به قول آن‌ها مردم را پرور نمی‌کرد؟ قرار گرفتن در شرایط انقلابی معلول نادیده انگاشتن روش‌ها و سیاست‌های اصلاحی است. چرا در دهه

**نگران‌کننده‌ترین چیزی که برای آینده می‌شود دید این است که ما به سمت خشونت بیشتر برویم. خشونت بیشتر برای آینده ایران، برای آینده آزادی، برای آینده زندگی، برای آینده حکمروایی یک عامل مخرب و مهلک است. پرهیز از خشونت فقط یک امر اخلاقی نیست، گفت‌وگو فقط یک توصیه اخلاقی نیست، بیشتر برنامه‌ای برای اقدام است که حتی سیاست، اعتراض و حکمروایی را هم دربر می‌گیرد**

۴۰ جوانان پاکبخته این کشور به سمت مبارزات رادیکال رفتند؟ شاه حتی امینی را هم برتافت. همیشه نمی‌شود با تحلیل روان‌شناسانه مسائل اجتماعی و سیاسی را تحلیل کنیم. انعطاف هیچ‌وقت به معنای ناتوانی نیست. ما می‌بینیم که چگونه در جوامع دموکراتیک با اعتراضات مواجه می‌شوند. جنبش حاشیه‌ها در فرانسه شکل گرفت که به تخریب منجر شد و حاشیه‌نشینان با حمله به شهر، شهر را تخریب کردند. نقش الجزایری‌ها و عرب‌ها در این بحران زیاد بود. در همان زمان، در مسابقه فینال جام جهانی با ایتالیا به زین‌الدین زیدان، بازیکن فرانسوی-الجزایری توهین شد و او هم واکنش خشنی به توهین نشان داد. وقتی به فرانسه برگشت، رئیس‌جمهور به استقبال او رفت. من نمی‌دانم اسم این کار چیست، ولی حداقل می‌توانم بگویم که معنی‌اش این است که ما شما حاشیه‌نشین‌ها را به رسمیت می‌شناسیم و در بالاترین سطح هم به رسمیت می‌شناسیم. برای همین می‌گویم کنش است و زبان نیست که فقط بیانیه بدهند. ■

# بازگشت به گفتمان دولت-ملت



حسن مکارمی

## روانکاو، هنرمند و فعال حقوق بشر

برای قضاوت درباره اعتراض و به‌ویژه اعتراض یک نسل مجبوریم میدان را هم در عمق زمانی و هم در سطح جهانی خودش بزرگ‌تر ببینیم. از منظر یک روانکاو به‌عنوان انسان تنها در مشخصاتی چون سن، جنسیت و ملیت تعریف نمی‌شویم، بلکه تمام تجربیات، شناخت، تلاش‌ها و شکست‌های حداقل یک میلیون سال انسان خردمند<sup>۱</sup> در هرکدام از ما هست و به شکلی بروز پیدا می‌کند. از آن هم ساده‌تر می‌توان گفت ما دنباله تکامل حیات هستیم. در نظام گوارشی هرکدام از ما ۴۰۰ هزار نوع باکتری هست، یعنی حتی باکتری‌ها که اولین موجودات زنده محسوب می‌شوند با ما هستند و ما به دلیل حضور آن‌هاست که زندگی می‌کنیم. حیات یک پیوستگی عمیق ۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون ساله دارد و اگر عمیقاً در نظر داشته باشیم که کاری بکنیم می‌توان گفت این کار باید در حوزه انسان‌شناسی<sup>۲</sup> و حتی بالاتر حیات‌شناسی صورت

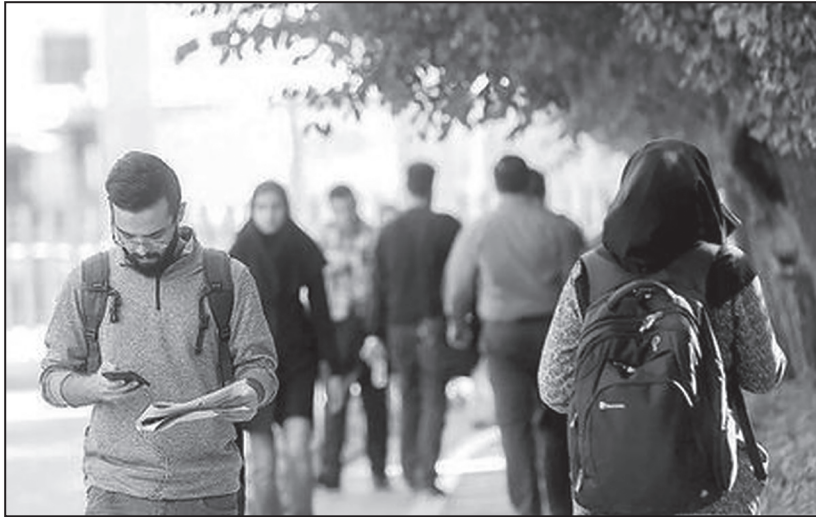
مدنی و نهادهای جامعه مدنی و تاریخ آن در ایران شروع می‌کنیم و به نسل موجود، نسلی که در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها هستند می‌رسیم و بررسی می‌کنیم که چه می‌خواهند و چه می‌گویند و چگونه می‌توان به آن‌ها پاسخ داد و چگونه می‌توان با آن‌ها به مذاکره نشست. اگر هدف این باشد که مذاکره‌ای صورت بگیرد، از چه راهی می‌توان این مذاکره را انجام داد و چگونه می‌توان به نتیجه‌ای رسید که برد-برد باشد؟

ابتدا بیایید یک جامعه مطلوب و ممکن را برای ایران عزیز در نظر بگیریم و نسبت به آن مطلوب ممکن بتوانیم وضعیت را بسنجیم. مطلوب ممکنی که همه‌جا سخن از آن است یک نوع حکومت مردم بر مردم هست که در آن شایسته‌سالاری، حاکمیت داشته باشد و مردم نمایندگان واقعی‌شان را داشته باشند و حکومت که در دسترس مردم و نمایندگان آن‌ها هست، هم مسیر ترقی آینده و رفاه آینده را هموار کند، هم امنیت مالی و اقتصادی و زندگی را فراهم کند و هم اجازه دهد تا جایی که ممکن است شهروندان ایران به‌طور مساوی از نظر قانون در کنار هم زندگی کنند و مملکت خودشان را بسازند. در دنیایی که هر جامعه‌ای به منافع خودش زودتر از بقیه یا قوی‌تر از بقیه می‌پردازد می‌توان گفت این یک مطلوب ممکن است برای اینکه جوامع دیگری که دوروبر ما هستند با هرگونه مذهبی، توانستند در این مسیر گام‌هایی کوتاه یا بلند بردارند؛ اما چگونه می‌توان مطلوب ممکن را اجرا کرد یا به وجود آورد؟

۸۵ میلیون انسان با ۵-۶ میلیون مهاجر مردم مملکت ما هستند که جمعیت‌شناسی‌شان به هم خورده. مایی که در ۱۹۰۰ یعنی ۱۲۰ سال پیش ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بودیم با ۵۰ درصد مردم که در روستاها بودند، ۲۵ درصد عشایر و ۲۵ درصد در شهرهای کوچک، امروز می‌توان گفت که بیش از ۸۰ درصد مردم در شهرهای متوسط و بزرگ هستند و ۲۰ درصد در روستاها. پس این تغییر جمعیت خودش تعریف شهروندی را عوض می‌کند. در شهرهای کوچک دانشکده، دانشگاه و دانشجو وجود دارد، دانشجویایی که بعداً پزشکان، پرستاران، مهندسان و حقوقدان‌های همین مملکت می‌شوند. خود همین یک نوع تعویض حضور شهروندی در جامعه است و این تعویض حضور شهروندی طبیعتاً تعریف شهروند را عوض می‌کند و طبیعتاً جامعه مدنی و نهادهای جامعه مدنی را عوض می‌کند. پس نمی‌شود یک دموکراسی مردم‌سالاری را به وجود آورد، آن هم در کشوری که از یک طرف فرهنگ آن قدیمی است، منابع طبیعی آن بسیار زیاد است و از طرف دیگر، یک جغرافیای فرهنگی بسیار متنوع و عمیق و وسیعی دارد که بعداً می‌توان درباره آن صحبت کرد. این تنوع فرهنگی یکی از ویژگی‌های خوب ایران است که خوشبختانه ترک‌ها،

”  
**حکومت مردم بر مردم  
یا دموکراسی یا رفتن  
به این سمت نیازمند  
نهادهای جامعه مدنی  
است؛ یعنی نمی‌توان یک  
دموکراسی را به وجود  
آورد، ایجاد کرد، نگه  
داشت و پیشرفت داد اگر  
نهادهای جامعه مدنی  
نباشند. دموکراسی فقط  
روی سیاستمداران سوار  
نمی‌شود**

بگیرد، ولی ما تا آنجا پیش نمی‌رویم و سعی می‌کنیم روی نسلی متمرکز شویم که امروز در خیابان‌هاست و اعتراض می‌کند و می‌خواهیم این مسئله را ریشه‌یابی کنیم. ابتدا می‌خواهم به نقش جامعه مدنی پردازم؛ یعنی جامعه مدنی ایران و تحولات آن چگونه است؟ روند شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی چه بوده و امروز این نهادها در چه موقعیتی هستند؟ چگونه بعد از مشروطیت تا امروز رشد کردند و به این پرسش می‌رسیم که اگر این نهادهای جامعه مدنی کار خودشان را درست انجام می‌دادند یا بدهند چه ضرورتی است که خیابان عرصه تقاضا و اعتراض باشد؟ آن هم با این خشونت. در اینجا از جامعه



لرها، بلوچ‌ها و اعراب و فارس‌ها با لهجه‌های مختلف تمول و غنای فرهنگی ایران محسوب می‌شوند و این حتی از غنای طبیعی هم شاید بالاتر باشد. پس این‌طور نگاه کنیم که ما تغییر جمعیت‌شناسی داریم، یک تغییر نوع و شکل شهروندی داریم مثلاً ۵۰ درصد مردم امروز ایران مشخصاً زیر سی سال هستند و تعداد دانشجویان خانم معمولاً در علوم انسانی بیشتر از آقایان است. این‌ها همه تغییر حضور شهروند هست که شکل و نوع جامعه مدنی را عوض می‌کند. با این نگاه بینیم که بر سر نهادهای جامعه مدنی چه آمده و برای اینکه حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی یا رفتن به این سمت نیازمند نهادهای جامعه مدنی است؛ یعنی نمی‌توان یک دموکراسی را به وجود آورد، ایجاد کرد، نگه داشت و پیشرفت داد اگر نهادهای جامعه مدنی نباشند. دموکراسی فقط روی سیاستمداران سوار نمی‌شود. تا نهادهای جامعه مدنی درست شکل نگیرند، قانونمند نشوند، در کنار هم به زندگی ادامه ندهند و رهبران این نهادها که به‌طور طبیعی انتخاب شدند با هم صحبت نکنند، جلو نروند و از بین این‌ها گروه قدرتی پیدا نشود که نهادهای جامعه مدنی را به هم پیوند دهد که دموکراسی روی آن سوار شود، نمی‌توان دموکراسی را ایجاد کرد. مثال‌های بسیاری هم داریم. از بعد از قانون اساسی مشروطیت تا امروز وقتی نگاه می‌کنیم یک دوره حضور نهادهای جامعه مدنی نه‌چندان جدی در ده سال اول محمدرضا شاه بود که بعد از سال ۳۲ کلاً از بین رفت تا انقلاب ۱۳۵۷. نهادهای جامعه مدنی ما در آن دوره حداقل ۲۷ سال از هم پاشیده و سطحی بودند. حتی دو حزب «ایران نوین» و «مردم» هم سطحی بودند و نماینده هیچ چیزی نبودند جز ویتربنی برای اینکه بگوئیم ما حزب داریم و بعد هم حزب رستاخیز شد که اساساً نهاد جامعه مدنی نشد و عامل پروپاگاندا شد؛ یعنی عکس شد، حزب یعنی از مردم به مدیران سیاسی برود، اما در حزب رستاخیز گفت‌مان از بالا به پایین آمد. می‌توان گفت غیر از آن ده سال ما فضایی که نهادهای جامعه مدنی و احزاب که استخوان و زیربنای جامعه هستند، نتوانند دور هم جمع شوند نماینده به مجلس بفرستند و آن نماینده حکومت را تشکیل دهد نداشتیم. دولت بدون چنین مجلسی حامل دموکراسی نمی‌شود، آن مجلس وقتی می‌تواند وجود داشته باشد که نمایندگان آن، نمایندگان جامعه مدنی باشند، نهادهای مدنی داشته باشند که نماینده‌های آن‌ها در مجلس باشند والا غیر از این معنی نمی‌دهد. از مجلس شورای ملی اول تا ۱۳۴۲، ۶۰ درصد از نمایندگان، ارباب‌ها و خان‌ها بودند. به‌مرور تا مجلس شانزدهم ۱۱ درصد در اختیار آن‌ها بود. در مجلس هفدهم تغییر اساسی ایجاد شد، ولی

وجود دارد. اگر حزب یا روزنامه‌ای می‌رفت که شکل بگیرد، در مقابل آن مقاومت می‌شد و از بین می‌رفت. حتی حزب جمهوری اسلامی هم به‌عنوان یک نهاد مدنی باقی نماند. هر چه ماند، برای تبلیغ باقی ماند و بازتاب صدای جامعه نشد. این‌گونه شد که ما تا امروز هیچ‌گونه نهاد مدنی که امکان رساندن پیام از پایین به بالا را داشته باشد نداریم. جالب این است که قبلاً به یک شکلی معممین این نقش را داشتند و مقداری در بعضی مواقع حضور داشتند و حرف مردم را می‌گفتند و بعضاً مؤثر بود. آن هم دیگر از بین رفته است. اگر هم صدایی از روحانیان برآید دادگاه ویژه روحانیت با آن برخورد می‌کند.

پس اینکه چرا جوانان امروز از راه نهاد مدنی جلو نمی‌آیند و حرفشان را نمی‌زنند برای این است که نه وجود دارد، نه اهمیتی به آن داده شده است و نه امکان وجودش هست، حتی ما یک نهاد مدنی که با هدف کمک به مردم به نام امام علی فعالیت می‌کرد یا نهاد مدنی برای حفاظت از محیط زیست را تاسیس کردیم. تا این نهادها خواستند قوت بگیرند و مردم آن‌ها را بشناسند و زبان مردم شوند، با آن‌ها برخورد شد و جمع شدند. پس چگونه انتظار داریم نسل جوان و حتی نسل غیر جوان بیایند از نهاد مدنی برای پیگیری مطالباتش استفاده کنند؟ نیست که استفاده کنند.

چندین بار در روزهای اخیر آقای رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضاییه مطرح کردند بیاید گفت‌وگو کنیم اما عملاً امکان آن را به وجود نیاوردند، اصلاً عملی نیست. چه کسی بیاید؟ چه بگوید؟ برای گفتن باید نهاد جامعه مدنی شکل بگیرد و به آن احترام گذاشته شود و امکانات در اختیار آن نهاد قرار داده شود تا گفت‌وگو انجام بشود. من می‌خواهم نمونه‌ای از فرانسه را ارائه کنم. وقتی نماینده سندیکا در مقابل وزیر می‌نشیند از نظر قانون مساوی‌اند و در شرایط برابر حرف

باز هم نماینده کارگر یا دهقان به مجلس راه نیافت. باز هم انتخاب بر اساس انتخاب نهادهای جامعه مدنی نبود، ولی به هر حال نمایندگان ارباب‌ها و خان‌ها دیگر حضور نداشتند یا کم بودند. منظورم این است جامعه مدنی به وجود آمد، جامعه مدنی ساخته شد، جامعه مدنی حضور پیدا کرد اما نهادهای آن نتوانستند جان بگیرند. تمام سندیکاها، سندیکاهایی بودند که سازوکار انتخاباتشان طوری بود که در آن‌ها افراد وفادار سرکار می‌آمدند و آن‌ها بیشتر عامل پروپاگاندا بودند. هدفشان انتقال نیازهای صنف نبود بلکه بیشتر مدافع حاکمیت در افراد سندیکای خودشان بودند.

هدف حاکمیت هم آن زمان این نبود که نهادهای مدنی را ایجاد کند تا حرف مردم را بشنود و می‌بینیم که حتی محمدرضا شاه وقتی متوجه شد انقلابی در راه است پیام کوچکی داد که من پیام انقلاب شما را شنیدم، قبلاً نمی‌شنیدم. چرا نمی‌شنیدم؟ برای اینکه همان اندک نهادهای مدنی نیز در خدمت تبلیغ بودند نه شنیدن حرف جامعه. بعد از انقلاب تا امروز هم اوضاع شبیه همان وضعیت پیش رفته است. در انقلاب تکایا، مساجد و مدارس معممین شیعه تنها نهاد جامعه مدنی شد. آن‌ها نهادهای پیام‌رسان مانند روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون را در دست داشتند. مساجد و حوزه‌ها هم که از قبل در دستشان بود. با چنین قدرتی به‌مرور دولت، کارمندان دولت و دیگر نهادهای حوزه قدرت باز هم از نهادهای مردمی دور شدند و تبدیل به ساختاری شدند که از بالا بر جامعه تحمیل شده بود؛ یعنی دوباره همان مشکل دوران قبل از مشروطیت تا امروز خودش را نشان داد و نتوانستیم نهادهای جامعه مدنی را بسازیم، نهادهای جامعه مدنی اصلاً تولید نشده‌اند و آن‌هایی که بوده‌اند نیز از بین برده شده‌اند ولی از نظر حضور ویتربنی، چند ویتربنی باز هم

می‌زند. این نماینده سندیکا واقعاً نماینده نهاد کارگری است که آنجا نشسته است و حرف آن‌ها را می‌زند و نمی‌ترسد برای اینکه از نظر قانونی مصونیت دارد و می‌توانند بگویند مثلاً

اشتباه می‌گویی و کسی کاری با او ندارد. این نتیجه تقویت نهادهای مدنی است. اعضای سندیکا این‌طور پرورش می‌یابند که بگویند من به تو به‌عنوان وزیر یا مسئول احترام می‌گذارم، اما حق نداری هر کاری که دوست داشتی انجام دهی. اگر کاری برخلاف حقوق اعضای سندیکای من انجام دهی، در مقابل تو می‌ایستم. وقتی مکرون حزب خودش را راه انداخت گفت در لیست کاندیدای نمایندگان مجلس شورای ملی باید نصف زن و نصف مرد باشند و حتماً باید نیمی از آن‌ها از نهادهای

مدنی و انجمن‌ها آمده باشند؛ یعنی کسانی باشند که سال‌ها با مردم سروکله زدند، به خانه‌های مردم رفتند، با آن‌ها صحبت کردند و زبان آن‌ها را می‌فهمند. کسی که نماینده جامعه مدنی است زبان آن جامعه را می‌شناسد، می‌فهمد و می‌داند. سیاستمداری که از بالا به پایین به مردم نگاه کند، نمی‌تواند زبان مردم را متوجه شود و مشکلات آن‌ها را بشنود. کسی می‌تواند گوش کند که هم‌زبان است و این هنر را دارد که خواسته‌های جامعه را به یک زبان سیاسی تبدیل کند و به سیاستمدار که نقش خیلی عمده‌ای دارد بگوید که این جامعه چه می‌خواهد.

نهادهای جامعه مدنی در ایران عزیز ما تا امروز نه شکل گرفته‌اند و نه به حضور این نهادها عادت کرده‌ایم. این عادت می‌خواهد و خود مردم باید عادت کنند که از آن طریق باید اعتراض کنند نه اینکه یکی بیاید و داد بزند.

حال با چه وضعیتی روبه‌رو هستیم؟ طبیعتاً انسان و به‌طور خاص جوان، نیازهایی دارد. من فرصتی داشتم که در هشت سال گذشته سوپرویزن بالینی بسیاری از روان‌پزشکان و روان‌کاوان و روان‌شناسان ایران را به عهده داشتم. چه گروهی و چه فردی از راه دور. این فرصت بسیار برای من مفید بود زیرا از این طریق وارد زندگی واقعی خانواده‌ها و مردم شدم و دردها، رنج‌ها و شادی‌هایشان را شنیدم. اینجا جایی است که دیگر نمی‌تواند تظاهر و دروغ جایی داشته باشد. یک نفر که دچار آسیب روانی است و به روان‌پزشک و روان‌شناس مراجعه می‌کند باید درد دلش را بگوید. اگر نگوید که درمان

نمی‌شود. آن‌ها هم درد دل مراجعین را به من به‌عنوان سوپرویزن می‌گویند و کسی که نظارت بالینی می‌کند. می‌توانم بگویم که اگر بخواهم همه این تجربیات هفت هشت سال گذشته را

خلاصه کنم این است که به‌طورکلی دو رنج از داخل آن بیرون می‌آید: رنج اینکه این چه زندگی است که ما انجام می‌دهیم؛ و رنج اینکه کجا داریم می‌رویم. هر دو رنج آور است و جوان چون می‌خواهد آینده‌اش را ببیند بیشتر از کسی که چهل ساله یا پنجاه‌ساله است درگیر این دو رنج است. کارمندی که پنجاه‌ساله است درست است که مسئله تورم ۴۰ درصد تمام قدرت خریدش را از او می‌گیرد، اما فرزند همین کارمند هم به دلیل کاهش قدرت خرید پدر، قدرت خریدش را از دست

داده، هم وقتی به آینده نگاه می‌کند، دچار رنج بیشتری می‌شود. این جوان می‌خواهد بیرون برود، می‌خواهد جای خودش را در این جامعه پیدا بکند. از طرف دیگر نسلی که پیش‌روی ما هستند نسل اینترنت هستند، نسلی هستند که از طریق ماهواره‌ها و اینترنت با دنیای بیرون از خودشان آشنا شدند و این آشنایی نوع زندگی دیگری را برای آن‌ها رقم زده است. امروز حتی در چین جوانان این مشکلات را ندارند. نمی‌شود تنها با غم، سوگواری، دعا و مسائل عبادی جامعه را به جلو برد. همه مردم مجبور نیستند متدین باشند و تمام توجهشان به‌سوی اجرای اعمال و فرائض دینی باشد. لازم نیست، امکانش نیست، کجا چنین دستوری داده شده؟ حتی عربستان سعودی هم که به دلیل حضور کعبه سخت‌گیری‌های خاصی داشت، تغییر کرده.

جدای از زندگی روزمره و مسئله آزادی، جوان نگاهش به آینده است. وقتی آینده را می‌بینند و وقتی با آینده جوانان جهان مقایسه می‌کنند، مغزشان در قالب سرشان می‌جوشد و این جوشش را من می‌شنوم که «چرا؟». جوانی که می‌داند کشورش یک فرهنگ قدیمی روشن دارد که تمامی کسانی که از مملکت بیرون رفته‌اند توانسته‌اند خدماتی بکنند، رهبران دو تا از احزاب بزرگ آلمان و رئیس پارلمان سوئد ایرانی هستند. می‌توانیم بگویم که این عزیزان که بیرون از ایران آمده‌اند موفق بوده‌اند و نامشان به‌خوبی و بزرگی برده شده است. جوان می‌بیند که هم‌کلاسی که از ایران رفته

است، چه وضعی دارد و چگونه زندگی می‌کند و زندگی خودش را هم می‌بیند. این‌ها را می‌بیند و به معنی واقعی کلمه جوش می‌آورد که من چیزی برای از دست دادن ندارم. با وضع فعلی جوان نمی‌تواند ازدواج کند، خانه‌دار شود، شغل مناسب و فرزند داشته باشد و آن‌ها را هم خوشبخت کند. برای او این امکان وجود ندارد و نمی‌فهمد چرا این امکان وجود ندارد. او حتی آزادی‌های اجتماعی پدر و مادرش و یکی دو نسل قبل از خودش را ندارد، حتی برای غذا خوردن در دانشگاه هم تفکیک جنسیتی می‌شود، چه انتظاری از آن‌ها داریم؟ آن‌ها جوش می‌آورند و جوش آوردن این نسل با کشتن و دستگیر کردن کنترل نمی‌شود. ممکن است دو روز به منزل بروند. بعد چه؟

اگر نهادهای مدنی بود، نمایندگانشان صحبت می‌کردند تا راهی باز شود. جز این چه راهی باقی می‌ماند؟ تا کی به او بگوییم حرف زن و نخواه؟ به نظر من اگر دیر نشده باشد، باید به سراغ فعال کردن نهادهای مدنی رفت. نهادهای مدنی ما را به سمت دموکراسی به معنای شایسته‌سالاری می‌برند تا بتوانیم از همه امکاناتمان استفاده کنیم. وقتی در یک شهر سیل بیاید، دیگر آمده است و اگر پیش‌تر چاره نیندیشیده باشی، شهر را ویران می‌کند و به نفع هیچ‌کس هم نیست. باید افراد باتجربه سیاسی مان و افرادی که در سمت‌های سیاسی بودند به هوش بیایند و بتوانند تا حدودی واسطه‌ای شوند تا فضا برای تشکیل نهادهای مدنی ایجاد شود و مردم هم آن‌ها را بپذیرند. باید مجلس و دولت و حکومت در جای درست خود قرار گیرند. دولت باید به ما به چشم ملت نگاه کند نه امت. به نظر می‌رسد امروز بیشتر به مردم شبیه امت نگاه می‌شود.

احساس من این است که این پیام هنوز دریافت نشده و می‌شود گفت اگر نخواهیم به معنی واقعی کلمه نهاد مدنی را بسازیم و درد مردم را گوش دهیم و از آن طریق دولت را به سمت دولت-ملت ببریم، این طغیان به شکل‌های گوناگون ادامه پیدا خواهد کرد. در تاریخ حیات روی کره زمین هیچ تکاملی به قبل از خودش برنگشته است. این اصل اول است، اگر شامپانزه به تکامل رسید، نمی‌توان آن را به صد میلیون سال قبل خود بازگرداند. در زندگی امروز نمی‌توان جامعه را به عقب برگرداند و مردم در در قبیله سازمان داد. نه امکان آن است نه نیازی به آن است. بهتر اینکه تا دیر نشده به جامعه احترام بگذارند و با آن تعامل کنند. باید به تدریج به سمت جامعه مدنی و نهادهای آن بیایند. به سمتی که جوشش مغز این جوانان را آرام کنند. ■

### پی‌نوشت:

1. Homo sapiens
2. Anthropology

**جوان با وضع فعلی نمی‌تواند ازدواج کند، خانه‌دار شود، شغل مناسب و فرزند داشته باشد و آن‌ها را هم خوشبخت کند. برای او این امکان وجود ندارد و نمی‌فهمد چرا این امکان وجود ندارد. او حتی آزادی‌های اجتماعی پدر و مادرش و یکی دو نسل قبل از خودش را ندارد**



# جابه‌جایی‌های عظیم فرهنگی - اجتماعی و جنبش زندگی روزمره در ایران

## مقدمه



عباس کاظمی

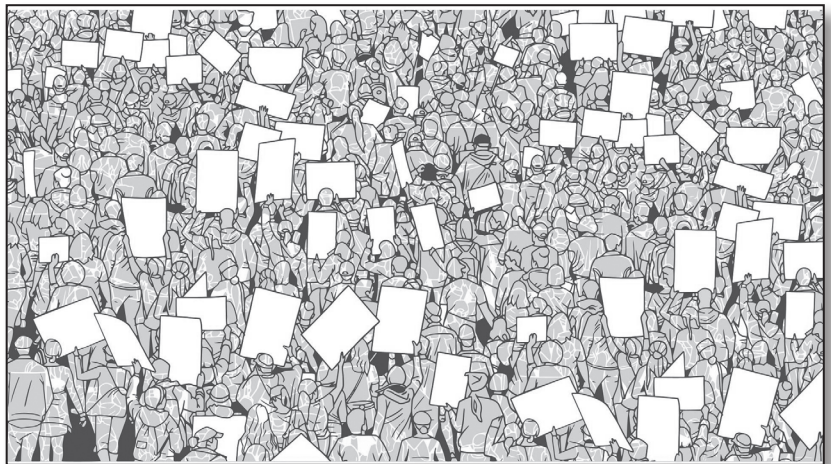
اعتراضات سیاسی در دهه ۹۰ ضرباهنگ پرشتاب‌تری یافته است، به همراه آن جنبش خرد زندگی روزمره نیز بی‌قراری‌هایی داشته است. در جریان اعتراضی که بر سر مرگ مهسا امینی اواخر شهریور ۱۴۰۱ شروع شد و تا زمان نوشتن این متن همچنان ادامه دارد، با تبدیل نوعی جنبش زندگی روزمره آرام و پیش‌رونده<sup>۱</sup> به سطحی رادیکال روبه‌رویم. جنبش زندگی روزمره از همان دهه ۶۰ نشانه‌های خود در دفع از امر معمولی را در اشکالی چون مصرف ویدئو و پوشیدن لباس جین نشان داده بود (نگاه کنید به امر روزمره در جامعه پساانقلابی، ۱۳۹۵). در دهه ۷۰ پوشش و سبک زندگی در کنار ماهواره به مسئله مهم‌تری تبدیل شد و در دهه ۸۰ انواع جراحی‌های زیبایی، بدنسازی، مد، وسایل آرایشی (شهابی، ۱۳۳۸)<sup>۲</sup> و مصرف محصولات متنوع فرهنگی و اقبال بی‌نظیر از ویلاگستان فارسی و بعد فیس‌بوک، شکل جدیدی به تحولات در زندگی روزمره بخشید. اشکال مقاومت فرهنگی در دهه ۹۰ از سطح خلاقیت کنشگران فردی (دهه‌های ۶۰ تا ۸۰)، خارج شد و به جماعت‌های فرهنگی (برای مثال تجمع جوانان جلوی کوروش‌مال) کشیده شد که معطوف به زندگی بود. با این حال، جماعت‌هایی اغلب کوچک اما متکثر که از خلال مقاومت فرهنگی در برابر کسالت و ملال روزافزون زندگی روزمره در دهه ۹۰ نقش‌آفرینی کردند زیر سایه تحلیل‌های کلان اقتصاد سیاسی به محقق رفتند.

اعتراضات پراکنده و ریزوماتیکی که از مرگ مهسا امینی شروع شد به برجسته‌سازی مسئله حجاب و گشت ارشاد کشیده شد، بعد به مناقشه بر سر آزادی پوشش و در نهایت آزادی سبک زندگی امتداد یافت. تا اینجا حاملان اصلی این اعتراض در خیابان دهه هشتادی‌ها و تا اندازه‌ای دهه هفتادی‌ها بودند. حضور آشکار دانش‌آموزان و نوجوانانی که تا چند ماه پیش غیرسیاسی و بی‌تفاوت تعبیر می‌شدند

شکاف عظیمی در تحلیل‌های پیشین ایجاد کرد. اکنون مسئله این است که مصرف‌گرایان دل‌مشغول بدن، زیبایی و سبک زندگی چگونه می‌توانند در جلوی صف اعتراضات بایستند؟ دانش‌آموزان و دانشجویان و سایر جوانان در کنار یکدیگر در جست‌وجوی معنای خود از زندگی برآمدند و امر بسیار معمولی را (مانند غذا خوردن مختلط در سلف یا آزادی پوشش) با امر بسیار رادیکال گره زدند. با این حال، دامنه اعتراضات به‌سرعت فراتر از فرهنگ جوانان و حتی «جوانی جنسیتی‌شده» پیش رفت، نه تنها با مسائل انباشته‌شده زنان پیوند یافت بلکه جنبه‌های قومیتی و مذهبی نیز پیدا کرد و با لایه‌های رسمی‌تر و عریان‌تر نارضایتی از جمله فساد گسترده و ناکارآمدی گره خورد. به نظر می‌رسد جنبش اعتراضی متأخر از لایه‌های متعددی برخوردار است و به‌سادگی به چنگ تحلیل نمی‌آید. ای بسا محققان به ابزارهای بیشتری از آنچه تاکنون از آن بهره می‌بردند نیاز دارند، و مدل‌های مفهومی و تحلیلی جدیدی نیاز است تا بتوانند پیچیدگی موجود در اعتراضات را درک و تحلیل کنند. با توجه به این نکته که پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی، امری رابطه‌ای‌اند باید آن‌ها را در ارتباط با سایر پدیده‌ها به شکل در زمانی و بر زمانی درک کرد، این پدیده نیز امری پیچیده، ناپایدار، غیر ملموس، سخت‌فهم و متکثر است و در کنار همه این‌ها مانند موجودی زنده، امری پویا و در حال شدن است. از این رو، نویسنده این تحلیل معترف است که از فهم ابعاد مستمراً دگرگون‌شونده این پدیده ناتوان است. باید توجه کرد آنچه در برخی استان‌ها از جمله کردستان و سیستان و بلوچستان رخ داده، نیازمند برجسته‌سازی و افزودن مؤلفه تبعیض مضاعف قومیتی-مذهبی است که خارج از چارچوب تحلیل این نوشتار است.

## صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

اعتراضات اخیر به بهانه گشت ارشاد شروع شد، اما به‌سرعت به سطح کلان‌تر مطالبات ارتقا یافته است. به تعبیر تد رابرت گر (۱۳۸۸) در کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، نارضایتی همیشه وجود دارد و باید دید چه چیزی اعتراض را ممکن می‌کند؟ تحقیقات جامعه‌شناسان که از انتهای دهه ۷۰ به‌طور منظم انجام شده است، تصویر نارضایتی و ترک برداشتن هژمونی مسلط در جامعه را نشان داده است. موج اول (۱۳۷۹) و دوم (۱۳۸۲)<sup>۳</sup> «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» به این دلیل که مردم در این دو موج نگاهی بدبینانه به جامعه و وضعیت پیش‌روی خود داشته‌اند، نگرانی‌های اولیه‌ای در میان جامعه‌شناسان و سایر تحلیلگران از وضعیت جامعه ایجاد کرده بود. یوسف اباذری (۱۳۸۱) همان دوران، در مجله آفتاب برخی از ابعاد فرسودگی جامعه را به ما نشان داده است.<sup>۴</sup> پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج سوم می‌نیز دارد<sup>۵</sup> که آن را در سال ۱۳۹۴ دفتر طرح‌های ملی انجام داده است. در پاسخ به مهم‌ترین دغدغه و نگرانی در مجموع ۵۸/۴ درصد مردم مسائل اقتصادی از قبیل بیکاری، اشتغال، مشکلات اقتصادی، مسکن و فقر را مثال زدند. همچنین در خصوص آینده‌نگری نسبت به فاصله ثروتمندان و فقرا حدود ۶۳/۹ درصد مردم معتقد



بوده‌اند که وضع مردم بدتر و فاصله میان فقیر و غنی بیشتر خواهد شد. اغلب پیمایش‌های ملی، دو مجموعه از نگرانی‌ها را بین مردم نشان دادند: اول اقتصادی (مجموعه‌ای از مسائل بیکاری، معیشت و مسکن) و دوم اجتماعی (احساس بی‌اعتمادی، دروغ‌گویی، ریاکاری، چاپلوسی). در سال ۹۷ گزارش آینده‌بان فهرستی از مسائل کشور را گزارش کرده است<sup>۶</sup> که مؤید تحقیقات انجام‌شده جامعه‌شناسان است. هفت بحران عمده جامعه از نظر این گزارش عبارت‌اند از: بحران تأمین آب؛ بحران ناکارآمدی عملکردها؛ بیکاری؛ فرسایش سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی؛ فساد گسترده؛ مرکزگرایی از الگوهای هنجاری رسمی؛ و ناهنجاری‌های ساختاری اقتصاد ایران. با این شرح مجمل از مسائل عمده اجتماعی ذکر شده می‌توان درک کرد چرا زمینه‌های نارضایی در شکل گسترده، ظرف چندین دهه در ایران، فراهم شده است بدون آنکه راهی برای حل مسائل در پیش‌روی جامعه قرار داده شده باشد. این مردم انتظاراتی حداقلی از حاکمیت داشتند (اداره کردن درست جامعه) و خودشان نیز کوشیدند از طریق انتخاب‌های خود در صندوق رأی، فرصت لازم را به گروه‌های سیاسی مختلف بدهند، اما به نظر می‌رسد روند زمانه، به سمت تشدید نارضایی‌ها بوده است.

در پشت لایه‌های اولیه نارضایی‌ها، تحقیقات پیمایشی به درون اشکال جزئی‌تر آن راه نیافته است. نارضایی که علاوه بر عوامل یادشده در بالا به آزادی در انتخاب سبک زندگی و اختیار کردن آزادانه عرصه‌های معمولی زیست روزمره مربوط می‌شود. در طول چند دهه اخیر، نیروی پیش‌برنده زندگی برخلاف لایه‌های روین، مقاومت را در اشکال نرم‌تر، درون متن زندگی به جلو برد و علی‌رغم توفیقات تدریجی تجربیات دردناکی را هم از سر گذرانده است، تنها یک نمونه آن تجربه رویارویی با گشت ارشاد و جریمه‌های کشف حجاب در خودروهاست که به انباشت پنهان خشم و تراکم احساس حقارت

در جامعه منجر شده است. با این همه، گویا اینک به زمان تلاقی همه اشکال نارضایی‌ها در سطوح خرد و کلان به یکدیگر نزدیک شده‌ایم. در این نوشتار می‌کوشم از طریق پنج جابه‌جایی عظیمی که در یکی دو دهه اخیر در ایران رخ داده است، تصویر بزرگ‌تری از تحول جنبش زندگی روزمره ارائه دهم: جابه‌جایی سنی؛<sup>۷</sup> جابه‌جایی نسلی؛<sup>۸</sup> جابه‌جایی جنسیتی؛<sup>۹</sup> جابه‌جایی جمعیتی؛<sup>۱۰</sup> جابه‌جایی در گروه‌های مرجع؛<sup>۱۱</sup> و جامعه شبکه‌ای شده.

### جابه‌جایی سنی

سن، هنگامی که صرفاً بر یک فرد یا گروه مشخصی اشاره داشته باشد ممکن است نمود علمی مهمی نداشته باشد، اما اگر از بعد جامعه‌شناسانه بخش قابل توجهی از جامعه را دربرگیرد، می‌تواند تأثیرات بلندمدت‌تر و عمیق‌تری در جامعه داشته باشد. بدین معنا، مختصات جمعیت‌شناختی می‌توانند تحولی کیفی در زندگی ایرانیان را شرح دهند. از سال‌ها قبل، جمعیت‌شناسان پیش‌بینی کرده بودند بین سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۵ دوره میانسالی جمعیت را در کشور تجربه می‌کنیم. این در حالی است که ایران از ۱۴۱۰ به بعد جامعه‌ای سالخورده خواهد بود. این جمله به نظر ساده می‌آید، اما جامعه‌شناسان باید بر پیامدهای اجتماعی عظیم آن دقت بیشتری کنند.

یکی از کوچک‌ترین نتایج آن این است که جمعیت فعال در انقلاب ۵۷ حتی اگر جوان بوده باشد و در حوالی سن ۲۰ سال، امروز در بهترین حالت ۱۰ درصد جامعه ایران را شکل می‌دهد و جمعیت بالای ۶۵ سال ما تنها ۶ درصد از کل جمعیت را شامل می‌شوند (۵ میلیون نفر). به عبارتی نسلی که انقلاب کرد اینک حجم کوچکی از جامعه را شامل می‌شود و ایده‌هایش که همچنان بر کلیت جامعه مسلط است غیرهژمونیک شده است (و این غیرهژمونیک شدن ایده‌های مسلط یکی از چالش‌های اصلی جامعه سیاسی امروز است).

همین‌طور، جمعیتی که به دلیل قلت سن، نظاره‌گر انقلاب و سال‌های اولیه پس از آن بوده است اکنون میانسال است و اینک، بخش مهم جامعه یعنی ۴۴ درصد جمعیت (۳۵/۸۰۰ میلیون هزار نفر) را شامل می‌شود. این در حالی است که نسل جوان و نوجوان ما (۱۵ تا ۲۹ سال) صرفاً ۲۰ میلیون نفرند. بدین ترتیب، ساختار جمعیت ایران در برهه انقلاب از کودکی و جوانی به سمت میانسالی در زمانه کنونی میل پیدا کرده است و این میانسال شدن ساختار جمعیت، به تحول کیفی از جمله جابه‌جایی مفهوم گذشته با آینده، تحول کیفی در مفهوم امید، تحول در مفهوم آرمان و واقع‌گرایی، عقلانیت و محافظه‌کاری بیشتر منجر شده است. می‌توان این تفاوت کیفی را از سه زاویه گذشته، حال و آینده و تغییر جایگاهشان نسبت به نسل جوان نشان داد.

ابتدا اینک، جامعه میانسال در مقایسه با جامعه جوان، نگاهش به آینده متفاوت می‌شود، به معنایی آینده‌اش با زمان اکنونش قرابت می‌یابد، وقتی به آینده نگاه می‌کند زمان بسیار نزدیک را می‌بیند چرا که دیرنگام است که آینده‌شان شروع شده است یا در آستانه رسیدن به آینده به سر می‌برند. جوانانی که در تخیلاتشان در چند دهه گذشته به آینده‌ای امیدبخش، دل بسته بودند، اکنون میانسالانی‌اند که به «زمان آینده» رسیده‌اند بدون آنکه آن خیالات و رؤیایا محقق شده باشند. می‌توان خیال‌ها و امیدها را به هم گره زد و آنگاه اگر فرد به این نتیجه برسد که توفیقاتی که داشته قابل قبول نبوده است خود را در سلک شکست‌خورده‌گان تعریف می‌کند. این جمعیت شکست‌خورده میانسال، به یقین راوی قصه‌های خود برای نسل‌های جوان‌تر خواهد بود و اکنون که رو به سمت دنیای پیری دارد از درافتادن در آن امتناع می‌کند، از این رو می‌کوشد از ته‌مانده‌های فرصت خود برای ساختن زندگی بهتر بهره‌برد، اما این نسل (دهه پنجاهی و شصتی‌ها) هم‌زمان نسلی فداکار و جمع‌گرا پرورش یافته است و هنوز در تردید منافع فردی و جمعی به سر می‌برد. یکی از راهکارهای این نسل گسترش و تمدید جوانی است. برای میانسالانی که جوانی‌شان، هیچ‌گاه نیامده یا بی‌کیفیت بوده، از طریق تداوم تحصیلات و مجرد ماندن یا ازدواج سفید، حتی طلاق و رفتن سراغ تجربه‌های جدید مانند ورزش، آموزش سازهای موسیقی، یا سایر اشکال تجربه خارق‌العاده در سن میانسالی، در پی تمدید جوانی خود هستند.

از این رو برای میانسالان، فقدان چشم‌انداز و تصویری شکننده از آینده به مؤلفه مهمی تبدیل می‌شود. اگر همه این موارد را با بازاندیشی در گذشته - حدود چهار یا پنجاه ساله - قرار دهیم می‌توانیم انتظار خوانشی یأس‌آلود از جامعه ایرانی

داشته باشیم. برخی از تحقیقات کیفی به خوبی اشکالی از این ناکامی و ناامیدی را نشان داده‌اند (کلاهی ۱۴۰۰؛<sup>۱۳</sup> و کشاورز ۱۳۹۸) که بر مبنای آن، کوشش برای بازیابی امید بیشتر جنبه‌ای فردگرایانه و کوتاه‌مدت و در عین حال بسیار ابتدایی یافته است. در گزارشی با عنوان «تحول کیفی افکار عمومی در ایران» محسن گودرزی (۱۳۹۷) با تفسیر نظرسنجی‌ها در طول دهه ۹۰ از ذهنیتی جمعی پرده برداشت که در عین تعمیق نارضایتی و بی‌اعتمادی به حاکمان، بسیار از آینده‌هراسان و در عین حال ناامید است. بر مبنای این گزارش، ۹۰ درصد پاسخگویان گفته‌اند امیدی به بهتر شدن اوضاع ندارند.<sup>۱۴</sup>

دوم آنکه، برای جمعیت میانسال گذشته معنادار می‌شود، چرا که حداقل سه یا چهار دهه از زندگی خود را پشت سر گذارده‌اند و می‌تواند به شکلی انتقادی در تاریخ و عملکرد خود و جامعه تأمل کنند. تجربه فرشته تاریخ مورد نظر بنیامین، برای تجربه نسل میانسال معنا می‌یابد و دقیقاً درحالی که به سمت پایان زندگی خود به سرعت به پیش می‌رود، (پایان برایش معنادار می‌شود) نگاهش به سمت گذشته است. برای جامعه‌ای که میانگین سنی‌اش بالای سی سال باشد به تعبیر کریستوفر بالس تبدیل به نسلی شده است که می‌تواند بر فرازی بایستد و به آنچه گذشته نام گرفته نگاه کند و می‌تواند از این خاطرات پراکنده و گذشته خود، کلیتی هرچند متزلزل بنا کند و از آن تصویری بسازد که قضاوت را ممکن کند و این گونه است که جامعه میانسال که

اینک بخش غالب جمعیت را دربر می‌گیرد نومیدانه به تأمل انتقادی در باب زندگی و عملکرد خود در جامعه می‌پردازد.

سوم، زمان حال برای این جمعیت به تعلیق درمی‌آید. اکنون به‌مثابه، این «لحظه حساس کنونی»، پر از تزلزل و تشویش است. به خصوص برای جمعیتی که چهل سال تورم و رکود را به خاطر دارد و همیشه در اضطراب زمان و عقب ماندن از آن به سر برده باشد. خصلت چنین جامعه‌ای این است که زمان حسرت‌ها زود فرامی‌رسد و «ناگهان چقدر زود دیر می‌شود». برای مثال وقتی به «۵ سال گذشته» می‌نگرد، همه چیز به خاطراتی

حسرت‌بار بدل می‌شود، به گونه‌ای که احساس می‌کند دهه‌ها از عمرشان گذشته است! چهارم آنکه، برخلاف جامعه جوان که همچنان

رادیکال و در جست‌وجوی آینده است، جامعه میانسال جهت‌گیری‌های محافظه‌کارانه‌تری را اتخاذ می‌کند، اما محافظه‌کاری‌اش را نباید زمانی که در شرایط اضطراب قرار می‌گیرد در تعارض با مفهوم شهروند عاصی گودرزی (۱۳۹۸)<sup>۱۵</sup> قرار داد. جمعیت میانسال نیز شهروندی عاصی است بدون امید به آینده، عصبانی از چیزهایی که از دست داده است، بی‌اعتماد به مجریان جامعه، درگیر با هزاران مشکلات اجتماعی چون فقر، طلاق، اجاره‌نشینی، حاشیه‌نشینی، شکاف اقتصادی و نابرابری، اما این جمعیت میانسال با جمعیت جوان در لحظه پساآرمانگرایانه به هم تلاقی می‌کنند. این زوال آرمان‌گرایی که در بدو امر از ریشه‌های سنی و جمعیت‌شناختی سرچشمه می‌گیرد در سطح اجتماعی، جامعه را با نوعی عقلانیت، حسابگری و دم‌غنیمت‌شماری روبه‌رو می‌کند. دو نسل جوان و میانسال در نداشتن چشم‌انداز نگاه برابری با یکدیگر دارند؛ زیرا میانسالان به گذشته نگاه می‌کنند که بینند چه فرصت‌هایی را از دست داده‌اند، اما جوانان به آینده می‌نگرند برای دیدن فرصت‌هایی که از دست خواهند داد.

جمعیت ناراضی و عاصی میانسال به دلیل تعلقات مادی و خانوادگی‌اش و همین‌طور واقع‌گرایی‌اش ملاحظاتی بسیاری برای تبدیل نارضایتی به اعتراض دارد. اگرچه به لحاظ ذهنی با معترضان همدلی دارد، اما به لحاظ جسمی و عینی نمی‌تواند به‌سادگی بدان بپیوندد. این جمعیت (حدود ۳۶ میلیونی) به دلیل قلت سنش در لحظه انقلاب

و یک دهه پس از آن نیز تماشاگر (اغلب همدل) بوده است و اکنون نیز به دلیل کثرت سن و تعلقاتش، بیشتر تماشاگر (اغلب همدل) است. با این حال به خوبی می‌داند که انقلاب چه پیامدهایی دربر دارد. از این‌رو اعتراضاتش را ظرف یک دهه گذشته با کمترین هزینه به شکلی مسالمت‌آمیز به جلو برده است (به‌عنوان نمونه از طریق اعتراضات صنفی، بیانیه، گفت‌وگو با اصحاب قدرت، صندوق رأی، بوق زدن درون خودرو، لایک کردن و پست گذاشتن).

بنابراین جابه‌جایی ساخت جمعیت در ایران در گسترش ناامیدی و تعمیق نارضایتی از یک‌سو و تزریق عقلانیت در جنبش اعتراضی و کند کردن روند رادیکالیزه‌شدن اعتراضات از دیگر سو نقش دارد. علی‌رغم این توضیحات،

متغیر سن به‌تنهایی نمی‌تواند عاملی اجتماعی باثباتی برای تحلیل اعتراض باشد، اما وقتی در ساخت اجتماعی می‌نشیند تأثیر مهمی در شکل‌دهی به کیفیت جامعه ایفا می‌کند. از سویی دیگر همین متغیر، پیوندی پیچیده با مفهوم نسل و جنسیت، مهاجرت و سایر مؤلفه‌های اجتماعی دارد.

### جابه‌جایی نسلی

به تعبیر مانهایم، یک نسل در برهه‌ای مشترک از سرنوشت جمعی مشارکت دارد و از طریق تمایل به شیوه رفتاری معین، خود را از نسل دیگر متمایز می‌کند. از سویی دیگر، هر نسل به تعبیر موزه (۱۳۹۹)<sup>۱۶</sup> از طریق رخدادها و اتفاقات عظیم با نسل پیش از خود متمایز می‌شود در این رویدادهاست که (در اینجا اعتراضات اخیر) آشنایی و ملاقات با کلیت جامعه و تاریخ صورت می‌گیرد و یک نسل معنا و هویت خود را برمی‌سازد و ابژه‌های نسلی مشترک و ذهنیت نسلی خود را ایجاد می‌کند (بالس ۱۳۸۰).<sup>۱۷</sup>

ما بدین دلیل از تحولات سنی شروع کردیم که بتوانیم روشن‌تر از نسل دهه ۸۰ و تفاوتش با نسل‌های قبل از خودش سخن بگویم. نسل دهه ۸۰ متمایز است؛ نه صرفاً به دلیل خصیصه‌های نسلی‌اش، بلکه به دلیل تاریخمندی که از آن برخوردار شده است. جامعه ایرانی در دهه ۱۴۰۰ با اولین نسلی روبه‌رو می‌شود که نوجوانی و جوانی‌اش را در یک جامعه میانسال که به سمت پیری می‌رود می‌گذراند و با پیرانی از نسل انقلاب سروکله می‌زند که اینک به لحاظ جمعیتی ۶ درصد کل جمعیت ایران نیستند و جامعه ۱۲ میلیونی متولد دهه ۸۰ که قرار است تا چند سال دیگر، اداره جمعیتی را بر عهده بگیرد که بیشترشان (در آن زمان دیگر جامعه‌ای پیر خواهیم بود) به لحاظ سنی به مراقبت نیاز دارند. با این حال، نسل آینده وقتی به سن کار می‌رسد، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها این خواهد بود که جامعه عظیم میانسال رو به پیری، به‌سادگی نمی‌خواهد از بازار کار و احتمالاً عرصه سیاست دست بکشد.

جابه‌جایی‌های نسلی در افق کوچک به همان پدیده‌های ده سال یک بار در میان عموم ارجاع دارد، اما در سطحی وسیع‌تر جابه‌جایی‌های نسلی می‌تواند تحولات عمیق‌تری را نشانه رود. برای مثال، نسل‌های دهه ۷۰ به بعد نه دوره خاتمی را تجربه کرده است و نه دوره‌های پیش از آن را، و نسل دهه ۸۰ فقط از دوره برجام به بعد خاطره دارد؛ اما نسل میانسال علاوه بر اشتراکاتش با دهه‌های بعد از خود، تجربه برهه انقلاب، جنگ و اصلاحات را دارد. این تجربه‌ها قطعاً در جهت‌گیری‌های سیاسی اجتماعی هر نسل تأثیرگذار است. از این‌رو، نسل دهه ۸۰ به کل با ابژه‌های نسلی کاملاً متفاوتی پا به جهان

”  
**جمعیت ناراضی و عاصی میانسال به دلیل تعلقات مادی و خانوادگی‌اش و همین‌طور واقع‌گرایی‌اش ملاحظاتی بسیاری برای تبدیل نارضایتی به اعتراض دارد. اگرچه به لحاظ ذهنی با معترضان همدلی دارد، اما به لحاظ جسمی و عینی نمی‌تواند به‌سادگی بدان بپیوندد**



خانه به بیرون پناه می‌بردند. در هر صورت بیرون علی‌رغم محدودیت‌ها برایشان جایی برای رهایی داشت (کافی‌شاپ، کوه، سفر، سینما، دانشگاه و خیابان همه فضای رهایی بودند) از این طریق، فضاهای بیرون با آنچه جنبش آرام نام گرفته است به تدریج بازتر می‌شد، اما با «والدین شدن دهه پنجاهی‌ها و شصتی‌ها»، ورود گوشی‌های هوشمند درون اتاق خواب‌ها، فضای خانه میزان آزادی‌اش از فضای بیرون بیشتر شد. این گونه فرزندان دهه هشتادی، خانه را (علی‌رغم مشکلات نسلی برجای مانده با والدین) امن‌تر یافتند، چراکه خانواده‌ها (در مقایسه با دولت و نهادهای انضباطی) بیشتر با فرزندانشان کنار می‌آمدند و در برابر فشار مدرسه و دولت بر سر سبک زندگی از خود استقامت نشان می‌دادند. این تنش میان دو جهان زیست، امکان مواجهه و مقاومت فعالانه‌تر در برابر محدودیت‌های دولتی را بیشتر کرده است.

با این حال ممکن است گفته شود که این نسل آگاهی سیاسی اندکی دارد، در جهان بازی اینترنتی، اجتماعی شده است، اما در طول دو ماه گذشته آنان به اندازه چند سال آگاهی سیاسی کسب کرده‌اند، با گروه‌های مرجع، شخصیت‌های سنتی و قدیمی آشنا شده‌اند. شبکه‌های اجتماعی سرعت بلوغ سیاسی‌شان را افزایش داد. برخلاف تصور، هیجانانگیزان را بر مداری از عقلانیت و مقایسه میان اخبار درست و نادرست سوق داده‌اند، سواد فرهنگی و سیاسی بالایی پیدا کرده و شروع به شناختن افراد و شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی کرده‌اند. این نسل جزو نادر نسل‌هایی است که بلوغ جنسی‌اش با بلوغ سیاسی‌اش همراه بوده است و از طریق این «بلوغ جنسی سیاسی شده» مناقشات جنسی و جنسیتی را در کانون اعتراضات آورده است. با این حال ما با نسلی روبه‌رویم که در حال ساخته شدن است و به نظر می‌رسد بر اساس تجربیاتی که کسب کرده است، در مقایسه با دو نسل پیش، از توان‌های بیشتری برای بازسازی جامعه برخوردار باشد.

در طول سال‌های دهه ۹۰، جنبش زندگی روزمره از سطحی فردی به سطحی جماعتی ارتقا یافت. اتفاقاتی معمولی به شکل جمعی رخ داد که از نظر ناظران رسمی بسیار عجیب می‌نمود، مانند آب‌بازی دختران و پسران در پارک ایران‌زمین کرج (۱۳۹۲)، تشیع جنازه مرتضی پاشایی (۱۳۹۳)، تجمع مقابل کوروش مال تهران و مرکز خرید آرمان در مشهد (۱۳۹۵)، اتاکوه‌های مقیم ایران و اجتماعات آنلاین‌شان (انتهای دهه ۹۰) تا اسکی‌بازی دختران و پسران در شیراز (۱۴۰۱)، این همه نشانه امری بزرگ‌تر بود که در راه است. این وجوه فرهنگی جماعت‌هایی که به‌واسطه جوانان به کمک شبکه‌های اجتماعی

اسامی جدید و نوظهوری است که به کل با اسامی چند دهه قبل متفاوت است. بخشی از این تفاوت از خواست خانواده‌های آن‌ها برمی‌خیزد که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

در سال ۹۹ در پی انجام تحقیقی در زمینه گفت‌وگوی نسلی برآمدیم و هدف ما مطالعه و تحلیل روی نقاط تعارض و منازعه میان نسل‌ها بود. با تحولات اخیر متوجه شدیم در برهه‌هایی این چنینی، مسئله از مشکل نسلی فراتر می‌رود و نسل‌های مختلف گویا در چنین موقعیتی به توافقی نانوخته می‌رسند. مسئله گفت‌وگو نباید صرفاً میان نسل‌ها بلکه باید بالاتر از آن میان جامعه با ساختار حاکمیت صورت گیرد. با این حال آن تحقیق نشان داد که همواره کلیشه‌های نسلی و بدبینی نسل‌های قدیمی‌تر به نسل‌های جدیدتر وجود داشته است. در نتیجه مختصات منفی‌ای که در زمینه نسل نوظهور گفته می‌شود، بیشتر از نگرانی‌های نسل گذشته برمی‌خیزد تا واقعیات موجود. آن کلیشه‌ها چه بودند؟ نسل دهه ۷۰ و ۸۰ بیشتر توسط نسل‌های قبل با عنوان بی‌قید و بی‌هدف و بی‌آرمان و خودمدار شناخته می‌شدند. آنان بیشتر نسل خانواده‌های تک‌فرزند و تک‌والد به حساب می‌آمدند، اما خودشان وقتی از زندگی می‌گفتند نفس زندگی و اکتونیت را هدف قرار داده بودند.<sup>۱۹</sup> آن‌ها مطالبه‌گران چیزهای معمولی‌اند! و برای همه این «چیزهای معمولی خصوصی شده»،<sup>۲۰</sup> حاضرند هزینه دهند. برای این نسل آزادی و حریم خصوصی جایگاه ویژه‌ای دارد. نسل اتاق خواب‌های خصوصی و گوشی‌های هوشمندی که این فضای خصوصی را تعمیق بخشیده است، اما این نسل هنوز جوان‌تر از آن بود که برایش مسئولیت اجتماعی و حساسیت به امر اجتماعی و سیاسی قائل شویم. پس چه تحولاتی دانش‌آموزان و نوجوانان را به مرکز اتفاقات بدل کرد؟ آیا چیزی جز آزادی نسبی درون خانواده و فضای نسبتاً بسته بیرون بوده است؟ در دهه‌های پیشین، فرزندان (والدین نسل دهه هشتادی) برای رهایی از فضای کنترلی

گذاشته است، ذهنیت نسلی به کل متفاوتی دارد، به دلیل موقعیت سنی‌اش (جوان و نوجوان) محافظه‌کاری کمتری دارد، و مهم‌تر از همه این نسل در زمانی زندگی می‌کند که همان زمان آینده نسل انقلابی سال ۵۷ است. این همان برهه زمانی است که «آینده نسل میانسال» با «حال نسل کنونی» تلاقی می‌کند و از نو به شکل انتقادی، خوانش‌پذیر می‌شود.

نسل دهه ۸۰ که اکنون در آستانه جوانی است، نه فرزند نهادهای رسمی مانند مدرسه و نه رسانه‌های رسمی چون تلویزیون دولتی است، بلکه نسل شبکه‌های اجتماعی است که زندگی‌اش را استوری و استوری‌اش را زندگی می‌کند! همه چیز برای او با سرعت تعریف شده است. در توصیف این نسل آمده است که حتی زمان پست گذاشتن عکس‌ها در اینستاگرام برای آن‌ها به کندی می‌گذرد، از این رو تصاویر ویدئویی در ریلز را ترجیح می‌دهد. از سویی دیگر، نسل شبکه‌های اجتماعی در فضایی افقی‌تر نسبت به فضای سلسله‌مراتبی جامعه پیشاشبکه‌ای بزرگ شده است؛ از این مرزهایی که در جامعه پیشین (برای مثال جنسیتی و جنسی) برایشان مهم بوده است، در اینجا اهمیت چندانی ندارد. این نسل اگرچه وطن برایش موجودیت و معنا دارد، اما قلمروهای جدیدی را برای خود تعریف کرده است که مستلزم کنار نهادن محدودیت‌های دولت-ملت است.

فاکتور متمایزکننده بعدی نسبتی است که با جهان سنتی و مذهبی برقرار می‌کند. اگرچه تحقیقات جماعتی در این خصوص انجام نشده است، اما می‌توان بیان کرد که نسبتش با مذهب به کل با جهان پیشینیان متفاوت است و تا اندازه زیادی پرسشگرانه با آن روبه‌رو می‌شود. عباس عبدی (۱۳۹۶) در کتاب تحول نام‌گذاری کودکان،<sup>۱۸</sup> به ما نشان داده است اولین جایی که این نسل با ما متمایز می‌شوند نام‌های کاملاً متفاوتی (سکولار شدن نام‌ها) است که با خود حمل می‌کنند. عمده اسم‌هایی که این‌ها در شناسنامه خود دارند

گوشی‌های هوشمند، ساماندهی می‌شد بدون در نظر گرفتن مؤلفه جنسیت چیزی کم دارد. همه این جماعت‌های فرهنگی که از خصائص پیش‌بینی‌ناپذیری، فقدان رهبری، معطوف به امر معمولی در زندگی، منعطف بودن، شبکه‌ای بودن، جوان بودن، شکستن مرزهای جنسیتی برخوردار بودند در جنبش فرهنگی - اجتماعی ۱۴۰۱ شکل ارتقایافته خود را خلق کرده است.

### جابه‌جایی جنسیتی

در دو دهه گذشته تحولات زیادی در حوزه جنسیت در ایران رقم خورده است که مؤلفه جنسیت را به یکی از مهم‌ترین عوامل تبیین‌کننده جامعه جدید تبدیل کرده است. کتاب مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر (صمیم ۱۳۹۹ ص ۲۲۱) نشان داده چگونه مطالبات نسلی بر دوش مطالبات جنسیتی سوار شده است نه تنها شاهد نسل جنسیتی شده هستیم، بلکه جنسیت به‌عنوان عامل تعیین‌بخش درون هرگونه مؤلفه اجتماعی دیگر نیز رخنه کرده است.

در ابتدای دهه ۱۳۸۰، برای اولین بار نسبت جنسیتی به نفع زنان در دانشگاه تغییر یافته است؛ میزان تحصیلات زنان در جامعه افزایش یافته است، همین‌طور زنان به دلیل ارتقای منزلتی، حضور اجتماعی پررنگی در جامعه داشته‌اند (نگاه کنید به فاضلی، زانه شدن شهر ۱۳۹۶)، ساخت قدرت در خانواده به کل متوازن‌تر و دموکراتیک‌تر شده، از این‌رو، سهم فرزندان و زنان در خانواده بیشتر شده است. تحقیق ما در عرصه فرهنگ خرید نشان داد (نگاه کنید به مگامال‌ها و مجتمع‌های بزرگ تجاری در تهران، ۱۴۰۰) که با افزایش

سن زوجین، توزیع قدرت در خانواده امکان بیشتری پیدا کرده است. به‌خصوص در زمینه مدیریت مالی خانواده، زنان نقش بیشتری یافته‌اند. از بعدی دیگر، با پدیده فرهنگی «زنان تحصیلکرده خانه‌دار» و همچنین «زنان تک‌زیست» روبه‌رو شدیم. دو پدیده کاملاً مجزا، یکی بیشتر تحصیلکرده‌های غیرشاغل را دربر می‌گیرد و دیگری (تک‌زیستان) تحصیلکرده‌های عمدتاً شاغل. هر دو به‌نوعی شکل‌بندی حضور زنان در جامعه و مطالباتشان را در طول چند دهه اخیر تغییر داده است.

تغییر ساختار خانواده نیز بسیاری جدی است. ما با انواع خانواده‌های تک‌فرزند، تک‌والد، و

تک‌زیست روبه‌رویم. ۳۳ درصد خانواده‌ها در ایران دارای یک فرزند هستند، ۷ درصد تک‌والد، ۹ درصد تک‌زیست که بخش عمده‌شان را (۶۶ درصد) زنان تشکیل می‌دهند که مجموع آمارشان فعلاً نزدیک به ۶ میلیون نفر می‌رسد. بر اساس یکی از آخرین پیمایش‌های ملی در سال ۹۹، ۶۰ درصد جوانان به «تنه‌زیستی» گرایش داشته‌اند. این امر نشان می‌دهد که چرا میانگین سن ازدواج افزایش یافته است، در حال حاضر، ۱۳ میلیون مجرد در سن ازدواج داریم. در شهرهای بزرگ میانگین سن ازدواج زنان تا ۲۷ سال و برای مردان بالای ۳۰ سال گزارش شده است. بخش قابل توجهی از تک‌زیستان و سپاه مجردان همان میانسالانی‌اند که سیاست تعویق جوانی را که بالاتر اشاره کردیم در پیش گرفتند. مطالعه ما (۱۳۹۹) در زمینه تنه‌زیستی زنان تهرانی (میانسالان مجرد) نشان داد یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها آن‌ها استقلال و اختیار در سبک زندگی است. آن‌ها دلسوز خانواده‌شان هستند، اما ترجیح می‌دهند که مستقل از آن‌ها زندگی کنند و خانواده‌ها نیز آن را پذیرفته‌اند. بسیاری از مطالبات زنان برخاسته از تحول در سبک زندگی است. با این حال، چیزی که برای نسل جدید و از جمله زنان امری بدیهی است برای نسل مسلط، امری متصلب و غیرقابل تغییر است.

در تحلیل جنسیتی اعتراضات اخیر، عرصه فرهنگ و جامعه باید در کنار عرصه سیاست و بازار کار قرار داده شود. آنچه مسئله سنی و نسلی و جنسیتی شرح داده شده را به هم متصل می‌کند، مطالبه اعظم برای رفع تبعیض و نابرابری در کنار مطالبه فرهنگی به رسمیت شناخته شدن است. همان‌طور که گفتیم جامعه، زنان مجردی را پرورش داده است که تحصیلات دانشگاهی دارند و تا اندازه زیادی امکان استقلال از خانواده‌های خود را پیدا کردند. با این حال، طبق داده‌های مرکز آمار ایران از میان جمعیت شاغل در کشور فقط ۱۸ درصد جمعیت شاغلان را زنان تشکیل می‌دهند (۱۹.۴۶ میلیون مرد و ۴.۳۴ میلیون زن در ایران شاغل‌اند) از سوی دیگر تنها ۱۰ درصد زنان در سن کار، شغل دارند. نابرابری جنسیتی در عرصه کار نشان می‌دهد اوضاع بیکاری در میان زنان تحصیلکرده ۲/۵ برابر مردان است. در عرصه سیاست اوضاع از این هم بدتر است. برای مثال

تغییر ساختار خانواده نیز بسیاری جدی است. ما با انواع خانواده‌های تک‌فرزند، تک‌والد، و تک‌زیست روبه‌رویم. ۳۳ درصد خانواده‌ها در ایران دارای یک فرزند هستند، ۷ درصد تک‌والد، ۹ درصد تک‌زیست که بخش عمده‌شان را (۶۶ درصد) زنان تشکیل می‌دهند که مجموع آمارشان فعلاً نزدیک به ۶ میلیون نفر می‌رسد.

در پارلمان در بهترین حالت زنان ۶ درصد کل نمایندگان را تشکیل می‌دهند. بگذریم از این نکته که آنان اساساً نمی‌توانند بسیاری از مشاغل مهم سیاسی را تصور کنند.

روشن است با این همه تحولات پیش‌رونده که در وضعیت زنان رخ داده، عرصه بازار کار و عرصه سیاست تغییری نکرده است. هرچه خانواده ساختی زنانه‌تر یافته، مردانگی بازار و سیاست برجسته‌تر شده است. ظرف چند دهه، ذهنیتی جدید و منعطف و دموکراتیک‌تر در کلیت جامعه (افراد و نهاد خانواده) ایجاد شده است که اینک عدم همخوانی‌اش با ساختارهای پیر و کهنه در دو عرصه دیگر آشکار شده است. شکاف اساسی میان خانواده و جامعه از یک سو و بازار و سیاست از سوی دیگر قصه اعتراضات را برای ما شرح می‌دهد. بدین معنا اعتراضات زنان نباید صرفاً به مسئله پوشش تقلیل داده شود، اگرچه مسائل اقتصادی و سیاست نیز نباید مانع دیدن مناقشه مهم بر سر پوشش و سبک زندگی و آزادی‌های مدنی زنان قرار گیرد. پدیده‌ها به هم وابسته‌اند و بر هم تأثیر هم‌افزا دارند.

### جابه‌جایی جمعیتی

در کنار مؤلفه‌هایی که ساختار سنی و نسلی و جنسیتی در شکل‌گیری جامعه جدید ایجاد کرده است جابه‌جایی‌های عظیم جمعیتی هم نقش مهمی داشته‌اند. دو شکل کلی از جابه‌جایی؛ یعنی داخلی و خارجی را می‌توان از هم تفکیک کرد که در نهایت هم برخاسته از نارضایتی‌هایی و همچنین منتج به نارضایتی‌هایی بیشتر شده است. در طول دو دهه گذشته حجم عظیمی از جمعیت روستاها و شهرهای کوچک به کلانشهرها روی آوردند. مهاجرت از کلانشهرها به حاشیه‌ها و از شهرستان‌ها و روستاها به حاشیه‌های شهرها شکل دیگری از موقعیت در حاشیه بودن و پا درهوا بودن را پدید آورده است. فشارهای مهاجرتی در کنار تورم مستمر و گرانی سکونت در کلانشهرها منجر به سکنی‌گزینی در اشکال متفاوت از جمله در شهرهای اقماری و روستاهای اطراف کلانشهر شده است. سرریز جمعیت، شکل روستاهای ما را به کل متحول کرده است. برای نمونه، بیش از ۳۰ روستای بالای ۵ هزار نفر ساکن در استان تهران داریم که در مجموع جمعیتی بالغ بر ۳۳۲ هزار نفر را دربر می‌گیرد. این جمعیت در مقیاس شهری برابر است با جمعیت شهرری یا شهر کاشان و بزرگ‌تر از حدود ۳۰۰ شهر ایران است. از دیگر سو، ۱۳ شهر اقماری در اطراف تهران وجود دارد که در مجموع حداقل ۴ میلیون جمعیت را در خود قرار داده است. اغلب این روستاها و شهرهای اقماری به‌طورکلی از تهران ارتزاق می‌کنند و به لحاظ اشتغال و فراغت به تهران وابسته‌اند و در مجموع از نارضایتی نسبت به امکانات زندگی و تأسیسات شهری و نابرابری‌های مرکز-پیرامون رنج می‌برند.

در اینجا داستان شهرهای چون اسلام شهر و کرج و شهریار که در این محاسبه نیامده است جداست. این اتفاق برای بیش از ده شهر ایران که بالای یک میلیون جمعیت دارد رخ داده است. حاشیه‌های این شهرها تقریباً با جمعیتی که درون شهرهاست برابری می‌کند یا به سرعت در حال پیشروی است. این حجم جمعیت عظیمی که بی‌شکل و بی‌قرار در گردش‌اند برای شغلی بایات، هویتی منسجم و شرایط زندگی بهتر، موج عظیمی از نارضایتی را درون خود پرورش داده‌اند. جمعیتی ناراضی که تصور از حاشیه بودن را در مقایسه با چند دهه گذشته تغییر دادند، لشکر تحصیلکرده بیکاری که در انتظار زمینه بروز نارضایتی‌ها به اشکال متفاوت اعتراضی است. حاشیه بزرگ کلانشهرها مجموعه‌ای نامتجانس از نیروها را در کنار یکدیگر جای داده است. در این میان از تحصیلکرده‌های شهرهای کوچک مهاجر که عمدتاً جوان هستند گرفته تا افرادی از فروطبقه‌های مهاجر که نه تحصیلات و نه شغل دارند تا مهاجران شاغلی که به واسطه تورم از مراکز کلانشهرها رانده شدند و به اقمار پیوستند. رساله دکتری نیلوفر باغبان‌مشیری با عنوان «تجربه بیگانگی در فضای شهری تهران» (۱۴۰۱) بخش کوچکی از این جامعه را مطالعه کرده است. او نشان داده که چگونه زمان برای همه این‌ها بسیار کوتاه و فشرده شده است. از این‌رو برای بقا نیازمند اقداماتی فوری هستند، مرگ و بیماری برایشان بسیار دم‌دستی و امید مفهومی غیرقابل تصور است و تنها چیزی که آن‌ها را به زندگی تشویق می‌کند انتظار است! همین انتظار آن روی سکه کلانشهرها را مستعد خیزشی عظیم کرده است. از سوی دیگر، جمعیت قابل توجهی به تدریج ظرف چهار دهه از ایران پساانقلابی خارج شدند (آمارهای قطعی و معتبری وجود ندارد اما برخی سایت‌ها از ۸ تا ۱۲ میلیون مهاجر ایرانی را گزارش کرده‌اند). آنان در دوره‌های مختلف بحران‌های سیاسی و اقتصادی، دانشگاه، خانه، شغل و تعلقات عاطفی خود را با ناراحتی رها کردند و راه مهاجرت را انتخاب کردند. مهاجران عظیمی از نسل‌های تحصیلکرده و ناراضی از وضعیت موجود، در طول سال‌ها کوشیدند تصویری از وطن مورد انتظار خود را مستمر در ذهن خود بازسازی کنند، با مهاجران دیگر در غربت به گفت‌وگو بنشینند، ارتباط خود را با ساکنان وطن یعنی دوستان و خویشان خود

حفظ کنند. این نکته وقتی مهم می‌شود که به تحقیقات جامعه‌شناسان در مورد اینکه حتی تحصیل در خارج از ایران به‌عنوان راهی برای مهاجرت در نظر گرفته شده توجه شود. در مقاله «سودای مهاجرت» (۱۳۹۸) محققان نشان دادند که چگونه مهاجرت به‌صورت یک امکان ذهنی در ایران تصویر یک پادآرمانشهر ایرانی را در برابر آرمانشهر غربی قرار داده است.<sup>۴</sup> در این خصوص چیزی که باید جدی گرفته شود مهاجرت ذهنی فرزندان دهه ۹۰ از بدو تولد است که با تحولات نام‌گذاری فرزندان که کمی جلوتر از آن سخن گفتیم بی‌ارتباط نیست. داستان از این قرار است که در یکی دو دهه اخیر طبقات متوسط فرزندان خود را در کشورهای اروپایی و امریکایی به دنیا می‌آورند و اسامی خنثی و متناسب با محل تولد در کشور خارجی برمی‌گزینند، چراکه فرزندانشان را از بدو تولد ساکن سرزمینی غیر از ایران تصور می‌کنند. از این‌رو رابطه مهاجرت و نام‌آیدی باید جدی گرفته شود. این والدین حتی برای چند دهه دیگر نیز کورسویی از امید در کشور نمی‌بینند.

حمید نفیسی در ساخته شدن فرهنگ‌های در تبعید: کانال‌های تلویزیونی ایرانی در لس‌آنجلس<sup>۵</sup> نشان داد که چگونه تلویزیون در تبعید با تولید و پخش سریال‌ها و فیلم‌فارسی‌ها و همین‌طور موسیقی لس‌آنجلسی راهی برای پر کردن این شکاف برای نسل مهاجر انقلاب ۵۷ برآمده بود، اما اینک، نسل مهاجر جدید نمی‌خواهد از بازنمایی‌های تصویری پیش‌ساخته استفاده کند، می‌خواهد خودش در خلق تصویر سهمی باشد. تفاوت این است که این‌ها دیگر نسل تلویزیون نیستند، بلکه در عصر شبکه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند که مایل‌اند با جامعه مادری خود در تعامل مستقیم باشند.

مهاجران به‌عنوان مجموعه‌ای نامتجانس به این آگاهی رسیده‌اند که در یک چیز مشترک‌اند: یعنی آوارگی. آنان به‌خوبی دریافته‌اند مهاجرت در حکم نوعی تبعید است و به‌منظور کاستن رنج تبعید انتظار را ایدئولوژی خود می‌سازند، از این‌رو تمایل به شرکت در

اعتراضات در آن‌ها فزونی می‌گیرد. از سوی دیگر، فرزندان نسل‌های مهاجر که هرگز ایران را ندیده‌اند از طریق مشارکت در اعتراضات هویت ترک‌خورده خود را بازسازی می‌کنند. مهاجران مانند روحی سرگردان همچنان در سرزمین

**”**  
**مهاجران به‌عنوان مجموعه‌ای نامتجانس به این آگاهی رسیده‌اند که در یک چیز مشترک‌اند: یعنی آوارگی. آنان به‌خوبی دریافته‌اند مهاجرت در حکم نوعی تبعید است و به‌منظور کاستن رنج تبعید انتظار را ایدئولوژی خود می‌سازند، از این‌رو تمایل به شرکت در اعتراضات در آن‌ها فزونی می‌گیرد**

مادری خود حضور دارند، این‌گونه است که آنان نیز به‌مثابه نیروی مؤثر برای تغییر وضع موجود عمل می‌کنند. آنچه هر دو جبهه جمعیتی مهاجر (مهاجران حاشیه کلانشهرها و مهاجران برون‌مرزی) را به هم متصل نگاه می‌دارد همین مفهوم انتظار است.

## جابه‌جایی در گروه‌های مرجع در جامعه شبکه‌ای شده

مؤلفه‌هایی چون تحولات سنی، نسلی، جنسیتی و جمعیتی تماماً در بستر جامعه شبکه‌ای صورت‌بندی جدیدی را ممکن کرده‌اند. از دهه ۹۰ شمسی بدین‌سو، ایران نیز همانند بسیاری از کشورها، وارد قلمرویی جدید به نام جامعه شبکه‌ای شده است. منطق چنین جامعه‌ای با شکلی بسیار پیچیده از سازمان‌دهی و مدیریت سروکار دارد. قدرت یافتن شبکه‌های اجتماعی و برآمدن شکل جدید پیوندهای اجتماعی، دولت‌ها را که عمدتاً با ساختار عمودی و سلسله‌مراتبی کار می‌کنند به شگفتی واداشته است، درحالی‌که مناسبات اجتماعی درون شبکه‌های اجتماعی، مسطح‌تر و افقی بوده است و رهبران جدید درون آن ظهور کردند که با مناسباتی جدید با پیروان خود مواجه می‌شدند. ما ظرف یک دهه گذشته شاهد چرخشی مردمی<sup>۶</sup> بودیم که رویت‌پذیری آدم‌های معمولی را بیشتر کرده است. هم مردم سبک زندگی و هویت دلخواه خود را حداقل فراتر از خواست‌های دولت-ملت‌ها برمی‌سازند و هم شخصیت‌های مرجع نوظهوری در برابر آنان ظهور کرده‌اند.

در ایران، به لحاظ کمی فقط درون شبکه‌های اینستاگرام و واتساپ و تلگرام هریک به‌تنهایی به‌طور میانگین ۴۵ میلیون کاربر فعال وجود دارد. بر اساس گزارش بازار فروشگاه‌های اینستاگرامی و صنعت تجارت اجتماعی ۱۴۰۱ ضریب نفوذ شبکه اجتماعی در ایران ۷۱ درصد بوده است. این به معنای ورود ایران به جامعه‌ای کاملاً جدید است که قدرت اطلاع‌رسانی و اطلاعات از اختیار دولت‌ها خارج شده است. در چنین وضعیتی از پیچیدگی روابط و مناسبات میان افراد و گروه‌ها، نقش اشخاص مشهور و سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها که درون آن تولید می‌شوند بسیار حیاتی می‌شود. نسل‌های جدید درون جامعه شبکه‌ای علاقت خود را سامان می‌دهند و رهبران عقیده خود را پیدا می‌کنند و هرچه بیشتر از رسانه‌های رسمی فاصله می‌گیرند.

تحولاتی که عمدتاً به ظهور شبکه‌های اجتماعی و مردمی‌تر شدن رسانه منجر شده است، نه‌تنها نقش گروه‌های مرجع سنتی را کم‌رنگ کرده است، بلکه اعتبار رسانه‌های سنتی و به‌خصوص تلویزیون دولتی در ایران را به چالش کشیده است. در موج سوم ارزش‌ها و نگرش‌ها در سال ۱۳۹۴ لیستی از گروه‌های مرجع برای افراد فهرست شده است که



در میان آن فقط خانواده توانسته بود آن هم تنها به میزان ۳۸ درصد در فرد تأثیرگذار باشد. همه اشکال شناخته شده گروه‌های مرجع، نقش چندانی در تصمیم‌گیری‌های فرد در مسائل سیاسی و موضوعات مهم نداشته‌اند. با توجه به فاصله زیادی که از سال ۹۴ به این سو داریم و اضافه شدن نسل دهه هشتادی‌ها، اضمحلال نقش گروه‌های مرجع سنتی بیشتر خود را نشان خواهد داد.

### نتیجه‌گیری

جریان‌های اعتراضی در ایران پس‌انقلاب از دو لایه درهم‌تنیده کلی در جامعه برخوردار است: یک لایه از آن را تحقیقات پیمایشی ظرف چند دهه گذشته به‌خوبی آشکار کردند که خود را بیشتر در دو سطح مشکلات اقتصادی (بیکاری، مسکن و تورم) و سطح مشکلات اجتماعی (بی‌اعتمادی، دروغ‌گویی، ریاکاری و چاپلوسی و به‌طورکلی تضعیف ارزش‌های اخلاقی) نشان داده است. لایه دیگری وجود دارد که بیشتر فرهنگی است و با سبک زندگی و آزادی‌های شخصی همراه است و به‌طورکلی می‌توان آن را با به رسمیت شناختن چیزهای معمولی (از چیز خوردن، قدم زدن، کنسرت یا ورزشگاه رفتن) بیان کرد. این قبیل مطالعات بیشتر در تحقیقات کیفی به‌طور خاص در عرصه مطالعات فرهنگی، مطالعات زنان و مطالعات جوانان دنبال شده است. در این نوشتار در کنار نشان دادن تعمیق اعتراضات در لایه اول نشان دادیم که شکلی از اعتراضات کمتر جدی گرفته شده نیز همواره وجود داشته است و مسیری متفاوت را از دل جنبش زندگی روزمره در طول چندین دهه گشوده است. این اعتراض یا مقاومت، در نام‌گذاری‌ها، شکل مسافرت، نحوه لباس پوشیدن، آرایش، نحوه اجتماع و حضور در مکان‌های مشخص، نوع و شکل مصرف رسانه‌ها، همواره توسط جمعیت‌های معترض تبلور یافته است؛ اما از دهه ۹۰ این اشکال از جنبه‌های فردگرایانه‌تر به شکل جماعت‌های فرهنگی تبدیل شد و در دهه ۱۴۰۰ از طریق تلاقی با نارضیاتی‌های لایه اول نمودی آشکارا سیاسی یافت.

مرگ مهسا امینی صرفاً جرقه‌ای بود برای پیوند زدن این دو لایه به کمک مو و بدن زنانه. بدین ترتیب، لایه‌های آشکار اعتراضات؛ یعنی اقتصادی و نظم سیاسی با لایه‌های پنهان‌تر آن؛ یعنی آزادی چگونه بودن و چگونه زیستن ذیل سایه مهسا امینی با یکدیگر ملاقات کردند. موی زن که همواره محل چالش بنیادین فرهنگ مذهبی در ایران بوده، اینک توانسته است به‌مثابه پلی میان شکاف‌های اجتماعی چون سنی، نسلی، جنسیتی و قومیتی و مذهبی عمل کند و نوعی مفصل‌بندی میان آن‌ها را ممکن کرده که ضمن حفظ ترک‌های میانشان، بدان‌ها انسجام و اتصالی موقتی دهد.

مو و بدن زنانه، در عین حال مبنای محکمی برای ایجاد هراس اخلاقی در روایت‌های رسمی از اعتراضات اخیر بوده است. بر مبنای این هراس اخلاقی، معترضین دارای خصایصی چون اعتیاد به الکل و مواد مخدر، برهنگی و فساد اخلاقی، فرزند طلاق و دارای مشکلات هیجانی و آلت دست شیاطین رسانه‌ای دشمن هستند. هراس اخلاقی در شرایط ترک برداشتن دیوار هژمونی به دلایل جابه‌جایی‌های پنج‌گانه‌ای که ذکر کردم تأثیر محدودی در جامعه گذاشته است. اینک، جابه‌جایی‌های عظیمی که در دو دهه اخیر در ایران شاهد بودیم ضرورت تحولات بنیادین در عرصه سیاسی را اجتناب‌ناپذیر کرده است. درست است که ایدئولوژی منسجمی هنوز در فرآیند جنبش اجتماعی متأخر ظهور نکرده، اما بی‌احتیاطی است که اگر آن را فاقد هیچ‌گونه نظام ارزشی و ایدئولوژیکی تصور کنیم. شعارهایی که در این اعتراضات سر داده شده است و مهم‌ترینشان زن، زندگی و آزادی بر وجه ایجابی (آرزوی یک زندگی معمولی) و عناصری چون فقدان چشم‌انداز و امید و نارضیاتی از فساد گسترده، احساس تبعیض، دیده نشدن، خود به‌مثابه وجه سلبی آن عمل کرده است. این عناصر متکثر، به‌مثابه سیمانی میان جمعیت متفاوت ناراضیان (طبقات اجتماعی و گروه‌های به‌ظاهر متعارض) نقشی پیونددهنده داشته و توانسته است به سمت ایجاد بلوک تاریخی قدرتمندی گام بردارد. ۲۷ ■

### پی‌نوشت:

1. progressive
۲. شهباهی (۱۳۸۹) در کتاب صنعت-فرهنگ ظاهر آرای و زیباسازی بدن در ایران نشان داده است که چگونه مصرف لوازم آرایشی در بین خانواده‌های شهری در دهه ۸۰ گسترش یافته است.
۳. دفتر طرح‌های ملی (۱۳۸۰)، یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ویرایش اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. فروپاشی اجتماعی، ماهنامه آفتاب، سال ۱۳۸۱، دوره ۱، شماره ۱۹.
۵. دفتر طرح‌های ملی و مرکز ملی رصد اجتماعی (۱۳۹۵)، پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، گزارش کشوری.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.  
۶. آینده پژوهی سال ۱۳۹۷، گزارش آینده‌بان، <http://www.ayandeban.ir>

7. age shift
8. Generational shift
9. Gender shift
10. Population shift
11. Reference group shift

۱۲. کلاهی، محمدرضا (۱۴۰۰) زمینه‌مندی و زمینه‌زدودی آموزش عالی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۳. کشاورز، خدیجه، (۱۳۹۸) امید و ناامیدی در میان دانشجویان؛ مورد مطالعه دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۴. گودرزی، محسن (۱۳۹۷) تحول کیفی افکار عمومی در ایران، تفسیر یافته‌های نظرسنجی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۵. گودرزی، محسن، «شهروند عاصی و احتمالات آینده»، ماهنامه اندیشه پویا، شماره ۶۳، آذر و دی ۹۸، صص ۴۷ تا ۵۰.
۱۶. موزه، ژرار (۱۳۹۹) دوره‌های نسلی و نسل‌ها، ترجمه حمیدرضا قلی‌پور، انتشارات شیرازه.
۱۷. بالس، کریستوفر (۱۳۸۰) ذهنیت نسلی، ترجمه حسین پاننده، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۹.
۱۸. تحول نام‌گذاری کودکان تهرانی؛ ۱۳۹۴-۱۳۷۵، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۱۹. تحقیق گفت‌وگوی بین نسلی در جامعه ایران، با تأکید بر مسائل زنان، دختران و خانواده، در سال ۹۹ در انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات انجام داده‌ام.
20. Personalized
۲۱. طرفداران سرسخت انیمه‌ها و مانگا (داستان مصور ژاپنی).
۲۲. صمیم، رضا (۱۳۹۹) مواجهات نسلی و ثبات سیاسی در ایران معاصر، پژوهشگاه مطالعات راهبردی
۲۳. نگاه کنید به مقاله «دلایل و زمینه‌های تنه‌زبانی زنان تهران: خانه‌ای از آن خود»، دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، دوره ۱۱ شماره ۲.
۲۴. نگاه کنید به امید آسایش و همکاران، ۱۳۹۸، «سودای مهاجرت: میل به مهاجرت و تصویر ذهنی از غرب»، فصلنامه مطالعات فرهنگی و اجتماعی شماره ۵۷.
۲۵. نفیسی، حمید (۱۳۸۲) ساخته شدن فرهنگ‌های در تبعید: کانال‌های تلویزیونی ایرانی در لس‌آنجلس، در کتاب مطالعات فرهنگی، ویراسته سایمون دیورینگ، ترجمه نیما ملک‌محمدی و شهریار وقفی‌پور.
26. The 'demotic turn'
۲۷. این نوشتار دل‌مشغول توضیح شرایط ظهور چنین رویدادی بوده است، تحلیل شکل قوام‌یافته این جنبش، سازمان‌دهی درونی و تحلیل فرآیندی و پیامدی آن و همچنین نگاهی انتقادی بدان، نیازمند فاصله‌گیری زمانی بیشتری از آن است.

# انتخاب نوع حکومت تابع نظر اکثریت است

ایده تشکیل مجلس مؤسسان فراگیر، از همه سلاقی و علایق، در گفت‌وگو با سید علیرضا حسینی بهشتی



احمد هاشمی: شهید آیت‌الله سید محمد بهشتی را می‌توان مهم‌ترین نظریه‌پرداز انقلاب دانست. وی از دهه ۴۰ خورشیدی در سخنرانی‌ها و مکتوبات خود به مفهوم حکومت اسلامی اشاره می‌کند. جامعه‌ای آرمانی که نه ایرادهای حکومت‌های جمع‌گرا را دارد و نه مشکلات احتمالی دولت‌های دموکراتیک. اکنون که بیش از چهار دهه از استقرار جمهوری اسلامی می‌گذرد، طرح این پرسش بیراه نیست که ساختارهای مستقر چه نسبتی با اندیشه‌های آیت‌الله بهشتی دارند. آیا این همان الگویی است که آیت‌الله شهید ترویج و تبلیغ می‌کرد؟

دکتر سید علیرضا بهشتی عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس است. وی تحقیقات و تألیفات زیادی در زمینه علوم سیاسی داشته همچنین در زمینه نواندیشی دینی صاحب نظر است. این گفت‌وگو با بحث درباره آرای آیت‌الله بهشتی درباره حکومت‌داری آغاز شده است. در ادامه علیرضا بهشتی به مسائل جاری کشور اشاره می‌کند و راهکارهایی برای برون‌رفت از مشکلات کنونی ارائه می‌کند. او معتقد است جمهوری اسلامی با نظر اکثریت مردم مشروعیت یافته و در ادامه نیز پایه و اساس حکومت خواست اکثریت است: «جمهوری اسلامی یک ایده است، اما ممکن است اکثریت مردم نپذیرند. آن وقت چه بخواهیم چه نخواهیم نمی‌توانیم آن را تحمیل کنیم، مگر بر اساس زور عمل کنیم».

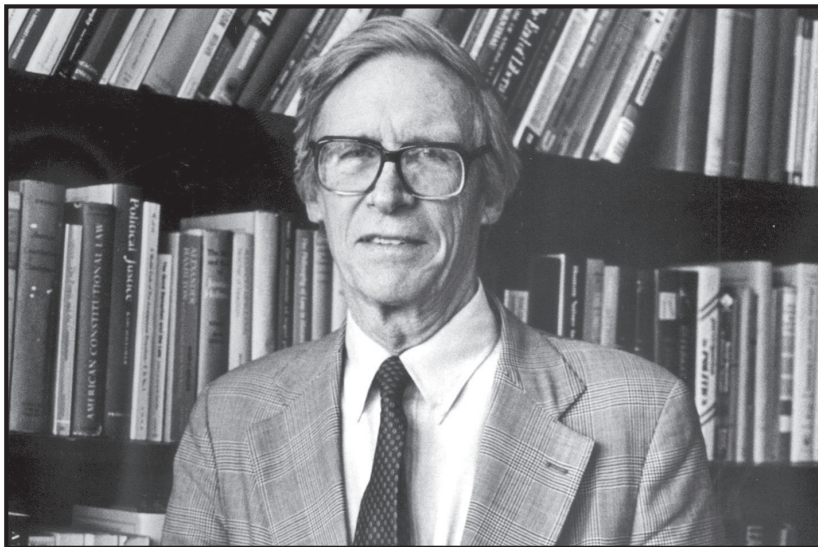
جامعه مسلکی مزایایی دارد؛ چه آن مسلک دین باشد چه هر مکتب اخلاقی یا فلسفی دیگر. در کنار مزایایش، مضراتی هم دارد. مزایایش این است که سرمایه اجتماعی در آن بالاست و افراد با تکیه بر اعتماد و اعتبار متقابل زندگی می‌کنند. شاخص اعتماد که این روزها درباره آن زیاد سخن گفته می‌شود در این جامعه بالاست. بازه آن هم زیاد است، چون اشتراک مساعی برای پیشبرد کاری یا هدفی به آسانی شکل می‌گیرد، اما از جمله معایب آن این است که گاهی اعضای یک جامعه مسلکی به قدری بر هویت جمعی‌شان تعصب دارند که از همزیستی مبتنی بر تساهل و مدارا با کسانی که عضو نیستند ابا دارند.

پرسش مهم این است که چگونه باید این اتحاد با «خود» و افتراق با «دیگری» را سامان داد تا در آن واحد ممکن باشد؟ امروزه این موضوع در فلسفه سیاسی و به‌طور کلی در سیاست، در کانون مباحثات قرار دارد. اگر بخواهم از «جان رالز» به‌عنوان احیاگر فلسفه سیاسی معاصر نقل قول کنم، پرسش این است که چگونه می‌توان در یک جامعه سیاسی که شهروندان آن پایبند مکاتب جامع و فراگیر دینی، فلسفی یا اخلاقی متعددی هستند، یا به تعبیری که بیشتر می‌پسندم، پیرو الگوهای زیستی متفاوتی هستند، نظام همکاری عادلانه‌ای به وجود آورد که اجتماع سیاسی از پیشرفت و ثبات برخوردار باشد و همه شهروندان در یک هم‌زیستی مسالمت‌آمیز باشند. این بحث در دهه ۱۹۹۰ بازتاب اراده‌ای است که برای برپایی جامعه‌ای عادل و در عین حال آزاد پدید آمد. در حال حاضر، با رشد فزاینده موضوع «سیاست هویت»، بحث فراتر از پارادایم عدالت توزیعی رفته است. مثلاً می‌بینیم «مایکل سندل» در کتابی که اخیراً هم به فارسی با عنوان استبداد شایستگی منتشر شده، موضوع به رسمیت شناخته شدن تنوع و تعدد هویتی شهروندان به‌طور مشخص در صدر فهرست شاخص‌های جامعه عادل قرار گرفته است. این تحول در آثار اندیشمند لیبرالی

برخی فکر می‌کنند بحث جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی بحث متأخری است. می‌گویند روحانیون انقلاب را مصادره کردند، در حالی که چپ‌ها انقلاب کرده بودند. آیت‌الله بهشتی در دهه ۴۰ درباره حکومت اسلامی و جامعه اسلامی صحبت می‌کند و بسیاری از احکام را به تشکیل حکومت اسلامی ارجاع می‌دهد و می‌گوید اگر ولی فقیه باشد جامعه چگونه است و برعکس. الگویی که ایشان ارائه می‌کند، نوعی جامعه مسلکی است که بر اساس آرمان‌های مشترک مردم بنا شده است. در آغاز درباره همین جامعه مسلکی توضیح دهید که خوانندگان ما بیشتر با این مفهوم آشنا شوند.

در مجموعه کتاب‌های تعلیمات دینی پیش از انقلاب که بعداً با عنوان شناخت اسلام منتشر شد، آقایان بهشتی، باهنر و گلزاده‌غفوری بحثی دارند که سرآغاز آن ولایت، به معنی پیوند مسلکی، است. گفته می‌شود باید بین اجتماع ارادی و تصادفی تمایز قائل شویم. مثلاً کسانی که در خیابان هستند یک اجتماع تصادفی هستند. اراده نکرده‌اند کنار هم قرار بگیرند و تنها وجه اشتراکشان، عبور از خیابان و یا ایستادن در آنجاست. برخی ساکن آن خیابان هستند، اما برخی فقط عبور می‌کنند و ارتباط خاصی با آن محله ندارند. اینجا ما صحبت از اجتماع تصادفی می‌کنیم، اما زمانی عده‌ای برای انجام یک کار مشترک دور هم جمع می‌شوند. اینجا بحث جامعه ارادی یا کامیونیتی<sup>۱</sup> است (من برای کامیونیتی معادل جماعت را نمی‌پسندم و بیشتر جامعه را به کار می‌برم و برای سوسیالیتی<sup>۲</sup> اجتماع. مصادیق آن را بررسی کردم دیدم این دو معادل بهتر است، البته در برخی کاربردهای مضاف مشکلاتی هم همراه دارد).





جان رالز

مثل «فرانسس فوکویاما» هم مشاهده می‌شود. دیگر ایده «پایان تاریخ» و «پایان ایدئولوژی» مطرح نیست، چون به آرزوی مدرنیته برای یکپارچه‌سازی هویت انسان‌ها به‌عنوان ایده‌ای که هم ناممکن است و هم نامطلوب نگریده می‌شود. اندیشمندان جامعه‌گرایی مثل چارلز تیلور در همان دهه ۱۹۹۰ به تضاد ذاتی سیاست مدرن توجه دادند: تضاد میان سیاست جهان‌شمول‌گرا که حاصل ایدئولوژی سیاسی یکسان‌ساز مدرنیته است؛ و سیاست خاص‌گرا که رمانتیک‌ها به آن دامن زده‌اند. من از یک طرف انسانی مانند سایر انسان‌ها هستم که باید حقوقی برابر داشته باشم و از سوی دیگر انسان خاصی هستم که باید برای حفظ هویت خاص خود، از حقوقی خاص برخوردار باشم. این معضل ذاتی سیاست مدرن و اجتماعات سیاسی مدرن است که باید برای آن پاسخی قانع‌کننده پیدا بشود.

به رسمیت شناختن تعدد و تنوع، آنچه رالز آن را «واقعیت پلورالیسم» می‌نامد، امروزه چنان در کانون حوزه سیاست قرار گرفته که به نظر من سیاستمدار، کنشگر سیاسی و دانشمند علوم سیاسی‌ای که متوجه صورت مسئله نشود، الفبای سیاست را نمی‌داند. سیاست به معنی صرف اداره یک کشور نیست، چون آن یک بحث مدیریتی است، بلکه مسئله چگونگی اداره کشور به‌گونه‌ای است که برای انسان به‌عنوان موجودی اخلاقی مطلوب باشد. این معضل در تمام کشورهای جهان به درجات و اشکال مختلف خودش را نشان داده و به همین خاطر سیاست هویت در کانون مبارزات سیاسی قرار گرفته است، در ایالات متحده آمریکا، اروپا و سایر کشورها بروز کرده و ناتوانی نئولیبرالیسم در مواجهه با آن هم به‌گسترش آن دامن زده و چون نمی‌تواند آن را حل کند، به تعبیر فوکویاما، به‌سوی نومحافظه‌گرایی گرایش پیدا می‌کند. نومحافظه‌کاری هم به‌سوی ملت‌گرایی نژادمحور تحول یافته و معضل بزرگی برای کشورهای خواهان دموکراسی شده است. الان این مسئله است که باید حل شود.

**آیت‌الله بهشتی معتقد است پیش شرط انتخاب‌گری، آزادی و آگاهی انسان است و نقش خدا و پیامبران و امامان باید طوری باشد که به آزادی انسان خللی وارد نکنند. حد آزادی در جامعه مسلمانان تا کجاست؟ ایشان می‌گویند دموکراسی خوب است، اما ما یک مدل بهتر از آن داریم. به نظر ایشان ایراد دموکراسی این است که اگر اکثریت به یک روبه غیراخلاقی مانند خودکشی خودخواسته رأی دادند آن موضوع به قانون تبدیل می‌شود، اما در جامعه اسلامی، حکومت بر اساس احکام**

**الهی تصمیم می‌گیرد و اگر به فرض هشتاد میلیون خواسته‌ای داشتند که به تشخیص حاکم خلاف احکام الهی بود، نظر حاکم صائب است. ایشان حاکم اسلامی را ملزم به پاسخگویی می‌دانند، اما وقتی شخصی چنین قدرتی داشته باشد، چه نیازی به پاسخگویی دارد؟ آیت‌الله بهشتی در بحث شکنجه می‌گوید شکنجه مطلقاً ممنوع است، حتی در شرایط اضطراری، چون ممکن است تبدیل به رویه شود، اما در مسئله حکومت‌داری این حق و تورا به حاکم می‌دهد که در شرایط خاص خلاف نظر اکثریت عمل کند.**

«نه، آنچه مطرح است حکومت قانون موافق فقه است نه مبتنی بر تشخیص فردی. برای همین است که در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی تأکید می‌کند که شکنجه مطلقاً ممنوع است، چون اصول اخلاقی وجود دارند که هیچ حاکمی نمی‌تواند زیر پا بگذارد؛ یعنی ولایت حکومت بر مردم اولاً دوطرفه است، ثانیاً مقیده است؛ مقید به قانون. مبنای مشروعیت حکومت دینی در گذشته با امروز تفاوت دارد. آیت‌الله بهشتی تأکید می‌کند که امامت در دوران حضور معصوم تعیینی است، ولی تحمیلی نیست و در زمان غیبت معصوم نه تعیینی است و نه تحمیلی. آیت‌الله بهشتی می‌گویند در زمان غیبت معصوم، این ما مردم هستیم که زمامدار را برمی‌گزینیم و هم ما مردم هستیم که او را عزل می‌کنیم؛ بنابراین، مشروعیت و مقبولیت به مردم برمی‌گردد.

با توجه با این زیربنای مهم، حکومت اسلامی چگونه تشکیل می‌شود؟ پاسخ آیت‌الله بهشتی این است که اگر زمانی عده‌ای از مردم جمع

شدند و گفتند می‌خواهند نظامی بر اساس ارزش‌های اسلامی داشته باشند، آن وقت حکومتی که تشکیل می‌شود، بدیهی است که باید اسلام‌شناسان بر آن حاکم باشند. توجه داشته باشید که آیت‌الله بهشتی فقیه به معنای سنتی را که به روحانیت منحصر می‌شود قبول ندارد و می‌گوید معمم بودن ملاک نیست، بلکه اسلام‌شناس بودن در هر لباسی که باشد، مهم است. پس باید این حکومت با نظر اسلام‌شناسان اداره شود، ولی این هم باز به این معنی نیست که آن‌ها فراتر از قانون هستند، چون حکومت بر پایه یک قرارداد اجتماعی شکل گرفته است. این موضوع «قرارداد اجتماعی» در متن مواضع حزب جمهوری اسلامی آخرین متنی است که آیت‌الله بهشتی نوشته و به صراحت آمده است.

پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اکثریت مردم ما می‌خواستند یک جامعه اسلامی داشته باشند. من به اینکه آگاهی اقتضای مختلف مردم درباره ماهیت حکومت اسلامی چه میزان بود کاری ندارم، هرچند انصاف نیست همه را با یک چوب برانیم و ناآگاه بدانیم. به هر حال این مردم در رفتارندوم شرکت کردند و با آرای بسیار بالا به جمهوری اسلامی رأی دادند. ما نمی‌توانیم در زمینه آگاهی‌های سیاسی، از مردمی که ۲۵۰۰ سال در یک نظام استبدادی زندگی کردند و تجربه و تمرین دموکراسی نداشتند و مردمی که در یک حکومت دموکراتیک زندگی کرده‌اند انتظار یکسانی داشته باشیم! این اولین تجربه و تمرین دموکراسی برای ایرانیان بود. بیشتر مردم به دلیل اعتمادشان به رهبری به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند و این اعتماد هم در طول مسیر کسب شده و کسی به آن‌ها تحمیل نکرده بود. کسی آیت‌الله خمینی را به رهبری منصوب نکرد و در مسیر نهضت و انقلاب این اعتماد به وجود

آمد. البته گفتمان نواندیشی در میان قشر متوسط تحصیلکرده که موتور محرکه اصلی انقلاب بودند تأثیر زیادی داشت و بیش از یک دهه آرزویشان این بود که جامعه اسلامی تشکیل شود، اما اکثریت مردم وارد بحث نواندیشی دینی نمی شدند و تنها بر اساس اعتمادی که به رهبری نهضت داشتند، می خواستند از استبداد رهایی یابند.

بعد از آن، مسئله تدوین قانون اساسی به میان آمد. مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی بر مبنای نظر مردم در آزادترین انتخابات تاریخ این کشور شکل گرفت. باید توجه داشت در مجلس، همه یکدست نبودند و جریانات مختلفی بودند.

جریان نواندیشی دینی در مجلس خبرگان در اقلیت بودند. در مصاحبه‌ای از آیت‌الله بهشتی می پرسند چرا زنان نمی توانند رئیس جمهور شوند، در جواب می گوید: «من شخصاً اعتقاد دارم با توجه به آیات و روایات سازگار با آیات قرآن، زنان هم می توانند زمامدار اداره کشور بشوند، اما به هر حال، قانون با رأی اکثریت نمایندگان تصویب می شود و عده زیادی با این عقیده مخالف بودند. عده‌ای تأکید داشتند که ماده قانونی مربوطه با آوردن قید «مرد» به مردان منحصر شود، اما ما گفتیم کلمه «رجل» آورده شود، چون راه را باز می گذارد و می توان بعداً آن را موسع تر تفسیر کرد. ایشان امیدوار بود با گذشت زمان و گسترش گفتمان نواندیشی دینی، عالمان دینی پیرو اسلام سنتی هم قانع شوند که زنان هم می توانند وارد این عرصه شوند».

وقتی به مذاکرات مجلس خبرگان نگاه می کنید از این اختلاف نظرها زیاد دیده می شود. در یکی از جلسات آخر مجلس، مسئله بازننگری مطرح می شود و بحث به بن بست می رسد. من برداشت شخصی ام این است که آیت‌الله بهشتی می خواهد همان ابهام باقی بماند و چیزی تصویب نشود، چون آیت‌الله منتظری و برخی دیگر از اعضا نظرشان این بود که برخی اصول مشخص شود که به هیچ عنوان نشود از آن عقب نشست، از جمله اصل ولایت فقیه. آقای بهشتی می گوید این به لحاظ منطقی عملی نیست، چون همان مردمی که آن اصول را مشروعیت بخشیدند و قانونی کردند، می توانند آن را ملغی کنند. اگر روزی مردم تصمیم گرفتند که اساساً این نظام نباشد، کسی نمی تواند جلویشان را بگیرد، چون نظام مشروعیت خود را از همان مردم گرفته است. البته منظور، اکثریت مردم است. در عمل چاره‌ای نداریم که رأی اکثریت را بپذیریم، چون بشر فعلاً راهکار دیگری که بتواند همه افراد را دربر گیرد سراغ ندارد. من بارها گفته ام این طور نیست که نظر اکثریت همیشه درست بوده باشد، اما وقتی در طول تاریخ نگاه می کنیم، معدل خطا و فساد در تصمیمات جمعی کمتر از تصمیمات فردی است. چطور باید با تنوع

و تعدد گفتمان‌های موجود در جامعه برخورد کرد؟ آیت‌الله بهشتی می گوید اینجا باید احزاب

وجود داشته باشد و هر حزبی گفتمانی مدون و روشن و اعلام شده داشته باشد. چه کسی می تواند تعیین کند چه سیاست‌هایی جامعه را اداره کند؟ اینکه کدام گفتمان کشور را اداره کند چگونه معین می شود؟ رأی مردم در انتخابات. هر حزبی نمایندگی فکری یک گفتمان را دارد ولی در نهایت این مردم هستند که تعیین می کنند چه حزبی با چه افکاری جامعه را اداره کند. ایشان مصر بود که مارکسیست‌ها و دیگر احزاب هم باید فعالیت خود را داشته باشند و محدودیتی نباید برای احزاب باشد. آیا حزبی که با

آزادی سیاسی مردم مخالف است هم می تواند فعالیت کند؟ مسلماً نه. وقتی شما بحث آزادی و تساهل را مطرح می کنید این موضوع بیان می شود که آزادی نامحدود به لحاظ تجربی و نظری نمی شود وجود داشته باشد. به لحاظ نظری وقتی شما می گوید باید واقعیت تنوع مکاتب و سبک‌های زندگی به رسمیت شناخته شود، بلافاصله می گوید مگر مکاتب تمامیت خواه! این گونه مکاتب به لحاظ منطقی در طیف گزینه‌ها قرار نمی گیرند، چون اینجا فقط جای کسانی است که قبول دارند دیگران هم حق دارند نظر بدهند. به همین دلیل است که در اروپا اجازه نمی دهند نازی‌ها حاکم شوند و حتی یک بار صدراعظم منتخب اتریش را برکنار کردند. در باره آزادی‌های اجتماعی هم محدودیت‌هایی وجود دارد. بارها در خبرها خوانده ایم که شخصی می خواست سوار هواپیما شود و چون لباسش مناسب شئون اخلاقی پذیرفته شده در اجتماع نبود، اجازه ندادند.

پس آزادی نامحدود، نه به لحاظ نظری و نه به لحاظ عملی میسر نیست، آزادی مرز دارد. چه چیزی این محدوده آزادی و مرزها را تعیین می کند؟ در جامعه‌ای که سبک‌های زندگی مختلفی رایج است و شهروندانی هم هستند که خداناباورند نمی شود با ارجاع به احکام الهی تعیین شود. این مشکل را سازوکار دیگری حل می کند. خرد جمعی است که اینجا تصمیم می گیرد. اگر اکثریت می گویند مسلک اسلام جامعه را اداره کند، باید بر مبنای خرد جمعی باشد و اگر در جایی دیگر اکثریت می گویند مسلک دیگری، مثلاً لیبرالیسم باشد، آن مسلک مرزها را معین می کند. اکنون فرهنگ‌ها نقش پررنگ تری دارند. رالز در آثار متأخرش

از دادن یک فرمول و فتوای جهان‌شمول و عام کوتاه می آید و می گوید اصول پیشنهادی من برای

اجرای عدالت در جوامعی است که ارزش‌هایی معین در فرهنگ مشترک مردم دارند. مثلاً چون ما در گذشته تجربه تلخ جنگ‌های مذهبی داشته‌ایم، دیگر نمی خواهیم به آن دوران برگردیم. پس کدهای اخلاقی مورد قبول اکثریت باید مرتباً تبیین شود و مبنای قانون‌گذاری قرار بگیرد. این کدها از فرهنگ مشترک برمی خیزد و نحوه تبیینش را سازوکارهای قانون اساسی مشخص می کند؛ بنابراین، از یک گفت‌وگوی عمومی بیرون می آید. به همین دلیل است که امروزه گرایش

عمده به مدل‌های مشارکتی یا گفت‌وگویی است، مدلی که من از آن با عنوان مدل «مردم‌سالاری هم‌اندیشانه» نام می برم. این مدل از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و از یک کشور به کشور دیگر فرق دارد؛ بنابراین این حدود در فرانسه یک نوع است در امریکا یک نوع دیگر است، چون به فرهنگ مردم برمی گردد، اما مرجع همه آن‌ها، رأی شهروندان است، چون ما چاره بهتری جز ارجاع به مردم نداریم.

### این ایده در جامعه مسلکی به مشکل برنمی خورد؟

«تصور اینکه فکر کنیم همه در یک کشور یک مسلک دارند ما را دچار مشکل می کند، چون این یکدستی هیچ وقت نبوده و نخواهد بود. با اجازه شما من اینجا می خواهم مقداری بحث نظری کنم. رالز تمایزی بین امر عقلانی و امر عقلایی قائل می شود که در این باره رهگناست. امر عقلانی مبتنی بر استدلال‌هایی است که شما در پاسخ به این پرسش که چرا پیرو یک مکتب فلسفی، دینی یا اخلاقی هستید ارائه می کنید. آیا پیروی شما بر اساس این استدلال‌ها کاری غیرعقلانی است؟ نه، چون اگر غیر از این بود معنی نداشت که شما پیرو آن مکتب باشید و آن را بر سایر مکاتب ترجیح دهید! اینجا با امر عقلانی سروکار داریم. در استدلال‌های مربوط به امر عقلانی برایتان پذیرش من مخاطب مهم نیست و من هم ممکن است آن را بپذیرم یا نپذیرم، اما امر عقلایی متفاوت است. شما استدلال‌هایی را در عرصه عمومی و سیاسی مطرح می کنید که تخمین می‌زنید یا حدس می‌زنید یا اعتقاد دارید برای دیگرانی که پیرو مسلک شما نیستند هم قابل قبول است. این تمایز کلیدی رالزی چه اهمیتی دارد؟

”  
**چه چیزی این محدوده آزادی و مرزها را تعیین می‌کند؟ در جامعه‌ای که سبک‌های زندگی مختلفی رایج است و شهروندانی هم هستند که خداناباورند نمی‌شود با ارجاع به احکام الهی تعیین شود. این مشکل را سازوکار دیگری حل می‌کند. خرد جمعی است که اینجا تصمیم می‌گیرد**

اهمیتش در این است که در عرصه عمومی باید یادمندان باشد که با امر عقلایی سروکار داریم و برحق بودن یا نبودن مسلک‌ها اساساً موضوعیت ندارد. برای مثال، در قانون اساسی یک کشور بحث از امر عقلایی است. آیت‌الله بهشتی هم به‌صورت ضمنی به این تفکیک اعتقاد داشت، چون اوایل کار تدوین قانون اساسی، عده‌ای از روحانیون و نمایندگانشان در مجلس خبرگان، مانند مرحوم آیت‌الله مرتضی حائری‌یزدی، اصرار داشتند که در متن قانون («مذهب حقّه شیعه اثنی عشری») قید شود، درحالی که نمی‌شود بگوییم مذاهب دیگر بر اساس فقه خود عمل کنند، اما تنها شیعه است که برحق است. اتفاقاً سر همین ماجرا آیت‌الله حائری‌یزدی قهر کرد و از مجلس خبرگان رفت. در دهه ۷۰ هم مناظره‌ای بین آقایان محمدجواد حجتی کرمانی و محمدتقی مصباح‌یزدی در تلویزیون برگزار شد. آقای مصباح نکته‌ای را گفت که اتفاقاً درست هم بود. می‌گفت تساهل یعنی چه؟ اگر من به برحق بودن شیعه اعتقادی ندارم چرا باید شیعه باشم؟ اما آقای حجتی کرمانی می‌گفت در عرصه عمومی این موضوع مطرح نیست و ما مجبوریم کنار هم زندگی کنیم. باید توجه داشته باشیم ما همه حق داریم در این خانه، یعنی ایران، زندگی کنیم. شما فرض کنید در بیابانی باشید. فقط یک مجتمع مسکونی باشد و گفته شود چون صد خانوار هستند به هرکدام کلید یک واحد مسکونی در این مجتمع می‌دهیم. هر خانواده‌ای می‌تواند بگوید داخل خانه‌مان هر طور دوست داریم زندگی می‌کنیم، اما وقتی وارد مشاعات می‌شوید باید همدیگر را تحمل کنید و قوانین و مقرراتی را به‌عنوان اصول اداره آن مجتمع وضع کنید که همه قبول داشته باشند.

### قانون عرفی می‌شود.

«اما مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی است. ما در فلسفه می‌گوییم اصول اخلاقی دو وجه فربه و نحیف دارد. وجه فربه وجهی است که در روابط بین پیروان آن مکاتب مطرح می‌شود، وجه نحیف در مباحث مربوط به روابط بین پیروان مکاتب گوناگون مطرح می‌شود. ارزش اخلاقی امانتداری را در نظر بگیرید. مثلاً من می‌خواهم بروم شنا کنم، وسایلم را به شما می‌دهم و موقع برگشت، شما وسایل را بر نمی‌گردانید. در هر جامعه‌ای، اعم از کمونیستی و سرمایه‌داری، حال و گذشته، این کار شما به لحاظ اخلاقی محکوم است، چون امانتداری، در سطح شهود اخلاقی یک بحث اخلاقی نحیف و جهان‌شمول است، اما به‌محض اینکه بخواهیم وارد این بحث شویم که امانتداری به چه دلایلی ارزشمند است، هرکدام از ما به استدلال‌های مرتبط با مسلک خود متوسل می‌شویم. اینجا دیگر بحث به وجه فربه اصول و ارزش‌های اخلاقی مربوط

می‌شود و از جهان‌شمول بودن ساقط می‌شود. به‌اصطلاح، وابسته به زمینه فرهنگی می‌شود. پس در امر اداره درون جوامع مسلکی ما اصول فربه اخلاقی داریم، اما در امر روابط مابین جوامع مسلکی باید اصول نحیف اخلاقی داشته باشیم و یا اصول غیراخلاقی. مفهوم غیراخلاقی با ضد اخلاقی فرق می‌کند. ازجمله اصول غیراخلاقی می‌توان به این اصل اشاره کرد که اگر بخواهیم جنگ همه علیه وضعیت پیشامدنی‌ها بزی نباشیم، باید کاری کنیم که توافقی برای همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. این اصل غیراخلاقی است، ولی ضد اخلاقی نیست. اصل لاضرر هم از همین دست است. شما آزادید، اما تا وقتی که به آزادی دیگری لطمه وارد نکنید. پس در اداره درون جوامع مسلکی ما اصول فربه اخلاقی داریم، اما در روابط مابین جوامع مسلکی باید اصول نحیف اخلاقی داشته باشیم. منظور از بین جوامع این است که مثلاً در اجتماع بزرگ ایران، جوامع مسلکی گوناگونی داشته‌ایم که در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند. این هم‌زیستی بر اصولی متکی بوده که به لحاظ اخلاقی فربه نبوده است. برای اداره امور داخل جامعه می‌شود از اصول فربه استفاده کرد، اما در روابط مابین جوامع در یک کشور نمی‌شود از اصول فربه استفاده کرد. به‌عنوان مثال در صدر اسلام پیامبر(ص) تا وقتی در مکه بود رهبر یک جامعه به نام مسلمانان بودند و قواعد و قوانین درونی آن بر اساس اسلام بود، اما وقتی وارد مدینه می‌شوند وضعیت فرق می‌کند. در آنجا مسلمانان، مسیحیان، یهودی‌ها و مشرکان زندگی می‌کنند؛ بنابراین، پیامبر(ص) یک سلسله قرارداد منعقد می‌کنند. ازجمله، قراردادی است که در بدو ورود بسته می‌شود و امروزه با عنوان نخستین قانون اساسی اسلام شناخته می‌شود. در این قرارداد اسامی قبیله‌ها آورده می‌شود و می‌گوید اگر فلان قبیله با فلان قبیله یهود قرارداد صلح داشتند ما هم با آن‌ها در صلح هستیم و اگر در جنگ هستند ما نیز در جنگند. مرحوم دکتر داود فیرحی، که جایشان امروز بسیار خالی است، بر اهمیت این شبکه از قراردادهای که تا سال آخر حیات پیامبر(ص) مبنای حکومت بود تأکید داشت. این نکته خیلی مهمی است، چون برخی می‌گویند این اقدام پیامبر(ص) برای سال‌های نخستین حکومت در مدینه است و چون حکومت اسلامی هنوز قدرتی نداشت این کار را کردند و بعد که قدرت پیدا کرد همه را تار و مار کرد، اما واقعیت این است که پیامبر(ص) تا آخرین سال‌های عمر بر اساس قراردادهای اجتماعی حرکت کرد. این برای ما خیلی مهم است. پس وقتی پیامبر(ص) در مکه است رهبر یک جامعه مسلکی است و قواعد آنجا برخاسته از قرآن و وحی است. وقتی پیامبر(ص) به مدینه

می‌آیند، قضیه کاملاً فرق می‌کند، چون بحث حکومت است. نه رهبری یک جامعه مسلکی. پیامبر به لحاظ رهبری هوشمندانه متوجه این موضوع بود. عرف جامعه هم انعقاد قرارداد را می‌فهمید. وقتی به خلافت امام علی(ع) و امام حسن(ع) هم می‌رسیم، می‌بینیم باز هم روال بر همان استدلال آقای بهشتی است، یعنی امامت تعیینی است اما تحمیلی نیست. ما مسئله غدیر را داریم. واقعیت این است که برخی از تفاسیری که درباره غدیر ارائه می‌شود با واقعیت‌های تاریخی و متون و نصوص سازگار نیست. نباید فکر کنیم معرفی جانشین از سوی پیامبر(ص) با پذیرش همگانی منافات دارد. علی(ع) امام بالقوه است؛ یعنی طبیعی است که اگر از پیامبر می‌پرسیدند به‌جای شما چه کسی وصی است؟ می‌گفت علی(ع). چون اینجا مسئله این بود که بهترین فردی که در مکتب اسلام پرورش یافته علی(ع) بوده و اساساً استدلال‌هایی مثل نسبت فامیلی ایشان مطرح نیست. امام علی(ع) بارها در نهج‌البلاغه می‌گوید شما نخواستید من بر شما حکومت کنم من هم حکومت نکردم. زندگی شخصی و اجتماعی خود را داشت. مشورت می‌داد و ارشاد می‌کرد، اما حکومت نکرد.

### سید خلیل کمره‌ای در سخنرانی که داشت بیان کرد پیامبر به امام علی(ع) در حدیثی می‌گوید که اگر مردم تو را نخواستند کنار بکش.

«صحیح می‌فرماید. جالب این است که من از آقای عبدالمجید معادیخواه که در تاریخ اسلام صاحب‌نظر هستند شنیدم که شواهد و گزارش‌های تاریخی داریم که بعد از قتل عثمان، امام علی(ع)، طلحه، زبیر و دیگران در باغی در مدینه جمع می‌شوند. امام علی(ع) اصرار داشتند که طلحه خلیفه باشد. طلحه قبول نمی‌کند و بعد از آن است که مردم هجوم می‌آورند تا بیعت می‌کنند. امام(ع) می‌گویند اگر شما بیعت نمی‌کردید من افسار شتر خلافت را می‌انداختم گردنش تا برود. این امتناع از پذیرش مسئولیت بسیار قابل درک است. این طور نبود که امام علی(ع) نسبت به جامعه خودش احساس مسئولیت نکند. می‌بیند ساختار حکومت چنان بعد از رحلت پیامبر(ص) از مسیر اولیه‌اش دور افتاده که نمی‌تواند ارزش‌های صدر اسلام را به‌آسانی احیا کند. مردم طی بیست و پنج سال به رویه‌هایی خو گرفته بودند که اگر جامعه و حکومت می‌خواست به سرچشمه‌های زلال انقلاب برگردد با مشکل مواجه می‌شد.

### این هنر سیاسی امام علی(ع) بود. چون اصلاحات خیلی عمیق بود و باید مردم از آن حمایت می‌کردند.

«بله می‌تواند این هم باشد، اما امام(ع) نگران

بود که اگر بگویند من مال حرام را حتی اگر در مهریه زنهایتان باشد برمی گردانم، این یعنی انقلاب. این یعنی کل آدم‌هایی که ادعای همراهی با انقلاب پیامبر(ص) داشتند با مشکلات جدی و تغییرات سخت مواجه شوند. به هر حال، رأی و رضایت مردم مبنای مشروعیت است. در مذاکرات مجلس خبرگان درگیری بین حق حاکمیت الهی و حق حاکمیت مردم مشاهده می‌شود. آیت‌الله بهشتی در آنجا سعی می‌کند حق حاکمیت مردم حذف نشود، اما نظر اکثریت چیز دیگری بوده و بالاخره بنیادینی تصویب می‌شود.

**آقای بهشتی می‌گفت هر چه می‌گویید باید مشروط به پذیرش عامه مردم باشد و ولی فقیه را هم مشروط به این کرد و این هنر آقای بهشتی بود، آقای منتظری هم بعداً نظرشان عوض شد.**

«بله، همین‌طور است. به هر حال، سیاست به معنای عام و جدا از بحث‌های علمی یعنی اینکه یاد بگیریم «همه با هم» باشیم. قرار نیست «همه با من» باشند. اگر حکمرانی بر مبنای «همه با من» استوار شود به بن‌بست می‌رسد، می‌خواهد اسلامی باشد یا غیراسلامی، چه دینی باشد چه غیردینی. بار دیگر تکرار می‌کنم که سیاستمداری که موجودیت سبک‌های مختلف را در جامعه به رسمیت نشناسد، الفبای سیاست را بلد نیست و در نتیجه، سعی می‌کند هویت همه را مطابق با هویت خودش بینگارد و معرفی کند. این نگرش در هر جا و هر زمانی باشد به بن‌بست می‌خورد. در ۱۲ اسفند ۱۳۵۳ روزنامه اطلاعات به نقل از سخنان روز گذشته محمدرضاشاه تیر می‌زند: «جای کسی که با قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب ۶ بهمن مخالف است در زندان است یا خروج راحت برای همیشه از کشور». معلوم می‌شود او هم الفبای سیاست را نمی‌فهمید. در سه دهه اخیر هم سخنانی با این مضمون بارها از تریبون‌های رسمی گفته شده که حاکی از ادامه همین تفکر نادرست است.

در حوادث اخیر هم نکته مهم این است که معترضانی که اعتراض می‌کنند، «حق تفاوت» را می‌خواهند. احترام به این حق با مبانی ارزشی و انسان‌شناسی دینی ما هم سازگار است؛ یعنی شهروند می‌خواهد حق انتخاب‌گری‌اش به رسمیت شناخته شود. در مقابل، صداهایی که از سوی حاکمیت و برخی از خارج‌نشینان شنیده می‌شود به‌طور عجیبی مشابه است چون تمامیت‌خواهانه است. این مسیر به بن‌بست می‌رسد. باید یادمان بماند قرار نیست کسی از این کشور بیرون برود. ایران برای همه است و باید همه کنار هم در آن زندگی کنیم. در تاریخ معاصر، رفتار سیاسی کسانی همچون نلسون ماندلا بر همین ایده «همه با هم» استوار بوده که با طرح شعار «فراموش نمی‌کنیم اما



آیت‌الله سید محمد بهشتی

می‌بخشیم» از فروپاشی جامعه جلوگیری کرد. این یعنی فهم درست ذات امر سیاسی.

**آیت‌الله بهشتی می‌گوید آن کسی که به‌عنوان ولی فقیه بر اساس نظر مردم انتخاب می‌شود باید پاسخگو بوده و مردم نیز بر آن ناظر باشند. در واقع همان نگاه است که اخلاق بر دین مقدم است و جامعه خودش اخلاقیاتی دارد. اینجا تناقضی هست. شما اگر یک نفر را با اختیارات نامحدود منصوب کردید و به او حق وتو دادید که اگر ۸۰ میلیون گفتند فلان چیز را نمی‌خواهیم او گفت بر اساس شرع یا دین اشتباه است، به حرف دیگران عمل نمی‌شود. البته این می‌تواند گاهی یک حسن باشد، اما می‌تواند یک عیب هم باشد، چون نمی‌توانید بر آن نظارت کنید.**

«زمانی که امام خمینی از قم به تهران آمده بودند و در بیمارستان قلب بستری شدند، پدر به بیمارستان رفته بودند برای عیادت. شب که به خانه آمدند پرسیدم حال امام چطور است. ایشان پاسخ داد که حالشان بهتر است. بعد گفتم به هر حال امام که برای همیشه زنده نمی‌مانند، برای بعد از ایشان چه فکری شده است؟ گفت قانون اساسی مشخص کرده است. امام را کسی انتخاب نکرد و به‌صورت طبیعی رهبر شد. بعد از امام اگر بخواهیم اصل ولایت فقیه عمل شود باید رهبری انتخابی و شورایی باشد. پرسیدم چرا؟ گفت چون یک نفر نمی‌تواند همه توانمندی‌های لازم را برای اداره کشور در خودش جمع کرده باشد. پرسیدم مثلاً با چه ترکیبی؟ ایشان گفت شورایی مثلاً مانند همان چیزی که برای مسئله زمین تعیین شده است. این یک نکته، اما درباره فقه؛ آقای بهشتی بحثی دارد با عنوان «بهداشت و

تنظیم خانواده» که شامل چهار جلسه گفت‌وگو در انجمن اسلامی پزشکان در سال ۱۳۵۰ است. دکتر سامی، دکتر پیمان و بسیاری دیگر از صاحب‌نظران در آن هستند. در جلسه سوم و چهارم آقای مطهری هم شرکت می‌کنند. جلسه چهارم علامه جعفری هم شرکت می‌کنند. در آنجا ایشان نظر فقهی‌اش را می‌گوید که بر اساس آن، تا چهار ماه و نیم از آغاز تشکیل جنین، سقط آن اشکال ندارد. در جلسه چهارم نکته مهمی می‌گوید که برای موضوع مورد نظر ما اهمیت زیادی دارد. می‌گوید رفقا توجه داشته باشند همه این چیزهایی که گفتم مربوط به زمانی است که جامعه اسلامی تشکیل نشده باشد. اگر پیش از آن موقع شما به‌عنوان یک فقیه از من بپرسید پاسخ من این است، اما اگر جامعه اسلامی تشکیل شود این‌طور اداره نمی‌شود. اگر قرار باشد برای این موضوع تصمیم‌گیری شود، باید شورایی شامل صاحب‌نظران و متخصصانی مثل پزشک زنان، زیست‌شناس، مددکار اجتماعی، روان‌شناس و فقیه تشکیل شود و تصمیم از این جمع صادر شود. دو شرط را هم بیان می‌کند: اول اینکه این افراد باید آزاد باشند مباحثشان را بیان کنند، آزاد از محدودیت‌های مربوط به قدرت حکومت و آزاد از محدودیت‌های قشری و صنفی. حتی فقیه هم نباید از واکنش فقهای دیگر بهراسد. ما حتی در دانشگاه ملاحظه یکدیگر را می‌کنیم. در حوزه هم همین‌طور است. مسئله دیگر این است که این شورا باید به یک زبان مشترک برسد. این شروط همان شروط سازوکار خرد جمعی است. امروزه می‌توانید این سازوکار را در چارچوب الگوی مردم‌سالاری مشورتی یا هم‌اندیشانه بکار بگیرید.

**در قانون اساسی ذکر نکردن برخی چیزها و نگذاشتن ماده‌ای برای بازنگری راه به کجا می‌برد؟**

«برداشت من این است که آقای بهشتی جلوی این قضیه را می‌خواهد بگیرد، چون قبلش آیت‌الله منتظری می‌گوید ما چند اصل را انتخاب کنیم و بگوییم این‌ها ثابت است و بقیه قوانین می‌تواند تجدید نظر بشود، اما آقای بهشتی می‌گوید این شدنی نیست، چون همان مردمی که رأی دادند بشود می‌توانند بگویند نشود. در نتیجه، مذاکرات در این موضع به بن‌بست می‌رسد. من به‌عنوان کسی که دغدغه موجودیت کشور را دارم می‌گویم امروز هم راهکار عملی برای خروج از بن‌بست سیاسی موجود، بازنگری بنیادین و اساسی در قانون اساسی است. بخش زیادی از قوانین اساسی ما اجرا نمی‌شود. در عمل هم، خوب یا بد، به بن‌بست رسیده است. سازوکار بازنگری‌ای که در سال ۶۸ گنجانده شد، هم به دلیل معیوب بودن سازوکار نظارت استصوابی به بن‌بست می‌رسد. نظارت استصوابی سازوکار

عقیمی است که جمهوریت و مردم‌سالاری را، چه به نام دین چه به نام غیردین، مضمحل می‌کند. با توسل به این سازوکار عملاً از گردش دموکراتیک جلوگیری کرده‌اید. حالا که وضعیت این طور است، تنها راه این است که خارج از این سازوکار عمل کنید، یعنی انتخابات آزاد، رقابتی و منصفانه برای تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی. تأسیس مجلس مؤسسان در سال اول انقلاب امکان‌پذیر نبود. در مشروح مذاکرات شورای انقلاب که منتشر شده می‌خوانیم بحث بر سر این است که یا فراندوم یا مجلس مؤسسان مسئله تصویب قانون اساسی را معین کند. هیچ کدام مطلوب نبود. بعد آقایان بهشتی و طالقانی نکته‌ای را مطرح می‌کنند و روی آن تکیه می‌کنند. آقای طالقانی اول می‌گویند مجلس مؤسسان که رضاشاهی است و ما تشکیل نمی‌دهیم، همین فراندوم را برگزار کنید. بالاخره مجلس خبرگان به‌عنوان یک راه میانه مطرح شد. مجلس مؤسسان مطلوب بود اما شدنی نبود چون کشور ثبات نداشت. رهبران انقلاب بسیار هوشمندانه و درست عمل کردند، چون شما یا باید قانون اساسی نمی‌داشتید یا به‌سرعت قانون اساسی را تدوین می‌کردید. این تأکید روی قانون اساسی اقدامی هوشمندانه و دموکراتیک بود. پس مجلس مؤسسان نمی‌توانست باشد چون کار آن چند سال طول می‌کشید. از سوی دیگر این پیش‌نویس هم قابل ارائه برای فراندوم نبود. همچنین مطرح می‌شود که چندین هفته درباره قانون اساسی گفت‌وگو شود. بحث این بود که کجا و چگونه؟ صحبت

می‌شود که در تلویزیون بحث شود یا همایش‌هایی بگذاریم. در جلسه مشترک امام با شورای انقلاب این بحث مجلس خبرگان پیشنهاد می‌شود و آیت‌الله طالقانی و بهشتی این پیشنهاد را مطرح می‌کنند و امام هم علی‌رغم اینکه در ابتدا موافقت نبود، بعد از شنیدن دلایل، موافقت خود را اعلام و تأکید کرد هرچه سریع‌تر این کار صورت بگیرد. ما در آن زمان یک نظام مستقر در کشور نداشتیم و بسیاری از راهکارها مثل تشکیل مجلس مؤسسان امکان‌پذیر نبود. الآن ما یک نظام مستقر داریم و راه این است که یک مجلس مؤسسان فراگیر از همه سلاقی و علاقیت در فضایی که بحث آزاد در آن صورت بگیرد تشکیل شود.

**شما فکر می‌کنید نظام با تشکیل مجلس مؤسسان موافق است؟**

«به نظر من نظام چاره‌ای جز این پیش رویش ندارد. یا جنگ همه بر علیه همه پیش خواهد آمد، یا باید راهی برای اصلاح بنیادین نظام و حفظ کشور بیابد. اگر راه حل قرار است پیدا شود، راهی بهتر از مجلس مؤسسان نیست.

### اول باید وجود مشکل به رسمیت شناخته شود.

«متأسفانه نظام هزینه خیلی بالایی را نسبت به پذیرش واقعیت‌های جامعه به کشور تحمیل می‌کند. نظام باید بین دو چیز انتخاب کند، اگر می‌خواهد ایران باقی بماند تن به این راهکار بدهد یا اینکه بگوید برایش مهم نیست که ایران باقی بماند. متأسفانه راه دیگری نیست. متن برآمده از مجلس مؤسسان هم باید مورد همه‌پرسی قرار گیرد. ممکن است آن متن سی سال کشور را اداره کند و بعد هم باز متمم بخورد. قانون اساسی هند بیش از یکصد بار متمم خورده است. قانون اساسی امریکا نزدیک به ۴۲ متمم خورده است. قانون ما هم یک متمم خورده است. به هر حال این قانون حاصل عقل بشری است و قوانین بشری نمی‌تواند جاودانه باشد.

**در قرآن هم عنصر زمان بیان شده که ثابت نیست. در سوره مجادله زنی به پیامبر اعتراض می‌کند که همسر من را طلاق زهار داده و حالا شوهرم و فرزندانم می‌خواهند من برگردم، خودم هم می‌خواهم برگردم. بعد آن زن به خدا شکایت پیامبر را می‌کند که پیامبر ظلم نمی‌کند، اما این ظلم است. بعد وحی می‌آید که این قانون را لغو کن.**

«هر متنی به لحاظ هرمنوتیک هم پایه ثابت دارد و هم متغیر. ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم می‌گوییم چند پایه ثابت دارد. مثلاً می‌گوییم توحید، نبوت، معاد. حالا اگر شما گفتید من مسلمانم، اما می‌خواهم تفسیری از اسلام بدهم که یکی از این‌ها در میان نیست، شما می‌گویید می‌توانید این کار را بکنید، اما این دیگر اسمش اسلام نیست، دین ایکس یا ایگرگ است. رابطه‌ای بین تفسیر و

متن وجود دارد که نمی‌توان هر تفسیری را از متن کرد. چارچوب‌هایی هست که در تفسیر متن باید ملاحظه شود، اما این بدین معنا نیست که تفاسیر

مختلف نداشته باشیم. نه فقط درباره اسلام بلکه درباره هر متن مقدس و غیرمقدس دیگر. شما نمی‌توانید یک چیزی را به مارکس تحمیل کنید که با هیچ بخش و جزئی از اجزای منظومه اندیشگی مارکس سازگار نباشد. این دیگر مارکسیسم نیست. می‌توان رویش اسم دیگری گذاشت، اما از اندیشه مارکس در نمی‌آید!

ما می‌دانیم که هر دو رکن جمهوری اسلامی برای ما مهم است. روشنفکران دینی می‌گویند ما می‌توانیم در دنیای مدرن زندگی کنیم، اما دیندار هم باشیم. من می‌گویم اگر اکثریت جامعه گفتند ما می‌خواهیم جامعه‌ای بر اساس ارزش‌های اسلامی داشته باشیم یک بحث است، اما اگر بگویند نه، بحثی نیست! جمهوری اسلامی یک ایده است و به نظر من، با حذف برخی ارکان غیرضروری و بازنگری قانون اساسی آن با رویکردی شهروندمحور تحقق‌پذیر هم هست، اما ممکن است اکثریت مردم آن را هم نپذیرند. آن وقت چه بخواهیم چه نخواهیم نمی‌توانیم آن را تحمیل کنیم. مگر بر اساس زور عمل کنیم که راهی بدون سرانجام است؛ بنابراین اصلاً چاره‌ای نداریم. هیچ حکومت خنثی و بی‌طرفی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. گاهی شما می‌گویید بر اساس مکتب ناسیونالیسم ایرانی اداره کنیم. باز آنجا هم تفاسیر مختلفی پیش می‌آید. گاهی می‌خواهید بر اساس لیبرالیسم جامعه را اداره کنید. آنجا هم باز یک لیبرالیسم نداریم، بلکه لیبرالیسم‌ها داریم. سوسیالیسم هم همین‌طور، سوسیالیسم‌ها داریم. این هم به دلیل طبیعت ذهن بشر است. آرزوی بشر همواره دست‌یابی به حقیقت ناب بوده است و بشر دنبال این بود که حقیقت ناب و یگانه را پیدا کند، اما شکست پروژه مدرنیته نشان داد ما نمی‌توانیم. خدا هم از ما می‌خواهد به‌عنوان بشر حرکت و راه خود را پیدا کنیم. در قرآن هم گفته می‌شود که اگر ما می‌خواستیم، همه را یک شکل به وجود می‌آوردیم، اما دیگر انسان نبودند. آیت‌الله بهشتی می‌گوید اگر انتخاب‌گری از دست انسان برود، انسانیت از او گرفته می‌شود. به قول ارسطو دموکراسی فقط برای جامعه خدایان خوب است که در آن اختلاف دیدگاه وجود ندارد. ما باید از مطلق‌گرایی پرهیز کنیم، چون مطلق به دست نمی‌آید. ما از طریق دستیابی به خیرهای نسبی است که بهتر زندگی می‌کنیم. بشر همیشه با نسبی‌ها زندگی کرده، اما زندگی‌اش بهتر شده است. البته این نسبی‌ها بی‌عیب نیست، اما بشر امروز از بشر دیروز زندگی بهتری دارد. مشکل ما این است که می‌خواهیم جای خدا بنشینیم و این امکان‌پذیر نیست. ■

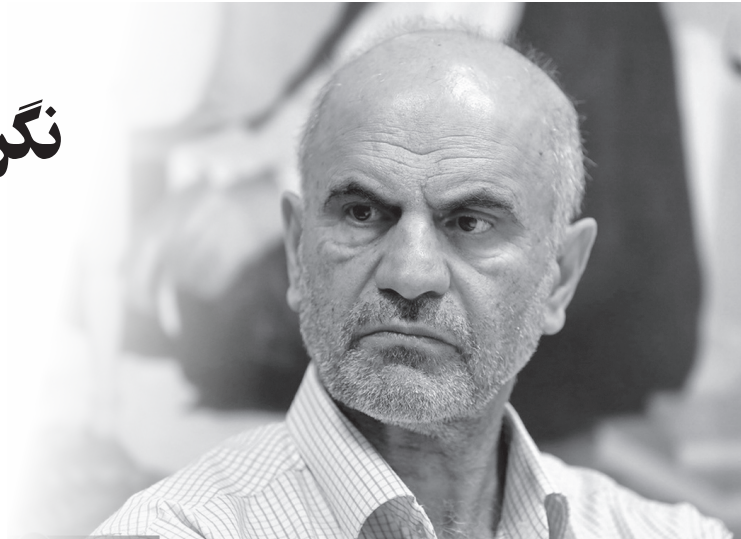
**پی‌نوشت:**

1. community
2. society

# نگرش و ارونه به مسئله امنیت

## تجربه منحط دولت یکدست

## حاکمیت و بحران درک عالمانه واقعیت



کمتر کسی است که به حوزه مطالعات اقتصادی علاقه‌مند باشد و تحلیل‌ها و هشدارهای فرشاد مؤمنی اقتصاددان و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی را نشنیده باشد. مؤمنی در تحلیل‌های خود عموماً با نگاه مبتنی بر اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی، ریشه‌های بسیاری از نابسامانی‌ها را توجه نکردن به توصیه‌های علمی، فاصله گرفتن از واقعیت‌ها و اصرار بر ادامه روندهای خطای گذشته می‌داند و از این مسیر به تحلیل وضعیت موجود و عوامل ایجاد آن می‌پردازد. از وی درباره چرایی اعتراضات اخیر و راه‌های برون‌رفت پرسیدیم و پاسخ‌های وی را در قالب نشست «ارزیابی تحولات اخیر کشور و ریشه‌های اقتصادی آن» در فرهنگستان علوم دریافت کردیم. این پاسخ‌ها را در ادامه می‌خوانید.

شوروی داشت. همچنین حکومت گران شوروی به تنوع قومی و اقلیمی توجه نداشتند و با نادیده گرفتن‌ها و سلب آزادی‌های اولیه نوعی مشارکت‌زدایی از مردم را در دستور کار قرار داده بودند. فوتن دو ریشه اصلی را به‌عنوان عوامل اصلی فساد گسترده و مشروعیت‌سوز در اتحاد شوروی مطرح می‌کند: یکی از آن‌ها این است که حکومت گران با اعتنای غیرمتعارف به قدرت سرکوبگری امنیتی‌شان به‌خصوص با توانایی‌هایی که ک‌گ‌ب داشت کمتر گوشی برای شنیدن خواسته‌های مردم داشتند؛ و نکته دوم و مهمی که او در ریشه‌یابی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مطرح می‌کند این است که قوه قضائیه در آن کشور تیغ بسیار کندی در برابر فسادها و فعالیت‌های مافیایی افراد وابسته به حکومت و تیغ بسیار تیز و جراری در مواجهه با کوچک‌ترین ابراز وجودهای اندیشه‌ورزان و روشنفکران و عامه مردم داشت. فوتن روی بازارگرایی افراطی هم به‌ویژه در سال‌های پایانی عمر اتحاد جماهیر شوروی تأکید می‌کند که در ذات خودش به‌شدت نابرابر‌ساز است. پذیرش توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بسط بی‌سابقه فساد و رشوه، جهش قیمت مایحتاج مردم و تورم‌های بالا و رفتن به سمت بدهی‌های خارجی گسترده به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده‌ای است که فوتن به آن‌ها اشاره می‌کند.

در مورد تجربه ایران می‌توانیم نکته‌های بسیاری را در این زمینه‌ها مطرح کنیم، اما من علاقه‌مندان را به مطالعه گزارش سه‌جلدی وزارت کشور با عنوان «وضعیت اجتماعی کشور» دعوت می‌کنم. مؤلفه‌های پرشماری در این گزارش وجود دارد که می‌تواند موضوع گفت‌وگوهای ملی ثمربخش و اعتلادهنده باشد، اما کلیدی‌ترین نکته این است که اعتماد‌زدایی غیرمتعارفی در این زمینه اتفاق افتاده است. به جزئیات هم می‌پردازد که شیوه‌های برخورد با مسائل، تبلیغات پوچ و توخالی، گزافه‌گویی‌های غیرمتعارف و مواردی از این قبیل ایران را از نظر سطح اعتماد عمومی و نظام بوروکراتیک به‌آستانه سقوط کامل رسانده است. اگر در ساختار قدرت قرار بود توجهی برانگیخته شود، همین یک گزارش که یک دستگاه دولتی هم منتشر کرده است می‌توانست کمک‌کننده باشد؛ بنابراین من روی این نکته تأکید می‌کنم که حتی در گزارش‌های رسمی روی این بحران اعتماد یک تمرکز ویژه‌ای وجود دارد. از این زاویه، رابطه مردم با حکومت به یک بازسازی اساسی و بنیادی نیاز دارد و اگر حکومت سعی در برگرداندن اعتماد به مردم نداشته باشد، همه ضرر خواهند کرد.

**به‌عنوان پرسش نخست، از نظر شما چه عواملی منشأ ایجاد چنین شرایطی بوده‌اند. با توجه به اینکه نگاه شما به مسائل از دریچه توسعه است، آیا می‌توان از این منظر شرایط فعلی را تحلیل کرد؟**

«در تحلیل منشأ یا منشأهای این شکنندگی‌ها، ناپایداری‌ها، بی‌ثباتی‌ها و ناکارآمدی‌ها از دیدگاه تحلیل‌های سطح توسعه هفت عنصر مورد تمرکز و تأکید قرار دارد: اول، رابطه مردم با حکومت است؛ دوم، وضعیت عمومی تولید ملی است؛ سوم، وضعیت فقر و نابرابری است؛ چهارم، وضعیت مشارکت مردم در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌شان؛ پنجم، مسئله پایداری محیط زیست؛ ششم، وضعیت وابستگی به دنیای خارج؛ و هفتم وضعیت فساد در جامعه؛ بنابراین اگر بخواهیم از دریچه تحلیل‌های سطح توسعه به این ماجرا نگاه کنیم، باید از خودمان پرسیم آیا در این زمینه‌های هفت‌گانه عوامل نگران‌کننده جدی دیده می‌شود یا خیر؟

اگر بخواهیم درباره رابطه مردم با حکومت تمرکز داشته باشیم، واقعیت این است که نحوه مواجهه حکومت گران با مردم جز در موارد استثنائی به‌گونه‌ای بوده است که گویی حاکمان در درک عالمانه واقعیت‌ها با محدودیت‌های جدی روبه‌رو هستند و با بحران شناخت دست‌وپنجه نرم می‌کنند، در تشخیص اولویت‌ها به طرز غیرمتعارفی ناتوانی و ناکفایتی از خودشان نشان داده‌اند. در مواجهه با واقعیت‌ها ترجیح‌شان این است که به‌جای پذیرش آن‌ها رویه نفی و انکار و تکذیب اولیه را در اولویت قرار بدهند و در هنگامی که واقعیت‌ها قابل تکذیب نباشند واکنش‌ها به سمت کم‌حوصلگی و بی‌حوصلگی، خشونت و رفتار غیرصمیمانه با مردم است. در این زمینه من علاقه‌مندان را به مطالعه کار درخشان آندرو فوتن با عنوان یکی بدون دیگری دعوت می‌کنم که ماجرای فروپاشی اتحاد شوروی را به شکلی بدیع و خارق‌العاده تصویر کرده است. در آنجا فوتن می‌گوید کار اصلی شرکاب شدن رابطه مردم با حکومت در اتحاد شوروی این بود که حکومت گران دائماً در شعارها و تبلیغاتشان آرمان‌های بسیار اصیل و خوبی را مطرح می‌کردند، اما در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع پول به‌مثابه معیار موفقیت و معیار ارزش‌ها درآمده بود. از جنبه سیاست‌گذاری هم فوتن بر این باور است این انحطاط و شکاف ریشه در اتخاذ رویکرد بازارگرایی افراطی به‌خصوص در سال‌های پایانی حکومت



در یک دوره سه‌ساله در نیمه دوم دهه ۱۳۹۰ اندازه جمعیت فقیر در ایران ۲ برابر شده است

از نظر وضعیت بنیه تولیدی روی این مسئله تمرکز می‌کنم که بنیه تولیدی را معمولاً با چند شاخص استاندارد در سراسر جهان می‌سنجند و در همه آن موارد نشانه‌هایی از سقوط نگران‌کننده مشاهده می‌کنیم. وضعیت نزولی بهره‌وری کل عوامل تولید یکی از این شاخص‌هاست. وضعیت شاخص رقابت‌پذیری در تولیدات کشور شاخص دیگری است که در مورد آن فقط کافی است توجه داشته باشیم در دهه ۹۰ در این زمینه با ۳۰ رتبه سقوط در سطح جهان روبه‌رو بودیم که یکی از کم‌سابقه‌ترین سقوطها در بین کشورهای است که از نظر رقابت‌پذیری با یکدیگر مقایسه می‌شوند. شاخص رابطه مبادله ما که حیاتی‌ترین شاخص است و جایگاه اقتصاد ملی در اقتصاد جهانی را نشان می‌دهد با یک سقوط بی‌سابقه در دهه ۱۳۹۰ روبه‌رو بوده است، چیزی حدود ۳۴ درصد سقوط در شاخص رابطه مبادله کشور در این سال‌ها پدیدار شده است. خلاصه ماجرا این است که همه متر و معیارها که می‌شود ده‌ها معیار دیگر به آن‌ها افزود حکایت از این دارد که بنیه تولید ملی ما به خاطر میدان دادن غیرعادی به رانت‌جویان و رباخوارها و دلال‌ها و واسطه‌ها با یک سقوط به‌غایت نگران‌کننده در سال‌های اخیر روبه‌رو بوده است. اگر چاره‌ای برای آن اندیشیده نشود و حکومت گران‌گمان بر این کنند که با تداوم روندهای منحط ضد توسعه‌ای گذشته آبی گرم خواهد شد، شکنندگی‌های ما خیلی شدیدتر خواهد شد.

در زمینه وضعیت فقر و نابرابری برای اولین بار در تاریخ برنامه‌ریزی در ایران شاهد این هستیم که در یک دوره سه‌ساله در نیمه دوم دهه ۱۳۹۰ اندازه جمعیت فقیر در ایران ۲ برابر شده است. چنین پدیده‌ای بالغ بر هفتاد سال گذشته بی‌سابقه بوده و به نظر می‌رسد خود این مسئله به‌اندازه کافی گویاست. با وجود این، کلیدی‌ترین جهت‌گیری‌های لایحه بودجه که بعداً برای ۱۴۰۱ به قانون تبدیل شد این است که به طرز نگران‌کننده‌ای فقرزایی و نابرابر سازی در آن وجود دارد. فرآیندهای بسیار منحط شیوه کسب درآمد توسط حکومت در سند بودجه و شیوه مالیات‌ستانی کاملاً مضمون ضد توسعه‌ای دارد و بیشترین فشارها را بر گروه‌های فرودست و حقوق‌بگیران می‌گذارد و بیشترین معافیت‌ها را برای ثروتمندان و دارندگان درآمدهای به طرز غیرمتعارف بالا در نظر گرفته است. اتکای بی‌سابقه‌ای در این سند روی شوک‌درمانی با تمرکز بر شیوه‌های چندلایه شوک‌نرخ ارز در نظر گرفته شده بود. پیش‌تر هشدار داده بودیم از دل این بودجه نیمه دوم سال به‌غایت پرتلاطم و پرتنش پیش‌بینی می‌شود، ولی متأسفانه مانند سایر تلاش‌های مشفقانه‌ای که دیگران هم می‌کنند با نادیده‌انگاری روبه‌رو شد.

نابرابر‌سازترین و فاجعه‌سازترین قسمت، توزیع ناعادلانه قدرت است. حکومت یکدست به‌مثابه بدترین شیوه قطبی کردن قدرت و بیرون راندن شایستگان بر اساس توهم غیرخودی‌انگاری، گریبان ایران را گرفته است. این در حالی است که تجربه حکومت یکدست در زمان احمدی‌نژاد قله انحطاط و فساد را برای ایران ثبت کرد. گزارش‌های منتشرشده در مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد در زمینه‌ای که حکومت یکدست بیشترین ادعا و تبلیغات را می‌کرد؛ یعنی مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم، در دوره هشت‌ساله احمدی‌نژاد در مقایسه با دولت قبل از آن برای دست‌یابی به هر یک واحد تولید ناخالص داخلی وابستگی به بیرون ۵ برابر افزایش پیدا کرده است؛ یعنی حکومت یکدست در عین حال که بی‌سابقه‌ترین ابعاد فساد را در تجربه قبلی به نمایش گذاشته بود از نظر تحمیل وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج هم یک کارنامه اسفبار و نگران‌کننده داشت. ما به حکومت گران‌گرامی به‌خصوص شورای نگهبان مکرر گوشزد کردیم که دنبال کردن این رویه جز انحطاط و فساد و سقوط و وابستگی و ناکارآمدی در تجربه قبلی دستاورد دیگری نداشته است و آن‌ها را همچنان برحذر می‌داریم از اینکه روی این رویکرد منحط و خطرناک بخواهند پافشاری بیشتری داشته باشد. از نظر وضعیت مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم در سرنوشت خودشان هم ماجرای نحوه استقبال مردم از پدیده انتخابات که همیشه بزرگ‌ترین نقطه قوت جمهوری اسلامی بود در این دو انتخابات آخر (ریاست‌جمهوری و مجلس) به‌وضوح نشان می‌دهد که وضعیت مشارکت سیاسی به دنبال ایده حکومت یکدست با ما چه کرده است.

از جنبه اقتصادی که داده‌ها شسته‌رفته‌تر و معتبرتر است با پدیده بحران در ظرفیت‌های انسانی و مادی بلااستفاده روبه‌رو هستیم؛ یعنی یکی از کانون‌های اصلی ناپایداری و شکنندگی

جامعه ایران بحران بسیار خطرناکی است که در زمینه مشارکت وجود دارد. در حیطه سیاسی و اجتماعی این بحران را با اما و اگرهای زیادتری می‌شود اثبات کرد، اما در حیطه اقتصادی کافی است توجه داشته باشیم که در بالغ بر سه دهه گذشته و بر اساس سرشماری‌های انجام‌گرفته یکی از کانون‌های اصلی شکنندگی ایران این است که از کل جمعیت سنین در حال فعالیت نزدیک به دوسوم آن‌ها هیچ نقشی در تولید ملی نداشته‌اند. این بحران در استفاده از ظرفیت‌های انسانی و مادی برحسب آخرین گزارشی که همین چند هفته پیش اتاق بازرگانی درباره اوضاع و احوال کسب‌وکار در ایران منتشر کرد حکایت از این دارد که آمیزه ضعف در اعتماد مردم به حکومت و سقوط بنیه ملی و وضعیت فقر و نابرابری باعث شده که نزدیک به ۶۱ درصد از کل ظرفیت‌های تولیدی نصب‌شده در ایران بلااستفاده باشد؛ یعنی کشوری که با بحران تولید و بحران وابستگی روبه‌روست قادر نیست از نزدیک به دوسوم ظرفیت‌های تولیدی خود استفاده کند. ظرفیتی که هم ماشین‌آلات آن فراهم است و هم زیرساخت‌های آن و هم آدم برای آن تربیت شده است؛ بنابراین مسئله مشارکت یکی از کانون‌های حیاتی است که به بازنگری و تعمق بیشتر برای اصلاح و برون‌رفت از شرایط کنونی نیاز دارد.

در زمینه پایداری محیط زیست داده‌های هشیارکننده و هشداردهنده ارائه شده است. در این زمینه به گزارش‌های سازمان ملل ارجاع می‌دهم که می‌گوید از مجموع ۴۳ نااطمینانی شناخته‌شده در دنیا با منشأ طبیعت، ۳۴ گونه آن در ایران فعال است. این یک نشانه خیلی نگران‌کننده است از اینکه در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ما اعتنا و اهتمام به محیط زیست چقدر وضعیت آشفته و شکننده‌ای دارد. مطالعات پرشمار دیگری هم در این زمینه وجود دارد که نشان می‌دهد ابعاد

بازنگری‌های بنیادی را در نظام حکمرانی و شیوه‌های تصمیم‌گیری و تخصیص منابع خودش به نمایش بگذارد.

### شما عوامل سطح توسعه را برای تشریح چرایی وضعیت فعلی برشمردید، اما یک سؤال مهم این است که چرا مطالبه‌های اقتصادی جایگاه بایسته‌ای در اعتراضات اخیر نداشته است؟

«طبیعتاً در این زمینه چندگونه می‌توان پاسخ مطرح کرد. من یکی دو مورد را مطرح می‌کنم و امیدوارم که به همین اندازه کفایت داشته باشد. متداول‌ترین شعاری که در این ۴۵ روز مطرح شده شعار «زن- زندگی- آزادی» است. زندگی، یعنی معیشت، منتها این معیشت، صرفاً در زمینه زنده ماندن از نظر تغذیه نیست. مطالبه‌های مطرح‌شده حکایت از این دارد که مردم معیشت را فراتر می‌بینند و سطوحی از امنیت در حریم شخصی و آسودگی خاطر به آن اضافه می‌شود. برخی برآوردهای کارشناسی سطح بالا که تا امروز انتشار پیدا کرده این را نشانه تشدید سرخوردگی‌ها از تمرکز و مطالبه روی شعارهای معیشتی به‌ویژه در سال‌های ۹۸ و ۹۶ به شمار می‌آورند و می‌گویند چون در آن دوره‌ها هم وعده‌هایی داده شده و دقیقاً خلاف آن عمل شده یا اصلاً نایده گرفته شده است سطوحی از سرخوردگی از اراده اصلاح در جهت‌گیری‌های ساختار قدرت دیده می‌شود. از این دریچه گفته می‌شود وقتی که خواسته‌ها و مطالبه‌ها به سمت رادیکال‌تر شدن حرکت می‌کند دیگر درباره خواسته‌های دم‌دستی کمتر اعتنا می‌شود. من فکر می‌کنم این یک مسئله بسیار سرنوشت‌ساز و حیاتی و قابل‌اعتناست. باید ساعت‌ها در این زمینه صحبت کرد. من توجه حکومت‌گران گرامی را به این مسئله جلب می‌کنم که هر قدر این‌ها درباره بی‌کفایتی‌ها و خطاهای دولت قبلی تمرکز داشته باشند از نظر کارشناسی کسی آن‌ها را رد نمی‌کند ولی همان‌طور که در صحبت‌های چند ماه اخیرم اشاره کردم بحث بر سر این است که تا کی می‌خواهید بگویید هر چه فریاد دارید بر سر دولت‌های قبلی بزنید. شما الآن در مدت کوتاهی که سر کار بوده‌اید کاری کردید که این برداشت می‌شود که هزار رحمت به دولت و دولت‌های قبلی. طنزهای تلخی هم در این زمینه وجود دارد، مثلاً این دولت همه بدویراه‌ها را به دولت قبل می‌گوید و می‌گوید آن‌ها بی‌مسئولیتی کردند، اما همین دولت اولین دولتی است در تاریخ برنامه‌ریزی ایران که دو سال پیاپی برنامه دولت قبل را تمدید می‌کند. اگر آن برنامه‌ها مقصر اوضاع و احوال است پافشاری شما بر همان برنامه را نشانه چه باید بگیریم. جنبه دوم سهل‌انگاری‌ها و بی‌اعتنایی‌ها به نظام



رابطه مردم با حکومت به یک بازسازی اساسی و بنیادی نیاز دارد

ملی شدیم. به نظر من «اگر در خانه کس است، همین یک حرف بس است». باید گفت اگر شما مشارکت مردم را برتانیید چاره‌ای جز دست‌نشانده شدن به قدرت‌های بزرگ باقی نمی‌ماند، هم پایه‌های نظری مستحکم و هم تجربیات تاریخی به‌اندازه کافی در این زمینه وجود دارد و بنابراین ما هشدار می‌دهیم این مسئله به‌اندازه اهمیتی که دارد مورد توجه قرار بگیرد.

مسئله آخری که به‌عنوان متغیر کنترلی سطح توسعه ریشه‌های شکنندگی و ناپایداری و بی‌ثباتی را مورد شناسایی قرار می‌دهد مسئله فساد است. بیش از دو دهه است که ما دائماً در این باره هشدار می‌دهیم. برخورد‌های انفعالی و پسینی با مسئله فساد امکان ندارد ما را در مهار این پدیده موفق کند و رتبه‌های شرم‌آوری که ایران از نظر پاک‌دامنی اقتصادی در دنیا دارد و در سازمان‌های بین‌المللی مختلف هم در دنیا به نمایش گذاشته می‌شود به‌وضوح نشان می‌دهد که راه نجات ایران از مسیر یک برنامه ملی مبارزه با فساد بر محور پیشگیری قابل‌تصور است. ادامه این مناسبات به کلی حکایت از این خواهد داشت که ما نمی‌توانیم چشم‌انداز روشنی در مهار فساد با رویکرد سه دهه گذشته داشته باشیم. در این زمینه اتفاق نظر جهانی وجود دارد که هیچ عنصری به‌اندازه شوک‌های وارده به قیمت کلیدی قدرت هم‌زمان تولید نابرابری‌های گسترده، فساد عمیق و وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج ندارد و ماجرای ما در سه دهه گذشته در این زمینه واضح است: یعنی با اینکه همیشه این شکست فاجعه‌بار اتفاق افتاده ولی به قاعده سطوحی از تسخیرشدگی توسط گروه‌های غیرمولد در ساختار قدرت شاهد این هستیم تا سال ۱۴۰۱ هم همچنان حکومت گرامی یک دل‌بستگی غیرمتعارف به شوک‌ها نشان می‌دهد. اگر حکومت می‌خواهد به‌صورت بنیادین با ریشه‌های اصلی آنچه برای کشور پیش آمده مقابله کند باید روی این هفت ستون

بحران آلودگی و هزینه‌ها و خسارت‌هایی که از این ناحیه به کشور وارد می‌شود چيست. بحران آمایش مسئله دیگر است که به خاطر گستره و عمق غیرمتعارف فساد و سلطه مناسبات رانتی شاهد این هستیم که آلوده‌کننده‌ترین رشته فعالیت‌ها را حکومت‌گران به‌عنوان پیشران این کشور جا زدند و ترجیح می‌دهند منابع انسانی و مادی را به آن‌ها تخصیص دهند. تکان‌دهنده‌تر و شکننده‌تر اینکه این صنایع را در خشک‌ترین و بحرانی‌ترین مناطق کشور مستقر می‌کنند. در این زمینه علاقه‌مندان را به کارهای ارزشمندی ارجاع می‌دهم که در واحد پژوهشی اتاق مشهد به همت مهندس بحرینان انجام شده است.

از نظر وابستگی به دنیای خارج ورود بایسته به بحث‌های سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده نیازمند مجال فراختری است، اما فقط برای اینکه هشدار می‌دهم که حکومت‌گران بدهیم و به‌ویژه توجه آن‌ها را جلب کنیم به اینکه زودتر بفهمند تداوم روندهای پیشین در ایران دائماً پر خسارت و پرهزینه‌تر می‌شود و باید بازنگری بنیادی در ساختار نهادی صورت بگیرد به این نکته اشاره می‌کنم. اسناد پشتیبان برنامه چهارم توسعه کشور که قرار بود از ۱۳۸۴ شروع شود و همین‌طور اسناد پشتیبان سند چشم‌انداز کشور نشان می‌دهد که با برآوردهای رسمی، دستیابی به رشد اقتصادی ۸ درصد که برای برنامه هفتم هم مثل یک طمع خام در نظر گرفته شد با اختصاص سالانه به‌طور متوسط ۱۶/۵ میلیارد دلار قابل تحقق است. از نقطه عطف تداوم برنامه ششم تا امروز برآوردهایی که رسماً از طرف سازمان برنامه و جاهای دیگر منتشر شده می‌گوید آن ۱۶/۵ میلیارد دلار به ۲۰۰ میلیارد دلار رسیده است، اما وضعیت رشد را مشاهده می‌کنیم. وقتی که برخورد ظاهری و مونتاز کارانه به‌جای تولید اعتباربخش صنعتی مجرای برای تداوم مناسبات رانتی شده ما به‌اندازه فاصله ۱۶/۵ میلیارد در سال تا ۲۰۰ میلیارد دلار در سال دچار یک وابستگی بسیار ذلت‌آور شکننده و پر مخاطره در عرصه تولید



دانایی کشور و کارشناسان کشور است. کافی است به اسناد رسمی انتشار یافته همین دولت و وعده‌هایی که فقط برای ۱۴۰۱ داده بودند دقت کنیم. آن‌هایی که در سطح رسانه‌ای از شرافت اخلاقی و ملی برخوردارند باید توجه داشته باشند اگر مسائل حیاتی ملی را به مسائل بانوی و جناحی متنزل کنند همه زیان خواهیم دید و حواسشان باشد به خصوص هواداران این دولت که طرفداری عالمانه و شرافتمندانه طرفداری مبتنی بر چابک‌پلوسی و دروغ نیست. طرفداری مبتنی بر نقد مشفقانه اعتلا بخش است. نگاه کنید که گفته بودند در ۱۴۰۱ یک میلیون مسکن برای مردم تدارک می‌بینند. شما ببینید به جای یک میلیون مسکن چه شرایطی از لحاظ تملک مسکن و از نظر اجاره‌نشینی برای مردم فقط در همین ۱/۵ ساله اخیر پدیدار شده است. کمیته دستمزد شوراها اسلامی کار گزارشی منتشر کرده است که می‌گوید با سیاست‌هایی که در حیطه مسکن اتخاذ کردند امید صاحب مسکن شدن که در دنیا استاندارد آن ۵ سال است (یعنی اگر یک فردی حقوق و دستمزد ۵ سال کارش را پس‌انداز کند می‌تواند صاحب‌خانه شود) برای کارگران ما به ۱۲۳ سال رسیده است. این سیاست‌های نادرست به‌شدت یأس و سرخوردگی برای آینده شریف‌ترین مردم این سرزمین ایجاد کرده است. وزارت مسکن تحقق وعده یک میلیون مسکن را منوط به آن کرده که همه دستگاه‌های دولتی زمین‌های مازادشان را در اختیار وزارت مسکن بگذارند. میزان قابلیت مدیریتی درباره این وعده‌ای که دولت حیثیت خودش را روی آن گذاشته به‌گونه‌ای است که این گزارش می‌گوید هیچ دستگاهی حاضر نیست با وزارت مسکن همکاری کند. به عبارت دیگر قابلیت هماهنگ‌سازی در درون خود قوه مجریه وجود ندارد. غم‌انگیزترین بخش ماجرا این است که گفتند حتی زیرمجموعه وزارت مسکن هم حاضر نشده زمین‌های مازادش را در اختیار بگذارند؛ البته یک بحث هم این است که این انتظار غیر معقول است و چنین چیزی وجود ندارد که به هر حال باید بررسی شود. مهم این است که هیچ ردی از تحقق آن وعده مشاهده نمی‌شود و به همین دلیل ۵۰ درصد تعداد را کم کردند و گفتند ۵۰۰ هزار مسکن تحویل می‌دهند، الان در واقع حرف‌هایی که زده می‌شود می‌گوید در بهترین حالت ممکن است ۱۰۰ هزار مسکن جدید اضافه شود؛ یعنی ۹۰ درصد عدم تحقق در یک وعده‌ای که به نظر آن‌ها دم‌دستی‌ترین و قابل تحقق‌ترین تلقی می‌شد. عین این مسئله در مورد تحقق یک میلیون شغل در یک سال قابل مشاهده است. گزارش‌هایی که اتاق بازرگانی تهران منتشر کرده است می‌گوید با این شیوه‌ای که در برخورد با دسترسی به اینترنت ایجاد کردید برآورد می‌شود بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار شغل موجود را از بین بردید.

شما چطور می‌خواهید مردم به شما اعتماد کنند وقتی که این‌طور در مورد مسکن وعده می‌دهید و این بلاها را از نظر قیمت زمین و قیمت ساختمان و اجاره مسکن برای آن‌ها تدارک می‌بینید و بعد هم وعده یک میلیون شغل می‌دهید که تقریباً فقط به همین اندازه اشتغال‌زایی از ناحیه یک خطای بزرگ و فاحش برای کشور ایجاد کردید. اگر بخواهد یک میلیون شغل ایجاد شود ما باید یک برنامه‌ای داشته باشیم که از دل آن رشد اقتصادی با کیفیت بین ۱۰ تا ۱۵ درصدی حاصل شود و متغیرهای کنترلی این مسئله هم منحصر به رشد اقتصادی نیست. مثلاً باید متناسب با این انتظار، انگیزش‌هایی برای سرمایه‌گذاری ایجاد کرده باشید ولی وقتی که ما وارد چهارمین سالی شدیم که کل سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده حتی قادر به جبران استهلاکات هم نیست این حرف‌ها آبی برای مردم گرم نمی‌کند ولی آبرو و مشروعیت وعده‌دهندگان را به چالش می‌کشد. شاید بامزه‌ترین یا تلخ‌ترین قسمت ماجرا این بود که عزیزان جزو وعده‌های سالشان این بود که برای سه دهک با کمترین درآمد اینترنت را رایگان کنند. این شیوه برخورد همه را به سمت سرخوردگی و رادیکالیزه شدن مطالبات پیش می‌برد و من صمیمانه و مشفقانه می‌گویم این به نفع هیچ‌کس در ایران نیست. اهل خرد و دانایی به امید دولت و حکومت نمانند؛ این سرنوشته همه ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین همه مشارکت کنند ولو که با تلخ‌کامی و تحقیر مواجه شوند. با وجود اینکه می‌دانم چقدر سخت است، اما اصحاب خرد و دانایی استمداد می‌کنم به کمک دولت به معنای قوه مجریه و به کمک حکومت بیایند تا ما بتوانیم با کمترین آسیب از شرایط کنونی بیرون برویم.

## آیا به نظر شما سیاست خارجی کشور و تنش‌ها و نااطمینانی‌هایی که جامعه از این زاویه متحمل شده است نیز در این اعتراضات نقش داشته است؟

یکی از وجوه سرخوردگی بزرگ نسبت به وعده‌های این دولت سرخوردگی بابت سیاست خارجی و انتخاب متحدان استراتژیک است. در همین ماجرای ناآرامی‌ها و اعتراضات اخیر، روسیه و چین، دو متحد استراتژیک که

سیاست خارجی ما آن‌ها را انتخاب کرده است با ما چه کار کردند؟ روسیه خیر ماجرای پهپادها را اعلام کرد. روس‌ها مانند بارها و بارهای دیگر

در تاریخ دو‌یست‌ساله ما نشان داده بودند برای اینکه هزینه سیاست خارجی تجاوزکارانه و منحط خودشان را پایین بیاورند از آینده ایران خرج کنند. من سهم ندانم کارهای طرف ایرانی را نادیده نمی‌گیرم ولی می‌گویم ببینید یادگاری‌تان را کجا می‌نویسید؟ روی کدام دیوار؟ با چه حدی از شرافت و صداقت و یکرنگی؟

در همین ایام که برای برخی تصوراتی پیش آمده بود و یک مداخله غیر متعارفی از ناحیه رسانه‌های خارجی برای دامن زدن به این ناآرامی‌ها و بحران‌سازی‌ها دیده شد یکی از کارهای شگفتی که دولت به‌غایت محافظه‌کار چین انجام داد این بود که با یک فرد منحط و رشک‌سته ایرانی در شبکه رسمی دولتی تلویزیونی چین مصاحبه گذاشتند. آن‌ها که اهل سیاست هستند می‌فهمند این یعنی چه. امیدواریم که تصمیم‌گیران متوجه شوند که راهبرد «دشمن دشمن من دوست من است» راهبرد بچه‌گانه‌ای است و خیلی ساده‌انگارانه است و ما نیازمند یک بازنگری جدی در این زمینه هستیم. می‌خواهم بگویم هر آنچه روس و چین در این تجربه‌ها به نمایش گذاشتند عین کاری است که متحدان استراتژیک محمدرضا پهلوی با او کردند.

ما اگر در داخل یک سیاست غیرتتش‌آفرین داشته باشیم خودمان منابع انسانی و مادی داریم که بتوانیم یک مواجهه اعتلا بخش با دنیای خارج داشته باشیم. ما برای کسی تنش ایجاد نکنیم آن‌ها هم برای ما تنش ایجاد نکنند خودمان می‌توانیم داخل را سامان بدهیم. گزارش‌های رسمی می‌گوید در اوج قدرت چانه‌زنی رژیم پهلوی و در اوج آن مقبولیتی که داشتند و جهش درآمدهای نفتی در دوره ۵۲-۵۶، ۹۷۲ شرکت خارجی در ایران به ثبت رسید. شما ببینید تمرکز

این شرکت‌های خارجی روی چه چیزهایی بوده است. از این ۹۷۲ شرکت ۳۷۱ شرکت در زمینه دلالی و بیمه کار می‌کردند. ۲۵۱ شرکت در زمینه بازرگانی و رستوران و هتلداری و ۲۰۶ شرکت هم در زمینه ساختمان فعالیت می‌کردند؛ یعنی ۸۲۸ شرکت از آن ۹۷۲ در حیطه‌هایی تمرکز پیدا کرده بودند که در ساختار راتی ضد توسعه‌ای بیشترین بازده را دارد. حکمت اینکه می‌گویند در تاریخ بشر دیده نشده که یک کشور تا زمانی که صلاحیت و شایستگی استفاده خردورزانه از منابع انسانی و مادی خودش را نشان نداده باشد بتواند از سرمایه‌های خارجی

در تاریخ بشر دیده نشده که یک کشور تا زمانی که صلاحیت و شایستگی استفاده خردورزانه از منابع انسانی و مادی خودش را نشان نداده باشد بتواند از سرمایه‌های خارجی به‌صورت کارآمد استفاده کند. راه نجات ما این است که ابتدا توانمندی خودمان را بالا ببریم، بر اساس توانمندی می‌توانیم قابلیت گزینشگری داشته باشیم

به صورت کارآمد استفاده کند. راه نجات ما این است که ابتدا توانمندی خودمان را بالا ببریم، بر اساس توانمندی می توانیم قابلیت گزینشگری داشته باشیم. رفتار حاکمیت به گونه ای بوده است که رتبه اول جذب سرمایه خارجی در سال ۱۴۰۰ متعلق به افغانستان است. این را مایه تحقیر افغان ها نمی دانم، می گویم همین که آن ها به ما اعتماد کردند، درود بر آن ها ولی می خواهم بگویم از طریق جذب سرمایه افغانستان تکنای توسعه فناوریانه در ایران برطرف نمی شود. ما باید تجربه سال های ۱۳۵۲-۱۳۵۳ را به قول علما نصب العین کنیم تا ببینیم که باید به سمت آن هفت مؤلفه ای که تحلیل های سطح توسعه معرفی کردند حرکت کنیم.

### به نظر شما پدیده اصلی و سرنوشت ساز که می تواند کانون اصلاح خطاهای گذشته و بازسازی اعتماد متقابل بین مردم و حکومت باشد، چیست؟

حکومت گران باید روند فرسایش و فروپاشی طبقه متوسط درآمدی را در مرکز توجه خودشان قرار بدهند. این خیلی مسئله حیاتی است و متأسفانه چیزی که من مشاهده کردم این است که چون مطالبات اقتصادی را تحلیلگران ما کم مقدار تلقی کردند به این مسئله حیاتی توجه بایسته نشده است. در اقتصاد سیاسی توسعه گفته می شود که طبقه متوسط درآمدی طبقه توسعه خواه کلیدی هر کشوری است، حتی در سطح کلان هم دستاورد سیاسی انقلاب کینزی این بود که هر کشوری که می خواهد روی آرامش و ثبات و پایداری را

ببیند باید به بسط طبقه متوسط درآمدی اهتمام کند چیزی که ما دقیقاً به ویژه از نیمه دهه ۱۳۸۰ تا به امروز برعکس آن حرکت کردیم و یک فرسایش و فروپاشی نگران کننده را کلید زدیم. در همه عرصه های حیات جمعی این طبقه متوسط درآمدی است که متقاضی کیفیت است چه در شیوه حکمرانی و چه در عرصه کالاهای و خدمات مورد نیاز جامعه، آن ها متقاضی کیفیت هستند. استدلال های روشنی هم در این قضیه وجود دارد. مثلاً بسیار ثروتمندها کیفیت را در خارج از مرزها جست و جو می کنند چیزی که به آن Demonstration effect می گویند؛ بسیار فقیرها هم به باقی ماندن و زنده ماندن و بخور و نمیر اهتمام دارند و فقط طبقه متوسط است

که متقاضی کیفیت و تضمین کننده ثبات است. برای حکومتی که این قدر دایعه های پرطمطراق فرهنگی دارد صرف نظر از عملکردش، طبقه متوسط درآمدی بزرگ ترین متقاضی فرآورده های فرهنگی است. با تأکید بر کیفیت، طبقه متوسط درآمدی بزرگ ترین کانون انباشت سرمایه های مادی و انسانی هم هست. میراث اندیشه ای کینز به بعد می گوید کیفیت بازار هم تابع اکثریت جمعیت است و اگر اکثریت جمعیت متوسط ها باشند می توانیم بازار با کیفیت مطالبه کنیم. آن چیزی که به گمان من مسئله حیاتی است این است که یک بی اعتنایی مشکوک و غیرمتعارف در این زمینه مشاهده می شود که بخشی از این که به سمت رادیکالیسم و تنش و خشونت بیشتر کشیده می شویم به همین مسئله برمی گردد. در دوره ۱۳۸۵ تا امروز ما بی سابقه ترین سطوح افزایش و تنوع حس پردشدگی و حس حاشیه ای شدن را به صورت ذهنی و عینی برای طبقه متوسط درآمدی شاهد بودیم. سازوکارهایی که این بلا را سر ایران آورده مهم ترینش شوک درمانی، مسئولیت گریزی فزاینده حکومت در امور حاکمیتی به ویژه در زمینه تغذیه مردم، سلامت و آموزش و مسکن مردم، صنعت زدایی بی سابقه و شکننده در این دوره، افزایش غیرمتعارف در گستره و عمق فساد، بی سابقه ترین سطوح توزیع ناعادلانه قدرت و ثروت و منزلت، اتخاذ سیاست های فلاکت زا یعنی سیاست های تورم زا و اشتغال زدا بوده است. در سال ۱۴۰۱ در آینه آنچه در بودجه ۱۴۰۱ پخت و پز شد اقتدارزدایی و مرجعیت زدایی از چهره های مقبول غیرحکومتی در یک جامعه غیرسازمان یافته بود و رهاشدگی آن گروه جمعیتی که اصطلاحاً به آن ها NEET گفته می شود؛ یعنی آن هایی که نه شاغل اند نه مشغول کسب دانش و مهارت هستند و دامنه سنی آن ها بین ۱۵ تا ۲۴ سال است. آثر خطر در این زمینه اخیراً در دو ماه گذشته هم گزارش صندوق بین المللی پول و هم سازمان بین المللی کار به صدا درآورد، ولی متأسفانه حکومت گران گرامی قادر به تشخیص اولویت ها نیستند و آن را نشنیدند. شما یک بحث جدی در سطح دولت درباره این پدیده نمی بینید در حالی که تمام مطالعه هایی که در سطح اقتصاد سیاسی توسعه شده می گوید در دو دهه گذشته پیشانی اعتراضات همیشه این گروه سنی هستند و این

در همین مملکت از ۱۳۷۲ تا امروز تمام مطالعات صورت گرفته می گوید درآمد زنان برای خانوار خصلت مکمل دارد نه جایگزین؛ یعنی اگر می خواهید عالمانه به آن مطالبه خودتان که بقای خانواده است عینیت ببوشانید باید راه را باز بگذارید تا زنان شغل های متناسب با صلاحیت های تخصصی و تجربی شان باشند نه اینکه فشارها و مداخلات در زندگی را تا مرز حیاط خلوت این ها پیش ببرید. زنان نیمی از جمعیت این کشور هستند. شما به جای اینکه زنان را از بازار کار برانید باید از شرم توانید آمارهای طلاق را منتشر کنید و آن را طبقه بندی کنید. باید عالمانه متوجه باشید که اگر زن شاغل نباشد، خانواده ها متزلزل می شوند. من واقعاً از دوستان در حیطه جامعه شناسی تقاضا می کنم که کمی بیشتر در این زمینه صحبت کنند. ما در این زمینه خطاهای خیلی غیرعادی را مشاهده می کنیم.

نایدیده انگاری بیش از این ها در مورد زنان اتفاق افتاده است. در جامعه ای که طی حدود سه دهه گذشته نزدیک دوسوم ورودی ها به دانشگاه در همه سطوح تحصیلی زنان بودند، ما با سقوط مشارکت زنان در بازار کار روبه رو هستیم. این خیلی غیرعادی است. کاش مجالی پدید بیاید ما بتوانیم به زبان کارشناسی به آن دسته از سنت گراهای افراطی که فکر می کنند شغل زنان این است که زایند شیران نر، بگوییم در همین مملکت از ۱۳۷۲ تا امروز تمام مطالعات صورت گرفته می گوید درآمد زنان برای خانوار خصلت مکمل دارد نه جایگزین؛ یعنی اگر می خواهید عالمانه به آن مطالبه خودتان که بقای خانواده است عینیت ببوشانید باید راه را باز بگذارید تا زنان شغل های متناسب با صلاحیت های تخصصی و تجربی شان داشته باشند نه اینکه فشارها و مداخلات در زندگی را تا مرز حیاط خلوت این ها پیش ببرید. زنان نیمی از جمعیت این کشور هستند. شما به جای اینکه زنان را از بازار کار برانید باید از شرم توانید آمارهای طلاق را منتشر کنید و آن را طبقه بندی کنید. باید عالمانه متوجه باشید که اگر زن شاغل نباشد، خانواده ها متزلزل می شوند. من واقعاً از دوستان در حیطه جامعه شناسی تقاضا می کنم که کمی بیشتر در این زمینه صحبت کنند. ما در این زمینه خطاهای خیلی غیرعادی را مشاهده می کنیم.

آخرین نکته این است که با کمال تأسف حکومت گران در تبلیغات رسمی به یک مسئله بسیار حیاتی توجه کردند، اما شیوه پیشبرد آن مسئله حیاتی شان در واقع یک شیوه وارونه ساز است و آن مسئله نگرش وارونه به امنیت است. شیوه های ایجاد امنیت صرف نظر از کیفیت و میزان قابلیت آن تا امروز پشت به توسعه بوده است و این امنیتی که در یک سطوحی ایجاد کردند امنیت در خدمت توسعه نیست. نه راه باز می کند برای آشتی مردم با حکومت و حکومت با مردم و نه راه باز کرده برای آشتی معقول مبتنی بر عزت با دنیای خارج؛ بنابراین نگرش ما به این مسئله هم نیازمند یک تجدیدنظر اساسی است. آخرین کلام اینکه ما علی رغم همه آن سرخوردگی ها و روند های ناامیدکننده و یأس آور این قدر انگیزه داریم و جدی کار می کنیم و یافته ها را هم با همه مخاطراتی که دارد با حکومت گران در میان می گذاریم به خاطر اینکه می دانیم مسائل ایران در تسخیر علم قرار دارد. اگر حکومت گران گرامی این شرافت حکومتی را بیشتر به نمایش بگذارند که بر امور تخصصی علم فضل الخطاب باشد ما قاطعانه تأکید می کنیم که هم می توانیم با ابزار علم بفهمیم که چرا دچار این انحطاط و پس افتادگی شدیم و هم سازوکارهای برون رفت را ارائه کنیم. این دلیل پرانگیزی ما و راه نجات کشور است. ■

# وقتی اقتصاد سخن می گوید

فرهنگستان علوم در آبان ماه با هدف ریشه‌یابی اعتراضات اخیر در ایران از منظر اقتصادی مجموعه نشست‌هایی را برگزار کرد. از آنجا که پرسش اصلی این نشست‌ها، چرایی وقوع اتفاقات و چه باید کرد، با پرسش اصلی نشریه هم‌جهت بوده است، بر آن شدیم خلاصه‌ای از بحث‌های مطرح‌شده در این نشست را در اختیار خوانندگان قرار دهیم. در ادامه صحبت‌های ابوالقاسم مهدوی، رئیس سابق دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و حسین راغفر، عضو هیئت‌علمی دانشگاه الزهرا را می‌خوانید.

## بی‌آیندگی جامعه را سرخورده کرده است

### ابوالقاسم مهدوی

در ابتدا باید تأکید کنم تمرکز بر ریشه‌های اقتصادی یک پدیده تقلیل یک موضوع و اتفاق نیست. ما می‌توانیم ریشه‌های اقتصادی هر پدیده‌ای را بررسی کنیم، بدون اینکه قصد تقلیل قضیه را به یک موضوع اقتصادی داشته باشیم. فردریش پولاک کتابی با عنوان تصویری از آینده دارد. پولاک جامعه‌شناس، اقتصاددان و فیلسوف است و این کتاب را در سال ۱۹۷۳ نوشته است. وی در مقدمه بحث، روشنگری، رنسانس و انقلاب اول صنعتی را مطرح می‌کند و این تحولات را با زمان‌هایی که الگوهای بی‌تفاوتی و بی‌آیندگی وجود دارد مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد اگر بخواهیم سیر تمدن غرب را درک کنیم باید تصویر آینده را مورد توجه قرار دهیم. او به‌خوبی مانند انسان روی خاک و نفس کشیدنش و به عبارتی زندگی را - که شعار اعتراضات اخیر هم هست - با تعالی به هم ربط می‌دهد. می‌گوید زندگی‌ای که با تعالی و ارتقا و تصویر خوب از آینده ارتباط نداشته باشد چه زندگی‌ای است. این کتاب با آنچه نعمت فاضلی جامعه‌شناس عزیز کشورمان به‌طور ضمنی مطرح کرده است تطابق دارد. تحلیل بر اساس تصویر از آینده با شرایط ما همخوانی بسیاری دارد. تصویر آینده جوانان ما خوب و روشن و درخشان نیست و طبیعی است که سرخورده‌گی وجود داشته باشد.

با این مقدمه من صحبت‌هایم را بر مبنای چند شاخص ارائه می‌دهم که به‌جز شاخص‌های حکمرانی سایر شاخص‌ها برگرفته از آمارهای حکومتی است.

کمی به گذشته برگردیم. نخستین اعتراضات به سال ۱۳۷۸ برمی‌گردد. سال ۱۳۸۸ انتخابات و جنبش سبز را داشتیم که طبقه متوسط در آن حضور داشتند. در سال‌های ۹۶ و ۹۸ جنبش‌هایی از سوی فرودستان در برابر فرادستان صورت گرفت و مطالبه‌ها معیشتی و اقتصادی بود. در هرکدام از این اتفاقات ما آسیب‌های مالی، جانی و ... داشتیم.

سال ۱۴۰۱ جنبش محصول نسل زد یا زومرهاست؛ نسلی که در زمانی متولد شد که ابزار IT و ICT پیش‌تر عمومی شده بود. گفته می‌شود اینترنت به دنیای ما وارد شد و این‌ها به دنیای اینترنت و آی‌سی‌تی وارد شدند. این نسل مطالبه فرهنگی دارد. از آزادی و زن صحبت می‌کند و فاقد رهبر، حزب و نهاد است. مطالبات فرهنگی و اجتماعی از طریق شعارها ارائه می‌شود. من به شعارهای خاص (به‌اصطلاح حکمرانی

هنجارشکن) کاری ندارم، اما آن شعارهایی که بیشتر مطرح بوده نقش زن، فرهنگ و ... را مطرح می‌کند و هراس از آینده در آن دیده می‌شود. یک نوع آزادی که ممکن است موهوم باشد، اما درباره‌اش صحبت می‌شود. همچنین درباره ویژگی‌های اعتراضات صحبت می‌شود.

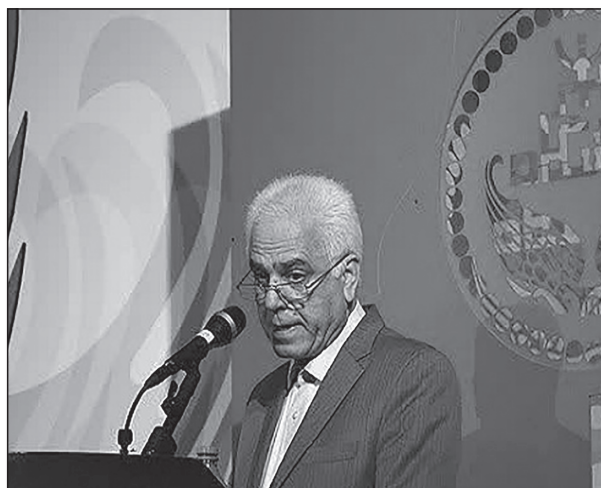
اما ریشه‌های این اعتراض را می‌توان از چهار وجه بررسی کرد: نخست تحولات جمعیتی است. از سال ۱۳۵۵ ما هر ۵ سال تحولات جمعیتی را بررسی می‌کنیم. در سال ۱۴۰۰ ما ۸۴ میلیون جمعیت داریم که ۶۳ میلیون (۷۶ درصد) جمعیت شهری و نزدیک ۳۰ میلیون (۲۴ درصد) جمعیت روستایی است. این یعنی جامعه ما مدرن‌تر است و فهم‌های شهری و روابط شهری بیشتر در آن دیده می‌شود؛ البته می‌دانیم که می‌توان در تهران بود اما حاشیه‌نشینی‌ها را داشت. با این وجود در مجموع جمعیت روستایی ما بسیار کمتر از جمعیت شهری است. مردها ۴۲ میلیون و زن‌ها ۴۱ میلیون هستند و این یعنی ما وقتی از زن‌ها حرف می‌زنیم به لحاظ عددی با نیمی از جامعه مواجهیم. این جمعیت (زنان) که در شعار زن، زندگی، آزادی پدیدار است در ابتدای حکومت ۵ میلیون باسواد داشته است. درحالی‌که در سال ۹۵، ۳۳ میلیون باسواد دارد؛ اما آیا به تناسب این میزان سواد، زنان ما شغل دارند و به آن‌ها اهمیت داده می‌شود؟

در سال تحصیلی ۵۷ و ۵۸، ۳۰ درصد دانشجوی دختر داشتیم در مقابل ۶۹ درصد دانشجوی پسر. وقتی به ۱۳۹۹ می‌رسیم و در سال ۱۴۰۰، از جمعیت کل دانشجویان، زنان ۴۸/۵۰ و مردان ۴۹/۵ درصد هستند. حالا این جوانان که در حیطه جمهوری اسلامی به‌عنوان زن و مرد نفس می‌کشند چه می‌کنند؟

در بهار ۱۴۰۱ نرخ بیکاری مردان ۱۵ ساله به بالا ۷/۸ درصد است در صورتی‌که این نرخ برای دختران ۱۶/۱ درصد است. این عدد هم در سال ۱۳۹۵، ۱۰/۵ درصد برای مردان و ۲۰/۷ برای زنان بوده است. از این‌رو نابرابری در نرخ بیکاری زنان و مردان بالاست و بیکاری زنان دو برابر مردان است. این پیام این آمار است.

این تحولات جمعیتی در نرخ مشارکت نیز متجلی است. بر اساس آمار بهار ۱۴۰۱ نسبت نرخ مشارکت مردان به زنان ۶۸ به ۱۳/۸ است. پس زنان در نرخ مشارکت هم مشکل دارند.

مورد دوم شاخص‌های حکمرانی است. در شاخص حکمرانی که برگرفته از آمار حکومتی کشورهاست نیز می‌توان سیر تحولات را بررسی کرد. استناد من به شاخص گافمن است که شامل شش شاخص حق اظهارنظر



ابوالقاسم مهدوی

شاخص بعدی اشتغال است. در اشتغال مقوله‌ای به نام نسبت اشتغال داریم که به معنای تعداد شاغلان تقسیم بر افراد در سن کار است. این شاخص بین ۳۷ تا ۳۸ درصد است؛ یعنی تعداد شاغلان به افراد در سن کار بسیار پایین است و این نگران‌کننده است. این یعنی که انسان در حداقل‌ها افسرده می‌شود، در حداقل‌ها دنبال اعتیاد می‌رود، در خانه کنار پدر و مادرش احساس ناراحتی می‌کند و حتی ممکن است در اوج آن به رفتارهایی مثل خودکشی اقدام کند. شاخص‌های اقتصادی را باید این‌گونه ترجمه کنیم. در این میان وضعیت اشتغال فارغ‌التحصیلان ما بدتر است.

در دوره‌ای گفته می‌شد تجارت خارجی موتور رشد اقتصادی است. در این شاخص وضعیت ما چگونه است؟ می‌گویید حجم تجارت کشور باید متناسب با میزان جمعیت باشد. حجم تجارت ما از کل تجارت جهان ۳۴/۰ درصد است و جمعیت ایران یک درصد از جمعیت جهان. در کنار حجم تجارت، شرکای تجاری هم اهمیت دارند. طی سال‌های گذشته شرکای ما در تجارت خارجی نزدیک هشت کشور بودند: عراق، هند، چین، ایتالیا، ژاپن، آلمان، آذربایجان و امارات. ۵۴ درصد تجارت ما با این کشورهاست.

درباره شاخص نابرابری نیز ما از ۳۷/۰ شروع کردیم و به ۳۸۹/۰ رسیدیم که نشان‌دهنده نابرابری بالا در کشور و افزایش میزان آن است. در شاخص نسبت درآمد ۱۰ درصد ثروتمند به ۱۰ درصد فقیر این رقم از ۱۱ برابر در سال ۱۳۹۰ به ۱۳/۹۶ رسیده است. این هم نشان می‌دهد نابرابری افزایش یافته است.

وضعیت مسکن به‌عنوان یکی از نیازهای ابتدایی انسان هم قابل بررسی است. در تهران از نیمه دوم سال ۱۳۹۱ تا بهار ۱۴۰۰ قیمت اجاره مسکن ۵/۶ برابر شده است. چطور می‌توانیم این پول را پرداخت کنیم؟ کدام حقوق معلم دانشگاهی می‌تواند به این رقم برسد؟ کدام رقم حقوق قاضی به این می‌رسد؟ این دو قشر را مثال زدیم چون حقوق بهتری دارند. شاخص قیمت کالاهای اساسی مانند گوشت و برنج به ۱۸۸ درصد و ۳۷۷ درصد رسیده است. مصرف گوشت گوسفند ما در سال ۱۳۹۷ تقریباً ۲۳۴ گرم در ماه بوده است؛ این رقم نسبت به استاندارد مصرف انسان بسیار پایین‌تر است و طی زمان نیز بیشتر کاهش یافته است.

مسئله چهارم، فرهنگی است. از میان شاخص‌های مربوط به فرهنگ من به یک شاخص اشاره می‌کنم که سکوی مطلب بعدی است؛ فرهنگ تکنولوژی. بر اساس آمار در بین شبکه‌های اجتماعی ۸۸/۵ درصد از افراد ۱۵ ساله به بالا در واتساپ عضویت دارند. در اینستاگرام ۶۸/۳ درصد و در تلگرام ۶۶/۲ درصد. این ارقام را با عضویت در اپلیکیشن‌های داخلی مقایسه کنید که مثلاً سروش ۴/۶ درصد است. جوان به صراحت بیان می‌کند که کدام پیام‌رسان را می‌خواهد. درصد افراد ۱۵ ساله به بالا شرکت‌کننده در شبکه‌های

اجتماعی ۶۵ درصد مقابل ۳۵ درصد است.

ما در مقوله فرهنگ باید بحث بسیاری داشته باشیم. آنچه در ۵۷ رخ داد یک انقلاب فرهنگی بود. در شاخص‌های فرهنگی من فقط به یک مورد اشاره کردم. از جمعیت ۸۴ میلیونی ایران ۸۶ درصد بعد از انقلاب متولد شدند. این رساننده و گویا نیست؟ ما ۱۲/۵ میلیون نفر زومر داریم؛ یعنی نسل بعد از تمام ادوار اینترنتی و آی‌سی‌تی. این شامل متولدین اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۸۰ است. بر اساس یک آمار که البته رسمی نیست اکثریت بالای افراد کف‌خیابانی‌ها را زومرها تشکیل می‌دهند. این جوانان به اینترنت وارد شدند اما حاکمیت آن‌ها را از این فضا بیرون

و پاسخ‌گویی، اثربخشی، ثبات سیاسی و عدم خشونت، کیفیت مقررات، حاکمیت قانون و کنترل فساد است.

حق اظهارنظر و پاسخ‌گویی در ایران منفی است. این شاخص اگر مثبت ۲/۵ باشد، بهترین و اگر منفی ۲/۵ باشد بدترین است. در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ ما همواره منفی هستیم. در سال ۲۰۲۰ این شاخص برای کشور ما منفی ۱/۴۸ است. در اثربخشی دولت منفی ۰/۹۹ هستیم و در تمام سال‌ها باز منفی بودیم. در شاخص ثبات سیاسی و عدم خشونت در تمام سال‌ها منفی بودیم. در شاخص کیفیت مقررات در تمام سال‌ها منفی بودیم. در شاخص حاکمیت قانون نیز ما در تمام سال‌ها منفی بودیم؛ در شاخص کنترل فساد هم آفتاب آمد دلیل آفتاب. در ذیل هر یک از این شاخص‌ها می‌شود سخن‌ها داشت.

بر این اساس تمام شاخص‌های حکمرانی در ایران منفی است و در این بین ثبات سیاسی و عدم خشونت منفی ۱/۶۷ است و از همه منفی‌تر است. حق اظهارنظر هم منهای ۱/۴۸ هست. ما ایرانی‌ها اعم از باحجاب، بی‌حجاب، تحصیل کرده و بی‌سواد سه چیز را از حفظیم! ماجرای خلخال از پای زن یهودی، رفتار علی (ع) با برادرش عقیل که قصد برداشت از بیت‌المال را داشت و سوم اینکه حکومت اصلش عدالت است. ایرانیان این روایت‌ها را حفظ‌اند. پس با محفوظات این چنینی این فسادها را می‌بینند، آیا دچار تناقض نمی‌شوند؟ همین‌هایی که از مساجد و منابع طی چهل سال می‌شنیدیم الآن خلافش را در حکومت‌داری می‌بینیم! این انسان را دچار تناقض می‌کند.

حال به شاخص‌های اقتصادی می‌رسیم. در میان شاخص‌ها رشد اقتصادی از همه گویاتر است. لوکاس می‌گوید اگر در اقتصاد به رشد اقتصادی پرداختید به چیز دیگری نمی‌خواهد فکر کنید. طی دهه گذشته در

بیشتر سال‌ها رشد ما منفی است و در برخی بخش‌ها بسیار پایین‌تر از همین استاندارد است. یکی از شاخص‌های رشد این است که سینوسی نباشد و ژند باشد. در اینجا هم مشکل داریم و رشدهای ما سینوسی است. وقتی روند وجود ندارد معنی داری رشد کاهش می‌یابد. مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۱۳۹۹ گفته است اگر ما ۶ سال تا سال ۱۴۰۵ نرخ رشد اقتصادی ۸ درصد داشته باشیم، تازه می‌توانیم به درآمد سال ۱۳۹۰ برسیم. شاخص دیگر درآمد سرانه است. درآمد سرانه ترکیه و عربستان که رقیب منطقه‌ای ما هستند را با درآمد سرانه ایران مقایسه کنیم. درآمد سرانه عربستان ۳/۵ برابر ما و درآمد سرانه ترکیه ۲ برابر ماست.

## ” سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، اتصال معقول با دنیا و کاهش وابستگی اقتصاد به سیاست کشور را در مسیر خروج از بحران هدایت می‌کند



وضعیت بین‌المللی را در نظر داشته باشیم. ما می‌توانیم مطالبات داشته باشیم، اما اینکه یک‌دفعه همه‌چیز به هم بخورد حرف دیگری است. با پدربت صحبت کن. ۵۷ روبروی ماست!

## انحطاط محصول سرمایه‌داری رفاقتی است

### حسین راغفر

انفجاری که در روزهای پایانی شهریور ۱۴۰۱ رخ داده در واقع یک نوع فوران ناامیدی‌های چهار دهه پیشین است که کاملاً قابل پیش‌بینی بود و قبلاً هم نسبت به آن هشدار داده بودیم اما شنیده نشد. بارها و بارها گفتم که متهم نخست در بحران کنونی نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی یا نظام تدبیر و تمشیت امور یا به عبارت امروزی نظام حکمرانی است. ما عوامل متعددی را می‌توانیم برای بروز این بحران از منظر اقتصادی در نظر بگیریم که من فقط به برخی از این موارد اشاره می‌کنم که همه موارد در نمی‌گیرد، اما تلاش‌م این بوده که محورهای اصلی‌تر را مطرح کنم. یک رابطه تنگاتنگی بین ساختارهای قدرت و تولید وجود دارد و این یک رابطه دوطرفه و متقابل است و همدیگر را تقویت و تغذیه می‌کنند. ساختار قدرت نیازمند ثروت است، اما هم‌زمان ساختارهای تولیدی نیازمند امنیت هستند که این را ساختار قدرت تأمین می‌کند؛ اما چرا ساختار تولیدی ما این‌گونه شده است؟ یعنی یک اقتصاد کاملاً وابسته به منابع است و با فروش منابع تغذیه می‌کند؟ چون ساختار سیاسی و قدرت این را تعیین می‌کند نه ضرورتاً پاسخ‌های اقتصادی. سؤال بعدی این است که چرا ساختار قدرت ما این‌گونه است؟ برای این است که ساختار تولیدی به ما می‌گویند این ساده‌ترین شکل تأمین مالی اقتصاد است. به همین دلیل یک اقتصاد مبتنی بر سفته‌بازی، دلالتی و فروش منابع طبیعی در کشور حاکم است. مدیریت غلط اقتصادی به ویژه پس از جنگ تحمیلی اقتصاد را در چارچوب سرمایه‌داری رفاقتی برده است؛ یعنی کسانی که در درون قدرت بودند منابع و امکانات کشور را بین خودشان و افراد در سلسله‌مراتب وفاداری توزیع کردند. سرمایه‌داری رفاقتی سه ویژگی اصلی دارد: نخستین آن تخصیص اعتبارات به رفقا و هم‌پالکی‌های حزبی است. در سال ۸۴، ۱۲ هزار میلیارد تومان معوقه بانکی داشتیم. در سال ۹۲ وقتی دولت این رقم به ۲۶۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافته که نشان می‌دهد چگونه اعتبارات بانکی به رفقا رسیده بدون اینکه از آن‌ها وثیقه کافی گرفته شده باشد. این نشان می‌دهد قدرت

می‌کند. در حال حاضر فضای مجازی بیشتر از فضای فیزیکی واقعیت دارد. رئیس اتاق بازرگانی گفته است ۸۰ هزار میلیارد تومان خسران قطع محدودیت اینترنت است. ما با این تکنولوژی درست برخورد نمی‌کنیم. شاید پخته‌ترین و دقیق‌ترین حرف‌ها را درباره تکنولوژی هایدگر در ۱۹۷۶ زد. او گفت تکنولوژی عالم و آدم انسان را عوض می‌کند پس حاکم با انسان‌هایی طرف است که عالم و آدم دیگری می‌بیند و در نتیجه نگاه انسان به عالم و آدم به تعبیر هایدگر عوض می‌شود. در این فضا این گفتمان که فرهنگ غرب هجوم آورده است و یکی از مصادیقش اینترنت است کار نمی‌کند! مگر این سیاست درباره ماهواره موفق بود؟ شدت و حدت بخشیدن در مقابله با اندیشه‌های غرب به برخوردهای غضبناک و مراسم مداحی نیست، بلکه راه‌حل‌های خودش را می‌خواهد. این رفتار از سوی کشوری صورت می‌گیرد که خود اهل فرهنگ، تمدن، فلسفه و اندیشه بوده است.

جمع‌بندی بحث این است که ما تحولات جمعیتی داشتیم. حکمرانی سوءمدیریت داشته و شاخص‌های حکمرانی وضعیت خوبی ندارند. اقتصاد در وضعیت بغرنجی است و فرهنگمان و سیاست‌های فرهنگی مشکل داشته است. به این چالش‌های چهارگانه اگر مسائل آب، خاک، اقلیم، ساختار بودجه، ساختار نظام بانکی، مهاجرت و سرمایه‌انسانی را اضافه کنیم دیگر نباید به خودمان اجازه می‌دادیم که مشکل جدید به وجود بیاوریم.

حال در این وضعیت چه باید کرد؟ نخست، سرمایه‌گذاری! تا سرمایه‌گذاری داخلی و مستقیم خارجی، افزایش حجم تجارت با دنیا و اتصال معقول با دنیا محقق نشود به جایی نمی‌رسیم. کشورهایی که ما با آن‌ها در ارتباط هستیم زیر ۱۰ درصد حجم تجارت جهانی را تشکیل می‌دهند. باید فرض‌هایمان را در اقتصاد بازار درست کنیم. پس در حوزه اقتصاد، سرمایه‌گذاری داخلی و مستقیم خارجی، افزایش حجم تجارت با دنیا و اتصال معقول با دنیا و کاهش شدت وابستگی اقتصاد به سیاست و عزم جدی برای بحران سیاست‌فارغ از اوضاع سیاسی مهم است. در حوزه فرهنگ ما باید دعوت به عقلانیت کنیم. دینداران باید از برخوردهای غضبناک و تظاهرات دوری کنند چون ممکن است ضد خودشان عمل کند.

باید تصویری نو خلق کنیم. باید به تعبیر پولاک آینده‌ای نو بسازیم. مخاطبان من هم‌سن و سال‌های خود نیستند بلکه جوان‌ترها هستند. انصاف از ایمان مهم‌تر است و باید این حرف گفته شود. ما باید یک پرسپکتیو تاریخی داشته باشیم. تغییر در جامعه بلندمدت است و هنوز خیلی مانده است. اگر زومر این را بدانند خیلی مهم است. از سوی دیگر تمام این اتفاقات حاصل آن چیزی است که حکمرانی به ما سال‌ها گفته اثر ندارد؛ یعنی تحریم. این جرقه (مرگ مهسا امینی) به هر علت دیگری در کشورهای دیگر می‌توانست رخ بدهد اما در کشور ما با استناد به سعدی، به روزگاران جوری نشسته بر دل... جرقه در کشور ما زده شد، چون تحریم جامعه را فشرده کرده است. تحلیل و پرسپکتیو ما باید تاریخی باشد. من نهی از اعتراض نمی‌کنم، چون اعتراض نشاط جامعه است. زن، زندگی، آزادی درونش نشاط است و این را نهی نمی‌کنم، اما می‌گویم در ۵۷ ما هیجان‌زده بودیم شما هیجان‌زده نباشید. ما می‌دانستیم چه نمی‌خواهیم ولی نمی‌دانستیم چه می‌خواهیم! این خیلی مهم است. دیگر تجربه بدون تفکر نباید داشته باشیم و باید جوانان نگاه‌های تاریخی و ژئوپلیتیکی را در نظر داشته باشند. ما امروز روشنفکران اقل‌ساز نداریم که جامعه را قانع کنند که چه کنیم و این جفا در حق ماست. باید

”  
ناکارآمدی محصول نظام سرمایه‌داری رفاقتی و هم‌زمان دلیل اصلی سقوط قدرت‌ها در طول تاریخ است

چگونه در ساختار نظام بانکی و تخصیص اعتبارات مداخله کرده است؛ دومین ویژگی این سرمایه‌داری رفاقتی تخصیص فرصت‌های انحصاری به رفقا و دوستان است که به طرز هولناکی اقتصاد امروز ایران را اسیر کرده است. هزاران مورد این را می‌شود برشمرد. این‌گونه است که یکی سلطان شکر، دیگری سلطان واردات میوه، دیگری مافیای خودرو، دیگری مافیای دارو می‌شوند و این‌ها همه از مصونیت‌های سیاسی هم برخوردارند؛ و سومین ویژگی اقتصاد سرمایه‌داری دست‌کاری در نظام قیمت‌گذاری است. هزاران گوشی همراه وارد می‌شود بعد متعاقب آن تعرفه گوشی همراه به شدت افزایش می‌یابد و سود بسیار کلانی به جیب واردکننده‌های درون قدرت سرازیر می‌شود. اتفاقی که محصول چنین نظام سرمایه‌داری رفاقتی است ناکارآمدی و فساد است و البته ناکارآمدی اصلی‌ترین علت سقوط ابرقدرت‌ها در طول تاریخ است. وقتی حکومت‌ها به ناکارآمدی می‌رسند به خودی خود زمینه سقوطشان با رشد فساد فراهم می‌شود.

ویژگی‌های اقتصاد ایران طی سه دهه بعد از جنگ عمده‌تاً اتکای بیش از حد به درآمدهای حاصل از فروش منابع طبیعی بوده و اقتصاد از تنوع کافی برای کاستن از آسیب‌های داخلی و بین‌المللی برخوردار نبوده است. از سوی دیگر از اقتصاد آزاد سخن گفته می‌شود؛ بدون اینکه به الزامات آن پایبندی وجود داشته باشد که از جمله فراهم کردن فرصت‌های رقابت در اقتصاد است و این بدون حضور یک دستگاه قضایی قدرتمند، مستقل و مطلع نسبت به موارد سوءاستفاده و فساد امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین پرداخت یارانه‌ها به شرکت‌های ناکارآمد دولتی و شبه‌دولتی و خصوصی به فربه‌تر شدن ناکارآمدی بیشتر منتهی شده است.

یک نظام تنازعی مالیاتی نیز برقرار شده به این معنا کسانی که درآمدهای بالاتر دارند نرخ مالیاتی‌شان بسیار کمتر از کسانی است که در سطوح درآمندی پایین‌تر قرار دارند. این بدین معنی است که بخش قابل توجهی از مالیات‌ها بر دوش طبقات متوسط و پایین بار می‌شود و زمینه‌های نارضایتی را به صورت گسترده به‌ویژه در بین طبقه متوسط فراهم می‌کند. این‌ها برای اینکه اقتصاد دچار رکود تورمی مزمن و طولانی شده کافی بوده است. رشد گسترده نهادهای نظامی، انتظامی، امنیتی، بنیادهای مختلف در اقتصاد هر روز جا را برای فعالیت‌های سالم بخش خصوصی در کشور تنگ‌تر و تنگ‌تر کرده و این یکی از دلایل فرار سرمایه و مغزها از کشور بوده است. علت اصلی رشد فساد در کشور حضور این دسته از نهادها در اقتصاد کشور بوده است.

به همین دلیل است که بیش از دو دهه است که شاهد فرار سرمایه بخش خصوصی از کشور بودیم که در سال‌های اخیر در بستر اقتصاد رفاقتی به نحو بی‌سابقه تشدید شده است و به دنبال آن بیکاری و تورم مستمر چشم‌انداز به‌طور فزاینده نامیدکننده‌ای را در برابر دیدگان همه و به‌ویژه نسل جوان قرار داده است. بیکاری فارغ‌التحصیلان به کابوس خانواده‌ها و والدین تبدیل شده و همه این‌ها انباشت نارضایتی را ایجاد کرده است.

اشکال مختلف تبعیض‌ها در گزینش و استخدام‌ها علت دیگر فرار مغزها و سرمایه‌های بخش خصوصی از کشور بوده و به دلایل برشمرده شده در بالا رشد بی‌سابقه اقتصاد غیررسمی را شاهد هستیم با همه مشخصه‌های کلاسیک آن اعم از دستمزدهای نازل و واسطه‌گری و دست‌فروشی؛ رشد بازارهای

سیاه مختلف به‌نحوی که بسیاری از آن‌ها توسط دستگاه‌های حکومتی و دولتی سازمان‌دهی می‌شوند و از آن بهره می‌گیرند. یکی از این انحصارها و شبه‌انحصارها حضور دستگاه‌های امنیتی و نظامی در مافیای خودرو است. دیگری مسئله مافیای داروست و اینکه چه کسی باید پاسخگو باشد که تولید و توزیع دارو باید مسبره‌های مشخص باشد، چرا باید از بازار سیاه سر دربی‌آورد و آن‌وقت از مصیبت و گرفتاری‌های مردم درآمدهای بزرگی را برای نهادهای حاضر در این حوزه فراهم کند.

اینجا نقش دستگاه‌های حاکمیتی مثل دستگاه قضایی، دولت و مجلس بسیار کلیدی و تعیین‌کننده است و متأسفانه همه در مقابل این همه تعرض به حقوق مردم ساکت ماندند.

همه این‌ها مقارن با تغییر ایدئولوژی در جمهوری اسلامی پس از جنگ تحمیلی بود؛ تغییری که تکرار تجربه مشروطیت و حاکم شدن تدریجی مشروعت و بنابراین انسداد سیاسی در داخل بود. این اتفاقی است که خیلی آرام صورت گرفت، اما پیامدهایش این بود که قانون اساسی مصوب بعد از انقلاب تعطیل شد و تعطیلی عملی بسیاری از نهادهایی که مشارکت مردمی در اداره جامعه و اقتصاد فراهم می‌کرد را به همراه داشت. مجلس از ماهیت واقعی‌اش که انعکاس اراده ملت باشد تهی شد. شوراها شهر و روستا به فرصت‌های درآمدزا برای دوستان و رفقا تبدیل شد درحالی‌که باید مکانی برای پیگیری مشکلات مردم بود.

احزاب سیاسی به‌جای انعکاس مطالبات عمومی برای گرفتن سهم خودشان از خان گسترده خصوصی‌سازی به رقابت با هم پرداختند و برای مقابله با تحریم‌ها فضای نقد و انتقاد به سیاست‌های داخلی و خارجی مسدودتر و شعله‌های فساد گسترده تغذیه بیشتری شد. همه این موارد و موارد متعدد دیگری علت اصلی ناکارآمدی اقتصادی کشور شده و بنابراین نابرابری‌های گسترده فرصت‌ها، درآمد و ثروت در کشور و همین‌طور فقر کمرشکن کنونی محصول نظام اقتصادی است و مردم ایران قربانی آن هستند.

همه این موارد به ظهور و رشد ناکارآمدی در اقتصاد ایران و تخصیص منابع آن تبدیل شده است که مدافعان قدرتمندی در درون ساختارهای اساسی دارد. اصلی‌ترین مدافعان افزایش قیمت‌ها و تورم نهادهای حاضر در اقتصاد کشورند چون از افزایش قیمت‌ها سود می‌برند، درحالی‌که افزایش قیمت‌ها یکی از اصلی‌ترین سازوکارهای بازتوزیع ثروت و درآمد به زیان طبقات محروم و متوسط است و به این دلیل شاهد رشد فزاینده نابرابری‌ها طی این چهار دهه گذشته و به‌ویژه سه دهه بعد از جنگ در کشور هستیم که با تغییر ایدئولوژی چه در حوزه مسائل عقیدتی و چه در حوزه سیاست‌های اقتصادی شکل گرفتند.

خود ناکارآمدی علت اصلی فروپاشی همه قدرت‌ها طی تاریخ بوده که نمونه آخرش سقوط اتحاد جماهیر شوروی بود و اگر اصلاحات اساسی لازم در اقتصاد صورت نگیرد، ناکارآمدی نظام اقتصادی کشور ما قربانی خواهد گرفت و آن خود نظام سیاسی است.

آنچه در اینجا می‌شود جمع‌بندی کنیم ابرچالش‌های راهبردی اقتصاد ایران است که اصلی‌ترین محرکه همه این نابسامانی‌ها و چالش‌ها نظام تدبیر و تمشیت امور است. زمینه‌ای است که تصمیماتی که در آن اتخاذ می‌شود به شکل‌گیری ابرچالش‌های دیگری مانند ابرچالش جمعیت و اشتغال، انرژی و آب، دیپلماسی اقتصادی، نوآوری و فناوری منتهی می‌شود.

” آنچه در اینجا می‌شود جمع‌بندی کنیم ابرچالش‌های راهبردی اقتصاد ایران است که اصلی‌ترین محرکه همه این نابسامانی‌ها و چالش‌ها نظام تدبیر و تمشیت امور است. زمینه‌ای است که تصمیماتی که در آن اتخاذ می‌شود به شکل‌گیری ابرچالش‌های دیگری مانند ابرچالش جمعیت و اشتغال، انرژی و آب، دیپلماسی اقتصادی، نوآوری و فناوری منتهی می‌شود.

این‌ها ابرچالش‌های راهبردی‌اند و روی هم اثر می‌گذارند و اثر می‌پذیرند. این‌طور نیست که اگر در اقتصاد تصمیم گرفتید، در آب، فناوری و سیاست خارجی تأثیر نداشته باشد.

اگر بخواهیم راه‌حل‌هایی برای آن پیش‌بینی کنیم، به نظر من باید راهبرد خروج از شرایط کنونی با تأکید بر انسجام اجتماعی باشد؛ یعنی باید محور سیاست‌های اقتصادی ما تقویت انسجام اجتماعی باشد و برای اینکه این اتفاق رخ دهد لازم است سیاست‌های اقتصادی به نسل جوان جامعه ما امید ببخشد. اقدامی که باید صورت بگیرد و البته هیچ جایی در هیچ دستور کاری وجود ندارد خروج نهادهای قدرت از اقتصاد و واگذاری سهام شرکت‌های آن‌ها و هزاران شرکت‌های وابسته به مردم است، چون این شرکت‌ها با منابع مردم شکل گرفته است. اصلاح نظام مالیاتی مهم است. در این صورت است که می‌توانیم امیدوار باشیم با فساد مقابله کنیم. اصلاح نظام مالیاتی جزئیاتی دارد و می‌شود این جزئیات را ارائه داد. اگر طالب راه‌حل‌های عملیاتی باشند. باید نظام مالیاتی ما تبدیل به نظام مالیاتی تصاعدی شود، به نحوی که افراد با درآمد و ثروت بالاتر نرخ بالاتری مالیات بدهند. از ۱۹۱۴ تا ۱۹۸۰ در دنیا و در کشورهای صنعتی دنیا یعنی آمریکا، بریتانیا، آلمان و فرانسه، نرخ مالیات تصاعدی ۱۰ درصد ثروت و درآمد بالای جامعه، ۹۰ درصد است؛ یعنی از صاحبان ثروت‌های بالا تا ۹۰ درصد مالیات می‌گیرند برای اینکه جامعه را اداره کنند. این حرف مهمی است که بخش خصوصی هر آنچه به دست می‌آورد برای نوآوری و خلاقیت خودش است. در ایران هم که این‌ها با زد و بند حاصل می‌شود. در آمریکا که مدعی هستند در مقابل هر یک دلاری که بخش خصوصی در اقتصاد سرمایه‌گذاری می‌کند دولت ۱/۳ دلار سرمایه‌گذاری

روی زیرساخت‌ها می‌کند که بخش خصوصی صاحب ثروت شود. یک نظام باز توزیعی نیاز داریم که برای همه آحاد جامعه به‌ویژه آن‌هایی که در سه دهه گذشته سهمی نداشتند سهمی تعیین کند.

یکی از راه‌حل‌های خروج از بحران کنونی امیدبخشی به نسل جوان است. یک راه که اقتصاددانان بزرگ دنیا طراحی کردند اعطای مبلغ قابل توجه به جوانانی است که به بیست سالگی می‌رسند تا او بتواند با اختیار خودش از این مبلغ برای سرمایه‌گذاری در آینده استفاده کند. ضمن اینکه روی آموزش و پرورش عمومی، خدمات آموزش عالی عمومی، سلامت عمومی و... که تعهدات قانون اساسی نسبت به مردم است باید سرمایه‌گذاری شود و منابع آن باید از مالیات تأمین شود. کشورهایی که این خدمات را عرضه می‌کنند مگر نفت می‌فروشند یا طلا صادر می‌کنند؟ آن‌ها مالیات می‌گیرند؛ بنابراین اصلاح نظام مالیاتی فرصت‌های بسیار بزرگی را برای خروج جامعه از بحران کنونی فراهم می‌کند.

دسته دیگری از اصلاحات، اصلاح نظام بانکی است که فرصت‌های دسترسی به اعتبارات و وام‌های بانکی باید در اختیار همه باشد و این مستلزم یک برنامه توسعه دقیق اقتصادی است. این چیزهایی که ما در شش برنامه گذشته نوشتیم رؤیا و آرزوست. برنامه نیست. برنامه‌ها مشخصه‌های خیلی روشنی دارد و باید منبع تأمین مالی در برنامه مشخص باشد. این‌ها در کشور ما وجود ندارد. از سوی دیگر برنامه‌ها باید نگاه به آینده داشته باشد و متناسب با تحولات در حوزه علم و فناوری‌های نوظهور در دنیا کشور را در آن جهت هدایت کند. ما در سال ۸۴، ۱۲

هزار میلیارد تومان معوقه بانکی داشتیم. در سال ۹۲ به ۲۶۰ هزار میلیارد تومان رسید که یکی از دلایل بحران بانکی شد اما کماکان ادامه دارد و برحسب آمارهای موجود ۵۰ درصد از جمعیت کشور اصلاً حساب بانکی ندارند و از آن جمعیتی که صاحب حساب بانکی است؛ ۲/۵ درصدشان، ۸۰ درصد سپرده‌های بانکی را دارند. این نشان می‌دهد این نظام اقتصادی در دوران بعد از جنگ چقدر نابرابر و ناعادلانه عمل کرده است.

مسئله مبارزه با فساد از طریق خروج نهادهای نظامی و امنیتی، بیوت علما، دفاتر ائمه جمعه و ستاد اجرایی فرمان امام از اقتصاد می‌تواند امکان‌پذیر باشد. وقتی این‌ها در اقتصاد هستند اعتبارات بانکی و ارزی متعلق به آن‌هاست و بخش خصوصی سهمی نخواهد داشت به غیر از اینکه کارگزاری‌های این نهاد اصلی را بکند. من فقط اشاره‌ای می‌کنم به فسادهایی که در بهمن ۱۳۹۹ در صدا و سیما بیان شد برای اینکه زمینه‌سازی برای انتخابات ۱۴۰۰ باشد. یک پرونده ۵۸ هزار خودروی لوکس قاچاق است. در تلویزیون جمهوری اسلامی این پرونده نشان داده می‌شود و دادستان کفرخواست می‌دهد. اگر شما ۵۸ هزار مداد می‌خواستید وارد کنید مشخص بود قاچاق بزرگ است. بعد اینکه خودروها باید شماره‌گذاری بشود و فروش برود خودش جای سؤال است.

در بهمن ۱۳۹۹ اعلام می‌کنند دولت وقت ۳۲۰۰ معدن را به افراد درون قدرت توزیع کرده و دادستان جلوی تخصیص این‌ها را گرفته و این یک مورد دیگر است. مسئله دیگر در اواخر اردیبهشت‌ماه مطرح شد در دولت سیزدهم در فروردین ۱۴۰۱، ۱۳/۷ میلیون تن گندم، نهادهای کشاورزی و دانه‌های روغنی وارد کشور شده و بعد این رقم را گمرک تأیید می‌کند و بعد شرکت واردکننده ۵۰۰ هزار تن آن را به ۱۱۰۰ میلیارد تومان می‌فروشد و بعد معلوم می‌شود اصلاً جنسی وارد کشور نشده و بابت این چیزی که وارد نشده بانک مرکزی تأیید می‌کند این ۱۳۷۰۰ هزار تن وارد شده و به این شرکت خصوصی ۷۳۰ میلیون دلار پرداخت شده است. این موارد گزارش دادستان مربوطه است. در پاسخ به این اتفاق و برای اینکه فساد را به گردن دولت بیندازند ۴۹ درصد از این شرکت را به وزارت کشاورزی هبه کردند که چه بشود؟ که دولت ۵۰ درصد هزینه‌اش را بپردازد و بعد با دلار ۴۲۰۰ جنس وارد کند و با دلار ۳۰ هزار تومان به دست مردم برساند. حالا باید دید این‌ها در دارو چه کسانی هستند؟!

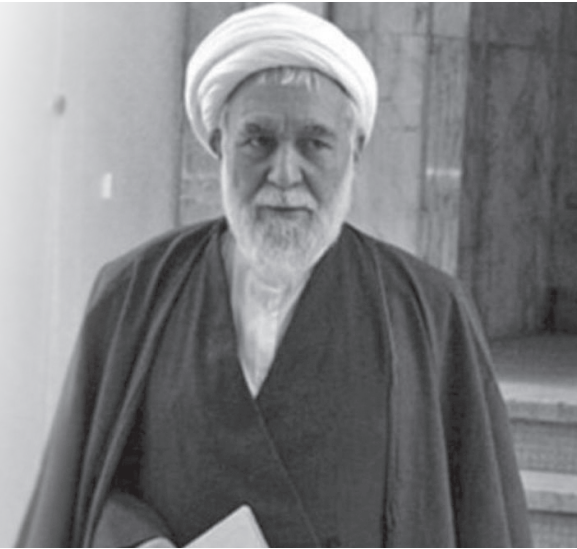
آنچه در کشور رخ داده واکنش به همین اقدامات است. مردم عامی ممکن است این‌ها را نبینند اما عوارضش را در سفره‌شان می‌بینند. می‌بینند که دارو برای مادر بیمارشان پیدا نمی‌شود و باید فرس زیر پایشان را بفروشند. این‌ها واقعیات تلخی است که در اقتصاد ما وجود دارد و همه هم راه‌حل دارد. خروج کشور ما از بحران کنونی در گرو تقویت انسجام اجتماعی از طریق کارکرد نهادهای صحیح اقتصاد کشور اعم از نظام بانکی و مالیاتی و خروج نهادهای قدرت از اقتصاد کشور است. در این صورت می‌توان انتظار داشت که با برنامه دقیق کشور را از این شرایط کنونی خارج کرد. امیدواریم عقلانیت شکل بگیرد که شرایط را از این وضعیت کنونی بدتر نکند. همه این‌ها قابل پیش‌بینی بوده و بارها تذکر داده شده و گوش شنوایی وجود نداشت. اگر اصلاحات اساسی صورت نگیرد آنچه بر کشور خواهد رفت بسیار پرهزینه‌تر از آن چیزی است که کشور طی چهل سال گذشته شاهد بوده است. ■

**” مسئله مبارزه با فساد از طریق خروج نهادهای نظامی و امنیتی، بیوت علما، دفاتر ائمه جمعه و ستاد اجرایی فرمان امام از اقتصاد می‌تواند امکان‌پذیر باشد. وقتی این‌ها در اقتصاد هستند اعتبارات بانکی و ارزی متعلق به آن‌هاست و بخش خصوصی سهمی نخواهد داشت به غیر از اینکه کارگزاری‌های این نهاد اصلی را بکند من فقط اشاره‌ای می‌کنم به فسادهایی که در بهمن ۱۳۹۹ در صدا و سیما بیان شد**

# نظریه مصلحت مردم و نظام

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین

حسین انصاری راد



شورای نگهبان مناقشه نموده و آنان را در نحوه استنباط و عمل نقد کرده‌اند. ثانیاً، ایشان برخلاف مسئولان داخل و بازیگران سیاسی خارج، نظامی را مراد کرده‌اند که طبق قانون اساسی برآمده از رأی مردم و انتخاب مردم باشد و مسئولانی مراد ایشان است که خارج از عدالت نباشند و مصالح مردم و نظام مربوط را بر مصالح شخصی ترجیح دهند. هرگز مراد ایشان از نظام، نظام مبتنی بر زور و فشار و ظلم نمی‌باشد و این بدیهی است، زیرا این یک ظلم است که نظامی مبتنی بر زور به هر صورت مورد حمایت قرار گیرد.

اینکه جناب هاشمی در خطبه‌های نماز جمعه در مورد فتوا و قانون مجمع تشخیص گفته‌اند مراد از مصلحت، مصلحت مستضعفین است و امام سخن مرا می‌شنوند و مرا تأیید می‌کنند، بنده نمی‌دانم بنیان‌گذار جمهوری اسلامی شنیده است یا نه و تأیید کرده‌اند یا نه؛ اما شأن فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و مفاد قانون مصلحت دقیقاً مربوط به اختلافات مصوبات مجلس با شورای نگهبان است که شامل تمام موارد اختلاف می‌شود. ممکن است اختلاف در ارث زن و مرد باشد، ممکن است اختلاف در مورد حضانت طفل باشد، ممکن است در مسائل بهداشتی باشد و ممکن است در مورد مسائل کشاورزی و اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی باشد. همچنان که در مسئله رسیدگی به صلاحیت نمایندگان بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف بود و نظر مجمع تشخیص مصلحت نظارت استصوابی شورای نگهبان را مردود اعلام کرد و آن را منحصرأ به دلایل و مدارک مراکز قانونی ارسال شده مقرر ساخت و نظر شورای نگهبان را مردود اعلام کرد و قانون انتخابات عیناً چیزی است که مجمع تشخیص مقرر داشته است.

سوم اینکه، بنده گفته‌ام اعضای مجمع تشخیص باید کارشناس باشند. این مطلب و مدعا مبتنی بر قاعده عقلی و مقبول فقها و حقوقدانان است که تشخیص مصلحت بهداشتی منوط به کارشناس بهداشت و مصلحت کشاورزی به کارشناس کشاورزی و مصلحت اجتماعی و سیاسی و سیاست خارجی و داخلی منوط به کارشناس اجتماعی و جامعه‌شناس و سیاست داخلی و خارجی به کارشناس سیاست داخلی و خارجی است؛ کسی که جامعه را و انسان جدید و مقتضیات آن را بشناسد و از معادلات قدرت باخبر باشد و مصلحت فرهنگی نیز نیازمند کارشناس فرهنگی است. قاعده عقلی و مقبول فقها عبارت است از مناسبت «حکم و موضوع»، که یک مطلب بدیهی عقلی است و فقها دقیقاً آن را قبول نموده و مبنای استنباط قرار می‌دهند و در حکم آقای خمینی و بیان ایشان وارد است که بعد از مشورت با کارشناسان اکثریت این مجمع ملاک است و حاکم بر نظر و استنباط شورای نگهبان که به تعبیری حکم اولی محسوب می‌شود؛ بنابراین باید اعضای مجمع از بین کارشناسان با ملاک‌های مسلم کارشناسی تعیین شوند و درست این است که از طرف ملت انتخاب شوند.

جنابعالی در مکتوبات و مصاحبه‌های مختلفی که در این سال‌ها داشته‌اید از دیدگاهی که آیت‌الله خمینی مطرح کرد، یعنی مصلحت مردم و نظام - که در نهایت در قالب مجمع مصلحت مردم و نظام در بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ جزو قانون اساسی شد - دفاع کرده‌اید و آن را روش اصلاح دینی در شرایط موجود می‌دانید. معتقدید ایشان با طرح این دیدگاه هم احکام ثانویه و هم احکام اولیه را دور زده‌اند.

نظر تکمیلی شما این است که مجمع مصلحت مردم و نظام باید از اعضای برخوردار باشد که واقعاً در رشته‌های مختلف کارشناس باشند؛ مانند امور اقتصادی، کشاورزی، سیاست خارجی، جامعه‌شناسی و ارتباطات تا بتوانند مصلحت واقعی مردم را دریابند. درباره این نظریه پرسش‌هایی به شرح ذیل مطرح است:

۱- چه تضمینی وجود دارد که رهبری جامعه از قدرت خود سوءاستفاده نکند و افرادی را مطابق میل خود انتخاب نکند؟

۲- اگر حکم اولیه و ثانویه دور زده شده تکلیف فقه و فقها و حوزه علمیه چه می‌شود؟ آیا ضرورتی برای وجود آن‌ها باقی می‌ماند؟ آیا به خاطر واکنش نهاد دین، وحدت و ثبات ملی به خطر نخواهد افتاد؟

۳- سؤال اصلی تعریف (مصلحت) است که مشخص نیست. آقای هاشمی رفسنجانی روزی در خطبه‌های نماز جمعه مطلبی را ارائه کرد و گفت سخنان مرا هم اکنون امام می‌شنود و توضیح داد که منظور از مصلحت روح قرآن یعنی حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین است و آیه ۵ سوره قصص را شاهد بر ادعای خود گرفت. آیا جنابعالی نیز با این تعریف موافقت و آن را حاکمیت قرآن بر اجتهاد مصطلح می‌دانید؟

«اولاً، باید بگویم هرگز بنده نگفتم آیت‌الله خمینی هم احکام اولیه و هم احکام ثانویه را دور زده‌اند، بلکه آنچه بنده گفته‌ام این است که آیت‌الله خمینی احکام اولیه حسب استنباط شورای نگهبان را کنار گذاشته و داوری نهایی را به عهده مجمع تشخیص مصلحت گذاشته‌اند و مصلحت نظام را به عنوان حکم ثانوی پذیرفته‌اند. به علاوه آیت‌الله خمینی در استنباطات





چهارم فرموده‌اید چه تضمینی وجود دارد رهبری جامعه از قدرت خود سوءاستفاده نکند و افرادی را مطابق میل خود برای مجمع انتخاب نکنند؟ اولاً چنین اقدامی رهبری را از عدالت خارج می‌کند و خودبه‌خود معزول است، به‌علاوه ملت اگر مستقیم انتخاب کرده باشد باید او را عزل کند و اگر مجلس خبرگان رهبری انتخاب کرده باشد، این مجلس باید او را عزل کند و این در فرض مشروعیت ولایت فقیه و رهبری است، آن‌چنان‌که در قانون اساسی وجود دارد.

پنجم فرموده‌اید اگر حکم اولیه و ثانویه دور زده شود تکلیف فقه و فقها و حوزه علمیه چه می‌شود، آیا ضرورتی برای وجود آن‌ها باقی می‌ماند؟ جواب این پرسش از آنچه گذشت معلوم است، به‌علاوه این مسئله در مورد مصوبات مجلس و اختلاف با شورای نگهبان است و مصلحت موضوع حکم ثانوی است و هیچ فرصتی را از فقها و حوزه علمیه تضییع نمی‌کند.

ششم به دلیل واکنش نهاد دین وحدت و ثبات ملی به خطر نمی‌افتد؟ حاکمیت مصلحت، تنها در مصوبات مجلس و اختلاف با نوع استنباط شورای نگهبان است و هیچ تعارضی با حوزه علمیه و دین ندارد. بر فرض صحت این استنباط مینا مصلحت است که موضوع حکم ثانوی فقه‌است، البته ممکن است برخی فقها این فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را قبول نداشته باشند و این اختلاف در فتوا جایی را تنگ و خراب نمی‌کند، چنان‌که بسیاری از فقها اصل ولایت فقیه را قبول ندارند و من بسیار نوشته و گفته‌ام که طرف دویست سال گذشته

بزرگ‌ترین فقها مانند شیخ انصاری و آخوند خراسانی و میرزای نائینی و بسیاری از معاصرین مانند آیت‌الله سید علی سیستانی و آیت‌الله وحید خراسانی به ولایت فقیه فتوا نمی‌دهند. فقه و اصول رایج حوزه‌های علمیه در همین مرحله ایستاده و قدمی جلو برداشته نشده است. محور مباحث حوزه هنوز نظریات شیخ انصاری، آخوند خراسانی و میرزای نائینی است و آنچه گفته می‌شود در حاشیه همین بزرگان است و آنچه در ظرف و شرایط موجود درباره اصلاح دینی

می‌توان گفت این است که چنانکه در قانون اساسی آمده است و قانون اساسی بر آن استوار است «رأی و انتخاب مردم» است. نمایندگان

مدعا همچنان در آسمان معلق است و امری لغو و بیهوده محسوب است.

هشتم در مورد اصلاح دینی باید بگویم چنان‌که فقهای سلف و حکیمان مسلمان اعتقاد داشته و بر آن مبنا عمل کرده‌اند اعتبار دین و مراجع دینی وابسته به قبول و انتخاب مردم بوده و بدون اعمال قدرت بر قبول و انتخاب مردم تکیه داشته‌اند و چنین بوده است که یک فتوای مرجع دینی می‌توانسته است سرنوشت کشور را تغییر دهد و آزادی و دموکراسی در بطن آنچه عملاً اجرا می‌شده است وجود داشته و نقش ایفا می‌کرده است. اکنون نیز دموکراسی و آزادی و اجرای قانون می‌تواند بهترین زمینه را برای اعتبار دین و اخلاق فراهم سازد. کسانی که مدعی می‌شوند که دروغ و تهمت برای استحکام دیانت و یا حکومت دینی (بر فرض صحت) واجب است مرتکب اشتباه فاحش می‌شوند. اساس دیانت و بعثت در قرآن مجید پاکی نفس از رذایل و پلیدی است و این همان چیزی است که در طول تاریخ وجود داشته و به آن عمل شده و مورد قبول مردم بوده است. اگر این ادعا درست باشد دینی وجود نخواهد داشت و حرف زدن از دین لغوی مشتمن‌کننده است و کسانی که به این تصور غلط دامن می‌زنند یا بازیگران سیاسی گرا و یا جهال بی‌پناه‌اند.

حوزه‌های علمیه و کارشناسان دینی باید از تاریخ جهان اسلام و ایران و تاریخ جهان و تحولات علمی که زندگی انسان‌ها را دگرگون و متقلب ساخته و جوامعی از نوع خاص و انسان‌هایی جدید به وجود آورده است مطلع باشند و مقتضیات جامعه کنونی و انسان امروز را بشناسند و با این نگاه در استنباط از قرآن و سیره و سنت رسول اکرم و ائمه اطهار تجدیدنظر کنند. مجال بیشتر در این فرصت نیست و به اشاره اکتفا شد. ■

خبرگان قانون اساسی به نمایندگی از مردم قانون اساسی را تصویب کرده‌اند و در اصل نخست قانون اساسی برای رسمیت قانون به رأی اکثریت استناد شده است و در اصل ۵۶ قانون اساسی تحت عنوان حاکمیت ملی تصریح می‌کند که سرنوشت اجتماعی مردم را خداوند به خود مردم سپرده است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از مردم تحت هیچ‌عنوانی سلب کند؛ بنابراین مسئولان از صدر تا ساقه باید منتخب و برگزیده مردم باشند، در غیر این صورت از رسمیت و قانونی بودن خارج‌اند و غیرقانونی محسوب می‌شوند.

هفتم مشروعیت حکومت به هر صورتی معنا شود معقولیت آن وابسته به قبول و انتخاب مردم است، حتی مرجعیت در فتوا نیز هنگامی معتبر است که مردم مفتی و مرجع را بپذیرند و او را قبول کنند. بدون انتخاب مردم عقلا رسمیت و مشروعیتی قابل تحقق نمی‌باشد. مقام ثبوت و واقع هرچه باشد مقام اثبات و رسمیت جز با انتخاب محقق نمی‌شود. اگر قبول و انتخاب مردم ملاک نباشد هرکسی می‌تواند مدعی حکومت و مرجعیت باشد و در این صورت هرج و مرجی است که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. کسانی که مرجعیت و حکومت را امری آسمانی می‌دانند نیز

این آسمانی بودن و حقانیت آن وابسته به قبول و پذیرش و انتخاب است و اگر انتخاب مردم نباشد

**” در حکم آقای خمینی و بیان ایشان وارد است که بعد از مشورت با کارشناسان اکثریت این مجمع ملاک است و حاکم بر نظر و استنباط شورای نگهبان که به تعبیری حکم اولی محسوب می‌شود؛ بنابراین باید اعضای مجمع از بین کارشناسان با ملاک‌های مسلم کارشناسی تعیین شوند و درست این است که از طرف ملت انتخاب شوند**

# حکمرانی یک امر عرفی است

## گفت‌وگو با حسن امین



**طالبان همین گونه است و می‌گویند به قانون اساسی نیازی نداریم.**

«بنابرین فرمایش حاج شیخ فضل‌الله نوری می‌شود. اگر بنا به آن باشد به قانون اساسی نیازی نیست، تدوین حقوق شهروندان در برابر حاکمیت احتیاج به تفصیل ندارد. ما در یک کشور مدرن امروزی با جمعیتی هشتاد و چند میلیون زندگی می‌کنیم که تعدادی از مردم آن هم یا اساساً از آغاز متعلق به اقلیت‌های مذهبی بودند و برخی دیگر در اثر تحولات فکری و فلسفی و فرهنگی اخیر التزام نظری و عملی به شریعت و احکام فقه شیعه ندارند. نمی‌توانیم بگوییم این‌ها در جامعه ما نیستند؛ بنابراین قانون اساسی همچنان که برای ما شیعیان مطرح است برای بقیه شهروندان این کشور هم که ممکن است مسیحی، کلیسیایی یا بی‌دین باشند باید حائز اهمیت باشد. اگر آن نظر کاملاً افراطی فقه‌ای مطرح باشد که ما می‌خواهیم حاکمیت الله را بر اساس فهم فقیهانه خودمان در این کشور نهادینه و اعمال بکنیم، معنایش این خواهد بود که هر ایرانی که شیعه نباشد از دایره شهروندی خارج است. فهم فقیه شیعه با فقیه اهل سنت و کشیش مسیحی و خاخام کلیسیایی کاملاً متفاوت است، پس عاقلانه‌ترین تفسیر قانون اساسی این است که قانون اساسی برای تک‌تک شهروندان ایران نوشته شده است، اعم از اینکه شیعه باشند و یا نباشند، اصلاً خداشناس باشند یا خداشناس، بنابراین قانون اساسی یک کشور باید به اندازه‌ای شمول داشته باشد که برای شهروندانی که با تک‌تک اصول اساسی مخالف هستند هم حقوقی قائل باشد. بر این اساس، این توهم که ما باید کشف کنیم در شریعت اسلام - آن هم نه برابر فهم حکما و فلاسفه و عرفا و ادبا، بلکه انحصاراً به استناد مستندات مقبول اقلیتی به نام اهل فقه و اصول - چه چیزهایی هست، به عقیده من فاقد هرگونه مقبولیتی نزد اکثریت شهروندان کنونی ایران است. این اصل مطلب است.»

حال اگر بخواهیم بگوییم شورای نگهبان چه جایگاهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد؟ اول از همه به این نکته می‌پردازم که نام رسمی شورای نگهبان قانون اساسی به این دلیل است که وظیفه صیانت و حفاظت و نگهداری از قانون اساسی موجود را دارد، نه اینکه خودش قادر باشد تفسیری بکند یا عملی را انجام بدهد که مخالف اصول و نص قانون اساسی باشد؛ البته در قانون اساسی ما نوشته شده است که حق تفسیر اصول قانونی اساسی هم با این شورا است، اما مفسر که نباید تفسیر به رأی بکند، همان‌طور که در قرآن می‌گوید بهترین تفسیر، تفسیر قرآن با خودش است؛ یعنی اگر در یک جای قرآن کلمه‌ای، تعبیری یا عبارتی ذکر شده ما باید ببینیم در جاهای دیگر که آن عبارت به کار رفته، به چه مفهوم و معنایی است. در تفسیر قانون اساسی هم شورای نگهبان مکلف است با ارجاع به تک‌تک اصول قانون

در سر مقاله شماره ۱۳۵ نشریه چشم‌انداز ایران با عنوان «منشأ بی‌اعتمادی و فساد» مطالبی درباره تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی آمده است. همچنین ادعا شده که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برخلاف قانون اساسی مشروطه که شورای طراز نظر مراجع را درباره مصوبات مجلس اعلام می‌کرده، شورای نگهبان که نهاد قوانین شرعی است در خود قانون اساسی ادغام شده است که به نظر می‌رسد پیشرفتی باشد در هماهنگی شرع و قانون. نظر شما درباره این روند چیست؟

«اساساً حکمرانی و مدیریت سیاسی جامعه و به تعبیر حکمای قدیم، سیاست مدرن یک امر کاملاً عرفی و عقلانی و مبتنی بر تجارب انسانی و علایق و سلیق و فهم و خواست شهروندان آن جامعه است. به تعبیر دیگر اگر ما از منظر حق مبنایی و از منظر فلسفه حقوق به ریشه‌یابی قانون اساسی بپردازیم جز این نیست که قبول کرده‌ایم با تدوین قانون اساسی، اصول حکمرانی و روابط بین دولت و ملت باید بر مبنای خرد جمعی و فهم و درک شهروندانی که تحت آن حاکمیت هستند باشد. اگر غیر از این باشد اساساً این حرکتی کاملاً بیهوده و نامعقولی خواهد بود. زمانی که شما به فکر نوشتن قانون می‌افتید معنای آن این است که می‌توانید قانون را به نوعی که می‌خواهید بنویسید. اگر جز این باشد خلاف اصل اختیار و آزادی و به اصطلاح علما تفویض است. شما نمی‌توانید مدعی باشید که ما به جبر مطلق معتقدیم و در عین حال هم می‌خواهیم قانون بنویسیم؛ بنابراین اساس و مبنای فلسفه‌ای و اندیشه‌ای این است که ما این حق را داریم که قانون تدوین کنیم. منتها بعضی از قوانین جنبه عمومی دارد مثل قانون اساسی و بعضی جنبه جزئی و فرعی دارد مثل قانون مصوب مجلس راجع به مسائل کوچک‌تر؛ از چک بلامحل تا مجوز مطبوعات. پس اصل و اساس این است که ما باید به عرفی بودن قانون اساسی بها بدهیم؛ یعنی قانون اساسی در هر کشوری جدای از آن‌ها نیست و کشور ایران هم از کشورهای دیگری که عضو سازمان ملل متحد هستند نیست. قانون اساسی قانونی است مدون که با عقل و فهم و با توجه به فرهنگ و دین و آیین و مراسم و پیشینه یک ملت تدوین می‌شود، اما یک عقیده بسیار افراطی هست که ممکن است به نوعی در ذهن بعضی از فقها خطور بکند مثل اینکه همان‌طور که به ظاهر در مقدمه قانون اساسی نوشته شده ما اینجا باید کشف بکنیم که پروردگار متعال و خداوند که خالق جهان است و حاکمیت‌تکوینی بر روی زمین و آسمان و همه هستی دارد بخواهد که جامعه ایرانی یا جامعه جهانی مسلمان‌ها چطور اداره شود. اگر آن مبنا باشد دیگر به تدوین قانون اساسی محتاج نیستیم، باید برویم کشف کنیم و بگوییم خدا یا خودت به ما الهام بکن که نیت ما چگونه باشد!

اساسی تفسیر بکند نه اینکه بگوید من واحدی هستم که اشراف و اقتدار دارم جوروی قانون اساسی را تفسیر کنم که ناقض اصول منصوص قانون اساسی باشد. همان طور که تفسیر قراردادها یک اصول اساسی دارد و اصل اولیه آن داشتن حسن نیت است، اگر بخواهیم تفسیر قانون کنیم اعم از اینکه قانون عادی باشد یا قانون اساسی، مفسر قانون باید با حسن نیت به نیت واقعی آن کسانی که آن مواد را نوشته اند توجه کند و از همه مهم تر به نیت اینکه از این قانون فایده ای به کسانی که مشمول و مصداق این قوانین یا این قرارداد واقع می شوند می رسد؛ یعنی به شهروندان نفع برسد نه اینکه حقوق آن ها را تضییع کند؛ بنابراین جاهایی که در قانون اساسی نوشته شده که این حقوق وجود دارد به هیچ وجه شورای نگهبان حق ندارد تفسیر مضیقی بکند که حقوق آن ها مسدود یا سلب شود. این یک واقعیت است که از نظر عملی ما در جامعه های زندگی می کنیم که شهروندان از تفسیر فقهی عبور کرده اند و ما بایستی به شهروندان به عنوان کسانی که از قانون اساسی منتفع می شوند اولویت بدهیم و نظر آن ها را منظور بداریم.

تفسیر مضیقی که فقهای سنتی می خواهند نسبت به قانون اساسی بکنند چیزی است که نه تنها مقبول اکثریت جامعه ایران نیست، بلکه در نگاه آن ها اصلاً مشروعیت ندارد؛ از این فراتر، شاید اگر ما واقعاً به اصل اساسی حقوق شهروندان قائل باشیم، اگر از کسانی که قانون اساسی برای نفع آن ها نوشته شده نظرخواهی کنیم، شاید اکثریت آن ها این قانون اساسی موجود را برای ادای حقوق شهروندی خودشان کافی ندانند و این هیچ ایرادی نخواهد بود. در یک مقطعی یک ملتی چه بر اساس تغییر و تعویض قدرت به صورت کاملاً مسالمت آمیز چه بر اساس انقلاب و مطالبه گری جدی یک قانون اساسی می نویسد. این حق، حق انسانی آن ملت در آن مقطع است، اما آن قانون که نباید الی الابد حاکم باشد، در مقطعی که اکثریت افراد جامعه به آن مشروعیت نمی دهند و در عمل پاسخگوی نیازهای آن جامعه نیست، خواه ناخواه عقل بشر و فهم و درک انسان ها در هر محیطی حاکم بر این خواهد بود که آن قانون، اگر اصلاح پذیر است اصلاح شود یا اگر اصلاح پذیر نیست مطابق آرای اکثریت آن جامعه دوباره نوشته شود.

برمی گردم به این اصل که قانون، اعم از قانون عادی یا قانون اساسی به هر صورت ازلی و ابدی نیست، بلکه برخاسته از منافع مشترک اکثریت افراد آن جامعه است، چون حکومت و کشورداری یک امر کاملاً عرفی است، جنبه الهی ندارد. فکر می کنم از هر هزار نفر ایرانی یک نفر ممکن است فکر کند که ملت حق تغییر قانون اساسی خودش را ندارد یا ملت بایستی

محکوم باشد به تفسیری که فقها بر اساس اجتهاد حوزوی مصطلح خود از قانون اساسی دارند.

## در انقلاب مشروطیت هم علما و فقهای بزرگی قانون را امضا کردند اما این قانون اساسی تغییر پذیر شد.

«بله. مرحوم نائینی و آخوند خراسانی، حاج میرزا خلیل و حاج شیخ اسماعیل محلاتی و شیخ الشریعه سبزواری و بسیاری دیگر از کسانی که آثار آن ها موجود است، همه آن ها حق ملت را در تصویب قانون قبول کردند، منتها بر اثر اصرار حاج شیخ فضل الله نوری آن اصل دوم در متمم قانون اساسی در ۱۲۸۶ خورشیدی گذاشته شد که علما و مجتهدین طراز بیایند و نظارتی بکنند که آن هم در عمل ممکن نشد. جالب این است که دیگر این درخواست تکرار نشد و اکثریت مراجع و فقها هیچ وقت دیگر اصرار نکردند که این نظارت احیا شود. آیت الله بروجردی که مرجع بلامنازع بود و اقتدار فراوان و محبوبیت و مقبولیت بسیار هم داشت بعد از اینکه به مرجعیت رسید هیچ وقت نیامد بگوید پنج نفر از علما بیایند و قوانینی که در مجلس تصویب می شود وتو کنند و جامعه هم همچنان اسلامی ماند.»

## مراجع سال ۴۱ در بحث انجمن های ایالتی و ولایتی و رأی زنان اظهار نظر کردند.

«در سال ۴۱ که آقایان در آن زمینه اظهار نظر کردند مخالف اصلاحات ارضی بودند، مخالف دادن حق رأی به زنان بودند، مخالف این بودند هر کسی به کتاب آسمانی خودش قسم بخورد؛ البته این هم حرف بسیار نادرستی بود که علما می فرمودند؛ بنابراین بر فرض اینکه در انجمن ایالتی و ولایتی یزد به کسی که زرتشتی باشد و انتخاب بگویم به کتاب مقدس مسلمان ها قسم بخور. چنین چیزی اصلاً نامعقول است.»

## آن ها ظاهراً از بهائیت می ترسیدند.

«باید می گفتند این ها اصلاً انتخاب نشوند نه اینکه بگویند به کتاب مقدس خودشان قسم نخورند. علما در آن زمان استدلال ناقصی کردند که چرا می گوید به کتاب مقدس خودشان؟ یک نفر آشوری، یک نفر ارمنی، یک نفر کلیمی باید به کتاب مقدس خودش قسم بخورد. حال اگر اینکه بهائیت منظور باشد به نظر من بهایی ها از نظر تحلیل تشریحی و مقایسه دینی شیعه، یازده امامی هستند؛ یعنی پیشینه آن ها همین تفکرات تشیع هست و به هر جهت باید مراجع به حال آن ها فکری بکنند که من در آن مقوله نمی توانم نظر بدهم.»

## درباره حوثی های چهار امامی یمن همین مشکل را داشتند. این ها قرآن

را قبول دارند، نهج البلاغه امام علی را هم قبول دارند، امام حسن و امام حسین را هم قبول دارند. کسی که این ها را قبول داشته باشد خودش بهترین شیعه است. اکنون ایران از مبارزات یمنی ها حمایت می کند.

«متأسفانه متعصبین قدرت دافعه زیادی دارند. تا اینجا که اکثریت مردم جهان خدایی که ما قبول داریم را قبول ندارند. بودایی ها از نظر پیروان دینی جهان در اکثریت هستند و ما آن ها را قبول نداریم. می گویم کلیمی ها یعنی طرفداران حضرت موسی با آمدن حضرت عیسی و عیسوی ها با آمدن حضرت رسول نباید باشند. پس ما آن ها را قبول نداریم. چقدر مذاهب مختلف هست که ما قبول نداریم، تازه در مذهب تشیع و دوازده امامی خودمان هم باز چقدر اختلاف است؛ عده ای اخباری هستند و عده ای شیخیه. این ها را که نمی توانیم بگویم شیعه نیستند، متصوف و دراویش و عرفان نوظهور و عرفان کهنه هم هست. نمی توان با این تفکرات تعصب آمیز مردم را از حقوق شهروندی خودشان محروم کرد.»

## شورای نگهبان سه بار از مردم برای موجودیت خود رأی گرفته است آیا حق دارد که بگوید عده ای بیایند یا عده ای نیایند؟

«من فکر می کنم می توانیم دو نوع تفسیر از اختیاراتی که در قانون اساسی برای شورای نگهبان منظور شده داشته باشیم: یکی تفسیری است که نعل به نعل جوری باشد که این حق را به شورای نگهبان بدهد از باب اینکه نیست قانون گذاری نباشد و حکومت شریعه ای را در ایران داشته باشد. اگر بخواهیم با مفاهیم فقهی صحبت کنیم ممکن است آن ها بگویند بله ما دارای این قدرت هستیم، ولی از جهت مصداقی این ها نمی توانند آن باشند، برای اینکه اول نام آن ها نوشته شده باید فقیه عادل و آشنا به اوضاع روز باشد. اوضاع روز یعنی اینکه بیایند داخل خیابان های تهران و جوانان ایران را ببینند که دختر ایرانی و پسر ایرانی چه تفکراتی دارد؟ آرزوها و آرمان هایش به عنوان یک انسان چیست؟ که همین انسان ها با هر نوع پوشش و هر نوع تفکر همان هستند که خداوند گفته این ها خلیفه من در روی زمین هستند. همین ها هستند که مصداق ناس و مردم و عموم جامعه هستند. پس باید با وضع موجود و با ظرفیت های زمان آشنا باشند و ببینند تفکرات اکثریت شهروندان چیست نه اینکه بگویند بر اساس آن چیزی که شیخ طوسی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی گفتند چنین برداشتی می شود. این دو قیدی که در باب فقهای عضو شورای نگهبان قانون اساسی در قانون آمده است

ناظر به یک امر ایجابی است، یعنی آن فقیه باید به مسائل روز آشنا باشد. اجتهاد اصطلاحی و حوزوی بر اساس فتوای علمای قدیم و اسلافشان کافی نیست، باید با توجه به نیازهای روز، با توجه به تغییر تفکرات مردم، با توجه به خواسته و مطالبه اکثریت مردم نظر بدهند و نمی‌توانند بگویند چه کسی بیاید و چه کسی برود. اگر این‌طور باشد که نوعی استبداد است و مخالف روح قانون اساسی است؛ چون روح قانون اساسی موافق آزادی افراد و دموکراسی و مردم‌سالاری است و اگر حسن نیت داشته باشند، باید جوری اختیارات خودشان را تفسیر کنند که به استبداد منجر نشود.

## امام گفتند جوهر اسلام در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی است، اما آنچه در حوزه‌ها مطرح است چیزهای مَدْرَسی است.

ایشان از فقهی یاد کرده که بعدها به‌عنوان فقه یویا مطرح شد؛ یعنی فقهی که مناسب زمان و مکان باشد. این تناسب با زمان و مکان به این مفهوم است که بایستی متحول شود و جوابگوی نیازهای مردم باشد. ما نمی‌توانیم قانونی وضع کنیم که در حوزه‌ها آن قانون را درست بدانند، اما در جامعه کارایی نداشته باشد. باید به‌عنوان افراد عاقل قبول کنیم که یک قواعد مبنایی در جهان وجود دارد که جهان‌شمول است. مسائل امروز ایران جدای از مسائل دیگر کشورهای جهان و حتی باقی کشورهای مسلمان جهان نیست. من یک مثال کوچک می‌زنم. در دنیا شاید بیش از چهل کشور مسلمان داریم که در قانون اساسی اکثریت آن‌ها به‌استثناء دولت ترکیه، نوشته شده که مذهب رسمی آن کشور

اسلام است. در قانون اساسی ترکیه ذکر شده سکولار. فقط و فقط کشور اسلامی ایران و امارت اسلامی افغانستان تحت حاکمیت طالبان هستند که می‌گویند حجاب اجباری است. مابقی کشورها مثل عراق، امارات، اندونزی و این کشورها که مقید به نماز و روزه هم هستند، هیچ کدام آن‌ها حجاب را اجباری نکردند. عقلائی ما چه افکاری دارند؟ باید به قوانین جهان‌شمول دنیا نگاه کنیم و

بینیم حکمرانی در سطح جهان چگونه است. آن‌ها در کشورهای مرفقی دنیا و حتی کشورهای مسلمان جهان، آیا چنین تفکری دارند یا چنین تفسیرهایی از قانون اساسی خود دارند؟ و به هر حال از همه مهم‌تر این است که به قول آیت‌الله

خمينی مجلس در رأس امور است، این یعنی چه؟ یعنی نمایندگان مردم وکیل مردم هستند.

## حوزه انتخابیه با حوزه علمیه فرق دارد.

بله. همین‌طور است. کار اصلی حوزه علمیه هدایت مردم آن هم در بخش‌هایی است که مسائل زیاد عرفی نباشد. حکمرانی یک امر عرفی است. مثل اینکه به شما بگویند می‌خواهید خانه‌تان را چگونه بسازید؟ آیا از حوزه علمیه مشورت می‌گیرید؟ خیر. یک مهندس می‌داند چگونه باید پی‌ریزی کند و باقی کارها. این‌ها یک کارهای عرفی است. مدیریت دو نوع است: یک مدیریت بازرگانی داریم؛ و یک مدیریت اداری و دولتی. این بخشی از مدیریت دولتی است؛ بنابراین باید بینیم عقلای عالم چه کار کرده‌اند، قواعد جهان‌شمول برای مدیریت صحیح جامعه چیست و راه‌حل رفع مشکلات مردم در جهان چه بوده است. ره چنان رو که رهروان رفتند.

ما به حجیت عرفی در این مسائل معتقد هستیم؛ یعنی اینکه این‌ها مسائلی نیست که خداوند تبارک و تعالی در عرش اعلیٰ نشسته باشد و بگوید آقایان محترمی که در سال ۱۴۰۱ در کشور زندگی می‌کنید من به شما دستور می‌دهم، به شما حکم می‌کنم که رئیس‌جمهور را چنین آدمی انتخاب کنید یا دستور می‌دهم این افراد را صالح برای انتخابات بدانید یا ندانید. خداوند بشر را آفریده است که با عقل و فهم و درایت خودش زندگی‌اش را به احسن وجوه مدیریت کند، با تدبیر جلو برود و ما می‌بینیم که در طول زمان هم تفسیر واحدی از همین مسائلی که الآن در ایران مطرح است وجود نداشته؛ یعنی با تغییر نسل‌ها نسبت به همه مسائل تفسیرها و احکام متفاوتی داده شده، بنابراین ما بایستی یک بازگشت به متن اصلی تفکر حق اختیار بشر داشته باشیم. ما شیعیان در مسئله جبر و تفویض قرن‌هاست این مسئله را حل کرده‌ایم که ما اهل جبر نیستیم. ما نمی‌گوییم خدا ما را مجبور کرده و مقدر کرده که این‌طور و آن‌طور رفتار کنیم. او به ما اختیار داده و اگر ما این اختیار را نمی‌داشتیم، مسئله

عقاب و پاسخگویی، پاداش برای کار خوب و مجازات برای کار بد وجود نداشت. نفس اینکه چنین چیزی وجود دارد؛ یعنی ما اختیار داریم که چگونه زندگی شخصی و فردی و اجتماعی و مدیریت کلان جامعه را تدبیر و مدیریت کنیم

و این میراث فرهنگی ماست. دانشمندان ما در گذشته گفته‌اند ما حق انتخاب و اختیار داریم و خودمان تشخیص می‌دهیم. مثلاً انسان ایرانی از مرز که بیرون می‌رود هیچ قیدوبندی ندارد و به هر جامعه دیگری می‌رود و منشأ اثر می‌شود، مثلاً نماینده مجلس می‌شود، نماینده شورا می‌شود و نمی‌توانیم او را منع کنیم.

## علمای سنتی روی تجربه بشری حرف دارند در حالی که حضرت علی در توصیه‌هایی که به امام حسن و امام حسین می‌گوید «اللّه اللّه فی القرآن لایسبقتکم بالعمل بل غیرکم»، چون قرآن راهنمای بشریت است، غیر از شما مسلمانان ممکن است از شما پیشی بگیرند یعنی تجربه بشری را تأیید می‌کند.

بله. همان چیزی که سید جمال‌الدین اسدآبادی هم گفت به غرب رفته اسلام را دیدم اما مسلمان ندیدم، آدم به شرف دیدم مسلمان زیاد است، اما اسلام نیست. چون روح اسلام معنویتی برای خلافت بشر برای خدا قائل است و بشر برای بشر احترام و کرامت قائل شده است.

## اگر راه این دانش و تجربه بشری را به داخل کشور باز کنیم خیلی خوب است.

آلآن به دلیل انفجار اطلاعاتی که وجود دارد انسان ایرانی یک انسان بین‌المللی شده است. هر لحظه در گوشی و رایانه می‌بیند که اوضاع جهان چگونه است و خودش را به‌عنوان یک انسان مخلوق خدا با بقیه مردم جهان مقایسه می‌کند و می‌گوید چرا باید حقوق من از آن‌ها کمتر باشد؟ من چه گناهی کرده‌ام که در یک کشور مسلمان شیعه یا سنی متولد شده‌ام؟ چرا در کشورهای دیگر آزادی‌های بیشتر و حقوق بیشتری برای شهروندان وجود دارد؟ به‌علاوه جلوگیری از تضییع منابع انسانی و مادی نه فقط از وظایف حاکمیت‌هاست بلکه وظیفه هر انسانی است. اگر ما بینیم که آب جوی هرز می‌رود تکلیف ماست که جلوی آن را بگیریم و به جایی بیندازیم که این منبع عمده طبیعی هرز نرود. رفتار حاکمیت باید چگونه شود که نیروی کارآمد خوش‌فکر تربیت‌شده و تحصیل‌کرده ایرانی از کشور خارج نشود؟ آیا این وظیفه حاکمیت نیست که شرایطی ایجاد کند که این افراد در داخل کشور احساس امنیت و احساس کرامت کنند، فرصت شکوفایی داشته باشند و اینجا بمانند و خدمت کنند؟

شما به هر جای دنیا که بروید می‌بینید ایرانی‌ها آنجا گل کرده‌اند و به جامعه میزبان خدمت می‌کنند، اما در اینجا گرفتار هستیم. وجود نیروهای خلاق، مبتکر و مخترع بایستی به نوعی

کار اصلی حوزه علمیه هدایت مردم آن هم در بخش‌هایی است که مسائل زیاد عرفی نباشد. حکمرانی یک امر عرفی است. مثل اینکه به شما بگویند می‌خواهید خانه‌تان را چگونه بسازید؟ آیا از حوزه علمیه مشورت می‌گیرید؟

باشد که بتوانند در داخل کشور خدمت کنند. خود حاکمیت اگر عاقل باشد از وجود این دانشمندان منتفع می‌شود. ما بایستی تجربه بشری را یکی از بزرگ‌ترین اصول مورد استفاده‌مان در همه زمینه‌ها قرار دهیم؛ یعنی اگر می‌خواهیم کاری را انجام دهیم اول برویم ببینیم دیگران در شرایط مشابه ما چگونه با این امر برخورد کرده‌اند.

**در علم وقتی می‌خواهید تحقیق کنید مرحله اول تقلید است؛ تقلید یعنی ببینید بشر چه کارهایی کرده است تا آنجایی که رفته تکرار نکنید، اما از آنجایی که نرفته شروع کنید.**

درست است. اساساً هنگامی که یک نفر می‌خواهد در هر زمینه‌ای یک تحقیق آکادمیک جدی بکند اولین کاری که می‌کند بررسی ادبیات متون موجود<sup>۱</sup> و تحقیقات پیشین در این زمینه است. می‌گوید تا حالا این حرف‌ها زده شده و من می‌خواهم از این نقطه حرف جدیدی بگویم. این می‌شود یک تحقیق اصیل<sup>۲</sup> تازه و قطعاً باید بدانند که تا به حال دیگران چه گفته‌اند که او از اینجا شروع کند و به‌سوی گسترش مرزهای دانش برود؛ نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد و به کارهایی که انجام شده بی‌توجه باشد و بخواهد از صفر شروع کند.

تجربه بشری نه‌تنها در مسائل علمی و فنی که شما فرمودید، بلکه در مسئله مدیریت کلان و نوع حکمرانی هم برای ما مطرح است. اگر در این ۴۳ سال کارهایی که کردیم جوابگو نبوده و ما را به شرایط بهتری در طی این مدت نرسانده باید ببینیم دیگران که شرایط بهتری پیدا کرده‌اند، چه کارهایی کرده‌اند و به‌نحوی که مناسب موقعیت ما باشد آن را انجام دهیم. ما در تولید علم، در تولید و اختراع و اکتشاف و صدور علم خودمان به دنیا صفر هستیم، درحالی که نیروی انسانی آماده به خدمت داریم. به چه دلیل؟ به دلیلی که همین‌ها به کشورهای دیگر می‌روند و در دنیا تأثیرگذارند، ولی در ایران به طرف هیچ کاری ارجاع نمی‌شود و بعد می‌بینیم از بهترین کمپانی‌های دنیا سر درآورده‌اند.

**برخی طرفدار نظام قانون‌گرا هستند هم طرفداران نظام شرعی و حوزوی. آیا اینکه ما بگوییم آن دو در قانون‌گرایی ادغام شود اصلاً کار خوبی است؟ اینکه موانع را برطرف کنیم تا این کار انجام شود و توسعه‌ای شکل بگیرد؟**

البته. ما قائل به حذف هیچ گروهی نیستیم. حذف نه، منظور تعامل است و تعالی.  
بله. منظور این است که آن گروه حوزوی

هم شهروندان همین کشور هستند. به آن‌ها هم باید حق داد که تفکرات خودشان را داشته باشند. اگر دوست دارند و می‌توانند در حوزه محدود خودشان تحقیقات کنند، حتی پیشنهادهایی ارائه کنند اما حاصل و نتیجه باید امری باشد که نزد اکثریت افراد جامعه مقبولیت و مشروعیت داشته باشد. آن‌ها در حقیقت می‌توانند جزیره‌ای باشند. حالا می‌توانند برای خودشان هر چه می‌خواهند بگویند. اگر حتی مطبوعات می‌خواهند یا حتی در رادیو و تلویزیون سخن بگویند هیچ اشکالی ندارد، اما باید اکثریت مردم راضی باشند از نتیجه و حاصل.

**پارلمان‌تاریزم یعنی این.**

بله؛ یعنی آن‌ها باشند، آن‌ها هم حرف خودشان را بزنند. به هر حال جمعیتی هستند. آن‌ها هم در انتخابات باشند و نماینده خودشان را به مجلس و شورای شهر و هر جای دیگری بیاورند، اما نمی‌توانند بگویند ما به‌عنوان نمایندگان خدا بقیه افراد را از مشارکت محروم می‌کنیم.

**آدمی که مذهبی است نمی‌تواند مذهب را مثل کت از خودش جدا کند. یک زرتشتی نمی‌تواند دینش را جدا کند. این‌ها به پارلمان می‌آیند و طرح و ایده محترم دارند. تفکرشان را باید پشت در نگه دارند و در پارلمان همه مطالب را به‌صورت کارشناسی مطرح کنند. به هر حال تو از دین خودت به یک مطلب کارشناسی رسیده‌ای پس آن را مطرح کن که همه‌فهم باشد. اگر کسی در مجلس بگوید این حلال و آن حرام که نمی‌شود.**

به عقیده من اساس زندگی سیاسی باید جدا شدن دیانت از امر حکومت باشد. ما در هر حال باید برای همه ادیان و به‌ویژه دین اسلام و بالأخص تشیع احترام قائل باشیم که دین اجدادی ماست و خدایی نکرده نگفتیم که التزام نظری و اعتقادی نداریم. با حفظ همه این حرمت‌ها می‌گوییم امر حکمرانی یک امر عرفی است. در این مسئله یک نفر زرتشتی است، یک نفر سنی، یک نفر شیعه است و نباید تفاوتی ایجاد بکنند و همه آن‌ها حق دارند بعد از اینکه به‌وسیله موکلان خودشان و رأی‌دهندگان رأی آورند، بیابند و مسائل را مطرح کنند اما نه از دیدگاه مذهب، بلکه از دیدگاه منافع اکثریت مردم جامعه و اگر هم خدایی نکرده بخواهد به اقلیت‌هایی زورگویی شود و حق آن‌ها تضییع شود بتوان از حق آن‌ها دفاع کرد.

**در پیش‌نویس قانون اساسی نیامده**

**بود که رئیس‌جمهور باید شیعه باشد. بعد علما گفتند که شاه از شما بهتر بود. او مذهب رسمی شیعه را پذیرفته بود، ولی شما می‌خواهید رئیس‌جمهوری که اکثریت قبول نداشته باشند سنی باشد یا سوسیالیسم باشد. ثبات جامعه را به هم زدند.**

اگر اکثریت جامعه همچنان همان تعصبات و گرایش‌های مذهبی را داشته باشند در یک انتخابات طبیعی خواه‌ناخواه رئیس‌جمهور اکثریت باید از بین رأی‌دهندگان باشد که به آن شخص شیعه رأی می‌دهند، ولی ممکن است جامعه به‌اندازه‌ای متحول شده باشد که هنگامی که در مقام مقایسه بین کاندیداهای ریاست‌جمهوری یا نمایندگی مجلس به درایت و تدبیر و کاردانی و پیشینه سیاسی و آرمان و مانیفست او بیشتر اهمیت دهند تا اینکه او روز جمعه به نماز جمعه می‌رود یا روز یکشنبه به کلیسا. عقیده فرد برای مردم علی‌السویه است. مهم این است که آرمان‌ها و خواسته‌های مردم را چه کسی با چه دینی یا حتی بی‌دینی برآورده کند و کدام برای انجام کارها بهتر است. قاعده باید این باشد و به عقیده من اگر روند کنونی جامعه پیش رود، خواه‌ناخواه در عمل چنین چیزی در نگاه اکثریت مردم جا می‌افتد؛ یعنی اگر الآن ما در خیابان انقلاب و نزدیک دانشگاه از مردم عبوری پرسیم که شما دلتان می‌خواهد یک فرد صالح، کاردان و سیاستمدار و خدمتگزار خوب برای کار شما بیاید و همه آرزوهای شما را محقق کند آن هم بی‌دین یا کسی بیاید که نماز شب خوان باشد و قرآن را از حفظ باشد، نهج‌البلغه را به چند روایت بخواند، شما کدام را می‌خواهید، من فکر می‌کنم در حال حاضر اکثریت مردم جامعه ما نفر اول را فارغ از اینکه چه دینی دارد انتخاب کنند و این یک واقعیت است.

ما باید قبول کنیم که حکمرانی یک امر عرفی در اسلام و فقه اسلامی است. مگر غیر از این است که ما در تاریخمان امام علی (ع) داریم که هنگامی که ضربت خورد برای او جراح یهودی آوردند، چون آن پزشک متخصص بود نگفتند کسی را بیاورید که نماز شب بخواند. خود ما هم وقتی پیش پزشک می‌رویم نمی‌پرسیم که این پزشک چه مذهبی دارد؟ ممکن است بی‌دین باشد یا دینی متفاوت از اکثریت داشته باشد؛ بنابراین آن مهارت و کاردانی است که باید حائز اهمیت باشد نه‌تنها در مسائل فردی بلکه در مسئله مهم سیاست و مدیریت کلان جامعه. ■

**پی‌نوشت:**

1. Literature review
2. Original research

# قانون اساسی مشروطه در بستر زمان

لطف‌الله میثمی

قانون و قانون‌گرایی را بشکنند و در چند مرحله توانست نظام شاهنشاهی را در ردیف قانون اساسی و حتی برجسته‌تر از آن معرفی نماید؛ اصلاحات شش‌ماده‌ای ۱۳۴۱ را ملاک عزل و نصب‌ها و فعالیت‌های سیاسی کشور بدانند و در نهایت گفت هرکسی نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیز بشود به خارج از کشور برود.

دوران پس از کودتا دورانی بود که از یک‌سو قانون توسط شاه و مجریان اجرا نمی‌شد و از سوی دیگر مبارزان راه آزادی و استقلال به مبارزه قانونی بی‌توجه می‌شدند و حتی قانون و پارلمانتاریسم را نقد می‌کردند و این به‌صورت یک پارادایم غالبی درآمد که نمی‌شد با آن مخالفت کرد. شاه نخست‌وزیری که توسط خود او نصب شده بود یعنی دکتر علی‌امینی را تحمل نکرد و او را عزل کرد. پس از قیام ملی ۱۵ خرداد و سرکوب آن، دادگاه سران نهضت آزادی شکل گرفت و این افراد محکومیت‌های سنگین گرفتند و مرحوم بازرگان در دادگاه تجدیدنظر نظامی در سال ۴۳ گفت: ما آخرین گروهی هستیم که از قانون اساسی دفاع می‌کنیم؛ البته پیش‌بینی او به واقعیت پیوست.

جریان‌هایی چون مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، جبهه آزادی‌بخش ملی ایران (جاما)، گروه فلسطین، جریان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق همه با مرام و مشی مسلحانه و نفی قانون و پارلمانتاریسم بودند. به نظر می‌رسد از یک‌سو مرحوم مهندس بازرگان منظور خود را خوب توضیح نداد و از سوی دیگر نسل دوم نهضت آزادی یعنی مجاهدین خلق نیز منظور او را درست نفهمیدند.

به نظر من نیت مهندس بازرگان این نبود که قانون اساسی از اعتبار افتاده است، بلکه منظورش این بود که اجرا نمی‌شود و قانون تقصیری نداشت؛ بنابراین چون قانون اجرا نمی‌شد، مبارزان راه‌های دیگری را انتخاب کردند. نیت مهندس بازرگان در سال ۵۱ معلوم می‌شود؛ در این سال من در زندان عادل‌آباد شیراز بودم که مهندس سحابی با پدرشان دکتر سحابی ملاقات داشتند و گفتند ساواک من و مهندس بازرگان را احضار کرد و به ما گفت چرا مبارز مسلحانه مجاهدین را محکوم نمی‌کنید؟ مهندس بازرگان به سربازجوی ساواک گفته بود، شما به قانون اساسی انقلاب مشروطه بازگردید، مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد.

مرحوم مهندس بازرگان، چه در جبهه ملی و چه در نهضت آزادی، مبارزاتش قانونی بود و در سال ۵۵ هم که خواست مبارزات خود را احیا کند به قانون اساسی استناد کرد. مبارزات قانونی که اوج گرفت، شاه در سال ۵۷ گفت، از این به بعد سعی دارم قانون اساسی به اجرا گذاشته شود و شکنجه در زندان‌ها متوقف شود. به عقیده دکتر یزدی و کارشناسان سیاسی، اگر شاه بازگشت به قانون اساسی را زودتر گفته بود، انقلاب ۵۷ بدین صورت شکل نمی‌گرفت. به‌منظور آگاهی مردم و به‌ویژه جوانان تأکید دارم بگویم علی‌رغم اینکه

قانون اساسی انقلاب مشروطه، به‌عنوان یک سند وفاق ملی سعی داشت که تمامی شهروندان ایرانی را در چرخه قانون‌گذاری شرکت داده و ملت‌مان را به هدف‌های انقلاب نزدیک گرداند. من سعی ندارم به کم و کیف انقلاب مشروطه بپردازم. با اینکه خون‌های زیادی در راه آبیاری درخت آزادی و استقلال ریخته شد تا به این قانون اساسی برسیم، ولی در بستر زمان دچار فراز و نشیب‌هایی شد که توضیح خواهم داد.

وقتی از مدرس پرسیدند کارایی انقلاب مشروطه چه بود، گفت انقلاب مشروطه کادرهایی تربیت کرد که توانستند بعد از دخالت روس و انگلیس و تقسیم ایران به شمال و جنوب در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ ش) استقلال و آزادی ایران را باز یابند. دولتمردان هرکدام از قانون عدول‌هایی کردند. کار به جایی رسید که میرزا کوچک خان جنگلی گفت تا قانون اساسی انقلاب مشروطه اجرا نشود، اسلحه را زمین نمی‌گذاریم. توجه شود که مبارزه مسلحانه او برای اجرای قانون اساسی بود. از این نقطه‌عطف که بگذریم در مؤسسان دوم در سال ۱۳۲۸ آن‌چنان با قانون اساسی بازی شد که زمینه را برای دیکتاتوری شاه که طبق قانون مسئولیتی نداشت فراهم کرد. مؤسسان به شاه حق انحلال مجلسین را داد و از آن به بعد پرونده‌های سیاسی که می‌بایست به دادگستری می‌رفتند به دادرسی ارتش رفت. فرماندهی کل قوا که در زمان نخست‌وزیری رضا خان به او منتقل شده بود، پس از به سلطنت رسیدن وی همچنان در اختیار او باقی ماند که خلاف قانون اساسی بود. مصدق و قوام‌السلطنه با مصوبات مؤسسان دوم مخالفت کردند.

نهضت ملی ایران با شعار ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران و بسیج مردم رونق گرفت. تا اینکه دکتر محمد مصدق و یارانش در انتخابات دور شانزدهم به مجلس شورای ملی راه یافتند و دیری نپایید که قانون ملی شدن در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ در مجلس شورا و سنا تصویب شد و در نهایت به امضای شاه رسید و ملت جشن گرفتند و پایکوبی کردند. نخست‌وزیری مصدق و اوضاع ایران در این دوره مطلب مستقلاً را می‌طلبید. مهم این بود که مصدق نهضت ملی ایران و قانون‌ت‌ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را احیای قانون اساسی انقلاب مشروطه می‌دانست. به نظر من دوران مصدق را می‌توان به بار نشستن انقلابی قانون مشروطه دانست. برای نمونه قیام ملی ملت ما با سی شهید در سی‌ام تیر ۱۳۳۱ بدین منظور انجام گرفت که قانون احیا شود؛ یعنی فرماندهی کل قوا که عملاً در دست شاه افتاده بود، به جایگاه اصلی خود یعنی نخست‌وزیر منتقل شود؛ و خوشبختانه این کار انجام گرفت. متأسفانه این نخست‌وزیر قانونی، ملی و منتخب مردم با کودتای انگلیسی-آمریکایی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرنگون شد. نخستین عارضه این کودتا حذف نسلی سالم، مدیر و مدبری بود که توانسته بودند مملکت را در اوج تحریم مطلق نفتی به بهترین وجهی اداره کنند. پس از کودتا شاهی که در قانون مسئولیتی نداشت توانست کم‌



ابراهیم یزدی

قانون و پارلمانتاریزم یک پارادایم غالب شده بود، ولی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ استدلالی برای آن وجود نداشت و ملت ما هزینه‌های زیادی پرداخت و از کادریهای بسیاری محروم شدیم. نگارنده انتقاد خود را به مبارزه مسلحانه مجاهدین در دو سرمقاله در نشریه چشم‌انداز ایران آورده‌ام.<sup>۱</sup> در این دو سرمقاله مفصل توضیح داده‌ام دلیلی نداشت ما قانون اساسی انقلاب مشروطه را نفی کنیم. ما می‌توانستیم با استناد به آن مانند میرزا کوچک خان جنگلی بگوییم تا اجرای کامل قانون اسلحه زمین گذاشته نمی‌شود. در این صورت شکافی در حاکمیت به وجود می‌آمد و نیروهای قانون‌گرا و سرکوب‌گر از هم تفکیک می‌شدند، نه اینکه همه‌شان علیه ما یکدست شوند.

حال به انقلاب اسلامی در سال ۵۷ می‌رسیم. در این مقطع، هم پیش‌نویس قانون اساسی مطرح بود، هم مجلس مؤسسان و هم مجمع خیرگان قانون اساسی. مرحوم امام از کسانی که روی پیش‌نویس قانون اساسی زحمت کشیده و آن را تهیه کرده بودند، عمیقاً تشکر کرده بود. در این پیش‌نویس اسمی از ولایت فقیه نبود و امام پیشنهاد می‌کند که این را به referendum بگذارد. با آن مخالفت‌هایی می‌شود که بیشتر مخالفان بعداً به اشتباهشان پی بردند.

مرحوم طالقانی و مهندس سبحانی در برابر مؤسسان، خیرگان محدودی را مطرح می‌کنند که همه روی آن توافق می‌کنند و درگیر و دار انتخابات خیرگان مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی با امام ملاقاتی دارد. در این ملاقات ضمن اظهار نظر روی کسانی که نگران بودند که مبدا تشیع از بین برود و گرایش به اهل سنت پیدا شود. آقای حائری درباره مسائل جاری انقلاب برای امام توضیح می‌دهد که برگرفته‌ای از صحبت‌های ایشان می‌آید:

«نظر بنده این است که شما نه احتیاج به خیرگان دارید و نه احتیاج به مجلس مؤسسانی که مورد نظر بازگان است. امام گفتند: چطور؟ گفتیم در علم اصول فقه قاعده‌ای هست به نام «اقل و اکثر ارتباطی» که می‌گوید، اگر یک واحد قانونی بخواهد عمل کند که مجموعه‌ای از سلسله موادی باشد که در ارتباط با یکدیگر است، اگر به یکی از این مواد شک یا خللی واقع شد یا به دلایلی چون عدم ناکارآمدی از کار افتاد، بقیه مجموعه بر سر کار خودش باقی است و فعلیت و کارایی دارد. به خاطر یکی از این مواد همه مجموعه از کار نمی‌افتد، بلکه بقیه مجموعه سر جای خودش باقی است. قانون اساسی انقلاب مشروطیت ما هم همین‌طور است. مجموعه واحدی است از مواد مرتبط با هم. به قول خودتان شما انقلاب کردید. حال یکی از این مواد قانون که مربوط به سلطنت بوده از کار افتاده است، بقیه مواد قانون چه گناهی

کرده است. بنده معتقدم شما روی همین مطلب فردا و نه دیرتر دستور بدهید که انتخابات عمومی شروع و مردم وکلای حقیقی خودشان را تعیین کنند، مجلس باز شده و مشغول کار شوند. سر و صدا هم خواهد افتاد. نه خیرگان احتیاج دارید نه مؤسسان. چند دقیقه‌ای گذشت، امام هیچ حرفی نزدند و پاسخی به من ندادند. سکوت ایشان به من برخورد. چون نه از ایشان انتظار داشتم و نه ایشان چنین عادت داشتند. من به ایشان گفتم حاج آقا معلوم شد که حرف ما خیلی مزخرف بود که جوابی به ما ندادید. ایشان برگشت و گفت به جان عزیز خودت این بهترین حرف‌هایی بود که پس از آمدنم از پاریس شنیده‌ام. من خوشحال شدم و آمدم بیرون و فکر کردم که در این ملاقات کار بزرگی انجام دادم و کار اساسی برای مملکت کردم. بعداً عکس‌العملی درباره این پیشنهاد ندیدم. از آن تاریخ به بعد از ایشان ناراحت شدم...»

منظور ایشان این بود که با حذف چند ماده از قانون اساسی انقلاب مشروطیت بقیه مواد آن به‌عنوان قانون اساسی جدید راهنمای عمل شود. مرحوم طالقانی نیز در شب‌های قدر سال ۵۸ که در کاخ سعدآباد سخنرانی داشتند گفتند بهتر است چند ماده مربوط به موروثیت را از قانون اساسی مشروطیت حذف کنیم و مملکت را معطل بحث‌های بی نتیجه نکنیم. من به این دلیل به این مطالب استناد می‌کنم که نشان دهم قانون اساسی انقلاب مشروطه گناهی چه بود؟ گناهی نداشت جز اینکه اجرا نمی‌شد. یک ماده به نام سلطنت داشت که بدین مضمون می‌گفت سلطنت ودیعه‌ای است الهی که به موهبت الهی از طریق ملت به شخص پادشاه واگذار می‌شود؛ یعنی اصل در قانون اساسی، «رأی مردم» بود. حال درآستانه انقلاب شکوهمند مردمی، مردم می‌خواهند رأی خود را به او ندهند بلکه

به رهبر انقلاب بدهند. بدین سان یک تحول بزرگ بدون خونریزی شکل می‌گرفت که دیگر سلطنت‌طلبان نتوانند در سنگر قانون اساسی مشروطیت جای گیرند و هویتی یابند. ما دیدیم همین‌طور هم شد. سی سال بعد از پیروزی انقلاب الجزایر، عباس مدنی، گول حاج و دوستانشان در انتخابات شورای شهر رأی آوردند و بعد هم انتخابات را بردند.

آن‌ها قانون اساسی انقلاب را نفی کردند، اینجا بود که نظامی‌ها با وسوسه‌های ارتش سری فرانسه در سنگر قانون اساسی انقلاب جای گرفتند و بیش از ۱۰۰ هزار نفر نسل‌کشی کردند. پس از پیروزی انقلاب هم اگر مشروعیت انقلاب را از قانون اساسی مشروطه می‌گرفتیم کودتای نوزده و هزینه‌های بعد از انقلاب رخ نمی‌داد و حالا هم سلطنت‌طلب‌ها هویتی نمی‌یافتند.

در راستای تفکیک بین قانون اساسی و اجرای آن لازم است به گفت‌وگوی چشم‌انداز ایران با مرحوم دکتر ابراهیم یزدی نگاهی بیندازیم.<sup>۲</sup>

\*\*\*

### «درباره ماندن دولت بختیار و قانون اساسی مشروطه، به نظر شما بهتر نبود این اتفاق می‌افتاد یا امکانش وجود نداشت؟»

«اگر ممکن بود و اتفاق می‌افتاد خوب بود؛ اما امکان نداشت و اتفاق هم نیفتاد. به شما عرض کردم نزدیک‌ترین یاران بختیار او را طرد کردند.»

اگر این اتفاق می‌افتاد ممکن بود آن سناریویی که شما گفتید دوباره تکرار شود یعنی یک فضای باز برگزار بشود، شورای سلطنت دوباره تشکیل شود و دو تا انتخابات آزاد برگزار کنند و دیکتاتوری بعد از مدتی برگردد.

« ببینید من دو رویداد تاریخی را می گویم. هنگامی که ما در پاریس بودیم شورای سلطنت که می خواست تشکیل شود از آقای دکتر سحابی و آیت الله مطهری خواستند به شورای سلطنت بروند. دکتر سحابی علی الاطلاق رد کرد. با من هم تماس گرفت. مرحوم مطهری هم تلفنی به من گفت که به امام بگویم این پیشنهاد را به من داده اند، نظرشان چیست؟ آقای خمینی هم جواب داد که همان کاری که دکتر سحابی کرد. اصلاً شما نباید وارد شورای سلطنت شوید. آقای مطهری مرحوم علی آبادی را به جای خودش معرفی کرد. بعداً شورای سلطنت پیشنهادی داد که از طریق آیت الله منتظری به آقای خمینی دادند. ایشان هم دادند من خواندم. به موجب این یادداشت شورای سلطنت می گوید اگر آقای خمینی بخواهند ما نخست وزیر را عزل می کنیم. بعد هرکسی را که آقای خمینی بگویند، می گویم مجلس آن فرد را انتخاب کند. بعد مجلس را منحل می کنیم. بعد هم ما خودمان را منحل می کنیم. می ماند آقای خمینی و نخست وزیر مورد نظرش که مملکت را اداره کند. آقای خمینی نامه به من گفت نظرت چیست؟ حالا من از شما به عنوان کسی که بعد از انقلاب به دنیا آمده می پرسم، نظرتان چیست؟ (خطاب دکتر یزدی در این لحظه مهندس میثمی نیست).

### من به عنوان یک دیپلمات یا به عنوان یک انقلابی؟

« به هر عنوانی. به عنوان یک ایرانی.

### قبول می کردم.

« آقای خمینی گفت شما نظرت چیست؟ من گفتم قبول ندارم. پرسیدند چرا؟ پاسخ دادم چون ما سال هاست داریم با شاه دعوا می کنیم که شاه حق عزل و نصب نخست وزیر و وزرا و حق انحلال مجلس را ندارد. این اختیارات شاه خلاف قانون اساسی است. حالا سر بزنگاه تاریخی شما آمدید همه این اختیارات شاه را که شورای سلطنت جانشین شاه است قبول کردید که شورای سلطنت حق دارد مجلس را منحل کند. حق دارد نخست وزیر را عزل کند. آقای خمینی، شما تضمین می کنید اگر این انقلاب پیروز شد شکست نخورد؟ گفت نه. گفتم پس اگر ما این را بپذیریم در تاریخ می ماند که سر بزنگاه ما زیر تمام حرف های قبلی خودمان زدیم. جا می افتد که رهبران انقلاب هم آن اختیارات شاه را بپذیرفتند.

### اگر شما قبول می کردید مرحوم امام می پذیرفت؟

« بله شما مطمئن باشید. آقای خمینی در موارد متعدد به نظرانی که می دادم توجه می کردند. به کرات تجربه کرده بودم که وقتی باهم درباره

موضوعی گفت وگو می کردیم، ایشان نظر مرا در ابتدا نمی پذیرفتند؛ اما بعداً می دیدم که آن نظر را پذیرفته و عمل می کنند؛ اما در ادامه پیشنهادی که شورای سلطنت داده بود، بعد از بازگشت امام، بختیار که هنوز نخست وزیر بود، آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورا هم توسط دکتر سنجابی پیغام داد که اگر آقای خمینی اجازه بدهند ما بختیار را به قید سه فوریت استیضاح می کنیم. به قید سه فوریت یعنی اینکه بختیار باید به مجلس بیاید و به استیضاح جواب بدهد و در همان جلسه رأی اعتماد گرفته می شود و مجلس او را عزل می کند. بعد ما به کاندیدای آقای خمینی که مهندس بازرگان است، رأی می دهیم. بعد که انتخاب شد، ما همه استعفا می دهیم. آقای خمینی ضمن دادن این خبر نظر را پرسیدند. پاسخ دادم انقلاب ایران نباید مشروعیت خود را از نظام گذشته بگیرد. هر انقلابی قانون خودش را می نویسد.

### از قانون اساسی گذشته که می توانست مشروعیت بگیرد؟

« مجلس حق نداشت این کار را کند. مجلس غیر مشروع بود. شورای سلطنت خودش را منحل کرده بود؛ اما مجلسی که غیرقانونی بود، رئیسش غیرقانونی بود، چطور خودمان را به آن ها وصل می کردیم. حالا اگر ما این را می پذیرفتیم، امروز راجع به بازرگان و دولت موقت چه چیزها نمی گفتند.

**قانون اساسی انقلاب مشروطه، بالاخره قانون انقلاب بود. علما و اندیشمندان در آن نوشته اند که سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می شود. حالا اگر شما می گفتید که رأی مردم بر آقای خمینی تعلق گرفته، طبق قانون اساسی، سلطنت طلبی دیگر هویت پیدا نمی کرد یعنی انتقال از قانون اساسی مشروطیت به انقلاب اسلامی از طریق همان قانون انقلابی انجام می شد؛ یعنی هزینه های اجتماعی که ما دادیم بیشتر بعد از انقلاب بود. هیچ انقلابی به اندازه انقلاب ما، بعد از انقلاب هزینه نداد. اتفاقاتی مانند کودتای نوژه که توسط سلطنت طلب ها انجام شد. اگر از طریق همان قانون اساسی این انتقال انجام می شد، هیچ هزینه ای نداشتیم.**

« بله، ممکن است، اما تاریخ را با اگر نمی نویسند. در جریان انقلاب، مخالفت و مبارزه با استبداد سلطنتی، نهایتاً به نفی سلطنت انجامید. قبل از همه، این شعار مردم در ایران بود. اول می گفتند آزادی، استقلال حکومت

اسلامی. بعد گفتند جمهوری اسلامی...».

\*\*\*

این گفت وگو را برای این آوردیم که نشان دهیم در مقطع انقلاب ۵۷ نیز در فکر اعضای شورای انقلاب چه می گذشته و این که بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ پارادایم حاکم بر ذهن کنشگران، قربانی کردن قانون اساسی انقلاب مشروطیت بوده است که گناه چندان نداشت و هیچ وقت جز دوره مصدق اجرا نشد. ملت ما در این رابطه هزینه های زیادی پرداخته و هم اکنون نیز معتقدم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حتی پس از بازنگری آن در سال ۶۸ آن هم با توجه به شرایط حقیقی جامعه و منطقه از اعتبار نیفتاده است و فقط به آن عمل نمی شود؛ توجه کنیم به روند طالبان در افغانستان که اعلام شده قانون اساسی لازم نداریم و همچنین به روند مادام العمر شدن ریاست جمهوری در روسیه و چین و اینکه ترامپ گفت: ای کاش رئیس جمهوری در امریکا هم مانند چین مادام العمر می شد. در ایران نیز به جای جمهوری اسلامی روند شاهد حکومت اسلامی هستیم.

از زمستان ۷۴ تا پایان دوره خاتمی ما چندین انتخابات رفتارندوم گونه در کادر قانون اساسی داشته ایم. به طوری که برخی از مسئولان نگران شده اند که اگر این روند با توجه به محدودیت های خود بدون تقلب در انتخابات ادامه یابد، در اثر تحول طبیعی ممکن است آرای مردم به حدی از کمیت و کیفیت برسد که بخواهند تغییری در قانون اساسی بدهند، بنابراین برانداز قانونی را مطرح کردند و جمع کثیری از کنشگران قانونی را در سال ۸۰ با برچسب ناچسب براندازی به زندان افکندند، ولی در دادگاه چنین اتهامی مطرح نشد و معذرت خواهی هم در کار نبود. ناگفته نماند که در ترکیه نیز در سال ۱۳۸۱ با توجه به اصل سلامت انتخابات در کادر همان قانون اساسی تحول چشمگیری بدون هزینه ای رخ داد و حزب عدالت و توسعه به پیروزی رسید و اردوغان از طریق همان پارلمان نخست وزیر شد.

مرحوم طاهر احمدزاده تنها رجل سیاسی بود که برخلاف پارادایم غالب، نسل جوان و معتقد به مبارزات مسلحانه را در زندان ها تشویق می کرد که مطالبات خودشان را در دادگاه ها در بیرون و در کادر قانون اساسی مطرح کنند تا نخست شکافی درون حاکمیت بیفتد و دوم محکومیت ها کمتر شود. الحق واژه هزینه قانونی در تاریخ معاصر ما از ابتکارات احمدزاده بود و این می تواند راهنمای عمل امروز ما نیز باشد. ■

### پی نوشت:

۱. لطف الله میثمی، «افسوس پدر طالقانی»، چشم انداز ایران، شماره ۲۵، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳؛ لطف الله میثمی، «شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟»، چشم انداز ایران، شماره ۲۶، تیر و مرداد ۱۳۸۳.
۲. لطف الله میثمی، «تاریخ را با اگر نمی نویسند»،



# اولین گام شناختن حاکمیت

## گفت‌وگو با غلامحسین حسنتاش



آیا قانون اساسی ظرفیت لازم برای پاسخگویی به مطالبات را دارد؟ آیا می‌توان راه برون‌رفتی از وضعیت فعلی متصور بود؟ آیا حکمان امروز تمایلی واقعی برای ایجاد تغییرات اساسی در ساختار کشور دارند؟ آیا جامعه میل به تغییر را در حاکمیت می‌بیند یا می‌پذیرد؟ این سؤالاتی است که با غلامحسین حسنتاش، اقتصاددان و عضو سابق هیئت علمی دانشگاه آزاد، مطرح کردیم. وی که همواره با نگاه اقتصاد سیاسی مسائل کشور را تحلیل می‌کند، درباره عبور از بحران فعلی نیز حل مسئله را در گرو حل مسئله قدرت می‌بیند. گفت‌وگو با ایشان را در ادامه می‌خوانید.

### از نظر شما عامل اصلی رسیدن کشور به نقطه فعلی چیست؟

«مسائل انسانی و پدیده‌های اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان به سادگی عوامل وقوع آن را تفکیک و اصلی و فرعی کرد. گاهی یک پدیده یا یک کنش اجتماعی محصول علل و عوامل متعدد درهم و پیچیده است. به نظر من رسیدن به نقطه فعلی محصول انباشت مجموعه‌ای از ناکارآمدی‌ها و نابسامانی‌هاست. یکی از مشکلات اصلی تعارض موجود در قانون اساسی در نحوه توزیع قدرت است. تجربه تاریخی جوامع مختلف نشان داده است اگر قدرت مفید به قانون، زمانمند و پاسخگو نباشد و اگر قانون شرایط لازم را تمهید نکرده باشد که مردم قدرت غیر پاسخگو را به

پاسخگویی وادارند و اگر پاسخگو نشد او را برکنار کنند، جامعه دچار انسداد می‌شود. مطابق قانون اساسی ما، مردم تنها سهم کوچکی در انتخاب قدرت داشته‌اند که این سهم هم عملاً روزبه‌روز به سهم بزرگ‌تر قدرت وابسته شده و با اتکا به آن غیر پاسخگو شده است. برخی معتقدند قانون اساسی ظرفیت‌های بسیاری دارد یا می‌گویند با اجرای بدون تنازل قانون اساسی مشکل حل می‌شود. من با این نظر موافق نیستم و فکر می‌کنم اتفاقاً مشکل از همین ظرفیت داشتن قانون اساسی است. وقتی قانون اساسی ظرفیت تفسیر و توجیه داشته باشد طبیعتاً بخشی از قدرت که سهم بیشتری دارد و منتخب مستقیم مردم نیست و غیر پاسخگو هم هست می‌تواند از این ظرفیت بیشتر استفاده کند. به نظر من اتفاقاً قانون اساسی باید دقیق باشد و قدرت را حد زده باشد و سهم مردم و اکثریت جامعه در واگذاری و بازپس‌گیری قدرت سهم اصلی باشد. تجربه غالب تاریخی در جوامع مختلف نشان داده است قدرت اگر مهلت و فرصت برای تداوم و بقای خود

داشته باشد یا جامعه در مقطعی این فرصت و مهلت را برای او ایجاد کرده باشد، در دست هر فرد و گروهی هم باشد در جهت تثبیت خود خواهد

کوشید. تجربه غیر از این استثناء و نادر کالمعدوم است و قانون اساسی باید به گونه‌ای تنظیم می‌شد که راه را بر انسداد قدرت می‌بست. من منکر نیستم که قانون اساسی در مورد حقوق انسان و جامعه مواد خوب و پیشرفته‌ای دارد؛ یعنی همان چیزی که بعضی به‌عنوان ظرفیت‌های قانون اساسی از آن یاد می‌کنند، ولی مشکل این است که در مورد این مواد؛ یعنی حقوق مردم و جامعه سازوکارهایی در قانون اساسی پیش‌بینی نشده که اجرای این حقوق را تضمین کند. نمی‌شود که جامعه برای اجرای مواد مربوط به حقوق مسلم خود خواهش و التماس کند. سازوکارهایی باید در قانون پیش‌بینی می‌شد که این را تضمین کند، اما متقابلاً در همین قانون اساسی سازوکارهایی تعبیه شده است که انسداد قدرت را تمهید کرده و می‌کند و عمده مشکلات از این انسداد فراینده قدرت ناشی شده است. به نظر من یکی دیگر از عوامل اصلی مشکلات این است که بخش حداکثری قدرت یا به قول بعضی هسته سخت قدرت در ایران قرائتی خاص از اسلام و تشیع را به یک ایدئولوژی صلب و دگم به‌عنوان راهنمای عمل خود تبدیل کرده است. قرائتی از اسلام و تشیع که لزوماً قرائت غالب و مورد توافق همه مسلمانان شیعه نیست، با سیره اولین و تنها امام شیعیان که فرصت رهبری و مدیریت جامعه را داشته است به هیچ وجه مطابقت ندارد و حتی با بیانات و نوشته‌های قبل از انقلاب و اوایل انقلاب کسانی که امروز مدعیان این قرائت هستند، تعارض دارد و از همه مهم‌تر اینکه این قرائت و ایدئولوژی ساخته‌شده از آن با منافع کشور و با الگوی زیست مطلوب و مورد مطالبه اکثریت جامعه نیز مطابقت ندارد. در این مورد همه

تجربه تاریخی و خصوصاً تجربه رژیم‌های کمونیستی نشان داده است اداره کردن جوامع بر مبنای ایدئولوژی‌های جزمی که توان سازش با خواست اکثریت و پاسخگویی به مطالبات آن‌ها را نداشته و منافع

”  
من منکر نیستم که قانون اساسی در مورد حقوق انسان و جامعه مواد خوب و پیشرفته‌ای دارد؛ یعنی همان چیزی که بعضی به‌عنوان ظرفیت‌های قانون اساسی از آن یاد می‌کنند، ولی مشکل این است که در مورد این مواد؛ یعنی حقوق مردم و جامعه سازوکارهایی در قانون اساسی پیش‌بینی نشده که اجرای این حقوق را تضمین کند

ملی را قربانی آرمان‌ها کند جامعه را دوقطبی و دچار مشکل و بحران می‌کند.

## مهم‌ترین عواملی که باعث انباشت نارضایتی‌ها در این سطح و پیگیری آن از طریق جنبش‌های خیابانی شده است چیست؟

«عوامل متعدد فرهنگی و اجتماعی و خصوصاً اقتصادی موجب انباشت نارضایتی‌هاست و به نظر من یکی از مشکلات بزرگ حاکمیت ضعف نظام تدبیر و ناکارآمدی در حل مشکلات جامعه و در تأمین حداقل معیشت و در تأمین شغل مناسب و تأمین حداقل‌هاست، اما خصوصاً در دوره جدید و اخیر اعتراضات خیابانی یک عاملی که به نظر من خیلی بارز است و خودنمایی می‌کند واکنش جامعه به انباشت توهین‌ها و برخوردهای تحقیرآمیز است. من در اینجا می‌توانم فهرست مفصلی از این توهین‌ها و برخوردهای تحقیرآمیز را ارائه کنم و تنها به چند نمونه اشاره می‌کنم: وقتی یک فرد نود و چندساله برای یک دوره طولانی دیگر در سمت کلیدی خود تثبیت می‌شود و به همه مردم ترجیح داده می‌شود علاوه بر انسداد سیاسی و اشکالات قانونی و عرفی دیگری که دارد نوعی اهانت به مردم و برخورد تحقیرآمیز با جامعه نیز هست و آن وقتی که مردم در قالب جوک و طنز و خدای‌نکرده فحاشی نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند، دست‌اندرکاران باید بفهمند این واکنش‌ها تخلیه عصبانیت ناشی از این توهین و

تحقیر است. وقتی کسی که دانش و تجربه‌اش از متوسط کارکنان یک سازمان یا جامعه و حتی گاهی از حداقل آن کمتر است به سمتی برگزیده می‌شود علاوه بر اینکه ضد شایسته‌سالاری است و سوءمدیریت و ناکارآمدی را دامن می‌زند توهین به همه کارکنان و همه مردم هم هست. وقتی قائل به قدرت تشخیص مردم در انتخاب‌ها و تصمیمات مختلفشان اعم از امور سیاسی و امور اقتصادی و حتی در انتخاب لباس و انتخابات کالای فرهنگی نباشیم و به جای آن‌ها تصمیم بگیریم به همه مردم توهین کرده‌ایم. وقتی در مورد مسئله‌ای که همه از طریق

فضای مجازی و رسانه‌های خارجی دسترسی به حقیقت آن دارند دروغ به خورد مردم می‌دهیم، علاوه بر اشتباه بودن این کار و مذموم بودن



تجمع مردم تهران

وظیفه بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق می‌داند، چطور می‌شود مدیرانی که خود را منتسب به اسلامیت و تشیع می‌دانند و باید خادم مردم باشند به اکثریت یا حتی بخشی از مردم اهانت کنند و با آن‌ها برخورد تحقیرآمیز داشته باشند، درحالی که تحقیر دیگران در اسلام بسیار مذموم است. در هر حال من فکر می‌کنم در درجه اول مسئولان باید به مردم احترام بگذارند و با مردم با تواضع و اخلاق و ادب سخن بگویند و خود این می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل کند و البته هم‌زمان باید حقوق اکثریت و اقلیت و همه جامعه را به رسمیت بشناسند. مسئله دیگر این است که وقتی همه راه‌های نقد و اعتراض مسدود می‌شود و حتی مردم می‌بینند که ناصحان مشفق در حبس و حصر قرار می‌گیرند طبعاً به این نتیجه می‌رسند که راهی جز خیابان وجود ندارد. به نظر من این راه را خود حاکمیت پیش پای مردم گذاشته است.

### آیا می‌توان نقطه فعلی را به نقطه عطفی برای گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، اما به صورت دموکراتیک تبدیل کرد؟ در این صورت دولت در گام نخست باید چه سیاست‌هایی را متوقف کند و چه رویه‌ای را در پیش گیرد؟

«تنها راه اینکه وضعیت فعلی و اتفاق‌هایی که افتاده است به نقطه عطفی برای گذار از وضعیت موجود به وضعیت قدری مطلوب‌تر تبدیل شود، تسلیم و تمکین حاکمیت به مطالبات اصلی مردم است. در کنار آن حاکمیت باید زمینه گوش دادن به حرف‌های مردم را فراهم کند. وقتی همه منافذی که مردم بتوانند مطالبات و اعتراضاتشان را به حاکمیت منتقل کنند مسدود

دروغ‌گویی به فهم و درک مردم نیز توهین شده است و قس علیهذا. حالا متأسفانه شاهد هستیم که وقتی واکنش به این انباشت توهین‌ها به صورت اعتراضات و تظاهرات بروز می‌کند به جای آرام کردن مردم با قدری احترام گذاشتن به آن‌ها سیل توهین‌ها و برخوردهای تحقیرآمیز تشدید می‌شود و این مانند بنزین ریختن بر روی آتش است. وظیفه یک حکومت، که در واقع خادم مردم است و نه مخدوم آن‌ها، احترام گذاشتن به آحاد جامعه است. اینکه هرکس با همه افکار ما

ولو به ظاهر و از سر ریاکاری برای حفظ منافع، موافق است شایسته همه‌گونه احترام و امکانات باشد و هرکه اندک نقد و مخالفتی دارد شایسته همه نوع اهانت باشد به قطبی کردن جامعه کمک می‌کند و زمینه خصومت و خشونت را در جامعه به وجود می‌آورد. در بعضی نظریه‌های دولت می‌گویند یکی از وظایف مهم حکومت‌ها تقلیل مرارت مردمان است؛ یعنی حتی اگر دولتی نمی‌تواند مشکلات اقتصادی مردم را حل کند باید نشان دهد که در رنج‌ها و مشکلات آن‌ها شریک است و برخورد و سخنش آرام‌بخش جامعه باشد. بعضی از بزرگان تشیع گفته‌اند سخن خوش و آرامش‌بخش نوعی صدقه است؛ یعنی اگر توان مادی پرداخت صدقه نقدی را نداری حداقل با زبان خوش روان مخاطب را آرام کن. پیامبر عظیم‌الشان اسلام

”  
تنها راه اینکه وضعیت فعلی و اتفاق‌هایی که افتاده است به نقطه عطفی برای گذار از وضعیت موجود به وضعیت قدری مطلوب‌تر تبدیل شود، تسلیم و تمکین حاکمیت به مطالبات اصلی مردم است. در کنار آن حاکمیت باید زمینه گوش دادن به حرف‌های مردم را فراهم کند

می‌شود، وقتی کسانی که تلاش می‌کنند این منافذ را باز کنند محبوس می‌شوند، نمی‌توان امید به تحول داشت. باید زمینه طرح آزادانه انتقادات و دیدگاه‌های مختلف بدون هیچ خط قرمزی با تضمین امنیت حین و بعد از انتقاد فراهم شود. باید زمینه برگزاری انتخابات آزاد فراهم شود تا مردم بتوانند خواسته‌هایشان را از طریق نمایندگان واقعی‌شان پیگیری کنند و قوانین منبعث از خواست اکثریت مردم باشد. باید خط قرمزها از جلوی روی نشریات و رسانه‌های مستقل برداشته شود و نهایتاً برای حل ریشه‌ای و ساختاری مشکلات، زمینه اصلاح قانون اساسی فراهم شود. باید قرائت ایدئولوژیک جناح حاکم کنار گذاشته شود و خواست و مطالبات مردم و منافع ملی که توسط نمایندگان واقعی مردم تبیین می‌شود سرلوحه امور باشد. باید به مردم احترام گذاشته شود و به حقوق اساسی آن‌ها توجه شود. باید کسانی که بعد نارضایتی‌ها را شعله‌ور کردند و کسانی که بعد از شعله‌ور شدن با مواضع و سخنان خود بنزین بر روی آن ریختند محاکمه و تنبیه شوند. بدون یک سلسله اصلاحات اساسی و برگرداندن قدرت به اکثریت مردم وضعیت جامعه به صورت آتش زیر خاکستر باقی خواهد ماند و با هر وزش بادی گوشه‌هایی از آن شعله‌ور خواهد شد.

**آیا در حاکمیت نشانه‌ای برای تمایل به این تغییرات دیده می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت است رفتار حاکمیت در عرصه اقتصاد سیاسی باید چگونه باشد که این پیام را به جامعه برساند؟**

« به نظر من متأسفانه هنوز در مواضع رسمی و در بیان و عمل نشانه‌ای برای تمایل به تغییرات و اصلاحات در حاکمیت دیده نمی‌شود. گرچه به نظر می‌رسد در سطح حاکمیت دیدگاه‌های

منعطف‌تر و متعادل‌تری وجود دارد، ولی دیدگاه غالب نیست؛ البته حاکمیت در بسیاری از موارد ولو به زبان نیاورده است در مقابل خواسته‌های مردم تسلیم شده و عقب‌نشینی کرده است، ولی این به معنای سازش با مردم نیست تسلیم شدن از سر اجبار با سازش و تعامل متفاوت است.

وقتی شما می‌بینید چندین حزب و تشکل سیاسی بارها به صورت دست جمعی برای استفاده از حق مسلم خود در قانون؛ یعنی حق راهپیمایی درخواست می‌دهند و کوچک‌ترین وقعی به درخواست آن‌ها گذاشته نمی‌شود یعنی تمایلی دیده نمی‌شود. لحن و گفتار حاکمیت با مردم باید تغییر کند، اقدام عملی این است که بابت اشتباهات از مردم عذرخواهی شود. اقدام عملی این است که تندروهایی که با گفتار و رفتارشان بر خشم جامعه می‌افزایند کنار گذاشته شوند، اقدام عملی این است که زمینه اعتراضات مسالمت‌آمیز فراهم شود و بسیاری اقدامات دیگر. در زمینه اقتصادی مردم باید ببینند که مقابله حاکمیت با فساد بسیار جدی و فراجراحی است.

**به اعتقاد شما آیا جامعه در مرحله‌ای قرار دارد که در صورت پذیرش تغییرات اساسی از سمت حاکمیت آن را به رسمیت بشناسد؟**

« به نظر من هنوز این فرصت وجود دارد که

اگر جامعه باور کند حاکمیت واقعاً و صادقانه در صدد ایجاد تغییرات اساسی در زمینه احقاق حقوق مردم است این حرکت حاکمیت را به رسمیت بشناسد. بعضی‌ها در سطح حاکمیت با شبیه‌سازی‌های غلط و نامنتطبق تاریخی نگران‌اند که اگر قدری

عقب‌نشینی کنند مردم در بیان مطالباتشان جری‌تر شوند و آن را گسترش دهند، ولی به نظر من جامعه امروز بسیار هوشمندتر و مجرب‌تر است و خطرات را هم درک می‌کند، اما تا کید می‌کنم این به شرطی است که مردم علائم روشن و جدی ببینند. به عنوان مثال نمی‌شود که حاکمیت معتقدترین افراد به گفت‌وگو و تعامل اصلاح‌طلبانه را که با براندازان تقابل و خط‌کشی داشته‌اند در حبس و حصر نگه دارد و بعد نمایش‌های بعضاً مضحکی از تمایل به گفت‌وگو نشان دهد. به نظر من جامعه امروز به خوبی تفاوت نقش مار و کلمه مار را درک می‌کنند. یک مشکل بزرگ این است که سازه اعتماد میان مردم و حاکمیت کاملاً فروریزخته و تخریب شده است و این کار را بسیار مشکل می‌کند اولین اقدام باید بازسازی این سازه باشد.

**نقش نیروهای فکری و جریان‌های سیاسی سنتی در وضعیت فعلی جامعه چیست؟ مهم‌ترین و فوری‌ترین اقدام لازم از سوی این جریان‌ها برای گذار از وضعیت فعلی چه می‌دانید؟**

« در مورد نقش نیروهای فکری و جریان‌های سیاسی سنتی در وضعیت فعلی جامعه باید گفت متأسفانه حاکمیت در دهه‌های گذشته به گونه‌ای عمل کرده است که همه نیروها و گروه‌های فکری مرجع را به نوعی از بین برده است و حتی برای روزهای سخت خود و روز حادثه هم چیزی باقی نگذاشته است؛ البته خود این‌ها نیز گاهی بی‌تقصیر نبوده‌اند. من واقعاً آینده‌ای ندارم که چگونه می‌توان این مرجعیت را برگرداند، آن هم به گونه‌ای که مردم و خصوصاً نسل جدید باور کنند، کار بسیار دشواری است، اما باز هم به نظرم می‌رسد اولین قدم را در این زمینه باید حاکمیت بردارد. تمام خط قرمزها و تهدیدها و محدودیت‌ها را از پیش پای این‌ها بردارد و در این صورت اقدام بعدی حضور هوشمندانه این نیروها خواهد بود. ■

**»**  
**به نظر من هنوز این فرصت وجود دارد که اگر جامعه باور کند حاکمیت واقعاً و صادقانه در صدد ایجاد تغییرات اساسی در زمینه احقاق حقوق مردم است این حرکت حاکمیت را به رسمیت بشناسد. بعضی‌ها در سطح حاکمیت با شبیه‌سازی‌های غلط و نامنتطبق تاریخی نگران‌اند**



# آن را که خانه نئین است بازی نه این است

گفت‌وگو با کمال اطهاری، پژوهشگر توسعه



کمال اطهاری پژوهشگر توسعه از جمله افرادی است که سال‌هاست نسبت به ادامه وضعیت موجود، هم به حاکمیت و هم به جریان‌های اپوزیسیون و روشنفکران مدنی هشدار می‌دهد؛ هشدار از این رو که حرکت در مسیری بدون الگوی توسعه جز فروپاشی چیزی به دنبال ندارد و نیروهای جایگزین نیز در این شرایط طرحی برای ارائه در دست ندارند. با او درباره وضعیت امروز جامعه که به نوعی تحقق پیش‌بینی‌های گذشته است به گفت‌وگو نشستیم.

مختلف که بنای یک توسعه همه‌جانبه را آماده می‌کند شکل داده بودند. در انقلاب ۵۷ نبود این الگوی اثباتی که تدقیق شده باشد باعث شد نه تنها نهاد نوینی ایجاد نشود، بلکه نهادهایی که پیش‌تر تأسیس شده بود نیز کژکارکرد شوند. در چهل و اندی سالی که از انقلاب می‌گذرد کدام نهاد پایدار توسعه‌بخشی را می‌توانید اسم ببرید؟ بخش کشاورزی با انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی تقسیم دوباره اراضی شد، شرکت‌های تعاونی زراعی و شرکت‌های سهامی زراعی منحل شدند و وضعیتی به وجود آمده که هم اغلب کشاورزها فقیرتر شدند (مگر به استثناء) و هم محیط زیست در حال نابودی است. در بخش صنعت شاخص‌های پیچیدگی اقتصاد نسبت به قبل از انقلاب کاسته شده، چون آن موقع که ایران ذوب‌آهن و کارخانه خودروسازی و غیره داشت اکثریت کشورهای جهان سوم نداشتند، ولی الان همه آن‌ها دارند و بعضی‌هایشان پیشرفت‌های بسیار شگرفی هم کردند. ویتنام کشوری که آن موقع جنگ‌زده بود و اصلاحاتش را حدوداً ده سال بعد از انقلاب ایران آغاز کرد صادراتش را از یک میلیارد دلار به ۱۵۰ میلیارد دلار رسانده است و ایران به زحمت می‌تواند ۳۰-۴۰ میلیارد کالای غیرنفتی صادر بکند که بخش اعظم آن هم پتروشیمی است که نفتی محسوب می‌شود.

در شاخص‌های رفاه اجتماعی سقوط وحشتناکی اتفاق افتاده و سیاست‌های غیرقابل دفاعی مثل مسکن مهر اجرایی شده است که با کنار گذاشتن طرح جامع مسکن محقق شد. اتفاقاً اکثریت اصلاح‌طلب‌ها از این طرح دفاع می‌کردند و به عنوان بزرگ‌ترین پروژه ساختمان‌سازی یا بهتر است بگوییم به عنوان بزرگ‌ترین پروژه بنایی در ایران از آن یاد و دفاع می‌کردند. این سیاست نه تنها در رفاه اکثریت جامعه تأثیری نگذاشت، بلکه کل اقتصاد را هم زمین‌گیر کرد و یک نوع ضدیت با صنعت هم ایجاد شد و رابطه متعارضی با صنعت پیدا کرد.

در همین سیاست‌ها تعاونی‌های مسکن را منحل کردند. شما هیچ نهادی را ندارید که بتواند برای اکثریت جامعه مسکن مناسب ایجاد کند؛ چرا که تعاونی‌های مسکن پایه اصلی سیاست مسکن مناسب است. انحلال تعاونی‌های مسکن در دوره اصلاح‌طلب‌ها انجام گرفت. آن‌ها حتی از برنامه

آقای اطهاری شما سال‌هاست نسبت به ادامه وضع موجود هشدار می‌دهید. به نظر شما در بین عوامل مختلفی که در مقالات و گفت‌وگوهای خود به آن اشاره داشته‌اید، مهم‌ترین عاملی که کشور را به مرحله فعلی رسانده، چیست؟

در انقلابی که سال ۵۷ در ایران صورت گرفت مردم خواهان درآفکندن طرحی نو بودند و این طرح نو عادتاً می‌بایست به صورت نهادهای جدید در جامعه ما برپا می‌شد و می‌توانست توسعه‌ای کامل‌تر از آنکه در دوران پهلوی بود در این جامعه به ارمغان بیاورد. جامعه ما می‌اندیشید توسعه‌ای که در دوران محمدرضا پهلوی سامان داده شده بود برایشان کفایت نمی‌کند و باید کامل‌تر باشد و این در شعارهای آن زمان و به خصوص در شعار استقلال و آزادی تجلی پیدا می‌کرد. اشتباه بزرگی که محمدرضا پهلوی کرد این بود که در سال ۵۳ اعلام حزب رستاخیز کرد و ضد آن فرآیندی عمل کرد که کل جامعه ایران و حتی بورژوازی و دولت‌مردان پیش‌گرفته بودند. آن‌ها همه جهت‌گیری‌شان به سمت یک جریان دموکراتیک بود و شاه بر ضد آن عمل کرد و از نخبان برید و همین منبای سقوطش را فراهم و تسریع کرد. با این حال در آستانه انقلاب یک کاستی و کمبود اساسی وجود داشت و آن کاستی این بود که این طرح نو با دقت تعریف نشده بود. نفی نظام موجود در دستور کار بود و نظام عدم مشروعیتش را هم از کودتای ۲۸ مرداد داشت، اما جریان انقلابی برای این نفی مشروعیت نتوانسته بود جنبه اثباتی پیدا بکند و آن طرح نو را تعریف کند. این خلاف فرآیندی بود که روشنفکران مشروطه پیموند و طرح نسبتاً کاملی را سامان دادند که بر اساس آن نهادهای نوین شکل گرفت. آن نهادها بود که امکان توسعه را فراهم می‌کرد؛ نهادهایی مثل سازمان برنامه گرفته تا برنامه‌های عمرانی تا نهادهایی مثل سازمان تأمین اجتماعی و قانون تجارت و دانشگاه‌ها و خود قانون مدنی که هنوز هم با برجاست. تمام آن نهادهایی که آن‌ها توانستند تعریف کنند در چارچوب یک مدل توسعه بورژوا دموکراتیک، توسعه را برای ایران به ارمغان آورده بود و مبانی یک جامعه نوین را هم از لحاظ سخت‌افزاری و فیزیکی و هم از لحاظ نرم‌افزاری یا قوانین و سازمان‌های



سیاست‌های غیر قابل دفاعی مثل مسکن مهر اجرایی شده که با کنار گذاشتن طرح جامع مسکن محقق شد

عامل دوم حاکمیت است. رهبران سیاسی و حاکمیتی که نتوفئودال شده است؛ یعنی اساس حفظ موجودیتش جذب مازاد اقتصادی به زور است که حالا یا با درآمد نفت یا شرکت‌های خصوصی اتفاق می‌افتد. این حاکمیت برخلاف شعارهایی که می‌دهد طبیعتاً نمی‌خواهد وارد اقتصاد دانش‌بنیان بشود. اگر توسعه دانش‌بنیان شکل بگیرد این قوه مجریه نتوفئودال قدرت و ثروتش را از دست می‌دهد. برای همین است که با دانشگاه‌ها مقابله می‌کند و گمان می‌کند با تشکیل دولت یک‌دست که در واقع آخرین رشته‌های خودش را با جامعه بریده می‌تواند قدرت و ثروت را از آن یک جناح بکند. اسمش را این می‌گذارد که می‌خواهد کارآمدتر بشود. مگر خرد اندک‌تر و ارتباط اندک‌تر با جامعه تا به حال دولتی را کارآمدتر کرده است؟

سومین نکته این است که رهبران اصلاحات هم فاقد الگو باشند و هم فاقد اقتدار که هر دوی این مسائل در جریان اصلاح طلب وجود داشته است. الگوی توسعه فرق می‌کند با اینکه شما بگویید اول دموکراسی وجود داشته باشد تا من در آن دموکراسی فکر بکنم چه کار باید بکنم. شما بدون الگو نمی‌توانید دموکراسی ایجاد کنید، بلکه آن چیزی که هست را هم از دست می‌دهید که همین اتفاق افتاد. کسی که به دنبال دموکراسی است باید از طبقه کارگر و دهقان هم دفاع کند، مثلاً اگر بیمه تأمین اجتماعی برای کشاورزان از ابتدا در دستور کار قرار می‌گرفت کشاورزان حاضر می‌شدند در تعاونی‌ها قرار بگیرند. یک دهقان که جز یک تکه زمین چیزی ندارد حاضر نیست آن را در تعاونی ببرد اما اگر برنامه بیمه را پیش‌روی او بگذاریم نگاه او متفاوت می‌شود. الگو به این می‌گویند. وقتی این الگو را ندارید دیگر به شما رأی نمی‌دهد. یا کارگری که در کارگاه‌های زیر دهن نفر است و از شمول قانون کار خارجش کردید دیگر به شما رأی نمی‌دهد.

است که آن موقع شکل گرفته است. من به سهم خودم برای این پرسش پنج عامل را می‌توانم برشمارم:

نخست: موضوع دانش است. دانش توسعه، چه در دولت و چه در بیرون از دولت، در مورد اصول و ساختار توسعه در جامعه نوین وجود ندارد و جهت‌گیری به این سو نبوده که دانش عمیقی برای توسعه وجود داشته باشد. سیاست‌زدگی، ایدئولوژی‌زدگی و خوددانا‌پنداری عوامل مختلفی بوده است که باعث شده‌اند این دانش شکل نگیرد. می‌توانم نام بعضی کسانی که در تیم اقتصادی اصلاح طلب‌ها بودند و هنوز هم هستند اقتصاد توسعه را رد می‌کنند. بیرون از دولت‌ها نیز کسانی در اپوزیسیون هستند که به شعارهای انتزاعی و ضد سرمایه‌داری اتکا کردند و به دانش توسعه نپرداختند. به‌خصوص دانش توسعه‌ای که ما را وارد دوران نوین بکند؛ یعنی دوران اقتصاد و جامعه دانش.

وقتی دانش ناقصی در مورد الگوی توسعه داریم نهاد‌های ناقصی ایجاد می‌کنیم و این مسئولیتش در درجه اول متوجه عملکرد فراقانونی مسئولان است، اما روشنفکران هم نمی‌توانند شانه از غفلتی که در این موضوع داشتند خالی کنند. اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ که زنده‌یاد مهندس سبحانی من را به «ایران فردا» دعوت کرد، هیئت تحریریه ایران فردا ایجاد گفتمان برای تدوین یک برنامه حداقل یا برنامه توسعه جایگزین را در نظر داشت و با زعامت مهندس سبحانی این کار را پیش بردیم. بارها با این استدلال مطرح شد که برای ایجاد یک جبهه سیاسی یک برنامه حداقلی نیاز است و جبهه سیاسی ایجاد نمی‌شود بدون اینکه یک برنامه حداقل وجود داشته باشد، ولی از آن موقع تاکنون هیچ جدیتی از اینکه نیروهای سیاسی برای تدوین یک برنامه حداقل با هم وارد گفت‌وگو شوند وجود نداشته است. الان که مردم خواهان یک الگوی جایگزین هستند همچنین الگویی وجود ندارد.

چهارم توسعه که یک اجماع نخبگانی را بعد از انقلاب پشت خودش داشت دفاع نکردند، اما از این سیاست دفاع کردند.

این‌ها مصداق‌هایی است از آنکه هیچ نهاد پایبندی برای توسعه پس از انقلاب تشکیل نشد یا پایدار نماند. در کنار آن این جریان به فساد سیستماتیک و فرار مغزها و فرار سرمایه انجامید. سالی ۸۰ میلیارد دلار از ایران سرمایه خارج شده است و این یعنی تمام رمق جامعه را این دولت رانتی یا نتوفئودال کشیده است. فرار مغزها یعنی تهی کردن جامعه از اندیشه و به‌خصوص از اندیشه توسعه؛ فرار مغزها اندیشه توسعه را تضعیف کرده است. فضای بسته هم که خودبه‌خود نوآوری اندیشه‌ای را از بین می‌برد.

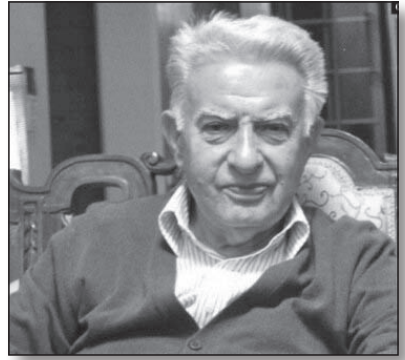
جامعه این روندها را مشاهده کرده و حق خودش را برای توسعه نه تنها تحقق‌نیافته دیده، بلکه آن چیزی را هم که قبلاً ساخته بود از دست رفته می‌بیند و حتی حسرت گذشته را می‌خورد. این برای حاکمیت مصیبت بزرگی است و معلوم است واکنش ایجاد می‌شود.

### چرا نهادهای نوین شکل نگرفت؟

« می‌شود گفت پیش از انقلاب دیکتاتوری و تفوق اندیشه چریکی مانع این بود که یک اندیشه جامع را بتوانند تدوین بکنند. آن موقع روشنفکران و رهبران انقلاب نتوانستند آن طرح‌ها را با واقعیت‌ها و آن چیزی هم که وجود داشت یک‌گرته‌برداری‌هایی بود که به هیچ وجه با شرایط ایران تداق و منطبق نشده بود.

### چهل و چهار سال از انقلاب گذشته است. اگر آن موقع تلاشی برای ایجاد نهادهای توسعه وجود نداشت، چرا طی زمان اراده‌ای در این مسیر شکل نگرفت؟

« پرسش درستی است. در دانشگاه‌ها، داخل احزاب، همین احزاب نیم‌بند باید این اتفاق می‌افتاد. در دوره پهلوی همین احزاب نیم‌بند هم وجود نداشتند. این قدر آزادی مطبوعات در آن دوره وجود نداشت و متفکران نمی‌توانستند جمع بشوند. فتاوری نوین ارتباطی هم که الان وجود دارد و امکان ارتباطات داخل یا خارج به راحتی وجود دارد و دیگر روی کاغذهای پوست‌پیزی بنا نیست آدم‌ها برای همدیگر پیام بفرستند. رهبران فکری، چه در حاکمیت باشند و چه در اپوزیسیون، باید به این موضوع بیندیشند که چرا این میزان تنزل رخ داده است. شرایط ایران پیش از انقلاب که بسیار بدتر از این بوده، از همه لحاظ بدتر بوده ولی روشنفکران مشروطه نتوانستند نهادهای جدید را شکل دهند؛ نهادهایی که هنوز بر آن پایه استواریم و جامعه مدنی و کل جامعه ما روابط تکرارشونده‌اش بر اساس روابطی



عزت‌الله سبحانی

زیبایترین نوع نهاد جدید در ایران تراکم فروشی بوده است. تراکم فروشی ضد صنعت است. بهره بانکی را بالا بردید که آن هم ضد صنعت است. در نتیجه سرمایه‌دار چون نمی‌تواند جز برای رانت‌خواری وارد سیستم شود در نتیجه سرمایه‌اش را خارج می‌کند. وقتی که رهبران اصلاحات فاقد الگو باشند این اتفاق می‌افتد. در نهایت جامعه به اینجا می‌رسد که نه اصول‌گرا، نه اصلاح‌طلب را قبول نمی‌کند.

## البته برخی اصلاح‌طلبان هنوز نمی‌پذیرند که جایگاهی بین مردم ندارند.

آن موقع هم باور نمی‌کردند. وقتی ما می‌گفتیم شما چون الگویی ندارید مردم این شعار را دادند آن‌ها پاسخ می‌دادند نه این خطایی است که شما می‌کنید؛ یعنی حتی آن موقع هم باور نمی‌کردند.

چهارمین عامل این است که مدیران ابزار اعمال سیاست را نداشته باشند؛ یعنی سیاسی وجود داشته باشد که البته نداشته و این مدیران توان اجرایش را نداشته باشند. در ایران اصلاً به مدیران همچنین اجازه‌ای ندادند. اوج این موضوع به دولت یک‌دست می‌رسد. در دهه اخیر یک نسل جدیدی از پژوهشگران و کسانی که دوره دکترا را چه در ایران و چه در خارج گذراندند به وجود آمدند که مقالات بسیار درخشانی دارند، ولی

در این بوروکراسی که به‌خصوص در دوره احمدی‌نژاد وجود داشت آدم‌های خلاق را کوبیدند و میرزابنویس‌ها ماندند. در این سیستم بوروکراسی آدم‌های فاسد باقی مانده‌اند که با هم مشغول غارت مردم هستند. این بوروکراسی مدیران شایسته را از پا انداخته، مگر در گوشه‌ها و شکاف‌هایی مثل این گیاهان نایابی که در یک گوشه‌هایی از کره زمین هنوز به حیاتشان ادامه

می‌دهند. برخی افراد در یک گوشه‌هایی از این بوروکراسی و مؤسسات پژوهشی کار می‌کنند و کارهای خوبی هم می‌کنند. به‌خصوص در دهه اخیر بحث‌هایی در خصوص دولت توسعه‌بخش مطرح شده، در مورد اقتصاد دانش کارهای خوبی شده، کارهای خوبی را شما می‌بینی که در این گوشه و کنارها نسلی که می‌توانست مدیران میانی بسیار خوبی باشد انجام دادند. مثلاً سیاست اجتماعی جزو گفتمان‌های دهه اخیر در ایران است. قوانین خوبی در قالب برنامه چهارم توسعه تصویب شد و الگوی برنامه چهارم الگوی پیشرفته‌ای بود، ولی اکثریت آدم‌هایی که در همان جریان اصلاح طلب بودند این را درک نمی‌کردند.

## و عامل پنجم؟

عامل پنجم هم این بود که رهبران جامعه پیرو نظریات و باورهای غیرواقعی باشند که این به شدت رایج است.

## و چرا این اتفاق می‌افتد؟

به نظر من این جریان حاکمیت در مواردی از امریکا بازی خورده است. آن زمانی که دولت اصلاحات داشت شکل می‌گرفت و برنامه چهارم تدوین شده بود بوش پسر گفت ایران محور شرارت است و همان نقشه‌ای را که برای شوروی داشتند و آن را به سمت نظامی‌گری سوق دادند در مورد ایران هم آزمون کردند.

جامعه ایران یک جامعه در حال بلوغ بود و هیچ کس به یک جامعه بلوغ‌یافته نمی‌تواند

تلنگر بزنند. این جریانی که شعارش هم شده بود علیه تئولیرالیسم و حتی برنامه چهارم را سرمایه‌داری اعلام کرد و سازمان برنامه را منحل کرد، این‌ها همان جریان سوق‌دهنده به سمت نظامی‌گری بودند و از این زمان مصیبت ایران شروع شد. تحریم یعنی تهدید خارجی، یعنی شما در آستانه تدوین یک الگویی قرار گرفتید، ولی تهدید خارجی را بزرگ می‌کنید و به این ترتیب آن الگویی که از برنامه چهارم آمده بود را کنار می‌گذارید و نهادهایی که می‌توانست ایجاد شود و جامعه را در حوزه اقتصادی و سیاست اجتماعی بالغ کند کنار گذاشتید.

پیشبرد تعامل مثبت با جهان، ورود به زنجیره ارزش جهان، ورود به اقتصاد دانش که همه این‌ها در دستور کار برنامه چهارم بود همه این‌ها حذف شد و تهدید خارجی عمده شد. از آن موقع بود

که زوال در جمهوری اسلامی آغاز شد. زوالی که در دهه ۹۰ نظام را به‌سوی فروپاشی برد و الآن نشانه‌هایش را می‌بینیم. من در همان نیمه اول دهه ۹۰ هشدارش را دادم که شوروی در اوج قدرت نظامی و سیاسی‌اش فروپاشید و این موقعی اتفاق افتاد که توسعه در آن متوقف شد و جامعه جهت‌گیری دموکراتیک نداشت و در خارج دخالت می‌کرد بدون اینکه جامعه‌اش دموکراتیک باشد. از لحاظ فناوری عقب افتاد، از لحاظ کشاورزی عقب افتاد و این‌ها را الآن شما در ایران می‌بینید. فناوری نظامی در شوروی بسیار پیشرفته بود اما این فناوری نمی‌توانست توسعه‌بخش باشد.

حق توسعه این جامعه این‌گونه خورده شد و شما در کنار آن میزان فسادهای چند هزار میلیاردی را می‌بینید. یکی از آقایان چندی پیش گفته بود من پیش از این ناآرامی‌ها آدم‌هایی را می‌دیدم که لخت مادرزاد هستند. کاملاً درست می‌گوید، برای اینکه شما آن‌ها را لخت کردید. همه ثروت و حق توسعه‌شان را بردید. بیکاری میزان بزهکاری را بالا می‌برد، فرار مغزها رخ می‌دهد، لخت شدن یعنی فرار مغزها و خروج ۸۰ میلیارد دلار. یکی دیگر می‌گوید اغتشاش‌گران خنجر شمر دارند اما توجه نمی‌کنید چه کسی این میزان فقر و بیکاری و سکوتگاه‌های غیررسمی را در ایران ایجاد کرده که به ۳۰ درصد از جمعیت شهری رسیده و دارد بالاتر هم می‌رود. پیش از انقلاب این سکوتگاه‌ها ۳ درصد بود. خنجر شمر را چه کسی دارد؟ هر میزان از تورم میزان بزهکاری را چند برابر بالا می‌برد. این‌ها با چنگ و دندان به رانت قدرت و ثروت چسبیده‌اند و خودشان را به خواب زدند؛ یعنی اصلاً این ترمزبردگی این وضع را ایجاد کرده است.

برخی تمام ذهن و توهمشان این بود که یک‌عده‌ای را از دانشگاه امام صادق بیاورند و با آن‌ها مملکت را جلو ببرند. یک نیروی انسانی کم‌دانش، بدون دانش توسعه که پرورش پیدا کرده با یک دانش ابتدایی تئوکلاسیک از لحاظ اقتصاد را وارد سیستم کردند. کسانی که جراحی اقتصادی را با این وضعیت انجام داد، تورم ۵۰- ۶۰ درصد ایجاد کرده‌اند.

یاد آن ضرب‌المثل می‌افتم که جزو حکمت‌های ایرانی است که یک نفر در خانه ساخته‌شده از نی می‌خواست شعبده آتش‌بازی یاد بگیرد و در هنگام یادگیری خانه‌اش می‌سوزد. عقلاً به او می‌گویند: آنجا که خانه نتین است بازی نه این است.

شما نتوانستید وارد اقتصاد دانش شوید، نتوانستید کشاورزی‌تان را رشد دهید و وابسته به خارج هستید و کشاورزی‌تان در حال نابودی است، محیط زیست شما در حال نابودی است. نمک دریاچه ارومیه تمام زمین‌های اطراف را

نابود می کند. فقط به تک محصول نفت وابسته هستیم. موتور توسعه شما به جای اقتصاد دانش بخش مسکن رانته است که قفل شده. تا ۳ میلیون واحد مسکونی خالی در ایران وجود دارد و مردم مسکن ندارند. از منطقه آزاد انزلی یک تحقیق بسیار خوبی دیدم که جزو کارهای خوبی است که در نسل جوان تر شروع شده. در این پژوهش منطقه آزاد انزلی را با بیست استان که منطقه آزاد نداشتند مقایسه کرده و نشان داده استان رشد اقتصادی اش از همه جا کمتر است. چرا این اتفاق می افتد؟ چون منطقه آزاد منطقه رانت است. محل ورود پورشه است. من با این منطقه خیلی مخالفت کردم، چون تهدیدی برای محیط زیست شده و می خواهند برونند تا دماغه بوجاق را که یک منطقه بی نظیر و بکر از نظر زیست محیطی است بگیرند. شرکتی که من در آن کار می کردم با پروژه مخالفت کرد و شرکت را خلع ید کردند و هر از چند گاهی این راه می اندازند و سرمایه های مولد را می برند آنجا برای مستغلات، در صورتی که این منطقه می توانست منطقه اقتصاد دانش گیلان بشود.

این بازی ای بود که امریکا می خواست کشور را به آن سو بکشاند که جریان نظامی قدرت را قبضه بکند و به جای توسعه به سوی نظامی گری برود. آن عامل ذهنی اش بود که گفتم و این پنج عامل هم عوامل عینی اش هستند.

## شما از حاکمیت نئوفئودال می گوید. خصلت این حاکمیت چیست؟

رانت جویی خصلت اصلی حاکمیت است. این می شود نئوفئودال، برای اینکه اقتصاد یک اقتصادی است که وارد روابط سرمایه دارانه شده، ولی حاکمیتش با رانت زدگی می کند نه با مالیات، با زور مازاد اقتصادی را با شرکت خصلتی می گیرد. تراکم می فروشد مثلاً پل صدر را می سازد و به ازای آن به سازنده در منطقه ۲۲ که منطقه نوآوری تهران بوده اجازه ساخت و ساز می دهد. ضد نوآوری است. اصلاً در طرح جامع تهران منطقه ۲۲ منطقه نوآوری اعلام شده بود. دوره احمدی نژاد یک طرح جامع بود که ظرفیت زیست محیطی تهران ۹ میلیون نفر دیده شده بود که بتواند بعد وارد اقتصاد دانش بشود. این را به زور احمدی نژاد تغییر داد و گفت ۲۰ درصد به جمعیت تهران اضافه می کنیم برای اینکه بخش مسکن را رونق بدهیم. این در هر محکمه ای قابل دعوی است. آن وقت شما ببینید این تیم اقتصادی سازندگی که تیم اقتصادی دولت های اصلاح طلب هم بوده، اصلاً با این موضوع مخالفت نکردند. با اقتصاد توسعه مخالفت کردند، اما با این طرح اضافه کردن ۲۰ درصد به جمعیت تهران برای رونق بخشیدن به بخش مسکن مقابله نکردند.

این یعنی در حاکمیت هیچ الگوی نوینی پرورده نشده است؛ البته گفتم در یک شکافها و گوشه های حاکمیت یک گونه های نایابی هنوز زندگی می کنند، ولی حاکمیت ندارند. آن قسمت از اصلاح طلبها که با سوادتر و جوان تر بودند هم گفتند ما می خواهیم دموکراسی داشته باشیم مگر دموکراسی بدون اینکه پشتوانه مردم را داشته باشید ممکن است؟ نهاد دموکراسی مگر از نهاد توسعه جداست؟ این خود کزفهمی است؛ یعنی صاحب نظریه نیست. دانش توسعه ندارد. از مسکن مهر دفاع می کند. طرح جامع مسکن داده شده اما آن را نمی خوانند، خوددانا پندار هم هستند؛ یعنی روشنفکران رسمی ما همه خوددانا پندارند. حالا عده ای که میزان خوددانا پنداری شان قوی تر است این ها را کنار گذاشتند. این فرآیند جامعه

را به اینجا رسانده که به توسعه واکنش نشان می دهد. شما نگذاشتید که برجام را زودتر دولت روحانی ببندد چون فکر می کردید اگر دولت روحانی برجام را ببندد شما دیگر هیچ وقت نمی توانید وارد حاکمیت شوید. نمی گویم برجام از لحاظ توسعه ای یک کار خیلی درخشان می کرد، ولی حداقل ایران در این وضعیت اسفناک نمی افتاد. حداقل چند سالی فرصت بود مردم یک آزادی داشته باشند برای دست یابی به یک طرح نوینی با هم گفت و گویی بکنند و آن طرح نو را برای آینده ببندازند. وقتی فشار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به این حد نباشد که هر روز آدم ها را در خیابان بگیرند جامعه می توانست به این طرح نو برسد.

جریان مهسا برای حاکمیتی که حداقلی از اندیشه را داشته باشد هشدار بزرگی است. اگر تا حالا نفهمیده که به نظر من دیر هم شده است.

## آیا می توان اکنون و در این فضا که واقعیت های به صورت عریان تر خود را نشان داده است فضایی برای مذاکره با حاکمیت ایجاد کرد؟

آن ها وظیفه شان این است که بعد از رسوایی و تخریب به بار آمده عقب بکشند و اجازه دهند جریانات سیاسی و روشنفکران و فعالان جامعه مدنی بتوانند تدوین این الگو را در دستور کار قرار دهند. الان همه عقلا چه در خارج از کشور و چه داخل کشور به این نتیجه رسیدند که این الگو نیاز است. ما با مهندس سبحانی از هیئت تحریریه ایران فردا شروع کردیم و البته تکه تکه

شد چون اتفاقاتی مثل بازداشت مهندس سبحانی پیش آمد، اما از پنج شش سال پیش این موضوع باز در دستور کار قرار گرفت و جلساتی از این بابت برقرار شد، ولی متأسفانه جدی گرفته نشد و بعد هم تا یک حرکت پایه ای شروع می شود برخورد می کنند، باید طراحی این الگو در دستور کار قرار بگیرد و حاکمیت با اقداماتی که انجام می دهد باید خودش را از حصر خارج کند. این دولت سری جدا شده از جامعه است. باز تأکید می کنم که این فقط می تواند جامعه را آرام بکند برای اینکه درد و رنج جامعه کمتر شود و احتمالاً اگر حاکمیت به این درجه از شعور برسد ممکن است باقی بماند؛ البته من آمیدی ندارم، فقط از این جهت می گویم که راه کم درد رنج تر شود و دولت باید فقط این اراده را بکند که جو را آرام تر

بکند و اجازه دهد این بلوغ فکری ایجاد شود. به هر صورت من بارها و بارها گفته ام و وظیفه روشنفکران مدنی را این می دانم که غفلت قبلی خودشان را جبران کنند، چه این دولت بخواهد و چه نخواهد. کار ما نمی تواند منوط به دولت باشد. چه کسی در یک شرایط دموکراتیک الگوی توسعه در جهان زده است؟ روشنفکران مشروطه را ببینید که در ایران اشغال شده و در بدترین شرایط دیکتاتوری این ها الگوی توسعه را دادند و باز در شرایط دیکتاتوری توانستند سامان دهند و جلو ببرند. این ها هیچ کدام اتفاقی نیست و ما برای ورود به دوران نوین نیاز به الگوی توسعه داریم. خوشبختانه تجربه جهانی بسیار غنی تر از گذشته و بسیار غنی تر از گذشته است. در گذشته خیلی ایدئولوژی یک بود، الان بسیار علمی تر و سامان یافته تر است و جهان و شرکت های چندملیتی بسیار مشتاق ترند برای اینکه در یک فرآیند بده و بستان برد-برد با جوامع قرار بگیرند. در اثر جهانی شدن اقتصاد و اقتصاد دانش این تحولات هم رخ داده و از این فرصت ها باید استفاده کرد. وظیفه ما این است. ما برای اینکه یک جریان سیاسی قوی به وجود بیاید باید در درجه اول یک جبهه فکری قوی به وجود بیاوریم. جبهه فکری قوی است که می تواند جبهه سیاسی قوی ایجاد کند و این فرآیندی که فعالان جامعه مدنی و جامعه ناچارند در هر شرایطی بروند و باید این را در هر شرایطی مستقیماً در دستور کار قرار دهند و ببینند. ■

## رانت جویی خصلت اصلی حاکمیت است. این می شود نئوفئودال، برای اینکه اقتصاد یک روابط سرمایه دارانه شده، ولی حاکمیتش با رانت زدگی می کند نه با مالیات، با زور مازاد اقتصادی را با شرکت خصلتی می گیرد

# سیاست برای زندگی، زندگی علیه سیاست

## معنایابی ناآرامی‌های اخیر ایران برحسب الگوی تحلیلی آنتونی گیدنز



امیر یوسفی

موج ناآرامی‌هایی که از اواخر تابستان سر برآورد، فضای ادراکی تمام ایرانیان را کمابیش اشغال کرده و در پاره‌ای از شهرها و دانشگاه‌های شاخص کشور عینیت و تحقق بیرونی یافته، با الگوها و انگاره‌های مختلفی قابل تحلیل است. این اعتراضات هم در سطح کنشگران و کارگزارانش، هم به اعتبار مطالبات، شعارها و ادبیات نمادینش و هم از جهت مختصات مادی، سازمانی و سرمایه اجتماعی‌اش، پدیده‌ای بدیع و چه بسا بی‌بدیل در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران باشد. گفتن ندارد که میان این تحولات با مصادیق و نمونه‌های پیشینی اعتراض عمومی در ایران مشابهت‌هایی قابل تشخیص است و چنین نیست که نمونه اخیر ماهیتی مطلقاً متفاوت و مغایر با اعتراضات قبلی داشته باشد، اما برآیند مختصات اعتراض اخیر، این انگاره را تقویت می‌کند که با کنش‌های جدید مواجهیم؛ کنشی که دال مرکزی آن، نه الزاماً سیاسی است و نه ضرورتاً و منحصرراً اقتصادی. البته پیداست هیچ جریان فراگیر اجتماعی را نمی‌توان یافت که بافتی متکثر نداشته باشد. به این اعتبار هر جنبش اجتماعی، مجموعه‌ای از مطلوب‌ها و مطالبه‌های متنوع است، اما به‌رغم این واقعیت، می‌توان جنبش‌ها را برحسب مفاهیم کانونی و حاشیه‌ای‌شان طبقه‌بندی کرد. با این حساب، ناآرامی‌های اخیر گرچه فارغ از دلالت‌های سیاسی و اقتصادی نیست اما به نظر می‌رسد این دلالت‌ها ممیزه کانونی آن‌ها نباشند و به این اعتبار شناخت آن‌ها به مدد شیوه‌های متعارف چندان قرین توفیق نیست. درک این کنش جدید طبعاً نیازمند ابزار و الگوی تحلیلی تازه‌ای است. گو اینکه نمی‌توان از زمینه‌های اقتصادی- معیشتی و نیز مدل‌ها و ملاحظات سیاسی این اعتراضات غفلت کرد، اما فروگاستن آن به حرکت و هیجانی از جنس اعتراضات معهود پیشین (جنبش دانشجویی ۱۳۷۸، جنبش سبز ۱۳۸۸، ناآرامی‌های معیشت‌محور ۱۳۹۶، و اعتراضات به گران شدن بنزین ۱۳۹۸) هم چندان وجهتی ندارد و به تأیید شواهد تجربی نمی‌رسد. به این اعتبار

چه بسا ضرورت داشته باشد که با الگوهای تحلیلی متناسب‌تر و متفاوت‌تری به ارزیابی این رخداد نوظهور اقدام کنیم. جستار حاضر می‌کوشد در این مسیر از چارچوب نظری آنتونی گیدنز (متولد ۱۹۳۸ میلادی)، جامعه‌شناس نامدار بریتانیایی، در تحلیل جنبش‌های اجتماعی جدید بهره بگیرد. به نظر می‌رسد یکی از کارآمدترین و باکفایت‌ترین الگوهای نظری برای تبیین این تحولات، دوگانه مشهور «سیاست رهایی» و «سیاست زندگی» باشد که از برساخته‌های اوست، اما پیش از هر چیز نگاهی دوباره به جنبش اخیر اعتراضی در ایران و تخمین عیار و اعتبار آن ضرورت دارد.

### مرگی که نام مستعارش زندگی بود

آنچه در شهریور و مهر ماه ۱۴۰۱ در قالب ناآرامی‌ها و اعتراضات اجتماعی نمایان شد، گو اینکه احتمالاً دوران جنینی خود را از مدت‌ها پیش آغاز کرده بود، اما لحظه خطیر ولادتش، زمان مرگ اندوه‌بار و شبیه‌برانگیز مهسا امینی بود؛ دختر جوانی با اصالت قومی گُرد که به خاطر آنچه پوششش نامناسب او عنوان شد از سوی مأمورانی که به «گشت ارشاد» مشهورند دستگیر می‌شود و پس از اعزام به مقر این نیرو همان‌جا جان می‌سپارد. فقدان مظلومانه مهسا تمام عناصر یک مرگ مسیحایی را داشت و احساسات ملی مردم را در مقیاسی وسیع برانگیخت؛ مرگ دختری جوان که میهمان چندروزه اقوام پایتخت نشین خود بود و به تعبیر برادرش «در این شهر غریب بود» و بی‌آنکه الزاماً در پوشش و ظاهر خود، هنجاری را جسورانه شکسته باشد یا مرزی را بی‌محابا درنوردیده باشد طعمه مرگی زودرس می‌شود. کیفیت و علت تامه مرگ او همچنان محل اختلاف است و روایت‌های رسمی از دلیل درگذشت او که در گزارش سازمان پزشکی قانونی و نیز گزارش کمیسیون شورا و امور داخلی مجلس شورای اسلامی آمد نیز نه تنها چیزی از برانگیختگی عواطف و احساسات انسانی ایرانیان کم نکرد، بلکه در کوره آتشناک خشم مردم، هیزمی مرغوب افزود و زبانه‌های آتش را بلندتر و بی‌محاباتر کرد. ماجرای تلخ زاهدان و نیز حمله به دانشجویان دانشگاه شریف، نیز مزید بر علت شدند و گسترش هرچه بیشتر ناراضیاتی‌ها را رقم زدند.

تقدیر اما این بود که ماجرای مهسا به یک التهاب عاطفی فراگیر محدود نماند. فاهمه خوش‌قریحه ایرانیان چیزی نیست که از چنین رخداد رقت‌انگیزی به‌سادگی بگذرد و آن را دستمایه خلق یک استعاره ملی و اسطوره جمعی نکند. وقتی پیکر مهسا در خاک خفت و عکس و خیر آمد که بر گور او نام کردی‌اش (ژینا) حک شده است که به معنای زندگی است، تو گویی آن سبب تاریخ‌ساز و تحول‌آفرین، بار دیگر از شاخه فروافتاد و هم‌زمان بر سر ایرانیانی سقوط کرد که زیر درخت تاریخ نشسته بودند و نیروی شگفت‌انگیز استعاره‌سازی‌شان همواره مترصد است تا با این نیروی جاذبه ملی، قانون یا قاعده‌ای نو را رقم بزنند. نام ژینا (زندگی) مکاشفه‌ای برای مردم فراهم آورد تا از جنسیت، نام و حق او در انتخاب سبک زندگی‌اش، یک خوشه مفهومی سه‌جزئی بسازد: زن، زندگی، آزادی.

این خوشه مفهومی، هم شعار بود؛ هم نام یک جنبش شد؛ هم هسته اصلی شعارهای اعتراضات قرار گرفت؛ هم ترجمانی از آرمان‌های نوپدید نسلی تازه به شمار آمد؛ و هم برگه هویتی و اوراق سجلی اتفاقی شد که در روزهای بعد در بسیاری از شهرهای کشور جریان یافت. به این ترتیب، مهسا (ژینا) امینی که مرگی تلخ و مسیحایی داشت و وجه‌های اساطیری پیدا کرد و استعاره‌ای برای مطالبات معوق جمع‌کنی از زنان و جوانان شد. تحركات اعتراضی‌گو اینکه در برخی موارد با شعارها و در پاره‌ای اوقات الفاظ و تعابیر ناپسند و ناسزاهای آشکار و توجیه‌ناپذیر- همراه شد، اما آن خوشه سه‌جزئی (زن- زندگی- آزادی)، شناسه اصلی و معتبر در کنش‌های اعتراضی باقی ماند. خشونت متقابل میان طرفین میدان، تلخ‌ترین تصاویر را آفرید تا آنجا که برخی از فعالان سیاسی و فرهنگی، شبه‌پویشی با مضمون «خشونت‌پرهیزی» به راه انداختند تا جنبشی که جوهره‌اش دعوت به زندگی است دچار آلاینده‌های خشونت‌بار نشود.

جامعه سیاسی ایران با شعارهایی که در خوشه‌های مفهومی قالب گرفته‌اند بیگانه نیست. از «خدا- شاه- میهن» هواخواهان شاهنشاهی تا «استقلال- آزادی- جمهوری اسلامی» طرفداران انقلاب اسلامی، تنها دو نمونه از این خوشه‌های مفهومی





آنتونی گیدنز

محروم و فرودست از شرایط نابسامان زیستی است. پیداست که در این نوع از سیاست‌ورزی، آنچه اولویت و اغلیت دارد آزادسازی اجتماع از مسیر اصلاح سلسله‌مراتب پلکانی قدرت سیاسی و نیز بهسازی فرآیندهای اقتصادی است و لذا به سه مطلوب عدالت، برابری و مشارکت، اعتنایی اساسی دارد. با این همه سیاست‌رهایی که اصل حاکم بر همه صورت‌های آن، «خودبسندگی» و «خودمختاری» است عمدتاً سرشتی سلبی دارد: «چون سیاست‌رهایی بخش بیش از هر چیز متوجه غلبه بر روابط اجتماعی استثمار، ناب‌رابری و ستمگرانه است جهت‌گیری اصلی آن گرایش به «دور شدن از» دارد تا «حرکت به سوی» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۶۹).

### سیاست‌زندگی

صورت دیگری از دیالکتیک کنترل نیز قابل تصور است که توجه به آن بی‌نهایت اهمیت دارد. گیدنز در جوار - و چه بسا در تکمیل - «سیاست‌رهایی» که عمدتاً در جنبش‌های اجتماعی کلاسیک ظهور می‌کند «سیاست‌زندگی» را می‌نشاند؛ مفهومی نوپدید که از تأمل در جنبش‌های جدیدی مثل جنبش دانشجویی و فمینیسم فراچنگ می‌آید. «سیاست‌زندگی متوجه پرسش چگونه زیستن در شرایط پس از رهایی است. مسئله سیاست‌زندگی این است که چگونه می‌توان از قدرت برای آفریدن جهانی استفاده کرد که در آن فعلیت یافتن خویشتن خوش‌فراهم باشد.» (همان، ۵۲). به این ترتیب سیاست‌زندگی نوعی سیاست‌انتخاب شیوه زندگی است. گیدنز حتی سیاست‌زندگی را «جنبه اصلی‌تر خط‌مشی سیاسی مدرنیته» می‌داند (استونز، ۱۳۸۳: ۴۳۶). «سیاست‌زندگی» حاصل «فردشدگی» روزافزون انسان مدرن و نتیجتاً متحقق ساختن خویشتن و در واقع «پدید آمدن صورت‌های دیگری از نظم اجتماعی» (در آن سوی دیگر) خود تجدید است» (همان، ۳۰۰). سوژه انسانی در مقام تحقق و ابراز خود، دیگر انحصاراً

یک معنا جنبش‌هایی در خدمت زندگی هستند. «اشکال تازه جنبش اجتماعی نشان‌دهنده کوششی جمعی است که برای تصاحب مجدد و احیای بعضی از حوزه‌های سرکوب‌شده زندگی به عمل می‌آید» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۲۹۰). این کوشش‌ها و کنش‌های جمعی ذیل هویت‌خواهی‌های مدرن و متأثر از روح بازاندیشانه تجدد شکل می‌گیرند و کنشگران با افراد و نهادهایی که زندگی‌شان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند وارد یک داد و دهش طرفینی می‌شوند. پیداست که نسبت کنشگران با نهادهای قدرت نسبتی دوسویه و ترکیبی از آزادی عمل و وابستگی است. گیدنز، این وضعیت را «دیالکتیک کنترل» می‌نامد. در این دیالکتیک، نهاد قدرت بر کنشگران اعمال اقتدار می‌کند، اما هم‌زمان به محرومان از قدرت وابستگی هم دارد. «اتسکای صاحبان قدرت به محرومان از آن، به نحوی است که فرمان‌برداران و زیردستان می‌توانند به شکلی ماهرانه از آن به‌مثابه امری برای آزادی عمل در برخی زمینه‌ها بهره‌برداري کنند» (استونز، ۱۳۸۳: ۴۳۵) طبق تعاریف گیدنز، دیالکتیک کنترل شامل تاکتیک‌های مفیدی هستند که صاحبان و محرومان از قدرت در کنشگری خود به کار می‌گیرند. او دو مجموعه گسترده از روابط قدرت و در نتیجه دو دیالکتیک مجزا برای کنترل تعریف می‌کند (همان). این دو همان سیاست‌رهایی و سیاست‌زندگی هستند.

### سیاست‌رهایی‌بخش

دیالکتیک کنترل در قالب سیاست‌رهایی یا رهایی‌بخش «به تقاضای جمعی و فردی آزادی و عدالت، و مبارزه علیه موانع بازدارنده امکان برخورداری از زندگی خودمختار مربوط می‌شود» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۵۲). سیاست‌رهایی طبق این تعریف، نوعی نگرش معطوف به آزادسازی افراد و گروه‌ها از قیدوبندهایی است که آن‌ها را از دست‌یابی به فرصت‌های موجود در زندگی‌شان بازمی‌دارد. به بیانی دیگر، مبارزه‌ای رادیکال برای رهایی از نابرابری یا بندگی است. به این ترتیب سیاست‌رهایی بیش و پیش از هر چیز در مقابل و در مقابله با «سلطه» و «سنت» قرار می‌گیرد. این دو در سخنان گیدنز چنین نمایان می‌شود: «سیاست‌رهایی‌بخش متضمن دو عنصر عمده است: تلاش برای گسیختن غل و زنجیرهای برجای‌مانده از گذشته به قصد تغییر و تبدیل رفتارها و کردارها در آینده؛ و تلاش برای درهم شکستن سلطه نامشروع بعضی افراد یا گروه‌ها بر دیگران» (گیدنز، ۱۳۸۷، ۲۹۵). معنای سخن گیدنز آن است که تا جامعه از استیلای سنت و از عارضه سلطه رهایی نیابد راهی به شادکامی و زندگی خوب نخواهد داشت. به این اعتبار غایت سیاست‌رهایی، حذف یا کاستن سه بلیه استثمار، نابرابری و ستمگری است. او با ایمان به امکان‌های درونی تجدد، عقیده دارد که آرمان «سیاست‌رهایی» رهانیدن گروه‌ها و طبقات

هستند. اکنون خوشه جدید شکل گرفته است: «زن-زندگی-آزادی». خوشه نو به‌خودی‌خود خبر از خواست و خصلتی تازه می‌داد. این بار آنچه در رگ‌های این میل منتشر جاری بود جنسی متمایز داشت. از زندگی و زن و آزادی حرف می‌زد. پیدا بود سرشت جدیدی جان گرفته که مطلوب و مطالبه‌اش «حق انتخاب آزادانه سبک زندگی در سایه روایتی زنانه» است. شوق «زندگی‌خواهی» در این شعار و در تجمعات و تحرکات خیابانی آن‌قدر غلیظ و غزان بود که جای تردید نمی‌گذاشت که مطالبه اصلی تجمع‌کنندگان و طرفداران خاموششان، بهره‌مندی از حق انتخاب سبک زندگی است. برخی از تحلیلگران سیاسی و صاحب‌نظران عرصه جنبش‌های اجتماعی، این جریان را «جنبش بازپس‌گیری زندگی» نامیدند (بیات، ۱۴۰۱: ۷). توگویی نور سیاره‌ای کهن و دوردست، تازه به ایرانیان رسیده بود؛ به نحوی که آن را بشارتی مغتنم شمردند و در سایه آن نور نورسیده، بنایی نو در کنشگری خود می‌ساختند. به این ترتیب، ایده اولیه اعتراض به گشت ارشاد و آنچه «حجاب اجباری» خوانده می‌شد در کوتاه‌ترین زمان ممکن به ایده‌ای بنیادی‌تر رسید و به جنبش مقابله با «رسمیت‌های تاریخی» و «استیلای آمرانه آیین‌ها» ارتقا یافت. انگار این جریان اعتراضی، بی‌آنکه الزاماً توان یا اشتیاقی برای تبیین فلسفی و نظری خود داشته باشد، می‌خواست عاملیت و مرجعیت را به سوژه ایرانی بازگرداند و نسبت خود را با «سنت متراکم تاریخی» بازتعریف کند. حاملان این جریان در ابتدا جوانان نورس بودند، اما با پیوستن دانشجویان و روشنفکران و مشاهیر فرهنگی و ورزشی، طیف متکثری از ایرانیان زیر پرچم «زن، زندگی، آزادی» به خط شدند؛ اما آیا این جنبش اعتراضی را باید حرکتی کاملاً سیاست‌محور دانست یا جنبشی تماماً اجتماعی و شهریوندی، یا قیامی با بنیان اقتصادی و معیشتی؟ آیا تصور چیزی که هم مشتمل بر عناصر سیاسی باشد و هم متضمن مختصات اجتماعی، قابل دفاع است؟ اینجاست که گیدنز و الگوی تحلیلی‌اش در طبقه‌بندی جنبش‌های اجتماعی به کار می‌آید.

### جنبش‌های جدید چه ماهیتی دارند؟

آنتونی گیدنز از بزرگ‌ترین میراث‌داران و باورمندان روشنگری و به تعبیر برخی نویسندگان «برجسته‌ترین تحلیلگر مدرنیته» است. با این حال اعتقاد راسخ او به سرمشق تاریخی مدرنیته، مانع بازاندیشی‌اش در ظرفیت‌ها و امکان‌های این سرمشق نیست. گیدنز با ابداع یک دوگانه مفهومی، تحولات جنبش‌های اجتماعی را صورت‌بندی و معنا کرده است. او در تبیین تحول تاریخی جنبش‌های اجتماعی از دو تعبیر «سیاست‌رهایی» و «سیاست‌زندگی» استفاده می‌کند. این دو سیاست، گو اینکه در جهات مهمی با یکدیگر متفاوت‌اند، اما هر دو به



میراث‌داران جامعه‌شناسی کلاسیک مواجهیم که برای رسوخ به بطن جنبش‌های اجتماعی جدید، ابزار مناسبی ندارند و همچنان در فضای ادراکی جنبش‌های کلاسیک نفس می‌کشند. به قول برخی اندیشمندان، این اشخاص برای راه یافتن به جوهره این موقعیت سوژگی و نوع کنشگری‌اش، در وضعیت «فلج پارادایمی» گرفتار شده‌اند. آن دسته از جامعه‌شناسان ارگانیک ایران که پیوندهای پارادایمی و گفتگویی با نهاد قدرت دارند اصالت و اهمیت عنصر «انتخاب» و «امر شخصی» برای کنشگران جوان را ساده‌انگارانه به هوس‌بازی و شوق به بی‌بندوباری فرو می‌کاهدند. چه بسا این دسته از دانشگاهیان، امر شخصی را مترادف با نفس‌آماره بدانند و آن را ناقص خیر عمومی و جمعی به شمار آورند، در حالی که برای روانیان «سیاست زندگی» امر شخصی و خصوصی اساساً امر سیاسی است و کارآمدترین ابزار برای تحول در قدرت، معتبر دانستن امر شخصی و اصالت بخشیدن به استقلال سوژه در انتخاب سبک زندگی است. به قول تودور روزاک «ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که تجربه بسیار خصوصی داشتن هویت شخصی که می‌توان آن را کشف کرد و مقصدی شخصی که باید بدان دست یافت، به نیروی سیاسی بنیان برافکنی تبدیل شده است» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۴۶۴). به این اعتبار، اصرار نسل نو بر «به رسمیت شناخته شدن تفاوت» و «آزادی در گزینش سبک زندگی» معنایی آثارشیک ندارد، بلکه جوهره‌ای ناب از شور زندگی را به نمایش می‌گذارد. آنچه اکنون در قالب جنبش‌های جدید می‌گذرد زبانی نوپدید در کنشگری است. ناگفته پیداست که افراط‌ها و اشتباه‌ها در نحوه بروز سیاست زندگی در رفتار برخی کنشگران مطلقاً قابل دفاع نیست، اما سخن از آن است که سرشت این سیاست، نسبتی با این افراط‌های توجیه‌ناپذیر ندارد. کنشگران این عرصه شاید از تبیین قواعد صرف و نحو این زبان عاجز باشند، اما مثل کسی که سخن گفتن را پیش از دستور زبان می‌آموزد به خوبی می‌تواند به زبان سیاست زندگی، کنشگری کنند. ■

### منابع

۱. استونز، راب. متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
۲. بیات، آصف. تحول پارادایمی عظیم در ذهنیت ایرانی، گفت‌وگو با روزنامه اعتماد؛ دوشنبه ۱۸ مهر ۱۴۰۱.
۳. شفعی، سمیه سادات. سیری در رویکردهای نظری متأخر به مقاومت. فصلنامه علوم اجتماعی. بهار ۱۳۹۳.
۴. صادقی‌زاده، سلمان. جامعه‌شناسی گذار به سیاست سوژه در عصر جهان شدن. جامعه پژوهی، زمستان ۱۳۹۹.
۵. مکتوبیان، مریم و دزفولیان، الهام. مروری بر اندیشه‌های آخرین جامعه‌شناس مدرنیته. سومین کنفرانس ملی جامعه‌شناس.
۶. کسل، فیلیپ. چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
۷. گیدنز آنتونی. پیامدهای مدرنیته. ترجمه محسن ثلاثی، تهران نشر مرکز، چاپ هفتم، ۱۳۹۲.
۸. -----، تجدد و تشخیص. ترجمه ناصر موفقیان. تهران، نشر نی، چ ۵، ۱۳۸۷.

می‌کند. «گیدنز می‌کوشد با طرح سیاست زندگی از قابلیت‌های مقاومت‌آمیز فراوان عاملیت‌ها در مدرنیته متأخر سخن گوید. سیاست زندگی تنها منجر به انتخاب‌های روزمره نمی‌شود، بلکه نوعی زیبایی با خود دارد که انسان را آزاد می‌کند تا بتواند انتخاب کند» (شفعی، ۱۳۹۳). به بیان دیگر «نه تنها زندگی روزانه جلوه‌گاه جنبه‌هایی از قدرت دولت است، بلکه می‌توان با واژگون کردن الگوهای عادی روزانه، عملاً قدرت دولت را مورد تهدید و تعرض قرار داد» (گیدنز، ۱۳۸۳: ۴۷۳). به این ترتیب، «سیاست زندگی» به تعبیر یکی از جامعه‌شناسان، همچون صخره‌ای مرجانی است. از جاندارانی شکل گرفته که هر یک نرم‌تن و نازک‌بدن‌اند، اما در آخر توده‌ای عظیم و استوار می‌سازند که اسب سرکش قدرت سیاسی را رام می‌کند. مزیزه بسیار مهم و غیرقابل اغماض در سیاست زندگی، دوری از خشونت آشکار و افراط‌گری نمایان است. گیدنز سیاست زندگی را طوری تعریف می‌کند که گویی ماهیت کنش‌های افراطی در سیاست به‌طور کلی تغییر کرده است. «گیدنز در حرکتی نامتعارف، گرایش‌هایی از تفکر سیاسی محافظه‌کارانه را در خدمت سیاست زندگی قرار می‌دهد. از دیدگاه گیدنز چالش با سیاست‌های افراطی و تندرو، یعنی بازگشت به سنت برای به ثمر رساندن «زندگی خوب» بدون قربان کردن تفویض قدرت بازتافته، یعنی قدرتی که از همان ابتدا قوه محرکه سیاست زندگی بوده است» (استونز، ۱۳۸۳: ۴۳۶). به این قیود، گیدنز بر مسالمت‌جویانه بودن و محافظه‌کار بودن نسبی جنبش سیاست زندگی تأکید می‌ورزد و رجوع هوشمندانه و محتاطانه به سنت را لازمه مدنی بودن آن و طبعاً کم‌هزینه بودنش می‌داند.

### وقت رسمیت یافتن تفاوت‌هاست

جعبه‌ابزار جامعه‌شناسی کلاسیک در تحلیل جنبش نوپدید می‌کند که اینک در سراسر جهان و از جمله در ایران در جریان است و می‌توان برای نام‌گذاری‌اش به درستی از تعبیر «سیاست زندگی» استفاده کرد ناقص و ناکامل است. ما در ایران با جمع‌کنندگی از

به آرمان آزادسازی اجتماع دل‌نسته است، بلکه بنیاد تحول را در «تقویت انتخاب‌های شخصی» می‌داند و «تشخص و شکوفایی خویشتن» را کارآمدترین و باکفایت‌ترین شیوه در کنشگری به شمار می‌آورد. چنین است که «سیاست زندگی دقیقاً همان پرسش‌های اخلاقی و وجودی را که نهادهای اصلی تجدد سرکوب کرده بودند از نو به میدان می‌کشد و برجسته می‌کند» (همان، ۳۱۸). به این اعتبار «سیاست زندگی» که همان «سیاست انتخاب» است در واقع صورت فرهنگی شده جنبش‌های اجتماعی کلاسیک است؛ به این معنا که مطالبه‌های فرهنگی، جوهره اصلی آن‌ها را شکل می‌دهند. در این موج نو، امر شخصی و خصوصی سرشتی سیاسی می‌یابد و معبری برای تحولات فراگیر می‌شود. امر شخصی چیزی نیست مگر محصول انتخاب‌گری سوژه انسانی در گزینش سبک زندگی دلخواه.

سیاست‌رهایی سه روند عمده داشت: الف- آزادی از سنت؛ ب- حذف یا کاهش استثمار، نابرابری و ستمگری؛ و ج- پیروی از اخلاق عدالت، برابری و مشارکت. بر همین سیاق، سیاست زندگی نیز نمایانگر سه روند است: الف- تصمیم‌گیری سیاسی با تمرکز بر توانایی دگرگون‌سازی و آزادی انتخاب؛ ب- ایجاد شکل‌ها و صورت‌هایی از زندگی که اخلاقی باشند و در خدمت ابراز وجود و تحقق خویشتن قرار گیرند؛ و ج- توسعه اخلاقیات مربوط به مسئله چگونه باید زندگی کنیم (صادقی‌زاده، ۱۳۹۹، ۹۵).

با این اوصاف «سیاست زندگی» یک جنبش جدید اجتماعی است که از کنشگر، نه فقط یک «سوژه مقاوم»، بلکه یک «سوژه انتخاب‌گر» می‌سازد به نحوی که همسو با تحولات جهانی شدن، به نحو غیرمستقیم بر مناسبات قدرت سیاسی اثر می‌گذارد و تحول را از طریق اصرار بر قدرت انتخاب شخصی‌اش پیش می‌برد. به این ترتیب، سیاست زندگی پس از درافتادن در رسمیت‌های تاریخی، و نیز فرسوده‌شدن دو مؤلفه سلطه و سنت، به نحو فزاینده‌ای دموکراسی را نهادینه



# «نماینده‌گی اجتماعی»، از مردم، برای مردم و توسط خود مردم

گفت‌وگو با حسین موسوی، دانش‌آموخته و پژوهشگر علوم سیاسی

اعتراضات سیاسی هفته‌های اخیر پرسش‌های متعددی در مورد تحلیل وضعیت جاری و سؤال از چه باید کرد در میان نیروهای فکری-سیاسی را پیش‌رو نهاده است. در پرسش و پاسخ مکتوب پیش‌رو، حسین موسوی، پژوهشگر علوم سیاسی، به طرح نسبت سیاست‌ورزی اعتراضی با سیاست‌ورزی نهادی پرداخته و از تعبیر خیابان در مقابل خانه برای اشاره به این دو حیطه استفاده می‌کند. به باور موسوی تا اطلاع ثانوی و تا زمانی که اشکال دیگری از سیاست‌ورزی شکل گرفته و تکوین یابد، گریزی از مسئله نمایندگی نیست، اما این نمایندگی را می‌توان و رای درک معمول به نمایندگی اجتماعی تعمیم داد؛ جایی که گروه‌های مختلف اجتماعی و یکایک شهروندان مسئولیت ساخت نهاد را برای خود بر عهده بگیرد.

معنا می‌یابد، اما نهایتاً دیر یا زود به بوروکراسی و سیاست‌گذاری می‌رسد. این موقعیتی است که معمولاً نادیده انگاشته می‌شود.

از قضا پیچیدگی هر خیابان، به موقعیت خانه‌سازی باز می‌گردد. ما به راحتی از خیابان گام می‌نیمیم، اما به سادگی نمی‌توان در خیابان، خانه (نهاد) ساخت. شوربختانه هر سه تجربه مشروطه، نهضت ملی و انقلاب ۵۷، بحران خانه‌سازی را پیش چشم می‌آورد و دشواری‌های آن را برملا می‌کند. از طرف دیگر، اگر مطالبه جنبش «زن، زندگی، آزادی» بیشتر سویه‌های فرهنگی داشته باشد، امید آن می‌رود که این فردیت فرهنگی دیر یا زود در ایران به رسمیت شناخته شود؛ چرا که با حوزه خصوصی آزادی‌ها پیوند دارد، اما مشکلات حوزه «جمعی» همچنان برقرار است. بدین معنا که در یک جامعه و در خصوص مقولاتی نظیر ساماندهی اقتصاد، محیط زیست، نظام آموزشی، بهداشت، حقوق و نظام قضایی به سادگی نمی‌توان از آزادی دفاع کرد. آنجاست که تعارضات تشدید می‌شود و پای قانون، به مثابه ابزاری برای جذب و طرد توأمان، به میان می‌آید. سیر تطور دموکراسی از دموکراسی مستقیم، دموکراسی اکثریتی، دموکراسی نمایندگی، دموکراسی اقلیت‌ها، دموکراسی رادیکال، دموکراسی مشورتی و... همین دشواری اداره امور عمومی را نشان می‌دهد.

روشن است که ظرفیت خیابان، همبستگی، دوستی، پیوندهای ائتلافی و تکرر و چندگونگی است، حال آنکه محدودیت‌ها و مخاطره‌هایش، رؤیای پردازی بر آب‌های سیال و زمینه‌های در معرض فروپاشی است. مسئله، تعارضی بنیادین و وجودی میان خانه و خیابان است. تعارضی که گاه از اراده معطوف به قدرت حل آن، فراتر می‌رود و منجر به آن می‌شود که صراحتاً بگوییم: هیچ راه حل عاجلی وجود ندارد.

**تحلیل شما از وضعیت فعلی جامعه و مرجعیت نیروهای سیاسی در میان بدنه جامعه با عطف نظر به تحولات اخیر چیست؟ آیا می‌توانیم از دور‌های از خلأ نیروهای سیاسی مرجع سخن بگوییم؟ در این شرایط تکلیف جامعه‌پذیری سیاسی، سازمان‌دهی، کانالیزه کردن مطالبات و میانجی‌گری**

**ظرفیت‌ها و محدودیت‌های سبک و سیاق سیاست‌ورزی کنونی در میان معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان، اعتصاب و نافرمانی مدنی است، از نظر شما چیست؟**

«جامعه، عصبانی است؛ نکته‌ای که پیش‌تر هم آقای محسن گودرزی از آن با عنوان ظهور «شهروند عاصی» در ایران خبر داده بود. اساساً خیابان، جایی است که زندگی وقتی عصبان می‌کند به دامان آن پناه می‌برد. خیابان، آخرین جایی است که انسان سر به شورش برداشته را پناه می‌دهد. خیابان، نتیجه مستقیم سالیان سال تشکّل زدایی در همه عرصه‌هاست. وقتی جامعه فاقد نمایندگی مؤثر اجتماعی باشد، وقتی نتواند به هیچ طریقی صدایش را کانالیزه کند، وقتی به هیچ طریقی نتواند مطالباتش را طرح کند تا نمایندگان حقیقی‌ای که از دل مناسبات اجتماعی سربرآورده‌اند، آن را نمایندگی کنند، خودش دست به کار می‌شود. اساساً انسان موجودی نیست که بتوان او را تا همیشه رعیت نگاه داشت. خیابان، جایی است که به تعبیر آقای محمدجواد کاشی، انسانی که «از خانه فرار کرده»، بدان پناه برده است. پس منطقاً خیابانی شدن عصبان آخرین راهی است که فارغ از ارزش‌گذاری، دیر یا زود رخ می‌داد. رخدادی که نتیجه روشن‌انکار گروه‌های اجتماعی است. کثرتی که در جامعه وجود دارد، حتی اگر انکار شود، اما حذف و طردشدنی نیست.

با این حال، خیابان - پیروز شود یا شکست بخورد - دیری نمی‌یابد، حتی اگر سرکوب تعمیق نشود، خیابان یا دموکراسی مستقیم، فعلاً امکان نظری آن را نخواهد داشت که مطالبات پیچیده یک جامعه ۸۵ میلیونی را ساماندهی و محقق کند. در واقع، خیابان خود نقطه آغاز و پایان خویش است. جایی است که از سر استیصال سراغش می‌رویم، اما نمی‌دانیم تا کی می‌یابد و می‌پوید. تجربه شوراهای مردمی و کمیته‌ها در سال ۵۷ نیز همین را می‌گوید. نهایت آن است که هر انقلابی، بتواند دو سه سال در بهترین حالت، ماه غسل رخداد را تداوم بخشد. پس از آن، ناچار است که دولت بسازد، نظام تشکیل دهد، بوروکراسی بچیند، ... سر و کار هر انقلابی بی‌بروبگردد با «اداره» است. اداره، یعنی مدیریت امور عمومی یک جامعه پرجمعیت، پراکنده و پراستیز و کشمکش. پس خیابان، با امر سیاسی شروع می‌کند، با مردم

## میان حکومت و معترضان که کارکرد رایج احزاب و سازمان‌های سیاسی است چه می‌شود؟ کدام نیروی بدیل قرار است چه نقشی را ایفا کند؟

« پرسش به غایت مهم و دشواری است. شوربختانه چنین به نظر می‌رسد که تقریباً ارتباط ارگانیک و اندام‌وار میان حاملان تاریخی ایران با بدنه عمومی از میان رفته است. بخشی از آن در نتیجه همان تشکل‌زدایی که گفته شد، رخ داده است. با این حال، بخش دیگر به وضعیت ساخت‌یافتگی جامعه شبکه‌ای جدید بازمی‌گردد که روشنفکر پیشگام بودن را منکر می‌شود. خودش می‌خواهد سری در سرها دریاورد. شبیه فرزندان که زمانی تحت اقتدار والدین حرف‌شنوی داشتند و امروز این اقتدار خدشه برداشته است؛ البته وقتی اقتدار متزلزل می‌شود، کل مناسبات متزلزل می‌شود. به این معنی که ممکن است ما از منظر جامعه، نظم سلسله‌مراتبی را به نفع رهایی همگانی نقد یا نفی کنیم، اما همچنان با بحران بازنظم‌یافتگی جامعه از سلطه رها شده مواجهیم. تجربه مرحوم آقای عزت‌الله سحابی در خصوص مواجهه با چالش‌های کارگری اول انقلاب و قانون ملی شدن صنایع، به‌غایت درخشان است. آقای آصف بیات نیز در کتاب کارگران و انقلاب ۵۷ مبسوط به این تجربه دشوار پرداخته است. لب مطلب آن است که شوراهای کارگری می‌خواستند مدیریت و کنترل کارخانه‌ها را در دست بگیرند، اما نتوانستند. این نتوانستن، هیچ دخل و ربطی هم به سرکوب سیاسی نداشت.

با این حال روشن نیست آیا این کودکی که راه رفتن را آغاز کرده باید به حال خود واگذاشت یا خیر؟ آیا اساساً می‌توان منتظر ماند تا جامعه خود سعی و خطا کند و چیز تازه‌ای بیاموزد یا نه؟ به لحاظ زمانی، چنین مقوله‌ای تنها در یک بلندمدت تاریخی شدنی است. نوعی دترمینسم که گفته شود خود جامعه تجربه کند ببینیم چه می‌شود، اما لزوماً اینکه به سر منزل برسد هم روشن نیست. با این حال، صرف اراده تاریخی نیروها هم فارغ از ضعف فراگیر فعلی، نمی‌تواند کارساز باشد. به‌طور کلی، جامعه مکانیسمی نیست که به‌سادگی بتوان کنترل آن را دست گرفت و بر آن اعمال نیرو کرد. پس بحران هم در حوزه هدایت جامعه وجود دارد، هم در هر گونه حرکت خودبه‌خودی.

شما در طرح بحث، از دو تعبیر دقیق «غیاب استراتژی‌های سیاست نهادی» و «خلأ استراتژی» استفاده کرده بودید که به‌روشنی وضعیت جاری را توضیح می‌دهد. در شرایطی که با خلأ استراتژی روشن مواجهیم یا نوعی درماندگی یا حتی ابهام جمعی را تجربه می‌کنیم، به‌سختی می‌توان از نیروی بدیل سخن گفت. با

این حال، دست روی دست گذاشتن و سیاست صوری نیز معلوم نیست عاقبت به خیر شود.

## با فرض اینکه نیروهای سیاسی شناخته‌شده و معمول شامل اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در حال حاضر توان نمایندگی جامعه برای پیگیری و تحقق خواسته‌ها را ندارند، آیا باید منتظر زایش نیروی سیاسی جدیدی باشیم یا اساساً سبک و سیاق سیاست‌ورزی معترضان که مبتنی بر حضور در خیابان است، هرگونه نیاز به نمایندگی برای پیگیری مطالبات را منتفی می‌کند؟

« پیش‌تر شعاری طرح شده بود که «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا-دیگه تمومه ماجرا»، اما واقعیت آن است که خیر، این ماجرا به این سادگی‌ها هم تمام نمی‌شود! این شعار، فقط یک نفی سیاسی است نه بیشتر. اساساً مفاهیم، ایده‌ها و آرمان‌ها، صرفاً دال‌هایی میان‌تهی‌اند که بالاخره با چیزی پُر می‌شوند. معنای محصل آزادی، استبداد است! در واقع ما نمی‌توانیم همواره در موقف و موضع «بی‌تصمیمی» بمانیم. اتخاذ هر تصمیمی نیز، سویه‌های استبدادی روشنی دارد چرا که همان‌گونه که از ریشه واژه تصمیم برمی‌آید، «صم» به معنی کر شدن و ناشنوبی است. در واقع، معنای مثبت آزادی و تصمیم، ناشنوبی دیگر آزادی‌ها و دیگر تصمیم‌ها را در پی دارد. به همین خاطر است که گفته می‌شود تصمیم‌گیری دموکراتیک، حالتی انتزاعی است که هیچ‌گاه به‌تمامه محقق نمی‌شود.

از طرفی، آخرین شکل واقعاً موجود اداره جامعه، فارغ از اشکال متنوعش، همین نمایندگی است. جوامع جدید، به دلیل معضلات عدیده جمعیتی و پراکندگی و پیچیدگی‌ها، ناچارند از آنکه سیاست مبتنی بر نمایندگی را بپذیرند تا کمی پیچیدگی را ساده‌تر کنند و اتخاذ تصمیم را ممکن‌تر. این سیاست اغماض، از سر ناچاری است چون ایده بدیل دیگری هنوز خلق نشده است. این تکثر و اعوجاج در همه عرصه‌ها، به‌سادگی قابل مدیریت نیست.

پس روشن است که نمایندگی را حتی اگر نفی کنیم، اما نفی شدنی نیست! گویی نمایندگی، موجودیت بدیهی زندگی اجتماعی مدرن است؛ اما با توجه به آب رفتن اعتبار و مرجعیت نیروهای سیاسی قدیمی، به نظر می‌رسد که نمایندگی نمی‌تواند معلق بماند چرا که جامعه نمی‌تواند در حالت تعلیق به‌سربرد. پیش‌تر گفته شد که هر خیابانی بالاخره در جایی خانه می‌کند. جز این، هر تصور دیگری انتزاعی است. ما می‌توانیم خیابان را به‌تمامه از آن خود کنیم، اما کارخانه‌ها، شرکت‌ها، سازمان‌ها، اداره‌ها،

شبکه‌های بهداشت، دانشگاه‌ها و مدارس همچنان کار خواهند کرد. این نهادها ملغی‌نشده‌اند و سیستمی که همه این نهادها بر آن استوارند، همگی حدی از سلسله‌مراتب و نماینده‌سالاری را با خود حمل می‌کنند. پس روشن است که خیابان حتی اگر از اصلاح‌طلب و اصول‌گرا عبور کرده، اما از سلسله‌مراتب، از سازمان‌دهی، از نمایندگی «اجتماعی» مطالبات و ... هیچ‌گاه عبور نخواهد کرد. در واقع خیابان اگر خانه را نفی کند، در حقیقت خود را منکر شده است.

## اعتراضات اخیر و حضور در خیابان نمی‌تواند به‌عنوان یک استراتژی درازمدت مدنظر معترضان باشد. در این صورت برای پیگیری و تحقق پایدار خواسته‌های معترضان که به نظر می‌رسد خواسته‌های عمیق و غیرقابل چشم‌پوشی از سوی حکومت باشند، چه مدل کنشگری به معترضان برای تحقق مطالباتشان می‌توان پیشنهاد کرد؟

« معترضان به حق برآشفتند. بسیاری عزیزانشان را از دست داده‌اند. آسیب‌های جدی دیده‌اند. دانشگاه به محل تنازع تمام‌عیار و صف‌کشی نیروهای متخاصم بدل شده و ... بخشی از این روند ناگزیر بوده است. شاید بخشی از پیش‌روندگی تاریخی است که می‌پوید و حیات اجتماعی را ممکن می‌کند و هیچ جریان‌ی نیز نمی‌تواند آن را سمت و سو دهد. با این حال، قصد آن دارم که به بحرانی اشاره کنم که بدین اعتراضات منجر شده، این مورد نیز پیش‌تر توسط بسیاری اهالی فکر تصریح و گفته شده و بنده صرفاً من باب یادآوری آن را تقریر می‌کنم.

جامعه ایران از صدر مشروطه تاکنون، پدرخوانده‌های سیاسی داشته است. از شریف‌ترین تا خبیث‌ترین نیروهای سیاسی، همواره در خودنماینده‌گری پنداری جامعه مشترک بوده‌اند. این، نمایندگی سیاسی است که همواره عده‌ای خود را از جانب جامعه معرفی می‌کنند. با این حال حوالی سال ۹۸ بود که آقای گودرزی با اشاره به تحقیقی می‌گفت که از قضا بیش از نیمی از پاسخ‌دهندگان هیچ جریان سیاسی در ایران را نمی‌شناسند.

سال‌هاست فمینیست‌ها از برابری حقوق زن و مرد می‌گویند، ملی-مذهبی‌ها از اصلاح دینی، اصلاح‌طلبان از توسعه سیاسی و جامعه مدنی، چپ‌ها از اجتماعی شدن ابزار تولید و ... اما اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم، حتی اندکی از کلیات به جزئیات گذر کنیم، خواهیم دید که نقاط اتصال این قبیل رویکردها یا تجویزها اگرچه هرکدام از منظری قابل دفاع است، اما پیوند روشنی با گروه‌های اجتماعی متکثر از قبیل پرستاران،



معلمان، پیمانکاران، اصناف، آتش نشانان، دست فروشان، کسبه و ... برقرار نمی کند. چنین به نظر می رسد که نمایندگی سیاسی، تنها بر فراز جامعه ایستاده و از دل جامعه نجوشیده و از درون آن متولد نشده است. اساساً روشنفکران و نیروهای فکری در این بی نسبتی قصوری ندارند، بلکه این عدم پیوند به بیرونی و عارضی بودن همه نهادهای مدرن از نهاد قضایی، قانون، دانشگاه و ... بازمی گردد. در واقع، اهمیت دارد که تکرار شود، جامعه ایرانی بر اساس اصل «وابستگی به مسیر» که مطالعات توسعه می گوید، جامعه‌ای است به لحاظ تاریخی ملوک الطوائفی که قدمت طرح ایده نهادهای مدرن و رویاهای آزادی و برابری و حکومت قانون و ساختار رقابتی سیاسی و ... تنها صد و اندی سال است که در جامعه طنین انداز شده و حتی فضا از زمان اندک، اما جامعه هنوز با این ایده‌ها و نهادها، آشنایی و پیوند روشنی ندارد. به این خاطر، جامعه ایرانی را باید از درون خود آن فهمید و خاص بودگی این جامعه را از دل تاریخ خود آن جست و جو کرد.

اما راه حلی که به شکل اراده گرایانه هم قابل توصیه نیست، بلکه باید درون جوش جامعه باشد، گذر از نمایندگی و پدرخواندگی سیاسی همه نیروها، به سمت و سوی قسمی «نمایندگی اجتماعی» است. در واقع جامعه در مقام فرودست همه نیروهای سیاسی، خود باید سخن بگوید، خود باید قاعده و میدان بازی را بیچیند، خود باید متشکل شود، خود باید مطالباتش را طرح کند ... جامعه باید این اجاره نشینی تاریخی در ایران را کنار بگذارد. از این مقطعی و نامربوط بودن پیوند معیوب با نیروی سیاسی - حتی شریف‌تها - عبور کند و خود، میدان دار تحولات اجتماعی شود. قطعاً چنین تقلائی در حضور یک دولت رانتیر دشوار است و یکی از مشکلات هم تاریخی و هم معاصر جامعه ایرانی، جامعه‌ای است ضعیف که از یک طرف نتوانسته با غارت و ناامنی و نادیده انگاری حقوق مالکیت آن گونه که مرحوم رضاقلی بدان اشاره داشت، مبارزه کند و هم اینکه نتوانسته وابستگی خویش به دولت‌های نفتی را بگسلد. نمایندگی اجتماعی، در معنای روشن، نقش یافتگی خود نیروهای اجتماعی و خروج از صغارت تاریخی ایرانیان است. جامعه قوی نمی شود مگر آنکه گروه‌های اجتماعی - و نه سیاسی - متشکل شوند. سیاست، نام کوچک جامعه است. حوزه مدنی است که همه چیز را تعیین می کند حتی قدرت را. برعکس آن صادق نیست. اگر جامعه موعودگرایی را کنار نگذارد، همواره هر گروهی خود را نماینده خودخوانده جامعه خواهد دانست. بسیاری از نیروهای سیاسی هم از قضا تصور خیر و از خودگذشتگی برای جامعه دارند!

بدین معنی که واقعاً در تلاش اند گرهی از گره‌ها بکشایند اما باید گفت که بار جامعه کل را بر شانه نحیف نیروی سیاسی که فاقد پایگاه‌های گسترده اجتماعی است، نمی توان نهاد. نهایت هر گروهی هم که قدرت را تسخیر کند، بیش از صدور بخشنامه هیچ کاری از پیش نخواهد برد. راه، تنها «نمایندگی اجتماعی»، از مردم، برای مردم و توسط خود مردم است و تا مردم نخواهند که صاحب‌خانه شوند، دست‌اندرکار حل مشکلات این خانه نخواهند شد و فقط به صاحب‌خانه‌ها اعتراض خواهند کرد.

### **تکلیف نیروهای فکری و جریان‌های سیاسی سنتی در کشور با توجه به تحلیل شما از قضایا و وضعیت فعلی جامعه چیست؟ مهم‌ترین و فوری‌ترین اقدام لازم از سوی این جریان‌ها برای مشارکت فعال و گذار از وضعیت فعلی چیست؟**

«هر اقدامی نیازمند یک «استراتژی» مشخص است. استراتژی است که به حوزه «عمل» مربوط می‌شود و با عناصری نظیر صف‌آرایی نیروها، برنامه راه، هدف، امکانات و تشکیلات مرتبط است. بدون سه گانه تئوری، تیم و تشکیلات هیچ کاری از پیش نمی‌رود. در این خصوص می‌توان به یادگار زنده یاد هدی صابر ارجاع روشن داد. در تاریخ معاصر، اگر کسانی چون مرحوم حنیف‌نژاد، بیژن جزئی، امیر پرویز پویان، مسعود احمدزاده و ... فارغ از مشی، به کار تمام وقت و حرفه‌ای روی آورده بودند، پربراه نبود بلکه ضرورت تاریخی، مداخله تمام‌عیار نیروها را ایجاب می‌کرد.

مدارهای کار و فعالیت متکثر است اما هیچ کاری بدون منابع مالی، نظم تشکیلاتی و تیم حرفه‌ای پیش نمی‌رود؛ هم تیم تئوری، هم تیم استراتژیک و هم تیم لجستیک. در استراتژی، هدف اصلی پیروزی است. هر چیزی جز پیروزی در استراتژی، هزیمت و شکست به

حساب می‌آید. از این رو، کار نیروی سیاسی باید شبیه یک تیم فوتبال باشد. تیم فوتبال است که مربی دارد، تمرین‌های مداوم و حرفه‌ای دارد، شبکه مالی دارد، اردوی تشکیلاتی می‌رود، بازی تدارکاتی انجام می‌دهد، مربی بدنساز و روان‌شناس دارد و در مجموع، خود را برای شرکت در بازی‌های پیش‌رو آماده می‌کند.

هر استراتژی، فضا از اینکه نیروی سیاسی با رقیب مواجه باشد یا دشمن، به اعمال نیرو، زمانی که آن نیرو خرج می‌کند، صرف انرژی، شبکه‌ای که شکل می‌دهد و کار تیمی که آن را تداوم می‌دهد، وابسته است. کارهایی از قبیل فرهنگی، آگاهی‌بخشی، آموزش‌های پراکنده، دوره‌های فکری و ... اگرچه در جای خود ستودنی است، اما پس از مدتی آب می‌رود و موجبات بیش از پیش سرخوردگی نیروها را فراهم می‌آورد.

از این حیث، اگر نیروی سیاسی همچنان تلقی پیشگام از خود دارد، اگر همچنان خود را موتور کوچک می‌داند، اگر بر این تصور است که باید در حیات جمعی مداخله کند، باید از جایی با همان عناصر پیش گفته، آغاز کند. این نیاز به ظرفیت‌سنجی نیروهای پیرامونی دارد. باید بدین بیندیشد که آیا می‌تواند نیروهایش را تأمین مالی کند، در چه حوزه‌هایی می‌تواند شبکه بسازد، چگونه ارتباط‌هایش را تداوم می‌بخشد، میان زندگی خصوصی و حوزه عمومی چگونه پیوند برقرار می‌سازد و ... باید دست‌اندرکار بود. دست‌اندرکاری‌ای که هم هزینه مالی در برابر خواهد داشت، هم هزینه سیاسی، هم هزینه زمانی و هزینه‌های بسیاری دیگر؛ و مگر نه اینکه روشنفکر و نیروی سیاسی، خود را همواره دل‌نگران مردم دانسته و برای آزادی و رهایی آن‌ها کوشیده است؟ این مسیری است که به هر نحو، نیروی سیاسی خود را سیر بلای جامعه می‌سازد تا شاید بتواند، گذارهای کم‌هزینه و بهینه‌تری را امکان‌پذیر کند. ■

# مسئله بلوچستان



محمد رضا کربلابی

در حالی که در ابتدا از حادثه با عنوان حمله مسلحانه گروه‌های تروریستی و تجزیه‌طلب به یک کلاتری یاد شده و حتی گفته شده بود که مسئولیت آن را هم بر عهده گرفته‌اند اما به سرعت مشخص شد ماجرا به تجمعی پس از پایان نماز جمعه اهل سنت در مسجد مکی زاهدان برمی‌گردد که در اعتراض به شایعه تجاوز فرمانده انتظامی چابهار به یک دختر نوجوان بلوچ شکل گرفته بود.

در این باره نماینده ولی فقیه و امام جمعه اهل تشیع زاهدان هفته بعد از واقعه در ۱۵ مهر ۱۴۰۱ عنوان داشت: «پرونده‌ای در چابهار داشتیم که بعد از باخبر شدن از آن از طریق نیروی انتظامی، توصیه کردم که خود نیروی انتظامی پیگیر و مدعی باشد که اگر اتفاقی رخ نداده مستدل و شفاف برای مردم بیان شود و اگر خدای ناکرده اتفاقی رخ داده به دنبال اشهد مجازات باشد، ولی کمتر به این نصیحت مشفقانه توجه شد و به آشوب چابهار رسید». اشاره امام جمعه زاهدان به حوادثی است که در ۵ مهر در پی تظاهرات اعتراض‌آمیز در چابهار اتفاق افتاده بود، آیت‌الله محامی ادامه داد: از آنجایی که سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کرد که پیگیری‌های خوبی داشته و توضیحات لازم به خانواده مدعی داده شده و آن‌ها آرام شده و تشکر کرده‌اند، من عرض کردم که باید این اقدام را به مردم اطلاع‌رسانی کنید تا انسان‌های منصف هم بپذیرند و همچنین جمعی از علما، اساتید دانشگاه و معتمدان طوایف را توجیه کنید تا اشراف آن‌ها را داشته باشید، اما با وجود تصویب، به این پیشنهاد عمل نشد. در این مدت عده‌ای تهییج شدند و بیانیه دادند تا به شهر زاهدان و فاجعه غم‌بار جمعه گذشته رسید». عدم درک پیچیدگی و حساسیت‌های موقعیت بحرانی منطقه پس از انتشار شایعه اتفاق چابهار و خودداری از اتخاذ تصمیم‌های اثربخش با هر نوع مصلحت‌اندیشی و توجیهی که انجام شده باشد نتایج غم‌باری را رقم زده است که علاوه بر خسارت‌های جبران‌ناپذیر انسانی موجب آسیب به اعتبار و حیثیت اجتماعی نظام و اعتماد عمومی به آن گردیده است. این مهم در سخنانی این‌گونه مورد توجه قرار گرفته است: «... در این ماجرا ما خسارت زیادی را شاهد بودیم و بیشترین خسارت در زمینه معنوی بود چرا که ذهن مردم دچار آسیب شد». مولوی عبدالحمید که ساعتی بعد از حادثه مردم را به آرامش دعوت کرده و خطاب به مردم گفته بود «شیعه و سنی در کنار هم سال‌هاست که زندگی می‌کنند و در این رابطه مردم استان باید هشیار و آگاه باشند تا به حوادث پیش‌آمده بیشتر دامن زده نشود. آرامش آن چیزی است که نیاز جامعه است. حادثه‌ای که پیش آمده بسیار تلخ و ناگوار است و برای مشخص شدن ابعاد آن بررسی خواهد شد»، پس از مواجه شدن با برخی روایت‌ها، ضروری دید با روایت آنچه گذشته بود از قلب واقعیت جلوگیری کند.

در این مراسم سخنرانی در راستای اعتدال بود و عموم مردم به حفظ آرامش و اجتناب از تخریب بیت‌المال و اموال عمومی، و نیروهای نظامی و انتظامی نیز به مدارا و خوش‌رفتاری با مردم توصیه شدند. در پایان هم به مردم استان توصیه شد که در رابطه با موضوع چابهار احساساتشان را کنترل نمایند و تا اعلام نتیجه تحقیقات دستگاه قضایی آرامش خودشان را حفظ کنند.

بلوچستان در هفته‌های گذشته شاهد تحولات بی‌سابقه‌ای بوده است که شرایط دشواری را رقم زده و باعث به وجود آمدن اگر نگوییم بحران باید بگوییم نقطه‌عطفی در روابط میان نظام و شهروندان بلوچ و اهل سنت شده است. نوع رویکرد هر یک از عوامل دخیل و به‌خصوص رویکرد نظام در مدیریت وضعیت پیش‌آمده تأثیری ماندگار بر کیفیت رابطه مردم و نظام در آینده خواهد داشت. تنش بروز یافته در بین عوامل درگیر و به‌خصوص خشونت به کار رفته در برخورد با اعتراض‌کنندگان ۸ مهر زاهدان و ۱۳ آبان خاش ضرورت جلوگیری از افزایش تنش‌ها را کاملاً آشکار ساخته است. آن‌گونه که در سایر نقاط کشور به ظهور رسیده اصرار در به‌کارگیری روش‌های نظامی، طرف مقابل را وادار به مقاومت و واکنش بیشتری کرده و ادامه این روند خطر کنترل‌ناپذیری بحران را تشدید می‌نماید.

اتخاذ استراتژی تعاملی و همدلانه با اعتراض‌کنندگان برای کاهش شدت و اثر مخاطرات و ترمیم پیوند بین حکومت و مردم با هدف جلوگیری از دوقطبی شدن جامعه، رسالت تاریخی دولت‌مردان در شرایط کنونی است.

«متأسفانه به دنبال حادثه ۸ مهرماه ۱۴۰۱ در اطراف مصلیی نماز جمعه اهل سنت زاهدان، شاهد کشته و زخمی شدن جمعی از هم‌وطنان و نمازگزاران بی‌گناه و به دنبال آن بروز اغتشاشاتی گسترده به همراه ایراد خسارات جانی و مالی به اموال عمومی و خصوصیتوسط جمعی از اراذل و اوپاش و به‌ویژه خسارت به اعتبار اجتماعی مردم همیشه آگاه استان بودیم که موجب تأثر و تألم همه مردم و مسئولان استانی و کشوری شد؛ بر این اساس ضمن جدا دانستن صف مردم عادی از اغتشاشگران و ابراز تأسف از کشته شدن تعدادی از نمازگزاران و افراد بی‌گناه و محکومیت حادثه و اغتشاشات پس از آن، مجدداً به خانواده‌های محترم داغ‌دیده تسلیت گفته و از خداوند متعال علو درجات برای شهدای این حادثه را خواستاریم». این بخشی از بیانیه شورای تأمین استان سیستان و بلوچستان درباره واقعه جمعه خونین زاهدان است که در آن نسبت به «کشته شدن تعدادی از نمازگزاران و افراد بی‌گناه» ابراز تأسف شده است.



مولوی عبدالحمید

دقایقی بعد از ادای نماز جمعه که نمازگزاران طبق معمول برای ادای نمازهای سنت و نفل در مصلی می‌مانند، صدای تیراندازی شنیده شد. بعداً مشخص شد که تعداد معدودی از جوانان کم‌سن‌وسال بعد از ادای نماز مقابل کلاتری که نزدیک مصلی واقع شده تجمع می‌کنند و شعار می‌دهند و تعدادی از این جوانان به سمت کلاتری سنگ پرتاب می‌کنند.

طبق گزارش‌هایی که به ما رسیده نیروهای یگان ویژه که ظاهراً از قبل در کلاتری مذکور مستقر شده بودند، اقدام به شلیک گلوله جنگی به سمت مردم می‌کنند و در این بین نه تنها به سمت جوانانی که در مقابل کلاتری تجمع کرده بودند، بلکه از روی ساختمان کلاتری به داخل محوطه مصلی و به سمت کسانی که در حال ادای نماز بوده‌اند شلیک می‌کنند و در قسمت مردان و زنان گاز اشک‌آور پرتاب می‌کنند، به‌طوری که یکی از زنان نمازگزار نیز به شهادت می‌رسد.

این در حالی است که هیچ کدام از افراد داخل مصلی هیچ‌گونه شعاری نداده بودند، بلکه جمع اندکی از جوانان در مقابل کلاتری تجمع کرده و شعار داده بودند. در ادامه افراد مسلح لباس شخصی که روی پشت‌بام منازل مستقر شده بودند نیز به سمت مردمی که در حال بازگشت به منازل خود بوده‌اند تیراندازی می‌کنند و نکته قابل توجه اینکه اکثر این تیرها به سر و قلب نمازگزاران شلیک شده است که معلوم می‌شود این کار توسط تک‌تیراندازها انجام شده است.

در ادامه مولوی عبدالحمید اتفاق روز جمعه در زاهدان را «فاجعه» توصیف می‌کند: متأسفانه فاجعه‌ای در این روز رخ داد و ظلم بزرگی صورت گرفت که در نوع خودش بی‌سابقه است. در این حادثه به سمت افراد بی‌سلاح و بی‌دفاعی که وضو گرفته و فقط برای ادای نماز جمعه عازم مصلی شده بودند تیراندازی شد.

طبق آخرین گزارش‌ها بیش از ۴۰ نفر از افراد نمازگزار به شهادت می‌رسند و بیش از ۱۰۰ نفر نیز در این حادثه خونین مجروح می‌شوند که آمار زخمی‌هایی که جان خود را از دست داده‌اند را نداریم و احتمال افزایش جان‌باختگان این حادثه بسیار زیاد است.

ما بلافاصله برای اینکه فضای شهر و استان متشنج نشود و امنیت مردم و منطقه به هم نخورد در پیامی تلویزیونی با این امید که این حادثه خونین به‌صورت جدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت، مردم را به حفظ آرامش و امنیت دعوت دادیم. در بعضی از نقاط شهر درگیری‌های اندکی نیز صورت گرفته است که در این درگیری‌ها ممکن است تعدادی از مأموران نیز کشته شده باشند که ما آمار دقیقی از آن‌ها نداریم؛ اما با تلاش‌های علما و معتمدین شهر، امروز (شنبه ۹ مهرماه) آرامش به شهر بازگشته است.

متأسفانه اکنون با بروز برخی رفتارهای نسنجیده و خشن و غیرقابل دفاع از جانب معترضان، نگاه و رویکرد امنیتی به اعتراضات بیش از هر زمان دیگری امکان تکرار پیدا کرده است.

این رویکرد که به سبب نقض هدف و اراده حاملان و عاملان آن، ماهیتاً امنیت‌زدا و خسارت‌بار محسوب می‌شود، مصداق بارز (سوءمدیریت بحران) است که با فراهم آوردن موجبات تداوم اعتراضات، بستر عضوگیری گروه‌های مسلح را فراهم می‌آورد.

با توجه به شدت تیراندازی به نمازگزاران، احتمالی که به اذهان متبادر می‌شود این است که همان دیدگاه مسبق به سابقه منجر به وقوع فاجعه ۸ مهر مسجد مکی شده باشد.

ظهور دیگر این نگاه در روایت جانبدارانه حوادث قابل مشاهده است. اصرار و تعمد در فروکاستن حادثه به درگیری‌های پس از تیراندازی به نمازگزاران مسجد مکی، بازتاب‌دهنده همه واقعبین‌مآجرای هشتم مهر زاهدان نیست و تنها عکس‌العمل و واکنشی که پس از آن فاجعه روی داده و موجب سوءاستفاده فرصت‌طلبانه افراد مسلح قرار گرفته است، را بازتاب می‌دهد.

به گزارشی که ساعتی پس از حادثه ۸ مهر به مردم داده شد توجه کنید: «بعد از نماز جمعه عده‌ای از افراد ناشناس و تجزیه‌طلب به سمت کلاتری ۱۶ زاهدان در نزدیکی مسجد مکی حمله‌ور شده و مقر انتظامی را مورد تعرض قرار دادند... هدف اصلی این تروریست‌ها تصرف کامل کلاتری بود... آن‌ها بعد از خسارت به دیوارهای کلاتری اقدام به پرتاب سنگ و مواد آتش‌زا به داخل کلاتری کردند... بعد از این حادثه واکنش نیروهای امنیتی و نظامی قاطع بود... این افراد «تروریست و تجزیه‌طلب» بودند که برای ما مسجل شد و بحمدالله با تلاش نیروهای امنیتی، تروریست‌ها در دست‌یابی به هدفشان ناکام ماندند». روایت ناقص و

وی در ادامه از «بی‌تدبیری مأمورین انتظامی» انتقاد می‌کند: «چرا نیروی انتظامی از امکاناتی از قبیل گاز اشک‌آور، تیرهای پلاستیکی و... برای متفرق کردن مردم استفاده نکرد و سبب وقوع این فاجعه شد؟! برخی تلاش می‌کنند با تغییر صحنه و موضوع، اشتباه خودشان را به گردن افرادی دیگر بیندازند، درحالی که بی‌تدبیری نیروی انتظامی در این حادثه واضح و آشکار است». اقدام مولوی عبدالحمید در روایت حادثه ۸ مهر از جهت درک نیاز جامعه به دانستن حقیقت و تلاش برای پاسخ به‌موقع به آن قابل فهم است. به‌خصوص که از همان ساعات اولیه تلاش‌هایی برای القای روایت‌های وارونه از ماجرا آغاز شده بود؛ مانند این مورد که اعتراض مولوی عبدالحمید را در پی داشت: «مردم را به گروهک‌های تجزیه‌طلب منتسب کردند، درحالی که در این حادثه نه جیش‌العدل و نه هیچ گروهک دیگری نقش نداشته‌اند».

در اینجا اهمیت دیگر روایت واقعبین‌مآجر که کمک به مدیریت بحران از جهت نیاز به اطلاعات صحیح است، آشکار می‌شود. چراکه اطلاعات صحیح به افزایش ظرفیت و توانمندی مدیران در درک پیچیدگی و حساسیت‌های موقعیت بحرانی و اتخاذ راهبردهای کارآمد و اثربخش بسیار کمک می‌کند.

نباید از یاد برد که در همه سال‌های گذشته و رویدادهای این چنینی مانند واقعه ۱۲ بهمن سال ۷۲ مسجد مکی اخبار و تحلیل وقایع با نگاهی امنیت‌محور به رهبران و جامعه منتقل شده است. ورود غیرمنتظره نیروی نظامی در برخورد با متحصنین مسجد مکی و اعتراض کنندگان به تخریب مسجد فیض در مشهد در سال ۷۲ آنچنان که باید مورد ارزیابی قرار نگرفت و حقیقت آنچه که گذشت به‌خوبی روشن نشد اگر می‌شد با آشکارسازی بهنگام حقیقت و فراهم آمدن امکان دانستن حقیقت برای جامعه و مدیریت جامعه، چه‌بسا کمک مؤثری به جلوگیری از تکرار حادثه صورت می‌گرفت.



سرمایه‌های اجتماعی است و از این رو سرمایه اجتماعی، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رشد و توسعه هر جامعه‌ای به شمار می‌آید، اما بنا بر پژوهش‌های انجام شده بر اساس چهار شاخص سرمایه اجتماعی (مشارکت، اعتماد، صداقت و عدم انحرافات اجتماعی) استان تهران در شاخص کل سرمایه اجتماعی رتبه اول و استان سیستان و بلوچستان رتبه آخر را به دست آورده است.

به همین دلیل از منظر نرخ مشارکت اقتصادی هم استان سیستان و بلوچستان در مقایسه با سایر استان‌ها در جایگاه آخر قرار دارد.

پیداست که نگاه به توسعه استان صرفاً اقتصادی بوده و از نقش نهادهای مدنی و دموکراتیک و نیز نقش دولت در گشودن فضای همکاری و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و ایجاد فرصت‌هایی برای تمام افراد جامعه جهت مشارکت مفید در اداره امور غفلت شده است.

همبستگی معکوس و بالایی که بین سرمایه اجتماعی و محرومیت نسبی برقرار است، بدین معنی که افزایش محرومیت نسبی موجب کاهش سرمایه اجتماعی می‌شود باعث شده است که دولتمردان و سیاست‌گذاران تنها بر اجرای طرح‌های متعدد محرومیت‌زدایی در بلوچستان تمرکز کنند.

به طوری که برای ترسیم مسیر توسعه استان سندهای بالادستی متعددی به تصویب برسانند؛ مانند سند «توسعه محور شرق» که تدوین مصوبه آن به سال ۱۳۶۵ برمی‌گردد.

این سند در سال ۱۳۶۷ تصویب شد و در سال ۱۳۸۱ با بازنگری به تصویب هیئت دولت وقت رسید. در همین راستا سازمان منطقه آزاد چابهار در اردیبهشت سال ۷۰ در اراضی شرق خلیج چابهار به مساحت ۱۴ هزار هکتار ایجاد شد با این هدف که بتواند به نقطه اتکای مهم و اساسی در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی منطقه تبدیل شود.

بیست سال پیش از این در اسفند سال ۱۳۸۱ جلسه‌ای به منظور بررسی راه‌های تسریع محرومیت‌زدایی سیستان و بلوچستان در حضور مقام معظم رهبری با شرکت رئیس‌جمهور، معاون اول رئیس‌جمهور، ۱۳ نفر از وزیران، دبیر شورای عالی امنیت ملی، رئیس سازمان صدا و سیما، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، رئیس کل بانک مرکزی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، فرماندهان عالی‌رتبه نظامی و انتظامی و مسئولان دستگاه‌های مختلف تشکیل می‌شود. در این جلسه ایشان ایجاد حرکتی پر قدرت را برای آغاز توسعه استان ضروری برمی‌شمردند و خاطر نشان می‌سازند که توسعه محور شرق که تشکیل آن در مصوبه دولت پیش‌بینی شده است باید به‌طور جدی فعال شود.

در آذر ۱۳۹۳ هم آیت‌الله خامنه‌ای اشاره‌ای به ظرفیت‌های مکران کرده و توجه به آن را خواستار شدند و پس از آن به‌صورت مکتوب و در برنامه ششم توسعه نیز که به دولت وقت ابلاغ کردند،

اما همان‌گونه که انتظار می‌رود با بی‌اعتنایی کامل مردم مواجه شده‌اند.

حفظ ایران یکبارچه اهمیت مطلق دارد و تردید و مناقشه درباره آن امری مردود است. همچنین در اینکه تلاش‌های دشمنان و رقبای منطقه‌ای کشور متوجه تجزیه ایران بوده و هست قابل کتمان نیست، اما طرح ادعای تجزیه‌طلبی برای توضیح اعتراضات اخیر مردم بلوچستان به معنای اهمیت دادن به موضوعی است که در میان خواست‌ها و ترجیحات مردم بلوچ دارای هیچ‌گونه جایگاه و اهمیتی نیست.

از پیامدهای خشونت‌بار چنین ادعای اثبات‌ناپذیری، تجویز نوع برخوردی که بایستی با تجزیه‌طلبان صورت بگیرد بجای مدیریت اعتراضات و مطالبات قانونی شهروندان است.

در حالی که برخلاف چنین کزراه‌ای، دغدغه‌مندی حفظ یکپارچگی ایران و رشد و توسعه کشور ایجاد می‌کند که نظام به افزایش ظرفیت خود در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم و همچنین افزایش مشارکت سیاسی همه اقوام و مذاهب و طبقات در اداره امور کشور اهتمام ورزد.

شایان توجه آنکه نه تنها نگاه صرفاً امنیتی قادر به فهم شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و پاسخگویی به مطالبات معطل‌مانده و نیازهای نوظهور نیست بلکه رویکرد اقتصادمحور نیز کمکی به پشت سر گذاشتن موفقیت‌آمیز کشور از بحران‌ها نمی‌کند.

همان‌گونه که تاکنون نیز نکرده است. حوادث اخیر بلوچستان و مناسبات و تعامل پرهزینه بخش‌هایی از نظام و مردم، نشانه آشکار فقدان سرمایه اجتماعی به میزان مطلوب در منطقه است.

در حالی که انتظار دولتمردان از اجرای طرح‌های توسعه استان در ۴۳ سال گذشته، بالا رفتن سطح زندگی و رفاه ساکنان استان و در نتیجه تأمین رضایتمندی آن‌ها بوده است، تا حس همکاری، اعتماد و اطمینان را در میان مردم استان تقویت کند، اما هم حوادث اخیر و همچنین آمارهای رسمی چنین امری را بازتاب نمی‌دهند.

در حالی که یکی از ابعاد مهم توسعه توجه به

یک‌سویه از حادثه که موجب انحراف افکار عمومی از عمق فاجعه می‌شود هرگز کمکی به توجیه کشتار نمازگزاران بی‌گناه مسجد مکی و التیام غم داغ‌دیدگان نمی‌کند.

تقلیل‌گرایی در روایت حوادث با خطر نادیده‌انگاری زوایا و اجزای مهمی از وقایع و به عبارتی گریز از واقعیت همراه است که می‌تواند به عجز از درک پیچیدگی‌های آن‌ها منجر شود و امکان حل مشکلات و مدیریت بحران را از بین ببرد. به این گزارش هم توجه کنید: «درگیری بین تروریست‌ها و نیروهای انتظامی و امنیتی در نزدیکی مسجد مکی به وجود آمد، سردار سید حمیدرضا هاشمی، معاون اطلاعات سپاه سلمان سیستان و بلوچستان، در مقابله با این تروریست‌ها مجروح شد و به شهادت رسید. سردار هاشمی مورد هدف تیر تک‌تیرانداز قرار گرفت». اتفاق غم‌انگیز دیگر ۸ مهر زاهدان، شهادت سردار هاشمی و پنج شش تن دیگر از نیروهای انتظامی و امنیتی بود. چنین اتفاقاتی را باید به شدت محکوم کرد و اجازه نداد که باری دیگر به وقوع بپیوندد، اما این مهم با روایت یک‌سویه از حادثه و عدم ابراز همدلی نسبت به شهادت ده‌ها نمازگزار بی‌گناه، امکان‌پذیر نیست. بلکه برعکس خطر افزایش نفرت و خشم و دوقطبی شدن جامعه را افزایش می‌دهد و می‌تواند منجر به خشونت‌ورزی دوجانبه شود. همان‌گونه که در ادامه متأسفانه جانباختن تعدادی از هم‌وطنان در خاش نیز تکرار شده و از آن‌سو اقدامات جنایت‌کارانه‌ای که منجر به شهادت یک امام جماعت و چند نیروی انتظامی شده است، اتفاق افتاده است.

یکی از موارد افراط‌گونه تقلیل‌گرایی، فروکاستن مطالبات قانونی مردم به اهداف و تمایلات گروه‌های مسلح تروریست و تجزیه‌طلبی است که دارای کمترین پایگاه مردمی در میان شهروندان بلوچ هستند. چنان‌که بارها و از جمله هفته‌های اخیر آن‌ها در فضای مجازی از مردم خواسته‌اند که با اسلحه به خیابان بیایند و به بهانه گرفتن انتقام خون شهدای ۸ مهر به هیچ‌کس هم رحم نکنند،



روی توسعه مکران انگشت گذاشته و در بند ۲۱ این برنامه بر توسعه محور چابهار-خرمشهر با تأکید بر توسعه سواحل مکران اشاره کردند. این موضوع در نهایت منجر به سند توسعه سواحل مکران شد که بدین ترتیب چابهار را در کنار سند توسعه محور شرق به نقطه تلاقی این دو سند متصل کرد.

پرواضح است که خواست و هم و غم مقامات و دولتمردان در همه سال‌های گذشته مبتنی بر توسعه استان و زدودن گرد فقر و محرومیت از چهره آن بوده و سرمایه‌های زیادی نیز به این امر اختصاص یافته است، اما با وجود این و علی‌رغم همه ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خدادادی استان، به شکل معماگونه‌ای آمارها به ما نشان می‌دهند که نتیجه تلاش‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها آن‌چنان موفقیت‌آمیز نبوده است. پایش فقر چندبعدی در ایران از شرایط نامساعد استان سیستان و بلوچستان در اغلب شاخص‌ها حکایت دارد.

بررسی وضعیت ۳۱ استان ایران بر اساس پنج شاخص عمده مسکن، آب و انرژی، آموزش، بهداشت و خدمات مالی، حاکی است: با وجود ناهمگونی پراکندگی محرومیت‌ها در این شاخص‌ها، استان سیستان و بلوچستان در مجموع نسبت به میانگین کشور وضع نامساعدتری را تجربه می‌کند؛ به گونه‌ای که از نظر نرخ بدمسکنی بعد از استان هرمزگان، بدترین شرایط را دارد.

بررسی استان‌های کشور در ۱۳ شاخص عمده بهداشت و سلامت حاکی از این است که استان سیستان و بلوچستان در ۱۰ شاخص وضعیت بدتری از میانگین کشوری دارد و در رتبه اول محرومیت خدمات بهداشتی و درمانی قرار می‌گیرد.

این استان از نظر شاخص فقر انرژی و آب نیز با

وجود شرایط مساعد ایران در جهان و پرداخت یارانه‌های سراسری، وضعیت نامساعدتری نسبت به میانگین کشور دارد و بعد از استان کرمان، محروم‌ترین استان ایران محسوب می‌شود.

انعکاس چهره کریه و زشت فقر و محرومیت در آینه طرح‌های متعدد توسعه، هر ناظری را با واقعیتی اسرارآمیز و گیج‌کننده روبه‌رو می‌سازد. به‌خصوص که در مقطعی گفته شده است که در بین استان‌های کشور بیشترین بودجه عمرانی به این استان اختصاص داشته و یا سراسر استان به کارگاه عمرانی بزرگی تبدیل شده است! برای رهایی از ابهام و سردرگمی نمی‌توان این اظهارات را تماماً عاری از حقیقت قلمداد کرد. برای فائق

آمدن بر پیچیدگی این مسئله ضروری است که در ابتدا پذیرفته شود که مدیریت توسعه استان مبتنی بر دیدگاه توسعه همه‌جانبه و متوازن نبوده است. به این لحاظ از توسعه سیاسی تغافل صورت گرفته است. با اینکه در کنار اهمیت دادن به سرمایه‌های اقتصادی و فیزیکی، نسبت به تقویت سرمایه انسانی نیز اهتمام ورزیده شده است که نشانه آن گسترش آموزش عالی در استان است، اما به‌اشتباه تصور شده است که رسالت حکمرانی به نحو احسن انجام شده و دیگر نیازی به توسعه سیاسی نیست. می‌توان در شهرهای مختلف بلوچستان با جوانان مسافرکشی هم‌صحبت شد که از یک شعبه دانشگاه آزاد در مقطع کارشناسی و حتی ارشد فارغ‌التحصیل شده و همسر او نیز دارای مدرکی مشابه است. بدیهی است که جوانان تحصیل‌کرده بلوچ مانند دیگر جوانان کشور توقع و انتظار داشته باشند که در اداره جامعه به بازی گرفته شوند تا از مسیر مشارکت سیاسی بتوانند به خواسته‌ها و ترجیحاتشان جامه تحقق ببوشانند. یک دستاورد مهم توسعه سیاسی، تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است.

اگر اراده و ظرفیت یک نظام چنان باشد که دست‌یابی به مقامات سیاسی با توجه به دستاوردها، لیاقت‌ها و صلاحیت‌ها انجام شود، احساس رضایتمندی حاصل از آن به افزایش حس اعتماد متقابل شهروندان به نظام منتهی می‌شود و سرمایه اجتماعی کافی که برای توسعه نیاز است تولید می‌گردد.

شاید راز توسعه‌نیافتگی در بلوچستان در این نکته نهفته باشد که بدون سرمایه اجتماعی، استفاده از دیگر سرمایه‌ها به‌طور بهینه انجام نخواهد شد و در جامعه‌ای که فاقد سرمایه اجتماعی کافی است سایر سرمایه‌ها ابتر می‌مانند و تلف می‌شوند.

گفته شده است «موضوع سرمایه اجتماعی به‌عنوان یک اصل اساسی برای نیل به توسعه پایدار محسوب شده و حکومت‌ها و دولتمردانی موفق قلمداد می‌شوند که بتوانند با اتخاذ سیاست‌های لازم و ارائه راهکارهای مناسب در ارتباط با جامعه به تولید و توسعه سرمایه اجتماعی بیشتر نائل شوند».

بنا بر یک پژوهش بین ۳۱ استان کشور بر اساس چهار شاخص سرمایه اجتماعی (مشارکت، اعتماد، صداقت و عدم انحرافات اجتماعی)، در شاخص مشارکت، تهران رتبه اول و سیستان و بلوچستان رتبه آخر و در کل نیز استان تهران در شاخص کل سرمایه اجتماعی رتبه اول و استان سیستان و بلوچستان رتبه آخر را به دست آورد.

به نظر می‌رسد مشارکت ناکافی و ناچیز مردم در طرح‌های توسعه بیش از آنکه ناشی از فقدان سرمایه اقتصادی باشد بازتاب عدم رضایت از برآورده شدن پاره‌ای مطالبات سیاسی آن‌ها باشد. این نارضایتی‌ها امر بعید و مذمومی نیست و در سراسر جهان دولت‌ها با چالش‌های این چنینی روبرو بوده و هستند.

اما یک نظام سیاسی آن است که بتواند از چنین چالش‌هایی به‌صورت موفقیت‌آمیز عبور کند.

یکی از ابزارهای مهم دولت‌ها، الیت‌ها یا شخصیت تأثیرگذار مورد اعتماد مردم و همچنین شبکه‌های اجتماعی‌ای هستند که می‌توانند به تقویت حس همکاری و اطمینان در جامعه کمک می‌کنند.

در حوادث اخیر بلوچستان به‌جای آنکه از ظرفیت‌های این چنینی استفاده بهینه شود پاره‌ای هجمه‌های سازمان‌یافته برای تضعیف حلقه‌های واسطی صورت گرفت که پر کردن نبود یا جبران مختل شدن ایفای نقش آن‌ها در سپهر سیاسی و اجتماعی استان به‌سادگی ممکن نیست. شاید مقطع فعلی موقعیت مناسبی باشد که نظام به افزایش ظرفیت و کارایی خود برای حل و فصل تضادها اقدام کند و با آغوشی گشاده از منتقدان خیرخواه استقبال کند و با تحمل انتقادها به بازنگری سیاست‌ها و روش‌های گذشته بپردازد که به نتیجه مطلوب و دلخواه منجر نشده است.

برخلاف آنچه در نگاه اول ممکن است به نظر برسد، مسئله بلوچستان اصلاً منطقه‌ای و محلی نیست. مسئله دیروز و امروز بلوچستان عدم اهتمام کافی به توسعه سیاسی در برنامه‌های توسعه کشور است. امید است که موقعیتی که اینک کشور با بروز اعتراض‌های جوانان اصناف و اقشار مختلف در آن قرار گرفته است، متولیان امر را به این حقیقت آشنا کرده باشد که توسعه اقتصادی منجر به توسعه سیاسی و آموختن هنر حل و فصل دموکراتیک منازعات و چالش‌ها نمی‌شود. از همه بدتر عادت کردن صاحبان قدرت به نگاه و رفتار امنیتی در روبه‌رو شدن با مسائل و مشکلاتی است که جوامع مختلفی با آن‌ها روبه‌رو شده و توانسته‌اند با موفقیت از آن‌ها عبور کنند.

در شرایط فعلی جلوگیری از دوقطبی شدن جامعه و فرورفتن در ورطه خشونت کور یک رسالت همگانی است. اگرچه وقایعی مانند شهادت نمازگزاران بی‌گناه مسجد مکی دردناک و بسیار غم‌انگیز است اما دامن زدن به نفرت از عوامل آن و دنبال کردن فکر انتقام‌گیری، چاره کار نیست، بلکه بیراهه‌ای است که جز افزایش هزینه‌های انسانی و معنوی و تأخیر در توسعه استان نتیجه دیگری بر آن مترتب نیست.

مطالبه‌گری حقیقی تنها با استفاده از مسیرهای قانونی پذیرفتنی است. هرچند این مسیر سخت و ناهموار به نظر برسد. ■

**شاید راز توسعه‌نیافتگی در بلوچستان در این نکته نهفته باشد که بدون سرمایه اجتماعی، استفاده از دیگر سرمایه‌ها به‌طور بهینه انجام نخواهد شد و در جامعه‌ای که فاقد سرمایه اجتماعی کافی است سایر سرمایه‌ها ابتر می‌مانند و تلف می‌شوند**

# آن پنج نفر چه گفتند

## گفت‌وگوی دونسل

گفتم: بله، این مسئله ممکن است وجود داشته باشد. ولی امروز مسئله من واقعاً دفاع از گذشته خودم نیست. مسئله من اتفاقاً این است که شما اشتباهات ما را تکرار نکنید. هزینه کمتری بدهید و نتیجه بهتری به دست آورید. برای همین از شما خواستم گفت‌وگو کنیم.

حسین: مگر شما اشتباه هم کرده‌اید؟! نسل شما همیشه درست عمل کرده و دشمنان و مخالفان شما همیشه بر خطا و انحراف بوده‌اند. من تا حالا نشنیده‌ام کسی از شماها بگوید ما اشتباه کردیم انقلاب کردیم. همه به نحوی توجیه می‌کنند.

گفتم: همان‌طور که گفتم دغدغه امروز من این است که شما اشتباهات ما را تکرار نکنید. حالا برای اینکه نگویید کلی حرف می‌زنی به یکی از اشتباهاتمان اشاره می‌کنم. ما در نگاه به حاکمیت قبل از انقلاب آن را یک کل یکپارچه و واحد می‌دیدیم. همان‌طور که در مقابل وقتی از مردم هم سخن می‌گفتیم به تفاوت‌ها و گرایش‌ها و انگیزه‌های بسیار متنوع آن‌ها کمتر توجه می‌کردیم و یا آن را به حساب نمی‌آوردیم. درحالی که هرکس در حاکمیت بود یا در ارتباط با آن بود، ضد مردم و خائن نبود. در خود حاکمیت کارشناسان و افراد تحصیلکرده‌ای بودند که نه کسی را کشته بودند، نه مالی خورده بودند و نه خیانتی کرده بودند. صنعتگران و مبتکرینی بودند که سرمایه و توانشان را به کار گرفته و سازه‌ای ایجاد کرده بودند. نویسندگان، هنرمندان و فرهیختگانی بودند که می‌توانستند برای جامعه مفید باشند. ما همه را به‌عنوان طاغوتی طرد کردیم. حتی حالا مشخص شده است که بین شاه و همسرش خانم دیبا چقدر فاصله و اختلاف بوده است. این نگاه باعث شد که پس از پیروزی، صاحبان بسیاری از صنایع، مزارع، هنرها، اساتید دانشگاه و هنرمندان طرد شوند و کشور را رها کنند. به نظرم شما هم اکنون همان اشتباه ما را دارید مرتکب می‌شوید. حاکمیت را یک کل یکپارچه و یکدست می‌بینید.

حسین: این‌ها همه دستشان در یک کاسه است. اصلاً خودشان دنبال یکپارچه کردن حکومت بودند. هیچ کدام هم به فکر مردم نیستند.

گفتم: ما هم در سال‌های قبل از انقلاب با همین منطق نگاه می‌کردیم. آن زمان هم خود حکومت سعی می‌کرد چنین نشان بدهد که همه گوش به فرمان اعلیحضرت‌اند و هیچ ندای متفاوتی وجود ندارد. من عرضم این است که از تجربه ما شما بیاموزید و اشتباه ما را تکرار نکنید.

امیر: ولی الآن شما نگاه کنید رؤسای سه قوه و مسئولان تمام نهادها و دانشگاه‌ها و مراکز مهم فرهنگی، شوراها و شهرداری‌ها از یک جناح‌اند. این‌ها حتی اصلاح‌طلبانی را که کلیت حکومت را قبول دارند بر نمی‌تابند، تا چه رسد به کسی که منتقد حکومت باشد. شما چه تفاوتی و چه تنوعی در حاکمیت می‌بینید؟

گفتم: من از یک زاویه چند جریان کلی داخل حاکمیت می‌بینم. یکی همین که شما می‌گویید عناصری هستند که تنها به فکر پر کردن جیب خود و سوءاستفاده از موقعیت خود هستند. اعتقادی هم به شعارها و آرمان‌ها و حتی قانون اساسی نظام ندارند. اما یک جریان هم وجود دارد که به مبانی این نظام اعتقاد دارند. بر این باورند که تنها اعتقاد درست و حق همان است که آن‌ها دارند. این افراد حاضرند برای عقیده‌شان فداکاری کنند و از مال و جانانشان هم بگذرند. تفاوت این دو را باید در نظر گرفت. اتفاقاً این‌ها ممکن است شدت عمل و خشونت بیشتری هم نشان بدهند، ولی نسبت به آن دسته

امیر ۲۴ سال دارد، کارشناس ادبیات و فعلاً بیکار است. کم‌حرف است ولی وقتی سخن می‌گوید معلوم است دلی پرورد دارد. به او گفتم: به نظرم شما خیلی شتابزده هستید، فکر نمی‌کنید جامعه ما به گفت‌وگو بیشتر نیاز دارد تا جنگ و ستیز؟

گفت: ما شتابزده نیستیم، شما خیلی دیر به میدان آمده‌اید. این گفت‌وگویی که می‌گویید لازم است که من هم قبول دارم، خیلی سال‌های قبل باید شروع می‌کردید نه حالا که مردم وسط میدان هستند شما آن‌ها را دعوت به گفت‌وگو کنید. امروز هم سخن شما شنیده نمی‌شود مگر اینکه خودتان هم بیایید در کنار ما قرار بگیرید. آنگاه شاید حرفتان شنیده شود.

گفتم: ولی ما در کنار شما هستیم، اگر در مقابل شما بودیم که به گفت‌وگو نمی‌نشستیم.

گفت: نه، این در کنار بودن نیست. ما امروز در خیابان هستیم. شما هم باید به آنجا بیایید. بیایید ببینید با ما چه می‌کنند. بیایید خشونت را ببینید که چگونه موتوریزه و مجهز و منظم با فرزندان بی‌نظم و پراکنده شما رفتار می‌کند. بعد از مهسا، ما چه گفت‌وگویی می‌توانیم داشته باشیم جز اینکه فریاد بزنیم؟ حسین جوان دیگری که از دوستان اوست، با احساسات پرشوری گفت: ببینید ما الآن به شما می‌گوییم صفتان را مشخص کنید و گرنه فردای روزگار که کار از کار گذشت، شماها به‌عنوان مدافعان وضع موجود محاکمه خواهید شد.

محسن دوست و هم‌سن من برآشفته شد و با کمی تندی خطاب به او گفت: گفتمان شما چه فرقی با مخالفان شما دارد؟ آن‌ها هم مخالف خود را بر نمی‌تابند. شما هم از حالا شاخ و نشان می‌کشید و به‌زور می‌خواهید نظر خودتان را تحمیل کنید.

امیر: نه، ما با هرگونه خشونت مخالفیم. اصلاً حرف ما این است که چرا به‌جای شنیدن اعتراض ما به جنگ ما می‌آیند.

گفتم: من احساسات پاک شما را درک می‌کنم. ولی آیا فکر نمی‌کنید راه‌های دیگری هم برای رسیدن به مطالبات وجود دارد که هزینه‌های کمتری به بار آورد و به نتیجه مطلوب‌تری بینجامد؟

حسین: چه راهی؟ مگر راهی باقی گذاشته‌اند؟ مگر گوش شنوایی وجود دارد؟ امیر: من حرفم را پوست کنده و رک می‌گویم. تمام نصیحت‌ها و توصیه‌های شما در جهت حفظ وضع موجود است. شاید این وضعیت برای شما منافی و فوایدی دارد، اما برای ما هیچ مزیتی ندارد و انگیزه و جاذبه‌ای در ما ایجاد نمی‌کند که برای حفظش آینده‌مان را فدا کنیم. وضع موجود چه جاذبه‌ای دارد؟ بیکاری، فقر، کودکانی که برای گذران زندگی سر در میان سطل‌های زباله دارند، مادرانی که از میان صنایع میوه‌فروشی چیز به درد خوری برای فرزندان‌شان جست‌وجو می‌کنند، جامعه‌ای که حتی در انتخاب لباس خود حق انتخاب و آزادی ندارد تا چه رسد به انتخاب نمایندگان مجلسش و...

گفتم: ولی ما که جزو عوامل حکومت نیستیم که منافی داشته باشیم. ما هم فشارها را تحمل می‌کنیم. ما هم از وضع موجود راضی نیستیم و دنبال راه حل هستیم.

امیر: بله، منظور من هم منافع مادی و مالی فقط نیست. شما به هر حال نسلی هستید که انقلاب کردید و نسبت به آن تعلق خاطر دارید. نمی‌توانید قبول کنید که انقلاب شما شکست خورده و نتیجه مطلوبی به بار نیاورده است. این هم نوعی تعلق ذهنی و روانی است.



اینکه بعد از کلی هزینه دادن تازه بگوییم چی فکر می کردیم چی شد. به خاطر همین آقا رضا دوستم اصرار می کند گفت وگو کنیم و تجربیاتمان را با هم در میان بگذاریم. چندتایی با هم گفتند ما با گفت وگو مخالف نیستیم، ما با اجبار و تحمیل و تحقیر مخالفیم. امیر: ما گفت وگویی را که یک طرف از موضع بالا و آقابالاسر بیاید و بخواهد حرفش را حقه کند، نمی پذیریم. ولی با گفت وگویی برابر مشکلی نداریم. ما در بین خودمان هم همه هم نظر و هم رأی نیستیم. با هم حرف می زنیم، اصلاً ویژگی نسل ما این است که هرکدام مان یک خواسته داریم و ده نفرمان شاید ده نظر داشته باشند، ولی برای رسیدن به خواسته هایمان، موانع مشترکی را سر راه می بینیم. شاید همین از نظر شما نقطه ضعف باشد که می گویند شما تشکل و سازمان دهی ندارید، رهبر ندارید، گفتمان واحد ندارید و... ولی از یک نظر این حسن و هنر ما هم هست که آقابالاسر نمی خواهیم. ما نه پهلوی را قبول داریم نه رجوی و امثال او را که بعد بیایند یک دیکتاتوری جدیدی بر ما تحمیل کنند. ما جامعه ای را قبول داریم که حرف همه شنیده شود و مردم خودشان برای سرنوشت خودشان تصمیم بگیرند.

گفتم: ما هم با این موافقیم. ولی آیا می دانید این حرف آخری که زدی، یکی از اصول همین قانون اساسی است که داریم؟ اصل ۵۶ قانون اساسی همین جمله آخر امیر را می گوید و تازه می گوید این حق تعیین سرنوشت را خدا به انسان داده و هیچ کس نمی تواند از او سلب کند. امیر: این هم از آن شعارهای خوبی است که هیچ وقت امکان عمل کردن به آن را نمی دهند. گفتم: باشد، در این مورد هم صحبت می کنیم. اگر موافق باشید این گفت وگو ادامه پیدا کند. اما به نظرم خیابان با این وضعیت جای مناسبی برای این گفت وگو نیست. دفعه دیگر در محلی مناسب این گفت وگو را ادامه می دهیم...

■ (۸ آبان ۱۴۰۱)

ما را آزار می دهد، این تکبر و ادعاهایی است که حاضر نیستید یک اشتباه و خطای خود را بپذیرید. کسی به یاد دارد که در این چند دهه گذشته یک مسئولی بیاید اعتراف کند که اشتباه کرده است؟ مسئول این محیط زیستی که برای نسل من به جا گذاشته اید کیست؟ زهرا: این آخری را خیلی خوب گفتی. در همین ماجرای مهسا و بعد از آن هیچ کس از طرف مسئولان خطا کار نیست. این هم سابقه دارد. پدرم می گفت بعد از اینکه عده ای به کوی دانشگاه حمله کردند و آن فجاج را به بار آوردند، با فشار دولت خاتمی سرانجام دادگاهی تشکیل دادند و آخرش یک فرد نیروی انتظامی به جرم برداشتن یک ریش تراش محکوم شد. معلوم نشد دانشجویی که از بالای ساختمان به پایین پرت شده بود، مسئولش کیست. آن افرادی که به اتاق های دانشجویان حمله کرده بودند کی بودند. وقتی صداقت نباشد، اعتماد از بین برود، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود. علتش این است که نسل شما فکر می کند نظر کرده خداست و هر کاری بکنند، آب از آب تکان نمی خورد. درحالی که تاریخ نشان داده است که همه قدرت ها همین طور فکر می کردند و امروز هیچ اثری از آن ها نمانده است.

محسن دوستم وارد صحبت شد: ببینید بچه ها من حرف شما را رد نمی کنم. ما هم خودمان به خیلی از رویه های نادرست انتقاد داریم و برای طرح انتقادمان هزینه هم داده ایم. این طور هم نیست که امیر می گوید شما زندگی تان تأمین است و فقط افزایش حقوق می خواهید، ما اگر دغدغه نداشتیم نمی آمدیم با شما صحبت کنیم. ضمن اینکه شما فرزندان ما هستید، ما نگران آینده شما هم هستیم. نگرانی های شما را هم درک می کنیم. اما ببینید شما اولین کسانی نیستید که اعتراض می کنید، هم در کشور ما و هم سایر ملل این اعتراض ها وجود داشته و خواهد داشت. اما مهم این است که ما از تجربیات دیگران بیاموزیم که چگونه خواسته هایمان را دنبال کنیم که به وضعیت مطلوب تری برسیم. نه

اول از صداقت بیشتری برخوردارند. در عین حال شواهد نشان می دهد در این سیستم نفوذی ها یا وابستگان به جریان های مختلف هم هستند. از عوامل اسرائیلی و انگلیسی و روسی تا گروه های برانداز در طی سال های گذشته تلاش کردند در مراکز حساس نظام رخنه کنند. از نفوذی های گروه رجوی که در دهه ۶۰ حتی تا شورای امنیت و مرکز دادستانی نفوذ کردند تا حزب توده که تا فرماندهی نیروی دریایی در زمان جنگ را در اختیار گرفته بودند و تا امروز که اسرائیل توسط عوامل نفوذی اش در داخل کشور عملیات نظامی می کند و اسناد محرمانه را به آن شکل عجیب سرقت می کند و هیچ ردی هم از آن ها پیدا نمی شود. بنا بر شواهد این نفوذها موردی نیست، چه بسا شبکه ای باشد که برای اهداف آن ها کار می کند. شما با چنین وضعیت پیچیده ای روبه رو هستید؛ بنابراین باید آگاهی ما هم به همان اندازه عمیق و به روز باشد.

زهرا خانم دختر جوانی که تاکنون ساکت بود و گوش می داد به صحنه آمد و گفت: باز هم شما شروع کردید نسخه پیچی برای ما. مشکل من همین رفتار شماست. طوری رفتار می کنید که انگار شما دکترید و ما بیماران روانی یا جسمی که تنها راه شفا یافتن ما این است که به نسخه هایی که شما می پیچید عمل کنیم. از دید شما، ما همیشه در معرض خلاف و انحراف هستیم ولی شما هیچ گاه اشتباه نمی کنید. من از وقتی چشم باز کردم با این نسخه پیچی ها روبه رویم: این طور حرف نزن، این طور لباس نپوش، این طور نگاه نکن، نماز بخوان، چادر بپوش، جوراب این رنگی نپوش، لباس گشاد بپوش، ماهواره نگاه نکن، .... همیشه ما را تحقیر کردید، شما دانای کل بودید و ما نفهم و نادان. ما از این همه تحقیر و تحمیل و اجبار جانمان به لب آمده.

امیر هم جانی تازه گرفت و شروع کرد: ببینید آقای محترم، شما در بخش آخر زندگیتان هستید، باز نشسته شده اید و با حقوق باننشستگی و خانه و ماشینی که دارید، می خواهید زندگی آرامی داشته باشید و آب از آب هم تکان نخورد. فوق انتظاران هم این است که حقوق باننشستگان را افزایش دهند. اما من جوان که هنوز می خواهم زندگی ام را شروع کنم به چه چیزی دل خوش کنم؟ به اینکه به زودی اقتصادی شکوفا خواهیم داشت که برای من و امثال من شغل مناسب و درآمد مکفی فراهم خواهد شد؟ حتی اگر شغل هم داشته باشیم، با این تورم و گرانی زمین و خانه، تا صد سال دیگر مگر می توانم صاحب خانه شوم؟ حتی اگر از این نیازهای اولیه هم بگذریم، شما وضعیتی درست کرده اید که ما در همین تهران پایتخت نمی توانیم نفس بکشیم. هوا نداریم، یا گرد و خاک است یا دود. بگذریم از هم وطنان جنوب که چه وضعیتی دارند. از وضعیت آب و خشکسالی هم نمی گویم. همه این ها به کنار، آنچه بیش از همه

# اگر جای محمدرضا شاه بودم



مهدی غنی

احتمالاً می‌دانید مدتی است مرضی به جان من افتاده که خودم را جای این و آن می‌گذارم و آنچه از آن‌ها انتظار می‌رود به آن عمل کنند، بیان می‌کنم. انتظارات حداقلی که اگر عملی شود، وضعیت بهتری خواهیم داشت. تاکنون سعی کردم خودم را جای بعضی شخصیت‌های اثرگذار در کشور بگذارم مثل آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله جنتی، مراجع تقلید، ریاست قوه قضائیه، رئیس‌جمهور، آقای خاتمی، مهندس موسوی، خانم فرح دیبا و آقای رضا پهلوی و حامیان شاهزاده. این افراد در عین حال که کاملاً متفاوت از یکدیگرند، اما یک ویژگی مشترک دارند که همه زنده و حاضرند. می‌توانند نسبت به انتظارات بیان شده، واکنش مثبت یا منفی نشان دهند. درحالی که شخصی که فوت کرده دیگر قادر به چنین واکنشی نیست، اما در نوشته پیش‌رو، برخلاف رویه به کسی می‌پردازیم که سال‌ها پیش درگذشته است. محمدرضا پهلوی در ۴ آبان ۱۲۹۸ در محله سنگلج تهران در منزلی اجاره‌ای به دنیا آمد و یک سال و چهار ماهش بود که پدرش کودتا کرد و چهار سال بعد هم به سلطنت رسید. ۲۲ ساله بود که به‌جای پدرش که از ایران تبعید شد، بر تخت شاهی نشست و ۳۷ سال ارکان قدرت در دست او بود تا پس از مبارزات طولانی مخالفان، در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ از کشور خارج شد و یک ماه بعد انقلاب مردم به پیروزی رسید. محمدرضا شاه ۴۲ سال پیش در پنجم مرداد ۱۳۵۹ پس از مدتی درگیری با سرطان در قاهره درگذشت؛ بنابراین طرح انتظار از او ظاهراً بی‌مورد است و هر انتظاری هم از او داشته باشیم، اکنون دیگر کاری از او برنمی‌آید. ما هم اطلاعی نداریم که آدم‌ها پس از مرگ چه وضعیتی و چه امکاناتی دارند تا مطابق آن، انتظاراتمان را بیان کنیم، اما اگر بپذیریم که روح انسان نمی‌میرد و می‌تواند گذشته‌اش را مرور کند، ماجرا متفاوت می‌شود. بگذریم که دست‌اندرکاران احضار ارواح مدعی‌اند که با آن‌ها ارتباط گرفته و وارد گفت‌وگو می‌شوند. با همه این اوصاف خودم را جای روح ایشان می‌گذارم، ببینیم چه از آب درمی‌آید:

\*\*\*

اگر جای محمدرضا شاه بودم، یک شب به خواب یکی از فقهای که خواب عمیق و سنگین تری از بقیه دارد و می‌تواند خواب طولانی تری ببیند می‌آمدم و جمع‌بندی‌ها و درس‌هایی را که از ۵۷ سال حکومت خودم و پدرم به دست آورده‌ام برای ایشان می‌گفتم. به این وسیله باعث می‌شدم وطنم از تکرار اشتباهات من مصون مانده و راه پیشرفت و خوشبختی را در پیش گیرد. به این ترتیب من هم عذاب وجدان کمتری داشتم و کمی از بار گناهانم کم می‌شد.

## نفی گذشته

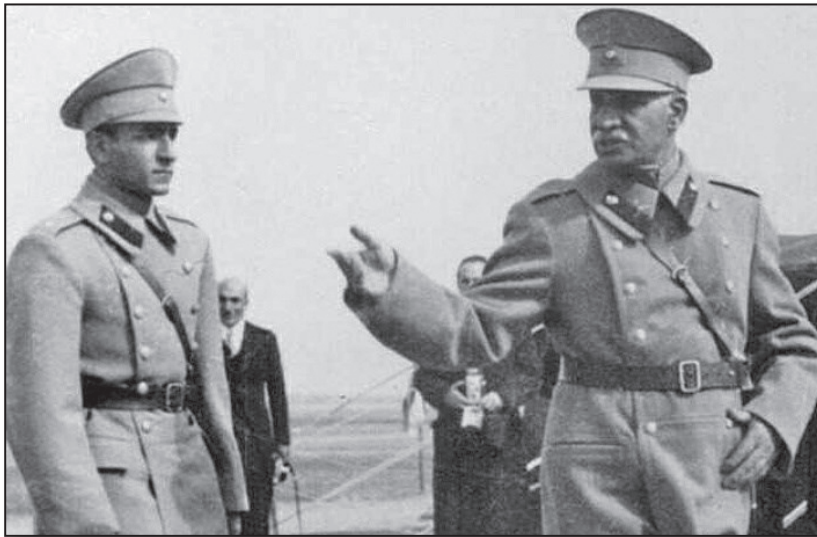
در خواب به آن خفته می‌گفتم در ۳۷ سال حکومت من نکات عبرت‌آموز مهمی بود که متأسفانه نه خودم و نه مخالفانم و نه حتی دوستداران و نزدیکانم به آن‌ها توجه نکردند. این یکی از معایب ماست که گذشته خود را یک‌سره نفی و طرد می‌کنیم، بی‌آنکه آن را درست بشناسیم و خوبی‌هایش را حفظ و تقویت کنیم و بدی‌ها و زشتی‌هایش را هم پاک‌سازی کنیم. این رویه را که روش علمی و عقلانی است نیاموخته‌ایم و همواره احساسی و

رؤیایی و یا از روی کینه و خشم، با مسائل برخورد می‌کنیم. این رویه باعث شده که گذشته را به شکلی دیگر تکرار می‌کنیم. پدرم با قاجاریه همین رویه را پی گرفت و چشم دیدن هرچه به آن‌ها مربوط می‌شد نداشت. او وقتی قدرت گرفت، سعی کرد بیشتر ساختمان‌ها و باغ‌های دوره قاجار را خراب کند. مادرم می‌گوید من به او گفتم حیفاً است این کاخ‌ها و عمارت‌های زیبا را خراب می‌کنی! او در جواب گفت باید هرچه که مردم را به یاد قاجار می‌اندازد از بین ببریم<sup>۱</sup>، او نسبت به رجال دوره قاجار هم همیشه بدبین بود و نمی‌خواست به آن‌ها میدان بدهد. من هم راستش با مصدق همین کار را کردم. در طول سلطنتم اجازه ندادم یک عکس یا یاد مثبتی از او در مطبوعات و کتاب‌ها بیاید. مردم هم با من همین برخورد را کردند. طوری شد که هرچه من می‌گفتم یا انجام می‌دادم یک‌سره دروغ و سیاه و پلید تلقی می‌شد. این رویه به عادت ما ایرانی‌ها تبدیل شده است که وقتی با کسی خوییم عیب و نقص‌هایش را نمی‌بینیم. وقتی هم با کسی درمی‌افتیم دیگر هیچ نقطه مثبتی برایش قائل نیستیم. همین الان هم اگر شما حرف‌های من و این رؤیای عجیب را برای کسی بازگو کنید، مخالفان، شما را به ارتباط با طاغوت متهم می‌کنند و هیاهویی به پا می‌شود. به اصل حرف من هم توجه نمی‌کنند. شاید چاره‌اش این باشد که من به خواب چند تن از روشنفکران و مخالفان شما هم بیایم تا حرف‌های من شنیده شود، اما من برای آرامش روحی خودم این مطالب را می‌گویم و امیدوارم تجربیاتم برای ملت من سودی داشته باشد و ثوابش به من برسد.

## چه فرمان‌یزدان چه شاه

راستش من هم مثل خیلی از قدرتمندان وقتی در رأس حکومت بودم نمی‌فهمیدم دارم چه کار می‌کنم و فکر می‌کردم بهترین کارها را انجام می‌دهم. تصور می‌کردم چون شاه هستم، پس از همه بهتر می‌فهمم. به نصایح دیگران هم گوش نمی‌دادم، حتی نظریات و انتقادات شهبانو فرح را هم نمی‌پذیرفتم و آن‌ها را ناشی از القای اطرافیان او می‌دانستم. ولی حالا که از آن دوران فاصله گرفته‌ام و از بیرون این دنیا به گذشته نگاه می‌کنم، حقایقی را فهمیدم که آن‌وقت باید می‌فهمیدم. به ندانم‌کاری‌های خودم افسوس می‌خورم که چه فرصت‌هایی را از دست دادم.

یکی از اشتباهات من و پدرم این بود که فکر می‌کردیم همه چیز باید تحت کنترل و نظارت ما باشد. می‌گفتم سلطنت، دوهزاروپانصد سال سابقه دارد و می‌خواستیم به همان سبک دو هزار سال پیش حکومت کنیم که می‌گفتند چه فرمان‌یزدان چه شاه. شاه - هرکس بود - مظهر عظمت و جلال و کمال شمرده می‌شد که در واژه‌های ترکیبی شاهرو، شاهکار، شاهیت، شاهراه و... به همین معنا به کار می‌بردند. در ادبیات مذهبی شاه را سایه خدا روی زمین می‌دانستند. درحالی که توجه نمی‌کردیم آن سال‌های دور که ارتباطات ضعیف بود، سوادآموزی وجود نداشت و اطلاعات و دانش مردم بسیار محدود بود، با حالا که میلیون‌ها نفر تحصیلکرده دانشگاهی داریم و مردم از همه چیز مطلع می‌شوند فرق دارد. حالا دیگر نمی‌شود یک نفر سرنوشت ملتی را تعیین کند و برای آن‌ها هیچ سهم و نقش و حق مشارکتی قائل نباشد. ما این را نمی‌فهمیدیم. مثلاً پدرم که در رأس حکومت بود، می‌خواست ایران مثل کشورهای فرنگی شود، درحالی که در اقتصاد ایران فئودالیسم و کشاورزی سنتی مسلط بود، مردم به شدت سنتی و مقلد روحانیت بودند، او می‌خواست لباس و پوشش مردان و زنان را به اجبار تغییر دهد.



ما فراموش کردیم که انقلاب مشروطه را مردم به پا کردند تا بتوانند در قدرت سهیم شوند و حداقل در قانونگذاری نقشی داشته باشند. نماینده انتخاب کنند که قانون را مطابق خواست مردم تدوین کند و شاه هم تابع این قانون باشد. نه اینکه صدراعظم قیمت قند و شکر را معلوم کند و اگر تاجری اعتراض کرد او را شلاق بزند. قانون حاکم باشد نه سلیقه و مصلحت مقامات، ولی پدرم که تربیت نظامی داشت به همان سبک نظامی کشور را اداره کرد. همان طور که در کتاب مأموریت برای وطن نوشته‌ام، پدرم اعتقادی به پارلمان آزاد و مشارکت مردم نداشت.<sup>۲</sup> نمایندگان مجلس را خودش انتخاب می‌کرد و مأمورین حکومت در ایالات را موظف می‌کرد با برگزاری ظاهری انتخابات همان افراد تعیین شده را از صندوق‌ها درآورند و به پایتخت بفرستند. او براین باور بود که مردمی بی‌سواد صلاحیت ندارند نماینده انتخاب کنند. در حقیقت او ظاهر مشروطه را که حکومت قانون بود، قبول کرد، اما کاری می‌کرد که قانون را هم خودش توسط نمایندگان انتخابی‌اش تعیین کند. اما در شهریور ۱۳۲۰ که پدرم از سلطنت خلع شد، من با کمال تعجب مشاهده کردم همان نمایندگان دست‌چین شده اولین کسانی بودند که علیه او برخاستند و شروع به افشاکاری کردند. در همان مجلس سیزدهم که خودش انتخاب کرده بود گفتند رضا شاه زمین‌های مردم را به زور گرفته، حالا از دسترس خارج می‌شود تا تکلیف املاک مردم و جواهرات سلطنتی مشخص نشده، نگذارید از مملکت بروید.<sup>۳</sup> آن‌ها فردی را تعیین کردند که برود از پدرم امضا بگیرد و داریی‌اش را به من واگذار کند و بعد به مالکین اصلی برگردد. متأسفانه من به‌جای اینکه از همین واقعه درس بگیرم و بگذارم نمایندگان واقعی مردم به مجلس بیایند باز همان رویه پدر را کم‌وبیش ادامه دادم. باز هم در سال آخر سلطنتم دیدم که از میان همان مجلس که نمایندگان‌شان را من انتخاب کرده بودم، افرادی برخاستند و آتش بیار معرکه شدند.

### سلطنت مطلقه

من قبول دارم که مقصر بودم و قانون مشروطه را زیر پا گذاشتم، ولی شرایط هم فراهم بود. همه‌جا شعار «جاوید شاه» سرمی‌دادند و عکس مرا زده بودند، باورم شده بود که همیشه در اوج قدرت خواهم ماند و مخالفان اندک من رو به نابودی خواهند رفت. چند بار که از مرگ نجات پیدا کردم، یا مخالفین خودم را درهم شکستم، فکر کردم واقعاً نظر کرده هستم. این را در اولین کتابم مأموریت برای وطن و کتاب انقلاب سفید نوشتم که خداوند مرا مأمور کرده ایران را نجات دهد.<sup>۴</sup> زمانی اغلب مراجع تقلید و روحانیون هم مرا تأیید می‌کردند، در زمان مصدق هم جانب

مرا گرفتند و برخی از آن‌ها کمک کردند تا مصدق را سرنگون کنیم، آن‌ها مرا سدی در برابر کمونیسم می‌دانستند و من هم تصور می‌کردم از جانب آن‌ها و عامه مردم خطری متوجه سلطنت من نخواهد بود. خطر اصلی را از جانب کمونیست‌ها و خرابکارهای مذهبی می‌دیدم که توسط ساواک سرکوب می‌شدند، اما من آتش زیرخاکستر را ندیدم.

اطرافیان هم کارهای مرا می‌ستودند. در این میان اگر کسی جرئت می‌کرد و اشکالات را می‌گفت من نه‌تنها حرفش را باور نمی‌کردم، بلکه انتقادات او را به نفهمی او یا غرض و مرض او نسبت می‌دادم. یا گمان می‌کردم مخالفین من در او نفوذ کرده و فرییش داده‌اند. این حالت به‌جایی رسیده بود که هر جا شهبانو فرح ایرادات را مطرح می‌کرد، من برآشفته می‌شدم و با او به‌تندی برخورد می‌کردم که از من آزرده می‌شد. فکر می‌کردم او زن است و احساساتی و تحت تأثیر اطرافیان که اغلب گرایش‌های روشنفکری و کمونیستی داشتند قرار می‌گیرد. این را به اسدالله علم هم می‌گفتم و او تأیید می‌کرد. بعدها فهمیدم که شهبانو دلسوزتر و فهمیده‌تر از چابولوسان دور و برم بود، ولی خیلی دیر فهمیدم که چطور قدرت چشم آدم را کور می‌کند.

### دست بالای دست

همین‌جا بگذارید درباره این اسدالله علم هم درددلم را بگویم. او پدیده عجیبی بود، من هنوز که هنوز است از کار او سر درنیاوردم. او در همه مسائل شخصی و کشوری یار غار من و اصلی‌ترین مشاورم بود. من که همه کشور زیر دستم بود، ساواک زیر نظر من همه‌جا را کنترل می‌کرد و کسی بر من نظارت و کنترل نداشت، فکر می‌کردم هرچه من بخواهم پنهان می‌ماند، اما بعد از مرگم متوجه شدم که چقدر خام و ساده بودم. خیر نداشتم که اسدالله علم بیخ گوشم همه

مسائل خصوصی و پنهانی و حرف‌های مرا هر روز یادداشت می‌کند. حالا همان اطرافیان من آن یادداشت‌ها را منتشر کرده و آبروی مرا برده‌اند. به‌طوری که منتقدین من از جمله این مرتیکه که خودش را جای این و آن می‌گذارد بیشتر مطالبش را به این یادداشت‌ها مستند می‌کند.

### دست خارجی

شاید شما را خسته کنم، ولی من حرف‌های زیادی دارم که فکر می‌کنم به درد ملت می‌خورد و باید بگویم. یکی از مشکلاتی که من و پدرم در دوره حکومتمان داشتیم، تصورمان از قدرت‌های خارجی بود. هرکس با من مخالفت می‌کرد یا نمی‌خواست تابع من باشد، من او را مغرض و عامل بیگانه یا تحت نفوذ آن‌ها معرفی می‌کردم. در کتاب مأموریت برای وطن که سال ۳۹ تدوینش تمام شد، یک فصل را به شرح کارهای مصدق اختصاص دادم و او را جاه‌طلب، لجوج، سودجو، منفی‌باف و ریاکار و خودخواه معرفی کردم و درآخص ۱۷۸ نوشتم: «مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد به یادبود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند جشن می‌گیرند». در کتاب انقلاب سفید که سال ۴۵ منتشر شد نوشتم: «کسانی در ظاهر به ملت خوش‌بساور ایران که تشنه اصلاحات و مخالف با نفوذ خارجی بود خود را علمدار مخالفت با اجنبی و از این راه ملی و وطن‌پرست جلوه می‌دادند، ولی من می‌دانستم که سروکار هر یک از آن‌ها با کدام سیاست خارجی است و مأموریت واقعی او چیست» که منظورم مصدق و یاران او بود، اما بعد از مرگم که او را بیشتر شناختم و پدرسوختگی انگلیسی‌ها را فهمیدم، شرمند شدم که البته خیلی دیر شده بود. من مخالفینم را به ارتباط با قدرت‌های بیگانه متهم می‌کردم، درحالی که آن قدرت‌ها در همه ارکان نظام نفوذ داشتند. سران نظام هر کدام به جایی وصل بودند. شریف امامی رئیس فراماسونری



فرح دیبا در آرامگاه محمدرضا پهلوی در قاهره

سکوتی حکم فرما شد. درحالی که جوان ترها در فکر کارهای خطرناک تری بودند که چند سال بعد آشکار شد. من سال ۵۷ متوجه این اشتباهم شدم و از افسراد ملی دعوت کردم که بیایند و در حکومت مشارکت کنند، اما خیلی دیر شده بود و همه از من متنفر شده بودند.

اعتراف می کنم من آن قدر به منتقدینم بدبین شده بودم که حتی فرح را هم نمی توانستم تحمل کنم. او اغلب نقاط ضعف را می گفت و به کارهای من و مسئولین انتقاد می کرد ولی من به شدت با او مقابله می کردم. شاید خواننده باشید این مرتیکه اسدالله تمام این دعوای ما را در یادداشت هایش آورده است.<sup>۵</sup>

### آدم حطی

حالا فهمیدم از کجا خوردم. از افراد چاپلوس، بله قربان گو و سطحی که دور و بر من را گرفته بودند. آن ها هم آدم های فهمیده و شخصیت های مستقل را مزاحم خودشان می دیدند و به شکلی آن ها را حذف می کردند. همیشه از من تعریف و تمجید می کردند و من هم خوشم می آمد. نتیجه این شد که مدیریت کشور رو به ضعف گذاشت. سال آخر من برای نخست وزیری واقعاً نمی دانستم چه کسی را انتخاب کنم. آدم های شایسته حاضر نبودند مسئولیت قبول کنند. کسی مثل ازهارای را گذاشتم که اصلاً قد و قواره اش به نخست وزیری نمی خورد. در اوج آن شلوغی و اعتراضات مردم، یک شب رفته بود پشت بام خانه اش و دیده بود از روی پشت بامها صدای شعار می آید، ولی هیچ کس پیدا نیست. فردا آمد در تلویزیون گفت این صداهایی که از پشت بام ها می آید صدای ضبط صوت است. مردم نیستند. مردم هم همین را گرفتند و در تظاهرات خیابانی شعار درآوردند که: «ازهارای گوساله، بازم بگو نواره». چه بگویم که کارهای کارگزاران ناکارآمد نظام خودش برای مخالفین بهترین سوژه شده بود.

### مقابله نابرابر

شاید شما ندانید بعد از اینکه سال ۵۷ از ایران رفتم، دوستان خارجی من چطور با من و خانواده ام تحقیرآمیز و خفت بار رفتار کردند. در آن حالات که برای من خیلی سنگین بود همیشه به این فکر می کردم که چرا به چنین سرنوشتی دچار شدم. همیشه می گفتم با وجود این همه خدماتی که من انجام دادم، مثل سپاه دانش برای اینکه مردم روستاها باسواد شوند. به زنان حق شرکت در انتخابات دادم و جاده ساختم و کارخانه وارد کردم. با این وجود، چرا دانشجویان با من مخالفت می کنند؟ برای سؤال من کسی جوابی نداشت. برای همین همیشه فکر می کردم دانشجویان را تحریک می کنند و آن ها آلت دست دشمنان شده اند، اما بعدها متوجه اصل ماجرا شدم و آن این بود که بسیاری مخالفان، خودشان را حق می دانستند. به هر حال دلایلی برای

ایران بود. اسدالله علم، وزیر دربار، انگلوفیل بود و من از جانب این ها احساس خطر نمی کردم. در طول سلطنتم به انگلیسی ها و امریکایی ها کمک زیادی کردم و در ایران به آن ها پایگاه نظامی دادم و مستشاران زیادی از آن ها در جاهای مختلف در ایران حضور داشتند و حقوق های کلانی می گرفتند. آن ها کودتای نظامی علیه دکتر مصدق را سامان دادند و من هم به آن ها کمک کردم. فکر می کردم آن ها دوستی و کمک های مرا پاس می دارند، اما وقتی موقعیت مرا متزلزل دیدند، پشت مرا خالی کردند. حتی بعد از خروج از ایران با اینکه بیمار بودم، حاضر نشدند در کشور خودشان به من اجازه معالجه و درمان بدهند. بین کشورهای مکزیک و مراکش و پاناما و مصر سرگردان شدم و آن ها مرا و خانواده ام را به یکدیگر پاس می دادند. آنجا به عمق بیرحمی و منفعت طلبی قدرت های بزرگ پی بردم. آن ها به هیچ اصل و مبنایی جز منافع خود پایبند نیستند و نمی شود به آن ها اعتماد کرد. تعجب می کنم سران این کشورهای نفتی بعد از آن نامردی که انگلیس و امریکا در حق من کردند، باز به آن ها اعتماد می کنند. ما هم باید دنبال منافع ملی خودمان باشیم و حتی الامکان از آن ها هم استفاده کنیم.

### تحمل مخالف

بگذارید اینجا اعتراف کنم که بزرگ ترین اشتباهات دوران حکومتم چه بود تا دیگران تکرار نکنند. من مخالفین و منتقدینی را که به قانون اساسی مشروطه وفادار بودند ولی به کارهای من انتقاد داشتند، طرد و سرکوب کردم.

حالا که بادم می آید خیلی شرمند می شوم. من در حق افرادی مثل مهندس بازرگان و دکتر سجایی و دکتر صدیقی و امثال آن ها خیلی بد کردم. این ها شاهد بودند که دولت های بیگانه علیه دکتر مصدق در ۲۸ مرداد کودتا کردند و من آن روز را قیام ملی خواندم و مصدق را در حبس و حصر انداختم و دستور دادم فاطمی را اعدام کنند. با وجود این اقدامات، آن ها دست از قانون مداری برنداشتند. علیه من توطئه نکردند و باز در چارچوب قانون اساسی فعالیت می کردند و تنها توقعشان از من این بود که به قانون اساسی عمل کنم. من به خاطر یک اعلامیه که علیه قرارداد کنسرسیوم نوشته بودند آن ها را از دانشگاه اخراج کردم، باز هم به سمت براندازی سلطنت من نرفتند و از دایره نزاکت و انسانیت خارج نشدند. سال ۴۱ به خاطر انتقاداتی که به انقلاب سفید من داشتند و تنها خواسته شان برگزاری انتخابات آزاد بود آن ها را به زندان انداختم. تصور می کردم با این کار پایه های حکومت خود را محکم می کنم. غافل از اینکه با نفی آن ها، مخالفت با من زیرزمینی شد و جامعه دانشگاهی و نسل جوان با من قهر کردند. جوان ترها دیگر از انتخابات هم عبور کرده و خواستار سرنگونی کل رژیم شدند. حالا شک ندارم که اگر به آن ها اجازه فعالیت می دادم، سلطنت من با اختیارات کمتر حفظ می شد و سقوط نمی کرد.

تا قبل از آن مخالفین من احزابی داشتند و حداکثر کارشان گذاشتن میتینگ یا کاندید شدن در انتخابات و احتمالاً بیانیه انتقادی بود، اما بعد از این سال ها این گونه کارها تعطیل شد و به ظاهر

توجه نمی کردیم آن سال های دور که ارتباطات ضعیف بود، سوادآموزی وجود نداشت و اطلاعات و دانش مردم بسیار محدود بود، حالا که میلیون ها نفر تحصیل کرده دانشگاهی داریم و مردم از همه چیز مطلع می شوند فرق دارد. حالا دیگر نمی شود یک نفر سرنوشت ملتی را تعیین کند و برای آن ها هیچ سهم و نقش و حق مشارکتی قائل نباشد. ما این را نمی فهمیدیم

مخالفت داشتند. اگر خودشان را حق نمی‌دانستند حاضر نمی‌شدند زندگی‌شان را به خطر بیندازند. ما باید با آن‌ها گفت‌وگو می‌کردیم. خدماتی که کرده بودیم برایشان توضیح می‌دادیم. دلایل آن‌ها را برای مخالفت می‌شنیدیم. انتقادات درست آن‌ها را می‌شنیدیم و اصلاحاتی صورت می‌دادیم. بعضی از آن‌ها افرادی با مطالعه و روشنفکر بودند. امروز که دستم از همه‌جا کوتاه است، به پیچیدگی ماجرا پی بردم، اشتباه حکومت من این بود که برای مقابله با منتقدین که اغلب افراد تحصیلکرده و نخبه بودند، مأموران امنیتی را مسئول کرده بودیم که اصلاً سواد و دانش و فهم درستی از مسائل نداشتند. آن‌ها فقط برای سرکوب و تهاجم تربیت شده بودند. هنر اصلی‌شان خشونت و ایجاد رعب و وحشت در برابر مردم بود. آن‌وقت دانشجویی ما که تحصیلات عالی‌ه داشت، وقتی با این افراد کم‌سواد و خشن روبه‌رو می‌شد، او را نماینده و سمبل حاکمیت می‌دانست و از روی رفتار او در زندان یا خیابان قضاوت می‌کرد و بیشتر با حکومت فاصله پیدا می‌کرد. در سال آخر حکومت فهمیدم که بیشترین ناراضی‌های مردم از ساواک و مأموران امنیتی و نظامی است. نصیری رئیس ساواک را به‌عنوان عامل این فجایع به زندان انداختم تا مردم ساکت شوند، اما دیگر فایده نداشت و مردم این کار را به‌عنوان فریبکاری و ردگم‌کنی تلقی کردند. بعد کل ساواک را منحل کردیم ولی دیگر مردم بی‌اعتماد شده بودند و کار از کار گذشته بود.

### دیو و فرشته

اگر حوصله‌تان از حرف‌های من سر نرفته، یک نکته هم درباره مردم خودمان می‌خواهم بگویم. می‌دانم که آن‌ها از من حرف‌شنوی ندارند، اما وظیفه من این است که تجربیات خودم را بگویم. هرچه هم بگویم سبک‌تر و آرام‌تر می‌شوم. در کشور ما، چه آن‌ها که حاکم‌اند و چه مخالفان، هر دو تلاش می‌کنند یارگیری کنند. برای همین از مردم تمجید و تعریف می‌کنند. عیب آن‌ها را نمی‌گویند. درحالی که دوست آن است که عیب ترا گوید تا اصلاح شوی. من که نه در قدرتم و نه اپوزیسیون و ملت‌م را دوست دارم باید این واقعیت را بگویم. ما ایرانی‌ها یک عادت داریم که وقتی کسی را قبول داریم، درست او را قبول می‌کنیم. به‌نوعی اغراق‌آمیز شیفته او می‌شویم. او را فرشته می‌نامیم. وقتی هم که با او درمی‌افتیم دیگر هیچ ارزشی و خوبی در او نمی‌بینیم. از او دیو و هیولا می‌سازیم. به قول امروزی‌ها صفر و یکی نگاه می‌کنیم. پدر من وقتی کودتا کرد به خاطر احترامی که به روحانیت و مراسم مذهبی می‌گذاشت و در مقابل یاغیان ایستاد، چنان مورد استقبال واقع شد که یکی از مراجع تقلید آن زمان حکم داد که مخالفت با رضا شاه مخالفت با امام زمان است. وقتی هم که از چشم مردم افتاد و متفقین او را از ایران تبعید کردند، در همه شهرها

مردم جشن گرفتند. همین رفتار را با من هم کردند. این رفتار، هم حاکمان را خراب می‌کند هم خود مردم را. وقتی حاکم را آن‌قدر بالا می‌برند، دیگر همه‌چیز را به او واگذار می‌کنند و نیازی به نظارت بر او و انتقاد از او نمی‌بینند.

وقتی هم با اشتباهات او روبه‌رو می‌شوند، سلب اعتماد کرده و دیگر چشم دیدن او و هرچه به او مربوط است را ندارند. حالا جامعه‌شناسان باید در این باره فکر کنند و راه‌حل پیدا کنند. از من که کاری ساخته نیست.

### حفظ مأمورین منهای مردم

می‌دانم خسته شدی، بگذار آخرین حرفم را هم بزنم و بعد شما به خواب راحت بروی و من هم که قدری سبک شده‌ام دنبال گرفتاری خودم بروم. راستش من به این نیروهای امنیتی خیلی بها می‌دادم و دست آن‌ها را باز گذاشته بودم. بعد از سرنگونی مصدق، مقامات امنیتی و نظامی که در آن قضیه دست داشتند به خود حق می‌دادند که از هر راهی مال و اموالی برای خود فراهم کنند. فساد گسترده‌ای ایجاد شده بود که وقتی آمینی را به نخست‌وزیری برگزیدم، شعار دولت او مبارزه با فساد

شد. برخی مقامات امنیتی و نظامی مثل سپهبد کیا و علوی‌مقدم و سرلشکر ضرغام و آزموده را هم بازداشت کرد، اما دولت‌ش دوامی نیاورد و برکنار شد و همه آن‌ها آزاد شدند و این فساد در نظام ریشه دواند. من هم نمی‌خواستم نیروهای امنیتی و نظامی را تضعیف کنم. همین سال‌های آخر حکومت (سال ۵۴)، همسر یکی از مقامات امنیتی در فروشگاه‌های در خیابان جردن مشغول خرید بود، مأموران محافظش رفت‌وآمد مردم را کنترل می‌کردند، زوج جوانی که معترض بودند، توسط مأمور عصبانی با شلیک گلوله کشته می‌شود. آن زمان اینترنت و موبایل نبود، وگرنه درد سربزرگی برای حکومت ایجاد می‌شد، اما به هر حال خیرش تا حدی پخش شد و خیلی بازتاب بدی داشت. بستگان فرد مقتول خواهان مجازات مأمور خطاکار شدند، اما وقتی ماجرا را به من گزارش کردند، گفتم تنبیه این مأمور باعث دلسردی پرسنل ساواک و نیروهای امنیتی می‌شود و به صلاح نیست. مدتی وی از انظار غایب باشد

تا آب‌ها از آسیاب بیفتند.<sup>۶</sup> من فکر می‌کردم حفظ ساواک و نیروهای امنیتی و انتظامی مهم‌تر است. این بها دادن باعث شد که دست آن‌ها باز باشد و جنایت‌هایی بکنند که اصلاً قابل دفاع نبود و وقتی مردم مطلع شدند، همه را از چشم من دیدند و

علیه من شوریدند. من مجبور شدم رئیس کل ساواک را دستگیر و زندانی کنم تا شاید اعتراضات مردمی کاهش یابد که همان‌طور که گفتم فایده‌ای نکرد. حتی با انحلال ساواک هم دیگر مردم راضی نشدند و آخرش به سقوط حکومت من انجامید. من با دفاع از آن مأمور خطاکار، باعث شدم مأموران ساواک هر غلطی می‌خواهند بکنند و هرچه بیشتر مردم را ناراضی کنند. اشتباه من این بود که به نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی خودم و نه ملت، تکیه می‌کردم و با موفقیت‌های آن‌ها مغرور شده بودم. دستگاه‌های دولتی هم همیشه به من گزارش می‌دادند که مردم شما را قبول دارند و فقط یک مشت افراد فریب‌خورده می‌خواهند امنیت کشور را به هم بزنند و من هم از این گونه اخبار خوشم می‌آمد و آن‌ها را می‌پسندیدم. از کسانی که خبرهای بد می‌دادند، یا نقطه‌ضعف‌ها را می‌گفتند

بیزار بودم و آن‌ها را فریب‌خورده یا مغرض می‌دانستم و طردشان می‌کردم. حتی همین پرویز ثابتی که مردم او را به نام مقام امنیتی می‌شناختند وقتی چند تا گزارش از خرابی اوضاع داد، گفتم او را گوشمالی بدهند.<sup>۷</sup> حرف‌هایم به درازا کشید و تمام نشد. ولی می‌ترسم ملال‌آور شود. بماند برای وقتی دیگر. ■

”  
**اشتباه حکومت من این بود که برای مقابله با منتقدین که اغلب افراد تحصیلکرده و نخبه بودند، مأموران امنیتی را مسئول کرده بودیم که اصلاً سواد و دانش و فهم درستی از مسائل نداشتند. آن‌ها فقط برای سرکوب و تهاجم تربیت شده بودند. هنر اصلی‌شان خشونت و ایجاد رعب و وحشت در برابر مردم بود. آن‌وقت دانشجویی ما که تحصیلات عالی‌ه داشت، وقتی با این افراد کم‌سواد و خشن روبه‌رو می‌شد، او را نماینده و سمبل حاکمیت می‌دانست**

### پی‌نوشت:

۱. ایرملو تاج‌الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، بنیاد تاریخ شفاهی، نشر به آفرین، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴.
۲. مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، نطق علی دشتی، تاریخ اول مهرماه ۱۳۲۰.
۳. پهلوی محمدرضا، انقلاب سفید، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵، ص ۲.
۴. چشم‌انداز ایران، شماره ۱۳۲، پشت‌صحنه قدرت.
۵. خاطرات منصور رفیع‌زاده، رئیس شعبه ساواک در امریکا، انتشارات قلم، ۱۳۷۶، ترجمه اصغر گرشامی، ص ۳۲۰.
۶. - عرفان قانع‌فرد، در دامگه حادثه، گفت‌وگو با پرویز ثابتی، شرکت کتاب (امریکا)، ۱۳۹۰، ص ۶۳۹-۶۴۰.
۷. همان، ص ۴۹۴، ۴۹۵ و ۵۵۲.

# ساعت آخر

## گزارشی از آزادی زندانی لطف‌الله میثمی در سال ۵۷

کاستی‌ها و نارسایی‌های گذشته را نداشته باشد، در دو سال گذشته کوششی شبانه‌روزی را با هم سامان داده و به دستاوردهای نوینی هم رسیده بودند، تجربه‌های تلخ و شیرینی را از سر گذرانده بودند. فشارهای روانی و سیاسی دور از انتظار از جانب دوستان، علاوه بر درگیری با پلیس هم کمرشکن بود. تازه در صدد تدوین دستاوردها بودند که با آزادی لطف‌الله معلوم نبود این روند به کجا خواهد انجامید. لطف‌الله که استرس رفتن پرابهام به بیرون از زندان را داشت، صحبتش را با این روایت از امام حسین<sup>ع</sup> در کربلا شروع کرد:<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

«بقولون الموت صعب والله مفارقة الاحباب اصعب»؛<sup>۲</sup> می‌گویند مرگ سخت است، ولی به خدا سوگند جدایی از دوستان سخت‌تر است. چندین سال قبل روابط درون زندان آن‌قدر بد بود که وقتی یک فرد توده‌ای را برای اعدام می‌بردند، با اینکه می‌دانستند به کجا می‌روند خوشحال می‌شدند و می‌گفتند راحت می‌شویم؛ یعنی از این روابط بد خلاص می‌شویم، ولی حالا برعکس است. فکر می‌کنم از آن تعداد زندانی که حسن نرزه اعلام کرد آزاد می‌شوند، حدود ۱۵۰ نفرشان زندانیان عادی باشند و با سیاسی‌ها قاطی کرده‌اند و ما را تک‌تک آزاد می‌کنند تا زندان را در حالت انتظار نگهدارند.

**یکی از دوستان زندانی:** دکتر امینی گفته زندانیان تجدید محاکمه و آزاد شوند.

لطف‌الله: من یک خطی از روی حرف‌های دکتر امینی پیدا کرده‌ام و به نظرم باید مصاحبه‌ها و سخنان او را بخوانید، او فعلاً پیشنهاد رژیم است و هر چه بگوید چند روز بعد رژیم آن را عمل می‌کند. همین تجدید محاکمه هم نمونه‌اش است که او قبلاً گفته بود و بعد به صورت لایحه درآمد.

**یکی از بچه‌ها:** شما چند روز پیش گفته بودید که زندانی‌ها را تجدید محاکمه و آزاد می‌کنند.

**لطف‌الله:** آره، بعد از آزادی یک‌سری زندانیان، از صحبت امینی معلوم بود که به این سمت می‌روند.

**یکی از دوستان پرسید:** آیت‌الله خمینی چه خواهد شد؟

**لطف‌الله:** می‌دانند که آیت‌الله خمینی عامل وحدت و تشکل روحانیت شده است، اما ایشان یک نفر است، او را بزرگ می‌کنند و سپس احتمال ترور ایشان هست. بعد روحانیت هرچه تلاش کند نمی‌تواند به وحدت برسد و جامعه متفرق می‌شود. برای حفاظت ایشان در پروسه باید فکری کرد. به نظر من ایشان می‌تواند به فلسطین برود، آنجا پایگاه دارند و می‌توانند از جان ایشان محافظت کنند.

**یکی از بچه‌ها:** من می‌خواستم فردا بیایم و درباره موضوعی صحبت کنم، نمی‌دانستم این ماجرا پیش می‌آید؛ اما حالا مطرح می‌کنم تا دوستان دیگر هم استفاده کنند. سؤال من این است که چطور می‌توان خصلت‌ها و

سال ۱۳۵۷ با اوج گیری تظاهرات مردم و فشار بر حاکمیت، دستگاه حاکمه موقعیت خود را چنان متزلزل دید که به فکر افتاد برخی خواسته‌های مردم را تأمین کند تا از شدت مخالفت بکاهد و فرصتی برای خود فراهم کند. با این هدف، دولت مهندس شریف‌امامی در ۵ شهریور ۱۳۵۷ با شعار آشتی ملی روی کار آمد. گرچه در همان روزهای اول کشتار ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران شکاف ملت و دولت را عمیق‌تر کرد، اما این دولت تلاش کرد قدم‌هایی برای ترمیم اشتباهات گذشته انجام دهد. یکی از مطالبات مردم در آن مقطع انحلال ساواک و آزادی زندانیان سیاسی بود. حاکمیت اعلام کرد به تدریج زندانیان را آزاد می‌کند و این کار آغاز شد. ۲۵ شهریورماه اعلام شد که در حال تهیه لیست زندانیانی هستند که هفته آینده آزاد خواهند شد. همچنین در این روز ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس سابق ساواک که در آن زمان سفیر پاکستان شده بود، فراخوانده شده و وارد تهران شد. گرچه وی با ارائه مدارک پزشکی خواهان اجازه رفتن به لندن شده بود، چند روز بعد به زندان منتقل شد و همچنان ماند تا تحویل مخالفان حکومت داده شد. روز ۲۷ مهرماه خبر آزادی اولین سری زندانیان سیاسی و لیست آن‌ها در روزنامه اطلاعات منتشر شد. در همین روز خبر اعلام جرم علیه نصیری نیز در مطبوعات منعکس شد.

کار آزادی زندانیان سیاسی تداوم یافت تا جایی که در روز ۴ آبان که سالروز تولد محمدرضا شاه بود، وی در دیدار با اعضای دولت و سایرین اعلام کرد زندانیان را آزاد کرده‌ایم و در روزهای آینده نیز آزاد خواهیم کرد. سه روز بعد خبر برکناری و بازنشسته شدن ۳۴ تن از مقامات عالی ساواک از جمله پرویز ثابتی تیرتیر یک روزنامه اطلاعات شد. شرایط بسیار عجیب و بی‌سابقه‌ای بود. هرروز خبر کشته شدن و مجروح شدن عده‌ای از مردم در تظاهرات شهرهای مختلف در مطبوعات به چشم می‌خورد. گرچه رژیم وانمود می‌کرد می‌خواهد اشتباهات گذشته را جبران کند، اما آن‌قدر دیر به این فکر افتاد که فضای حاکم بر جامعه بی‌اعتمادی مطلق به حاکمیت و نگرانی نسبت به آینده شده بود. باورپذیر نبود افرادی که مأموران ساواک در به در دنبالشان می‌گشتند تا آن‌ها را شناسایی و بازداشت کنند، اکنون بدون هیچ شرطی به جامعه بازگردند.

هشتم آبان ۵۷ آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و مهندس میثمی از زندان آزاد شدند. وقتی به مهندس میثمی که حکم زندان ابد داشت در زندان قصر خبر دادند که برای آزادی آماده شود، معلوم نبود چه آینده‌ای در انتظار او و سایر زندانیان خواهد بود. آیا باز هم یکدیگر را خواهند دید یا این آخرین روز دیدار خواهد بود؟

### زندان قصر بند ۴

همفکران که جمع کوچکی بودند در یکی از اتاق‌های بند ۴ زندان قصر گرد آمدند تا با لطف‌الله وداع کنند. این دوستان که در جست‌وجوی علل انحراف سال ۵۴ در سازمان مجاهدین و دست یافتن به انسجام فکری که



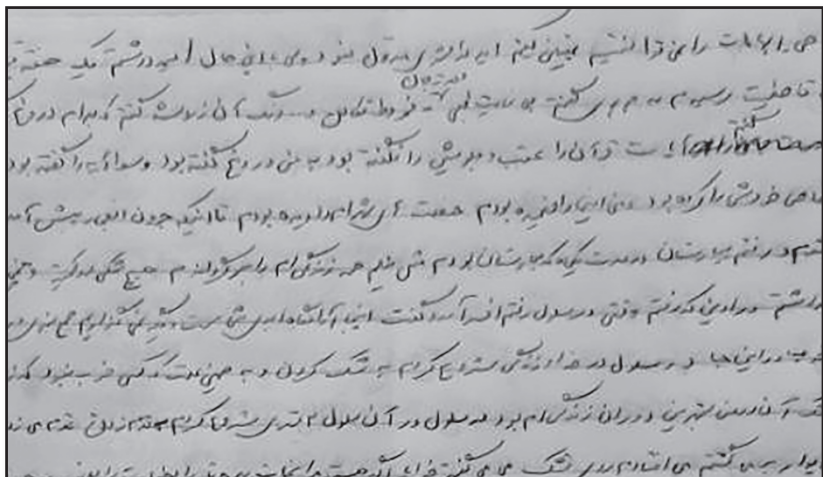
صفات ناپسند را حل و پاک‌سازی کرد ۴۳ بالا بردن آگاهی و کار تئوریک لازم است یا باید به عمل پرداخت.

**یکی دیگر از حاضرین:** تئوری در رابطه با عمل است.

**لطف‌الله:** تئوری واقعی هر فرد همان عمل اوست. آن‌ها که به تئوری اصالت می‌دهند دگماتیست می‌شوند و آن‌ها که به عمل اصالت می‌دهند به آمپریسم<sup>۴</sup> دچار می‌شوند. تئوری در رابطه با عمل معنی می‌دهد. اگر تئوری از عمل جدا باشد همان است که در قرآن می‌گوید «الَّذِينَ حُمِّلُوا الثُّؤْرَةَ لَمَّ لَمْ يُحْمَلُوا بِمِثْلِ الْحِمَارِ يُحْمَلُ أَثْقَالًا». مارکسیست‌ها می‌گویند خصلت‌ها در رابطه با مبارزه طبقاتی حل می‌شود. با سیامک لطف‌اللهی صحبت می‌کردم می‌گفت در زندان چون ما در رابطه با تولید نیستیم، خصلت‌هایمان حل نمی‌شود. به همین دلیل سازمان‌دهی نمی‌کردند و برای این امر تلاش نمی‌کردند. می‌گویند در جامعه سوسیالیستی که همه از نظر اقتصادی برابر هستند، خصلت‌های فردی حل می‌شود. در صورتی که دیدیم در شوروی بعد از انقلاب سوسیالیسم حاکم شد، اما خصلت‌ها حل نشد و خود حزب، مرکز رهبری طلبی و

غرور شد؛ اما در اسلام خطبه توحید (خطبه اول) حضرت علی‌ع را دیده‌اید که بحث نفی صفات عنه (نفی صفات از او) را مطرح می‌کند، در این سیر است که خصلت‌ها حل می‌شود. آنجا آمده است: «اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص نفی الصفات عنه»؛<sup>۵</sup> در این سیر است که برداشت‌هایمان نسبت به واقعیت اصلاح می‌شود. انسان یک بعدش ایمان و یک بعدش تصویری است که از واقعیت دارد. به کمک ایمان به واقعیت مستقل از ذهن، تصویر و ذهنیتان را اصلاح می‌کنیم. زمانی در سازمان ما معتقد بودیم برای حل خصلت‌ها باید کار ایدئولوژیک کرد و آگاهی را بالا برد. بعد این شیوه،

مورد شک واقع شد و اینکه ایدئولوژی جدید باید بیاورید. بعد این بر سازمان حاکم شد که درباره مارکسیسم و طبقه کارگر بخوانیم. فکر کردند ایدئولوژی جدید حفظ می‌کند؛ اما



دست‌نوشته‌های داخل زندان

وقتی به فردی می‌گویند خصلت‌هایت را حل کن، باید ریشه معرفتی آن را برایش بگوید. در صورتی که فقط به خصلت اشاره کند و ریشه آن را نکوید، فرد در خودش فرومی‌رود. یک شیوه دیگر هم هست. مثلاً وقتی که من در نهضت بودم اگر اشتباه می‌کردم، دکتر شیبانی برای اینکه من خجالت نکشم، می‌گفت من کردم. این خودش خصلت‌ساز بود. ایشان خودش به دنیا کم توجه بود، کم غذا می‌خورد، قبل از دستگیری‌های شهریور نمی‌توانستیم خصلتی در او پیدا کنیم، می‌گفتیم او آدم بی‌خصلتی است. در صورتی که خصلت‌های او طور دیگری بود. صورت دیگر خصلت، گرایش به مرگ شتابان است. مثلاً کسی که در سلول دست به خودکشی می‌زند، برای جلوگیری از برخورد پلیس این کار را می‌کند و این خودش یک خصلت است، برای اینکه ادامه زندگی خیلی سخت است. راحت بودن خودش خصلت است. در زندان ماندن خیلی سخت است، سی سال زندان بکشد و موضع بریدگی نداشته باشد و طرح بدهد، کار کند و سازمان‌دهی کند. این گرایش به مرگ شتابان در خیلی از مجاهدین بود. برخورد‌های چپ‌روانه در دادگاه خودش خصلت بود. اگر متواری باشد در تمام اعمالش نمودار است. شهرام غرور زمینه‌دار داشت. تئوری داشت، صلاحیت و تحلیل در پشت آن خوابیده بود. این فرد خیلی خطرناک می‌شود. اگر مخصوصاً در سازمانی قرار بگیرد که کسی نتواند در مقابل او بایستد، خیلی خطرناک می‌شود.

**یکی از بچه‌ها:** این شهرام نقطه مثبت هم داشت؟

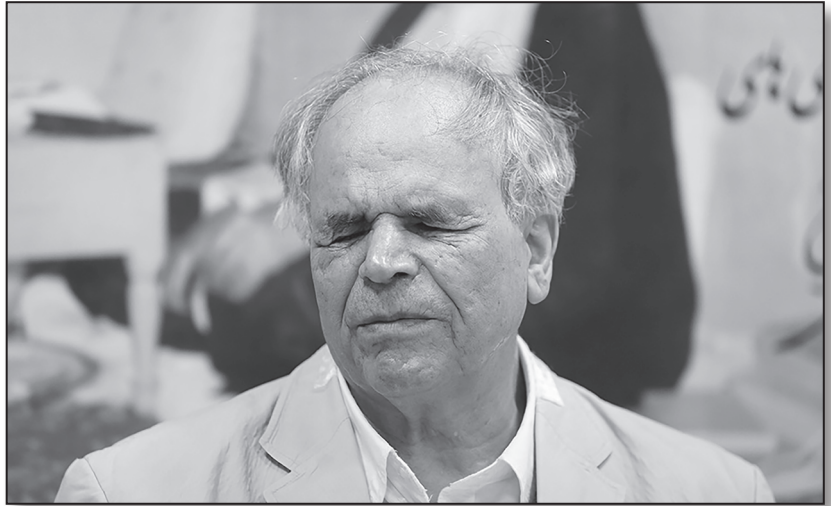
**لطف‌الله:** نقطه مثبتش همین غرور سازمانی در برابر مخالفین سازمان بود و آن‌ها را خرد می‌کرد. هیچ کس نمی‌توانست جلوی او بایستد، وقتی که از ارزش‌های سازمان دفاع می‌کرد. البته سازمان خودش بود و در حقیقت از

دیدیم که این هم به نتیجه درستی نرسید و شهرام به آنتاگونیسم رسید و دیدیم که چه نتیجه‌ای داشت.

یک نظر دیگر این بود که هر انحرافی را می‌دید می‌گفت قرآن و نهج البلاغه باید خواند و در خود فرورفتن چاره کار نیست. خصلت چیزی جز کمبود آگاهی نیست. آگاهی کم باعث زیاد شدن خصلت‌ها می‌شود؛ البته نه به شکل

سیستماتیک، این افکار بود تا اینکه اینجا حل شد و دیدیم و فهمیدیم و رسیدیم که در رابطه با جهان‌بینی است. اگر خصلت باشد، مکانیسم آن را باید پیدا کرد. باید منشأیابی کرد و ریشه معرفتی آن را پیدا کرد. مثلاً غرور اصالت به کثرت است و ریشه متافیزیکی و وحدت وجودی دارد که این را تا حدی بچه‌ها کار کردند. مثلاً خودکم‌بینی ریشه معرفتی‌اش باور به جزء و کل است. فرد خودش را جزء و جهان را کل می‌داند. در مقابل کل، خودش را از خورشید و ستاره و ... کوچک‌تر می‌بیند. درحالی که انسان منظوی و دربرگیرنده همه جهان است. خودکم‌بینی یک مقداری این طرف‌ترش غرور است. اگر «کم» بگیرد خودکم‌بینی است و اگر «کل» بگیرد غرور است. با منطق جزء و کل دیدیم که خصلت‌ها حل نمی‌شود. چیزی که در سازمان رسیدیم و به شکل سیستماتیک کار شد، این است که خصلت‌ها به جهان‌بینی مربوط است؛ یعنی پایگاه معرفتی دارد. مسئول

**” کار آزادی زندانیان سیاسی تداوم یافت تا جایی که در روز ۴ آبان که سالروز تولد محمدرضا شاه بود، وی در دیدار با اعضای دولت و سایرین اعلام کرد زندانیان را آزاد کرده‌ایم و در روزهای آینده نیز آزاد خواهیم کرد. سه روز بعد خبر برکناری و بازنشسته شدن ۳۴ تن از مقامات عالی‌سواک از جمله پرویز ثابتی تیت‌ریک روزنامه اطلاعات شد. شرایط بسیار عجیب و بی‌سابقه‌ای بود**



لطفاله میثمی

دروغ گفته بود. گفتم آیات قرآن عقب و جلویش را نگفته بود. به من دروغ گفته بود و وسط آیه را گفته بود. تبیین‌های دلخواه خودش را گفته بود و من این‌ها را فهمیده بودم. خصلت‌های شهرام را دیده بودم. تا اینکه جریان انفجار پیش آمد و دستگیر شدم و رفتم بیمارستان و مدت یک ماه بیمارستان بودم. در آنجا مثل فیلم همه زندگی‌ام را مرور کردم. هیچ شکی در کمیته و همچنین در بیمارستان نداشتم. در اوین که رفتم، وقتی در سلول بودم افسر آمد و گفت اینجا آرامگاه ابدی شماست و دیگر نمی‌گذاریم جمع‌بندی از زندان به بیرون ببرید. در آنجا در سلول، در خدا و زندگی شروع به شک کردن کردم. به همین علت که کسی نبود که زیر دستم را بگیرد. شک در این دوران بهترین دوران زندگی‌ام بود. در آن سلول دومتری شروع به قدم زدن کردم. قدم می‌زدم سرم می‌خورد به دیوار، می‌افتم روی تشک. می‌گفتم خدایا اگر هستی مرا نجات بده تا رابطات را بفهمم. به همه چیز شک کردم. به آن تصویری که از خدا داشتم، به آن تصویری که از بجگی تا حالا داشتم شک کردم. این کار را از لحاظ سازمانی به خودم اجازه دادم

با دکتر بهشتی مطرح کردم نمی‌توانست پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد. برای آیت‌الله طالقانی غیرمستقیم مطرح کردم، جواب مشخصی نداشت. از زندان بیرون آمده بودم، با آن بعد عاطفی که به سازمان داشتم گنج بودم. از خانه صمدیه که به خانه‌های دیگر می‌رفتم،

خودش دفاع می‌کرد. قبل از شهرپور محمدآقا روی غرورش کنترل داشت. غرورش باعث می‌شد زیاد کار بکند. کارهای زیادی هم کرد که سازمان را رشد داد. بهرام می‌گفت شهرام غرور دارد، ولی نمی‌شود با آن مبارزه کرد، چون زمینه دارد.

**یکی از بچه‌ها:** اگر خصلت پایدار باشد، می‌تواند در تمامی اعمال فرد اثر داشته باشد.

**لطف‌الله:** اگر قانونبندی عرضی باشد، به حل آن هم تدریجی است. در اوین که بودم، افراد توقع داشتند دوستانی که شهید می‌شوند تمامی فضائل یک شهید را داشته باشند. درحالی که گاهی سربیک انار بین بچه‌ها دعوا می‌شد، بعد همین‌ها می‌رفتند شهید می‌شدند. سعید محسن می‌گفت به خاطر همین دعواها و نقطه‌ضعف‌هاست که جنگ توده‌ای درازمدت لازم است تا همین خصلت‌ها حل شود وگرنه ما تا دم مرگ هم که هستیم باز خصلت داریم؛ اما وقتی مبارزه بیست سی سال طول بکشد، نسل‌ها پوست عوض می‌کنند. مثل دست که پوست می‌اندازد. در جریان مبارزه موضع خود را حفظ کردن یعنی حل کردن خصلت‌ها. اصطلاح زیباله‌دان تاریخ یعنی موضع خود را از دست دادن. به یکی از دوستان گفتم چرا دنبال اتاق هفت و افکار ارسطویی رفتی؟ زیباله‌دان یعنی همین. گفتم در یک اتحاد نامقدسی بود با علی و دیگران. به هر حال انتقاد داشت.

**یکی از بچه‌ها:** آقا لطفی! در طول زندگی خودت یکی از تجربه‌هایت که خیلی به درد خوردن و چیز زیادی آموخته‌ای برای ما بگو.

**لطف‌الله:** هم‌اشار تجربه بود، ولی بهترین لحظه‌های عمرم از تیر و مرداد ۵۳ بود. مسائلی که مطرح می‌شد، مسائل ایدئولوژیک مطرح می‌شد، برای خودم مسائلی مطرح شده بود. اینکه این ایده یا شعوری که می‌گویم ماورای ماده است چیست؟

”  
**اول تیر ۵۳ بهرام تصمیم گرفته بود که مارکسیسم را قبول کند. بهرام می‌نشست فکر می‌کرد، ضیاءالحق دانشجوی فنی بود. آن زمان خبرش را آوردند که زیر شکنجه شهید شده است، از بهرام سؤال کردم قانونبندی شهادت چیست؟ بعد از اینکه دو ساعت روی کرد گفت نمی‌توانم اراده را تبیین کنم. تغییر طبقه، وحی و ابهامات دیگر را نمی‌توانستیم تبیین کنیم. ایدئولوژی مدون و منسجم نبود**

نمی‌فهمیدم کجا می‌روم، اگر زیر ماشین می‌رفتم نمی‌فهمیدم. نمی‌دانستم تعقیب می‌کنند یا نه. تعادل‌م به هم خورده بود. دوران خیلی سختی بود. مشکلات زیاد بود. کارهای تشکیلات هم بود. همه کار هم بایستی می‌کردیم. بهرام هم همین‌طور بود. اول تیر ۵۳ بهرام تصمیم گرفته بود که مارکسیسم را قبول کند. بهرام می‌نشست فکر می‌کرد، ضیاءالحق دانشجوی فنی بود. آن زمان خبرش را آوردند که زیر شکنجه شهید شده است، از بهرام سؤال کردم قانونبندی شهادت چیست؟ بعد از اینکه دو ساعت روی زیلو دراز کشیده و فکر کرد گفت نمی‌توانم اراده را تبیین کنم. تغییر طبقه، وحی و ابهامات دیگر را نمی‌توانستیم تبیین کنیم. ایدئولوژی مدون و منسجم نبود. با این حال امید داشتم که حل می‌شود. یک هفته قبل از دستگیری

تقریباً به قاطعیت رسیدم. به جوهری گفتم: بی‌نهایت طلبی انسان، وحدت جهان، مخروط تکامل و... زنگ آن زده شد. گفتم که بهرام

که این فکرها را بکنم. این شک‌ها بالاخره در تنهایی به انسان رو می‌آورد. این انسان است که باید شک آگاهانه کند. شب‌ها روزه می‌گرفتم؛ یعنی شب که شام می‌خوردم تا ۹/۵ صبح چیزی نمی‌خوردم. شب‌ها هم‌اشار قدم می‌زدم و بیدار بودم و روز می‌خوابیدم. در ۱۲ ساعت شب نمی‌خوابیدم و بیدار بودم و فکر می‌کردم. روزها برای عدم برخورد کمی راه می‌رفتم. شب‌ها وقتی گاهی که دراز کشیده بودم یک برقی به سرم می‌پرید، می‌پریدم وضو می‌گرفتم و نماز می‌خواندم. به شکرانه رسیدن به چیزی نماز می‌خواندم (با بغض و گریه). در ذاتی بودن تضاد فکر می‌کردم. سه چهار بار این لحظات در زندگی‌ام بود، تا اینکه بالاخره یک‌مرتبه پیروسه زندگی‌ام عوض شد. یک‌مرتبه رسیدم به اینکه در خدا نمی‌توان شک کرد.

وقتی به این رسیدم زندگی‌ام رو به راه شد. درحالی که الآن هم این برای بچه‌ها مسئله است. در واقعیت نمی‌توان شک کرد. این



بخشی از موزه زندان قصر

عمیق‌ترین پروسه زندگی‌ام شروع شد. تکیه به خودم شروع شد. در بیرون به محمد آقا، به مسعود، به سازمان، به زینال در شیراز تکیه داشتم. تکیه‌ام به سازمان بود. در سلول خودم بودم. با خدا پیمان بستم که دیگر دنبال جریان خود به خودی نروم. اگر تنها هم باشم، بالاخره می‌ایستم. جریان و تحلیل ضربه را قبل از ضربه به جوهری گفتم.

بعد به چهار موقت قصر زندان عمومی آمدم. در اینجا حالم بد بود و همه را ساواکی می‌پنداشتم. فکرمی کردم همه این افراد را ساواک فرستاده تا از من چیزی درآورند. جو ضد مجاهد بود. شرایط سخت بود و شرایط روانی‌ام تشدید شد. فکر می‌کردم همه ساواکی هستند. بعد از اینکه توانستم به یکی دو نفر اعتماد کنم، حالم خیلی خوب شد. جمع‌بندی‌ام را از زندگی عوض کرد. رابطه خدا و پدیده‌ها و رابطه خدا و خط‌مشی و کارهایی که در این زندان شروع شد، به ضرورت آن‌ها رسیده بودم و با گوشت و پوستم یکی شد. خدا را در خلوت خود و در عالم معنا قبول کنیم؛ و...

این جریان‌ات مارکسیستی گاه و بیگاه ضرباتی زده است، مثل ضربه حزب توده، ضربه سال ۵۴ هم همین‌طور بود؛ اما این‌ها تازیانه تکامل بود. بعد معتقد شدم که اگر یک جریان پیشتازی در ایران به وقوع بپیوندد، جبراً این جریان باید دقیقاً از این نقطه بیرون بیاید. مکتب اسلام نمی‌تواند مثل کاتولیک یا بودا باشد. خودش جهان‌بینی دارد. خودش استراتژی دارد. ما وحدت جهان را قبول داریم، مادی نیست، ارگاتیک هم نیست، یک وجود قائم به ذات است، وحدت جهان ربانی است. «لَا تَسْبُوْا الدَّهْرَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الدَّهْرُ»، اگر بگوییم دنیا خود خداست غلط است. حرکت ژاله (۱۷ شهریور) رگه‌های وحدت وجودی در آن بوده، چون سازماندهی نداشته، مرگ شتابان بوده، استراتژی اسلامی، استراتژی مرحله‌ای است. باید سازماندهی داشته باشی عمل کنی. وقتی سازماندهی کنی، عمل کنی، یک مقدار نیروها آزاد می‌شوند. مرگ شتابان مثل ژاله نیروها را می‌سوزاند. یک دفعه می‌خواهد بجوشد و یأس نتیجه آن است. امتیاز ما به مارکسیست‌ها این است که آن‌ها حرکت را خود به خودی می‌دانند، ما حتی حرکت خود به خودی را هم بدون قانونبندی نمی‌دانیم. باید قانونبندی آن‌ها را که در ژاله بودند کشف کرد. مرگ شتابان مرگ بدون رنج است. البته این بدان معنی نیست که آن‌ها ایدئولوژی نداشته‌اند، نه، آن‌ها ناخودآگاه ایدئولوژی دارند. هرچیز ناخودآگاه هم، قانونبندی دارد. کار یک پیشتاز این است که جلوی این حرکت را بگیرد و لو مارک سازشکاری هم بخورد. باید جلوی این حرکت را بگیرد. مثلاً حضرت حمزه هیچ وابستگی

**لطف‌الله گفت:** من در آنجاها عرق می‌ریزم، نمی‌توانم از این کارها بکنم. دقایقی بعد از زیر هشت صدا کردند که او آماده رفتن شود. در کنار در خروجی که دوستان او را بدرقه می‌کردند درحالی که اشک در چشمان او و دیگران حلقه زده بود، دو دستش را به هم گره زده و بالا برد و گفت: راه اتحاداصولی راه پرپیچ و خم و درازمدت است...

### پی‌نوشت:

- ۱- این گزارش از روی نوشته‌های درون زندان بازنویسی شده است.
- ۲- این جمله متناسب به امام حسین است که در روز عاشورا بیان کرده‌اند.
- ۳- در مبارزات قبل از انقلاب، یکی از پیش‌نیازهای مبارزه، ضمن مطالعه و بالا بردن آگاهی، خودسازی بود. عادت‌ها و خلقیات چون راحت‌طلبی، خودخواهی و غرور، جاه‌طلبی، وابستگی و تعلقات به زندگی روزمره و... می‌توانستند فرد را در مراحل سخت مبارزه به زانو درآورند. در فرهنگ مبارزاتی آن زمان به این ویژگی‌های منفی «خصلت» می‌گفتند که منظور خصلت‌های منفی و ناپسند بود. «بی‌خصلت» به کسی گفته می‌شد که این ویژگی‌های منفی را نداشت. در این گزارش هم خصلت مترادف با خصلت‌های منفی و ناپسند است.
- ۴- منظور عمل‌زدگی و عمل کردن بدون داشتن نظریه و اصول و هدف مشخص است.
- ۵- ترجمه: اساس دین شناخت خداست و کمال این شناخت، تصدیق، توحید و صداقت داشتن و عمل به آن است. کمال تصدیق، توحید و وحدت یافتن با آن است. کمال توحید، رسیدن به اخلاص و رفع ناخالصی‌ها و عدم انسجام‌های آن است. کمال اخلاص، نفسی صفات از او، تجدیدنظر کردن در تصویر و شناختی است که از خدا پیدا کردیم. این فراز نشان‌دهنده سیر تکاملی انسان است که با دکماتیسیم مذهبی تفاوت آشکار دارد. علامه طباطبایی شرحی بر این فراز نوشته‌اند که تحت عنوان علی و فلسفه الهی منتشر شده و از منابعی بود که در زندان مورد مطالعه و تأمل قرار گرفت.
- ۶- ذاتی بودن تضاد اشاره به این نکته است که عامل محرک هر پدیده در درون و وجود آن است. وجودی که وابسته و متکی به وجود ازلی و ابدی است. تعبیر این عبارت در فلسفه اسلامی حرکت جوهری است که رابطه خدا و پدیده‌ها را به بهترین وجه بازگو می‌کند. فلسفه ارسطویی عامل محرک پدیده را در خارج آن می‌دانند و به جدایی طبیعت و ماوراء طبیعت قائل است. ■

اقتصادی نداشت، می‌خواست زودتر برود بهشت، درجنگ زره نمی‌پوشید. این هم خودش خصلت است. ما قبل از شهریور خصلت‌های اینطوری را به طور سیستماتیک نمی‌شناختیم. می‌گفتیم ولی مبنای تجربی داشت. مثلاً چپ‌روی سراغ مرگ می‌رود. می‌گفتیم پس مسئله مرگ را حل کرده است. وحدت وجود مراحل را می‌سوزاند. مرگ بدون سازماندهی، عمل بدون مرحله است. مرگ شتابان هم همین‌طور است. خودرنجی با حل خصلت فرق می‌کند. ما یک رفیقی داشتیم. می‌رفت کوه، روی زمین می‌خوابید، آب کله می‌خورد، یک مدتی این کارها را کرد بعد برید. یا یک نفر دیگر موتورسواری می‌کرد، ۱۶۰ کیلومتر سرعت می‌رفت تا مسئله مرگ را حل کند. این‌ها در رابطه با هدف و استراتژی نبود. این‌ها خود به خودی است و خودش یک خصلت می‌شود. حضرت علی مسئله تعمق را می‌گوید، یعنی به عمق چیزی نگاه کردن. حل خصلت در رابطه با جمع امکان دارد، فردی نمی‌شود. جمع و سازمانی که یک هدف و استراتژی صحیحی داشته باشد. اگر استراتژی غلط داشته باشد مثل حزب توده، با یک استراتژی غلط همه به هم شک می‌کنند. استراتژی غلط خصلت‌ساز است. درسازماندهی صحیح و آن سه شرط ساترالیزم دموکراتیک می‌رسد.

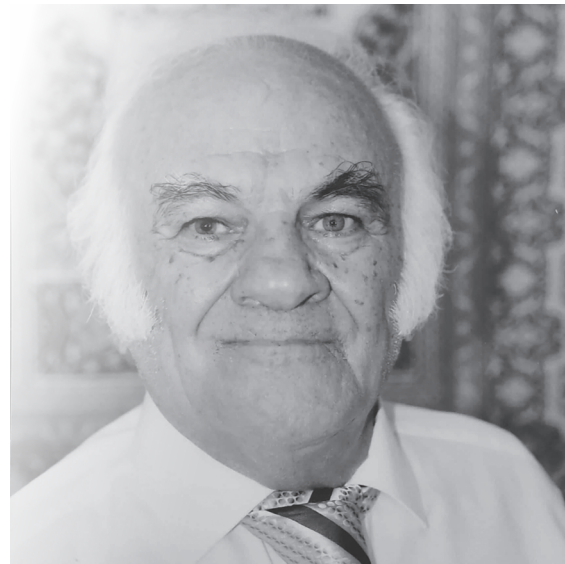
**یکی از بچه‌ها:** چیزی به ما بگو که از راه راست و صراط مستقیم منحرف نشویم.

**لطف‌الله:** من چیزی ندارم. تضاد ذاتی شیء است، از همین همه‌چیز نتیجه می‌شود. جز این چیزی نمی‌دانم. تضاد ذاتی شیء با مخالفتش؛ هر ضربه‌ای خوردیم، ببینیم در درون ما چه بود. ببینیم چه بود که ضربه خوردیم. این شیوه قرآن است.

**یکی از بچه‌ها به شوخی گفت:** رفتی بیرون، برو پیش حسن نریزه و برای ما هم فعالیت کن.

# پدیده بازار خط امام

## گفت‌وگو با ناصر کمیلیان



در شماره گذشته گفت‌وگویی داشتیم با ناصر کمیلیان از دستداران شادروان دکتر مصدق و همراهان جهان پهلوان غلامرضا تختی که خاطراتی از این قهرمان ملی گفته بود. در این شماره، کمیلیان از تجربیات پس از پیروزی انقلاب می‌گوید و نقش برخی سودجویان در ایجاد بحران اقتصادی و برخوردی که با این جریان داشته است.

تومانی را ۷۰-۸۰ تومان عمده فروشی می‌کردند، یعنی ۱۰ برابر قیمت واقعی آن. این فتیله را خواهرزاده من حسین خوانساری ۱۰ برابر قیمت خریده بود. من همراه ایشان به کمیته امور صنفی رفتیم، دیدم اتحادیه سماورسازان آنجا جلسه دارند. آقایی که این کار را کرده بود آنجا نشسته بود و راه حل ارائه می‌کرد گفتم شما فتیله تویست را ۱۰ برابر قیمت می‌فروشید؟ گفت: بله از ما گران‌تر هم می‌خریدند، من آدم خوبی هستم که ۷۰-۸۰ تومان فروختم. گفتم این جنس ۷-۸ تومانی را به صورت عمده ۸۰ تومان فروختی، آن کسی که می‌خواهد یک عدد بفروشد، لابد ۲۰۰-۳۰۰ تومان می‌فروشد. با این وضع چندین میلیون تومان سود می‌بری، فروشنده جزء هم با همین نسبت

می‌خواهد بخورد، با این چنین کاری این جامعه متلاشی می‌شود. ما انقلاب کردیم، این همه کشت و کشتار شده است، زندان‌ها رفتیم و شکنجه شدیم، شما در آن رژیم و این یکاد طلا را به آموزگار که گروگانش گرفته بودند هدیه دادی، حالا آمدی در کمیته امام نشستی این کارها را می‌کنی؟! ایشان به من گفت تو هم بیا یک کاری دست می‌دهم آن را حل کن. گفتم: «ما انقلاب کردیم، مبارزه کردیم که خدمت کنیم نه خیانت. اگر قرار باشد من حل کنم همه را حل می‌کنم». ناگفته نماند در آن روزهای اول تشکیل کمیته‌ها، افراد سودجو در کنار افراد انقلابی در این نهادها وارد شده بودند و اهداف شخصی خود را دنبال می‌کردند.

چون ما اجناس متنوعی مثل چرخ خیاطی، یخچال، اجاق گاز، آینه شمعدان، سماور و پنکه می‌فروختیم با تمام صنف‌ها کار کرده بودیم و اغلب آن‌ها را می‌شناختیم و اطلاعاتی داشتیم. افراد این اتحادیه را هم می‌شناختم. به او گفتم اگر قرار است من بیایم کار کنم، نمی‌آیم کاری که شما اتحادیه سماورسازان می‌گویید انجام دهم، می‌آیم همه را حل می‌کنم؛ بنابراین رفتم مطالعه کردم و اوضاع را بررسی کردم. همان زمان خانم آقای بنی‌صدر از بازار نعلبکی که قبلاً دانه‌ای ۷ ریال بود، ۳۵ تومان خریده بود. من که با دکتر بنی‌صدر آشنایی داشتم در جریان این مسائل قرار می‌گرفتم. این اجناس اغلب وارداتی بود و به دلیل

پس از پیروزی انقلاب، بعضی کالاها را مورد نیاز مردم به شدت کمیاب و گران شد و با قیمت‌های چندین برابر قبل عرضه می‌شد. بسیاری کالاها وارداتی بود، اما به خاطر فضای انقلاب روابط اقتصادی مختل شده بود. از طرفی برخی به این فکر افتاده بودند که از آب گل آلود ماهی بگیرند. در آن آشفته‌بازار با احتکار و گران‌فروشی سودهای هنگفتی به جیب می‌زدند، اما اینکه چطور با این پدیده مقابله شد گفته نشده، یکی از کارهای شما در آن زمان، مبارزه با این موج گران‌فروشی بوده است. شما که در دولت هم نبودید، چگونه چنین امر خطیری را پیش بردید؟

پس از پیروزی انقلاب که نظم قبلی فروریخته و هنوز نهادهای نظارتی وجود نداشتند و نظم جدیدی برقرار نشده بود، روابط کشور با شرکای تجاری خارجی دچار ابهام و سردرگمی شده بود. نگرانی از کمبود کالاها هم در بین مردم وجود داشت. در چنین وضعیتی برخی افراد از آشفته‌بازار سوءاستفاده می‌کردند و دنبال سود بادآورده بودند. من که از دوره نوجوانی در دهه ۳۰ در نقش شاکردی با مزد روزی ۱۵ ریال وارد بازار شده بودم، به تدریج توانستم در امر تجارت داخلی و خارجی موفقیت‌هایی کسب کنم و اعتباری نزد بانک‌ها و شرکت‌ها به دست آورم. ضمن اینکه از همان دوره جوانی به راه دکتر مصدق علاقه‌مند شدم و در این مسیر هزینه‌هایی چون زندان و شکنجه نصیب شد؛ لذا پیروزی انقلاب برای من ارزش فوق‌العاده‌ای داشت و برای پیشبرد آن از هر تلاشی فروگذار نمی‌کردم. پس از پیروزی متوجه شدیم یک‌سری کالاها در بازار کمیاب است. اغلب جنس‌ها دچار تورم شده بود و بسیار گران عرضه می‌شد. مثلاً آن زمان سوخت رایج نفت بود و وسیله گرمایی مردم بیشتر والور و چراغ‌های تویست بود که فتیله‌اش هم از خارج می‌آمد. با شگفتی مشاهده کردیم فتیله‌ای ۷-۸

هدف از انتخاب عنوان «بازار خط امام» این بود که به مردم و جامعه نشان دهیم تاجرانی هستند که می‌خواهند در مسیر انقلاب و مردم باشند و نه اینکه صرفاً به سود خود و پر کردن جیب خود بیندیشند. این عنوان را به این خاطر انتخاب کردیم که با آن عده که عملکردشان علیه انقلاب و مردم بود تفاوت خود را آشکار کنیم



از سمت راست ناصر کمیلیان در کنار اعضای جبهه ملی

این امتیاز استفاده می کردیم قرارداد می بستیم سفارش می دادیم، آنجا صدها قلم توانستیم با این ها قرارداد ببندیم، کالاهای مورد نیازمان را با کیفیت خوب و قیمت های پایین به دست آوریم. از آنجا به کره جنوبی رفتیم.

در چین که می خواستیم چینی آلات بخیریم، تجار این رشته هم آنجا بودند، مرا می شناختند که چند بار قیمت اجناس را شکسته بودم. دیده بودند من وارد بحث چینی جات شدم حساس شده بودند که من می خواهم چه کنم. چون آن ها سال ها این واردات را داشتند و سودهای هنگفتی هم می بردند. چینی چندصد رقم بود. به من گفتند که شما چینی نمی شناسید. گفتم: چرا صبح تا شب در ظروف چینی غذا می خوریم می شناسم. گفت این هفتصد هشتصد قلم است، گل های متعدد دارد. گفتند خیلی مشکلات دارد واردش نشو، شوخی نیست. گفتم بالاخره یک کاریش می کنم. آن ها قرار گذاشتند که ۸ صبح روز آخر به محل غرفه های چینی بیایند اما نیامدند. برادرم که شریک بودیم مخالف بود و می ترسید ورشکسته شویم، با آن مدیر چینی صحبت کردم و گفتم کل قرارداد سال گذشته ایران را برای من بگذار. ۸۷ میلیون تومان کل قرارداد گذشته تجار ایرانی بود. آن ها هم ترجیح می دادند که یک جا بفروشند؛ لذا امتیازها و تخفیفات خوبی گرفتیم. چند تا قرارداد دیگر هم بستیم. روز آخر نمایشگاه آن ها بود. برادرم خیلی نگران بود، می گفت ۸۷ میلیون تومان چینی یک انبار از تهران تا قم می خواهد، ما کجا این ها را جا بدهیم؟ گفتم انبار سه در چهار هم نمی خواهد، وقتی ما جنس را ۳۰ درصد زیر قیمت بازار می دهیم، همه را می برند. ما هم که نمی خواهیم آن ها را به تهران بیاوریم انبار کنیم، به محض رسیدن جنس و بارگیری از کشتی، از همان جا به شهرهای سراسر

شیخ نشین ها خیلی به این هیئت ایرانی احترام گذاشتند. هوایما می فرستادند و هر روز میهمان یکی از کاخ های شیوخ آنجا بودیم. در لیبی از ادامه سفر با آن ها خودداری کردم و به ایران برگشتم و به چین رفتم. از وزارت امور خارجه هم به سفارت ایران در چین پیام داده بودند که گروه بازاریان خط امام می خواهند بیایند شما همکاری کنید. سفیر ایران آقای امیدوار بود. ایشان ما را به خانه اش برد و گفت اینجا جای نیست که شما بروید، باید قبلاً زررو کنید. آقای گلزاده غفوری نماینده مجلس اول هم آنجا بود. پرسید برای چه کار آمدید؟ برایش توضیح دادم که می خواستم به مکه بروم، ولی این را مقدم دانستم. گفت ثواب این کار هزار تا مکه است. آن زمان وضع چینی ها به لحاظ اقتصادی چندان خوب نبود و مردمش با محرومیت زندگی می کردند. مثلاً چند نفر چینی که راهنما یا راننده ما بودند، از فرصت استفاده می کردند و غذای زیادی می خوردند به طوری که حالشان بد می شد. هیئت ما با راهنماها هفت هشت نفر بودیم. کارتی به زبان چینی برای من به عنوان رئیس بازار خط امام چاپ کردند. هر جا می رفتیم کارت نشان می دادیم، مدیرشان را خبر می کردند بیاید. بقیه حق نداشتند با ما صحبت کنند. ما هم چون می خواستیم امتیاز بگیریم با مقاماتشان وارد مذاکره شدیم و تخفیف های خوبی گرفتیم که استثنائی بود. بعضی ها کمیسیون صادرات و تخفیف واردات می گرفتند، ما کمیسیون صادراتمان را هم کم کردیم - مدارکش هست- تا کالاها با کمترین قیمت به دست مشتری برسد.

### در چین چه معاملاتی انجام دادید؟

موقع بازدید از غرفه ها تا به یک مأمورشان کارت نشان می دادیم می رفتند مسئولشان را می آوردند با ما وارد مذاکره می شدند و ما از

درگیری ها و بحرانی بودن وضعیت قبل و بعد از پیروزی انقلاب، مدت ها سفارش و فعالیت واردات تعطیل شده بود. فرصتی پیش آمده بود که این اجناس کمیاب شود و زمینه برای فرصت طلبان فراهم شود. عده ای احتکار کرده بودند و اجناس را به تدریج وارد بازار می کردند و با قیمت های سرسام آور می فروختند.

### شما در آن وضعیت، جریان راه انداختید تحت عنوان «بازار خط امام» که به نوعی مرزبندی و دسته بندی در میان بازاریان به شمار می رفت. هدف چه بود؟

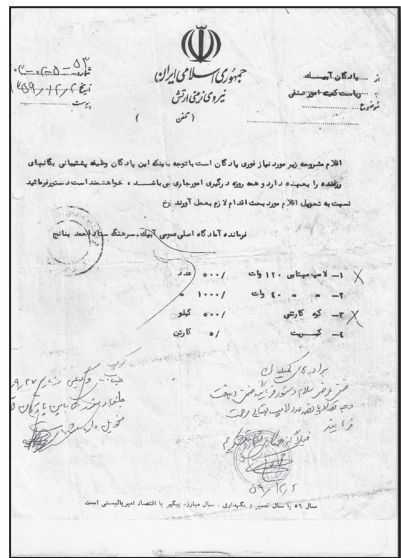
هدف از انتخاب عنوان «بازار خط امام» این بود که به مردم و جامعه نشان دهیم که تاجرانی هستند که می خواهند در مسیر انقلاب و مردم باشند، نه اینکه صرفاً به سود خود و پر کردن جیب خود بپردازند. این عنوان را به این خاطر انتخاب کردیم که با آن عده که عملکردشان علیه انقلاب و مردم بود تفاوت خود را آشکار کنیم.

همان روزها می خواستیم به مکه بروم، چون قبل از انقلاب مرا ممنوع الخروج کرده بودند و اجازه نمی دادند به مکه بروم ولی دیدم که حل این مشکلات اقتصادی هم واجب و حیاتی است و نباید زمان را از دست داد بنابراین تصمیم گرفتم برای تهیه جنس به چین بروم. کالاهای چینی خوب و بد داشت، ولی در مجموع قیمت هایش پایین بود. کیفیت خوب هم داشت. فکر کردم با این وضع بازار بروم کالاهای خوب چینی را تهیه کنم بیاورم و به دست مردم برسانم تا از این وضعیت رهایی یابند. موقع رفتن، آیت الله خلخالی به من زنگ زد گفت می خواهم به لیبی بروم، تو باید با من بیایی. موضوع سفر چین را گفتم. اصرار کرد که چند روز بیا بعد برو. به این ترتیب من چند روزی همراه تیم آن ها به ایتالیا، دبی و شیخ نشین ها و سرانجام به لیبی رفتم. در

#### بازار خط امام

همه روز که عمو هم میمانم گر می بماند از چندی پیش اگر می از بازاریان میبندید مسلمان برای رفاه عمومی در جهت خدمت به مستضعفان اقدام به فروش ما بپایان جنسی می نمیدادیم باوقایع انچه اراد برای شکتین قیما با نام بازاران پیر و خط امام بود که با استقبال پر شور مردم و بازاریان محترم مواجه شد. ما با سفاه عناصر ضد انقلابی و آن ها که منافقان بعضی افکار بود و این حرکت باعث میشد گفتو ابهت باغزارتو اهل عمومی اولده هفتصدست به توله ای بز رنگ حساب شده و در تاریخ ۲۳/۱۱/۳۳ با دستاویر کردن گزارش مجعول و خالی واقع کتبته بازار وحشی را تلبانی این حرکت بیبج کرده که باعث اشتعاش و بیم ریختن بازار در آن روز گردید. عمو شهنشاه با دریافت همکاری برای وسیع تر و های اسباب انقلابی و حتی دستویر شخصی رئیس جمهوری برای رسیدگی به این مسئله و روشن شدن واقعیت و احوال نماینده کمیته مرکزی و تحقیقات آنها مسئله کامل روشن شد و دست توله گران و چپاولگران که زیر ما باک اسلام خواهی باغزارتو اهل مردم از طریق گرفتاری وحی و احتکار می ری و باغزارتو اهل همان روشن گردید و همین توله گران دستوراری و کمیته در تحقیقات این توله گران است چون کمیته خا و نوی می: ۳۳/۱۱/۳۳ در این مسئله با احوال که بود دله بارون شدن مسئله و با اوبت بریده با اقبال آره همه گو به همکاری برای بشیر و اطلاق فوق را تلبنتی کرد ده پیری و سینه تیکار دیگر دست توله گران و صدقه تالیو تا کاپوش اسلام و دین بر علیه مردم توله میکردند برای ملتشر با این آشکار کردید شما استعمال شری ما این است که هر چند روزی و پیر و دشمنای این سر ما و دران استقلال می و بند اسلامی ادا می نموده تا در این روشا در خدمت خلق خدا صورت گیرد

بازاریان پیر و خط امام



ایران ارسال می شود. بعد وقتی در رستوران آن تاجراهای قدیمی چینی را دیدم و ماجرا را گفتم، هاج و واج ماندند و گفتند کمیلیان خدا لعنت کند ترا که ریشه دو بیست سیصدساله را زدی، ما را بیچاره کردی. گفتم: من شما را بیچاره نکردم ۳۰ درصد تخفیف گرفتم. شما نعلبکی که ۶/۵ ریال می خرید اگر ۳ تومان بیشتر بفروشید، من سر بازار با همان ۶/۵ ریال می فروشم. بعد از آن صحبت، روز آخر که چند رقم قرارداد بستیم، به کره جنوبی رفتیم.

مرکز لوازم التحریر کره بود. آنجا پی بردیم که امریکایی ها امتیاز بیشتری از همه دنیا می گیرند، چون حجم معاملاتشان خیلی بالا بود. به سفیرمان گفتیم این مورد قبول ما نیست، ما یک کشور انقلابی هستیم و امروز احتیاج به امتیاز داریم. باید امتیاز بالایی هم سطح بهترین قیمت های دنیا را داشته باشیم. با چینی ها صحبت کردند، آن ها گفتند تعداد سفارشات آن ها قابل مقایسه با شما نیست. گفتم ما هم در نوع خودمان سفارش بالا می دهیم. مثلاً ۲ هزار تن کاغذ یک قلم سفارش دادیم. از کشور کره به چین برگشتیم. آنجا هم صحبت هایی داشتیم که همان حداکثر امتیازی که به دنیا می دهند ما بگیریم. این سفر نتایج خیلی خوبی داشت. وقتی برگشتیم تمام مخارج را بررسی کردیم تا قیمت تمام شده را اعلام کنیم.

### فقط از چین و کره وارد می کردید؟ با سایر کشورها رابطه نداشتید؟

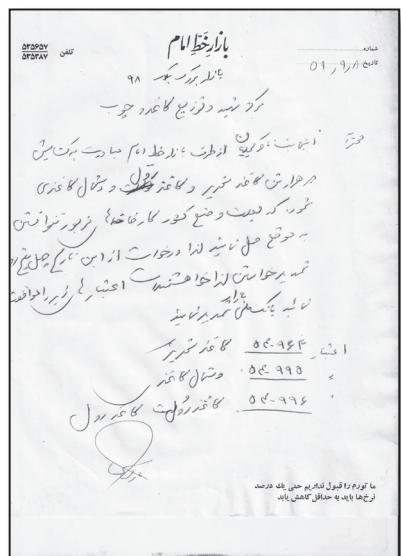
«قبلاً از مجارستان و ژاپن هم وارد می کردیم و ادامه دادیم، ولی سفر نکردیم. می خواستیم به امریکا برویم که گروگان گیری شد و روابط به هم خورد.»

**چگونه چنین قراردادهایی می بستید و سفارش می دادید، شما که این مقدار پول نداشتید. چه می کردید؟**

«پولی نمی دادیم، فقط یک قرارداد امضا می کردیم می آمدیم؛ البته بانک مرکزی ایران ما را ضمانت می کرد. بعضی ها به ما توهین می کردند با این گمان که بنی صدر به ما امتیاز داده است، درحالی که قبل از انقلاب زمان شاه هم ما این کار را می کردیم. یک درصد که گشایش می کردیم مثلاً یک میلیون تومان می بردیم، صد میلیون تومان جنس می آوردیم و شش ماه بعد پولش را می دادیم. چون نزد بانک اعتبار داشتیم. با همین اعتبار نزد بانک، حجم تجارت بالایی داشتیم. به بانک می گفتیم ما یک درصد گشایش می کنیم ۹۹ درصدش را شش ماه دیگر به کارخانه می دهیم. چون آن موقع پولی نداشتیم که این کارها را بکنیم و چون نداشتیم از این امتیازها استفاده می کردیم. ضمن اینکه ما این برنامه را از دوره دولت موقت شروع کردیم که هنوز بنی صدر رئیس جمهور نشده بود.»

### این امتیازها را به همه که نمی دادند، چطور شما چنین موقعیتی پیدا کرده بودید؟

«وقتی من می رفتم بانک، کلی سفته به بانک می بردم، ۲ یا ۳ میلیون می شد. هژبر یزدانی چهار تا سفته می آورد ۲۰ میلیون می شد، اما مال او صوری و توخالی بود، مال من واقعی بود. بانک به این واقعی ارزش می داد و اعتماد می کرد. به این دلیل ما هر امتیازی که می خواستیم می گرفتیم. زمانی با مدیر بانک صحبت می کردم، هژبر یزدانی سرمایه دار معروف هم آنجا بود، مدیر بانک مرا انتخاب می کرد و می گفت من این را می خواهم، آن هژبر را نمی خواهم؛ یعنی سفته های من معمولی اما درست بود، بنابراین اطمینان به وجود می آمد. ما با مبدأ که چین بود مذاکره می کردیم، اینجا هم بانک با ما همراهی می کردند. ما اسناد را می گرفتیم و گشایش می کردیم. جنس را می فروختیم، شش ماه هم



با آن کار می کردیم و بعد تعهداتمان را پرداخت می کردیم، لذا به پول احتیاج نداشتیم.

### هیئت شما که به چین رفتید چه کسانی بودند؟

«محمدرضا کمیلیان، ناصر کمیلیان و مهدی حلاج پور که زبان انگلیسی می دانست مترجم ما بود. برای زبان چینی هم سفیر ما همکاری می کرد.»

### معمولاً چه کالاهایی و از چه طریق وارد می کردید و چطور توزیع می کردید؟

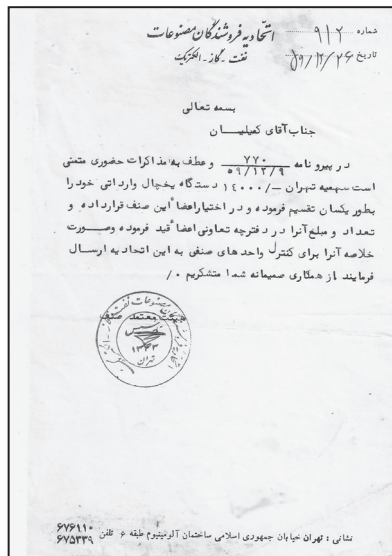
«هر چه می خواستیم از طریق بنادر جنوب می آوردیم، اما آن ها را به تهران نمی آوردیم تا بعد به شهرستان بفرستیم. از همان مبدأ مثلاً به شیراز و دیگر شهرها می فرستادیم، به یزد می فرستادیم، در نتیجه مخارج را کم می کردیم و کالا ارزان تر به دست مشتری می رسید.»

### همه از طریق کشتی بود؟

«اولین بار با هواپیما بود، این هم مهم است. من وقتی به کمیته امور صنفی رفتم و به قیمت فروش فتیله اعتراض کردم، گفتند اگر تو می توانی بیا کار را درست کن. همان روز می خواستم جوابش را بدهم، به مغازه رفتم و با شرکت هایی که ارتباط داشتم و نمایندگی داشتند تلفن کردم که من هر چه فتیله چراغ تو بیست در کارخانه ژاپنی موجود است را می خواهم. آن ها هم به کارخانه در ژاپن اطلاع دادند که من کلیه فتیله های موجود کارخانه را امروز می خواهم. پول هم نداشتیم. رقم بانک گفتند امروز نمی توانم گشایش کنم، چند روز طول می کشد، چون بانک مرکزی باید گشایش کند، شما باید به بانک مرکزی بروی. با خودم گفتم من می خواهم این کالا را همین امروز در بازار عرضه کنم. چون یاد گرفته بودم که وقتی به میدان می روم، باید همان جا بزنم، اگر زنی خوردی. من هم می خواستم ضربه را درجا بزنم. پرسیدم گفتند ۳۰ هزار تا در کارخانه ژاپن موجود است. گفتم این ۳۰ هزار تا را به فرودگاه بده بیاید. درحالی که اعتبار درست نشده و هیچ آمادگی نداشتیم، اجناس را به فرودگاه برده بودند و هواپیما پرواز کرده بود.»

### یعنی درحالی که هنوز اعتبار لازم را از بانک نگرفته بودید، اجناس درحال ورود به ایران بود؟

«تا جایی که یادم هست از ژاپن هفته ای دو تا پرواز دوشنبه و چهارشنبه داشت. اجناس بارگیری شده بود، بدون گشایش اعتبار و پول هم نداشتیم. آن روز نگران بودم آبرویم نرود، وقتی طرف تجاری من اعتماد کرده و جنسش را داده، اقل پولش را



نشاندن ما همه فقیله‌ها را مهر بزنند. یکی آمده بود می‌گفت آقا مهر نزن ۲۰ تومان از تو می‌خرم. گفتم اصلاً به تو نمی‌فروشم.

### سرانجام با چه قیمتی به بازار دادید؟

«هفت تومان خریدیم بودیم، هزینه گمرک را یادم نیست چقدر شد، ولی هزینه بار هواپیما برای هرکدام حدود ۴ تومان درآمد. جمعاً برای مصرف کننده ۱۵ تومان تمام می‌شد. از آن به بعد با قطار و کشتی آوردم که این ۴ تومان پول هواپیما کم شد. به این ترتیب سیلی محکمی

به کسانی خورد که فقیله را از ۸۰ تومان به بالا رسانده بودند. تازه می‌گفتند ما آدم خوبی هستیم، دیگران گران‌تر هم می‌خرند، نمی‌دهیم چون کمیته‌ای هستیم. اغلب این افراد هم قبلاً با حکومت همکاری داشتند، من که مخالف حکومت بودم و زندان رفته بودم می‌خواستم انقلاب سرانجام به نتیجه مطلوب برسد؛ لذا بعد از اینکه همه را مهر زدیم، در سراسر ایران با قیمت ۱۵ تومان برای مصرف کننده خرد توزیع کردیم. ما آن را ۱۱ تومان می‌فروختیم. یک‌باره قیمت آن شکست. همه تعجب کردند. از همه ایران فروشندگان به ما تلفن می‌کردند.

به آن‌ها گفتم این ۵-۴ تومان گران تمام شده است، از

این به بعد با ۷ تومان می‌آوریم، اما الآن چون فوریت داشت با هواپیما آوردیم. بعداً با قطار و

بگیرد. به بانک ملی رفتم گفتند نمی‌شود، بانک سپه و بانک صادرات هم همین‌طور، قبلاً همه‌جا می‌رفتم اعتبار می‌گرفتم اما حالا می‌گفتند انقلاب شده است و باید بانک مرکزی تضمین بدهد، این کار هم ده پانزده روز طول می‌کشید. آن روز ناامید داشتم از سر بازار طلافروش‌ها می‌آمدم، یک شعبه بانک صادرات بود که الآن هم هست. آنجا حساب هم نداشتم، داخل بانک رفتم گفتم من یک کمک می‌خواهم. گفت چه کمکی؟ گفتم یک شماره می‌خواهم پولش را هم الآن ندارم، بعداً می‌آورم می‌دهم. رفت و بررسی کرد و یک شماره گشایش اعتبار به من داد که آن را به شرکت مربوطه دادم و بعد پول تهیه کردم و پرداخت کردم.

### احتمالاً سوابق شما را داشته است و اعتبار شما را می‌دانسته و روی آن حساب خواسته‌اند مشتری شعبه آن‌ها هم بشوید، این امتیاز را به شما داده‌اند.

«با کارخانه‌های داخلی هم راحت معامله می‌کردم. مثلاً رفتم نزد آقای محسن آزمایش گفتم من آمدم اینجا خرید کنم. قبلاً همدیگر را نمی‌شناختیم. پرسیدم بالاترین امتیازتان با چه کسی است؟ اسم مشتری و میزان خریدش را گفتم. گفتم من الآن پانصد تا یخچال می‌خواهم این هم پولش. هیچ‌کس این کار را نمی‌کرد. من تک‌خال را به زمین می‌زدم و بالاترین امتیاز را می‌گرفتم. برادرم هم می‌رفت ارج معامله می‌کرد، هجده تا یخچال می‌خرید پایین‌ترین امتیاز را می‌گرفت. من می‌رفتم هر چه بود می‌خریدم بالاترین امتیاز را می‌گرفتم.

### ماجرای فقیله چراغ به کجا رسید؟

«حدود ۳۰ هزار فقیله که به فرودگاه رسید، من پیش همان اعضای کمیته صنفی رفتم، به آقای جواهری از رفقای آقای لاجوردی که جنب پاساژ حکیم هاشمی مغازه داشت و در هیئت‌مدیره کمیته بود گفتم: آقای جواهری من چنین کاری کردم تو چه می‌گویی؟ گفت فقیله را که می‌فروشی رویش مهر بزن، قیمت مصرف کننده را رویش ثبت کن که نتوانند بیشتر بفروشند.

تمام آن‌ها را به مغازه‌ام آوردم، دور تا دور چیدم. بازاری‌ها آمدند که این‌ها چیست؟ همه جنسشان را پنهان می‌کنند، یک جین یک جین بیرون می‌آورند، می‌گویند نیست تا گران بفروشند. من همه را در مغازه جلوی چشم همه چیده بودم. بازاری‌ها تعجب کرده بودند. بعضی گفتند کمیلیان موجودی‌اش را می‌فروشد تمام می‌کند. گفتم من تا دنیا دنیاست فقیله را ۷ تومان می‌آورم، ۷ تومان هم می‌فروشم. من پانزده تا مهر درست کردم، خواهرزاده‌ام و کارمندهایم را دور تا دور

کشتی می‌آید. گفتم ما می‌خواهیم این تورم را از بین ببریم. این‌ها دارند انقلاب را به گمراهی می‌کشاند و ما جمع شدیم که جلوی این‌ها را بگیریم. همان آقایی که فقیله‌ها را گران می‌فروخت، نزد برادرم آمد گریه کرد و گفت: ما اشتباه کردیم. البته این تیب افراد هنوز اشتباهشان را دارند ادامه می‌دهند، با تورم تصاعدی خون مردم را می‌مکند و کاخ‌های لاکچری می‌سازند، اختلاس می‌کنند، مافیا هستند.

خدا را شکر می‌کنم که آلوده به این مسائل نشدم و توانستم خدمتی به مردم بکنم. چندی بعد تقریباً بعد از اینکه بنی‌صدر رفته بود، برای هزینه روزمره‌مان هم مشکل پیدا کردیم. برق و آب و تلفن خودم هم قطع شد، افراد فامیل کمک می‌کردند. خواهرم منزلش را فروخت و بدهی‌های ما را پرداخت درحالی‌که اگر درصدی از تخفیف‌ها و کمیسیون را برداشته بودیم تا چند نسل در رفاه بودیم؛ اما هستی‌مان را در راه مردم و جبهه دادیم و خوشحالیم.

### در آن سال‌ها چه اقدام دیگری برای کاهش قیمت‌ها کردید؟

«تعدادش زیاد بود. هر بار چند هزار تن کالا می‌آمد. بعد ما فکر می‌کردیم چه کنیم همین اجناس را باز چگونه ارزان‌تر به دست مردم برسانیم. مثلاً چرخ خیاطی از چین وارد کردیم، جعبه‌های آن‌ها چوبی بود و گران، ایتالیایی‌ها جعبه‌های پلاستیکی برای چرخ خیاطی زده بودند خیلی ارزان‌تر بود. خودم به ایتالیا رفتم و سفارش دادم جعبه پلاستیکی از آنجا بیاورند.

### فروشندگان قبلی که با این پدیده روبه‌رو شدند واکنشی نشان ندادند؟

«آن‌ها چون فروششان کم شده بود، آمدند پیش من گفتند ما چه کار کنیم از این کارها دست بردارید. مثلاً آقای محسنی که بعدها تولید چرخ کاجیران را راه‌اندازی کرد و از صنعتگران موفق ماست، آن موقع فروشنده بود. به من گفت کی دست از سر ما برمی‌داری؟ دکانت را بفروش از اینجا برو، از شرت نجات پیدا کنیم. من دیدم قدری تهدیدآمیز حرف زد ناراحت شدم، گفتم می‌خواهی مرا بیرون کنی! من آمدم ریشه‌ها را بکنم و جلوی این تورم افسارگسیخته را بگیرم،

محصولات کارخانه‌های خودمان را هم خریداری می‌کردیم. مازاد آن را از خارج می‌آوردیم که بازار سیاه پیدا نکنند و مردم ناراضی نشوند. برنامه‌مان این بود که با کارخانه‌های داخلی صحبت کنیم که اگر یک کالایی قیمت تمام‌شده‌اش بیشتر از محصولات خارجی است، من که واردکننده‌ام بخشی از سود واردانم را به تولیدکننده داخلی اختصاص دهیم، مواد اولیه بیاورم و تفاوتش را جبران کنم

یک سیلی به ایشان زد و با آن‌ها درگیر شدم. البته بعدها به دفترشان رفتم و از چند نفر حلالیت خواستم. تهدید و فشار زیاد بود. به‌عنوان نمونه یک روز کمیته امور صنفی که در دست آقایان بود، یک نفر را فرستاده بودند تا با ما درگیر شود و به این بهانه مانع کار ما شوند. ما در هر استان نماینده داشتیم و هر کس جنسی می‌خواست

از این نماینده‌ها به قیمت تهران تحویل می‌گرفت. این نماینده‌ها نظارت هم می‌کردند که خریدار آن را به قیمت عادلانه دست مشتری برساند؛ اما این فرد آمده بود که صد عدد چرخ خیاطی برای اهواز می‌خواهم، به ایشان گفتم در اهواز نزد آقای یحییو استاندار خوزستان بروید و هرچند تا چرخ خیاطی می‌خواهید به قیمت تهران تحویل بگیرید... کرایه حمل و نقل از تهران به اهواز را هم ندارید. ولی او اصرار داشت که اینجا تحویل بگیرد؛ البته ما برای هر استانی سهمیه‌ای در نظر گرفته بودیم که به نمایندگان تحویل

می‌دادیم. تحویل کالا در تهران آن برنامه‌ها را به هم می‌زد. معلوم بود این آقا برای خرید نیامده بود. وقتی قاطعیت مرا دید رفت و با چند تا مأمور آمد که مرا به کمیته ببرند. به مأمور کمیته گفتم؛ مقامات مملکت مرا می‌شناسند، به مسئولان کمیته بگو هر کاری دارند یا بیایند اینجا یا تلفن کنند با هم صحبت کنیم. او گفت به‌زور می‌بریمت. او را بغل کردم و از مغازه بیرون بردم. در شیشه‌ای مغازه را قفل کردم و نشستیم. آن‌ها بیسیم زدند و چند نفر دیگر هم جمع شدند و تیراندازی کردند و چند تا تیر هوایی به طاق بازار زدند. بازار به هم ریخت و همه جمع شدند. با صلاح‌دید آقای قائم‌مقامی و آقای شانه‌چی که آمده بودند همراه آنان به کمیته رفتیم.

پاسدارها و کمیته‌چی‌ها که نمی‌دانستند ماجرا چیست شعار می‌دادند: «کمیلیان را باید کشت، چه با تفنگ چه با مشت». تا نیمه‌شب آنجا بودیم و مسئولان آنجا نمی‌دانستند مشکلی که درست کرده‌اند چگونه جمع کنند و من را چطور از اینجا نجات دهند؟

سرانجام آقایان شانه‌چی و امانی مرا سوار ماشین کردند و رفتیم. فردای آن روز به کمیته رفتم و برای پاسدارهای آنجا کارها و خدمات خودم و علت مخالفت‌های دیگران را توضیح دادم. بعد از آن آن‌ها که متوجه ماجرا شدند طرفدار من شدند.

## این حرکتی که تحت عنوان بازار خط امام شما راه انداختید، در واقع یک بازاری شده بود در مقابل بازاری که وجود داشت.

«بله. یکی دو قلم نبود. هر کالایی که بازار سیاه پیدا می‌کرد من واردش می‌شدم. مثلاً ۲ هزار تن کاغذی که وارد کردم از قیمتی که

کمیته صنفی می‌گفت کمتر می‌فروختم. بعضی‌ها تعجب می‌کردند. حتی دکتر بنی‌صدر که رئیس جمهور بود به آقای محمدی گفته بود نمی‌دانم این کمیلیان از کجا این‌ها را آورده، شاید استوک خریده است. درحالی که کاغذ استوک که به درد نمی‌خورد. البته از یک جنبه درست می‌گفت، کاغذی که آوردم ابعادش متفاوت بود؛ اما خیلی هم مرغوب‌تر بود. به هر کسی هم نمی‌دادم می‌گفتم چه اندازه‌ای می‌خواهی؟ اگر به کارش می‌خورد می‌دادم. ۳ هزار دوچرخه به قیمت ۳۰۰ تومان، ۱۴ هزار یخچال به

قیمت هزار تا ۲ هزار تومان و صدها قلم مانند آن را در اختیار مردم قرار دادم.

زمانی متوجه شدم توری پشت پنجره که برای جلوگیری از پشه استفاده می‌شد به‌شدت گران شده است. این توری‌ها هم در ایران نبود و به خاطر انقلاب وارد نشده بود و کمیاب شد بنابراین وارد کردم و قیمت‌ها را شکستم. چون من دنبال سود نبودم. انقلاب را قبول داشتم و حاضر بودم از جیبم هم بگذارم تا مملکت دچار بحران نشود.

## این اجناس را شما در بازار عرضه می‌کردید یا سیستم توزیع دیگری هم وجود داشت؟

«از زمان تشکیل دولت موقت تا پایان ریاست‌جمهوری دکتر بنی‌صدر، نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی، کارخانه‌ها، شرکت‌ها نیازهایی داشتند، آن‌ها به ما اعلام نیاز می‌کردند و ما در اختیارشان قرار می‌دادیم. مثلاً ارتش، وزارت بهداشت، وزارت ارشاد، سپاه، جبهه، تشکل‌های خیریه‌ای و غیره به ما کتبا اعلام نیاز می‌کردند و ما کالاها را برایشان ارسال می‌کردیم. مکاتبات و اسناد این سفارش‌ها قابل ارائه است. اگر شما می‌توانید برخی از آن‌ها را منعکس کنید. به‌عنوان یک نمونه کوچک، وقتی شهروند تخریب شد، فکری به حال ساکنان آنجا نشد که زندگی‌شان

را چگونه تأمین کنند. بعدها تعدادی از زنان آنجا که مشکل مالی داشتند جمع شدند و به رئیس‌جمهور اعتراض کردند که چرا به وضع ما رسیدگی نمی‌کنید. ایشان ترتیبی داد که این زنان را در منزل ثابت پاسال در خیابان جردن اسکان دادند و من تعداد چهل پنجاه عدد چرخ خیاطی و لوازم در اختیار آنجا قرار دادم تا آن‌ها مشغول کار شوند و زندگیشان مختل نشود. بنیاد شهید به دفعات به تعداد ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ عدد یخچال و کولر و پنکه و... سفارش داد که ارسال شد. همین‌طور پادگان‌های مختلف ارتش و سپاه لیست می‌دادند، کالاهای موردنیازشان را می‌فرستادیم. کانون صندوق‌های قرض‌الحسنه اصفهان ۱۱ قلم سفارش داده بود که اول آن ۱۸۹۰ یخچال و قلم آخرش ۲۴ هزار عدد لامپ مهتابی بود.

## این کار شما در آن مقطع حلال مشکلات مردم شد، اما سؤالی هم ایجاد می‌شود و آن تأثیر این واردات بر تولیدات داخلی است. بعضی اجناس در داخل تولید نمی‌شد، اما برخی که تولید می‌شد، آیا واردات ارزان قیمت باعث شکست تولیدکننده داخلی نمی‌شد؟

«ما این واردات را حساب‌شده انجام می‌دادیم. آن زمان بعضی کالاها مثل یخچال یا کولر را کارخانه‌های داخلی تولید می‌کردند، اما میزان تولیدشان کفاف نیاز مردم را نمی‌داد لذا همان اجناس از خارج هم وارد می‌شد. اینکه کارخانه‌های داخلی تولیدشان را بالا ببرند نیاز به یک برنامه‌ریزی جامع داشت که باید دولت واردش می‌شد و این برنامه‌ریزی را انجام می‌داد و زمینه‌ها و بستر افزایش تولید داخلی را فراهم می‌کرد اما ما هم به این توجه داشتیم که تولید داخلی زمین نخورد. لذا محصولات کارخانه‌های خودمان را هم خریداری می‌کردیم. مازاد آن را از خارج می‌آوردیم که بازار سیاه پیدا نکند و مردم ناراضی نشوند. برنامه من این بود که با کارخانه‌های داخلی صحبت کنم که اگر یک کالایی قیمت تمام‌شده‌اش بیشتر از محصولات خارجی است، من که واردکننده‌ام بخشی از سود وارداتم را به تولیدکننده داخلی اختصاص دهم، مواد اولیه بیاورم و تفاوتش را جبران کنم. چیزی که تولید می‌شود، برای تولیدکننده سود حداکثری داشته باشد؛ یعنی حق تقدم با تولید داخلی است که محصول او با قیمت ارزان‌تر در بازار عرضه شود و جایگاه پیدا کند؛ اما این برنامه با مسائل عزل دکتر بنی‌صدر مواجه شد و اوضاع دگرگون شد و عملاً دست ما هم بسته شد. بعد از آن شاهد بودیم که نهادهای اقتصادی مربوط به بازار همواره تحت نفوذ یک جریان خاص قرار گرفت و به دیگری میدان ندادند. ■

در شیشه‌ای مغازه را قفل کردم و نشستیم. آن‌ها بیسیم زدند و چند نفر دیگر هم جمع شدند و تیراندازی کردند و چند تا تیر هوایی به طاق بازار زدند. بازار به هم ریخت و همه جمع شدند. با صلاح‌دید آقای قائم‌مقامی و آقای شانه‌چی که آمده بودند و همراه آنان به کمیته رفتیم.



# تحولات کردستان عراق در تاریخ معاصر

## امنیت و مرز در گفت‌وگو با احسان هوشمند



### بخش یازدهم

آنان را از منطقه آمد یا دیاریکر (در ترکیه امروز) می‌دانند. از میان این عشیره چهره‌های مذهبی و سیاسی ظهور کرده و عشیره متشکل تر شده است. این عشیره از تیره‌هایی تشکیل شده و بعدها طوایف دیگری بدان‌ها پیوسته‌اند. شیخ عبدالسلام اول و سپس فرزندش شیخ محمد از مهم‌ترین چهره‌های عشیره بارزان در سده نوزدهم مسیحی است. از میان فرزندان شیخ محمد سه فرزند وی؛ یعنی شیخ عبدالسلام دوم، شیخ احمد و ملامصطفی بارزانی در تاریخ سیاسی معاصر بارزانی‌ها و بعدها عراق و کردستان عراق ایفاگر نقش اثرگذاری بوده‌اند.

شیخ عبدالسلام دوم و پدرش شیخ محمد در میان بارزانی‌ها جایگاه معنوی برجسته‌ای دارند و برخی برای آن‌ها قداستی قائل هستند. شیخ عبدالسلام دوم در سال ۱۸۶۸ میلادی از مادر متولد شد. وی اعتراضات خود را در سال ۱۹۰۷ آغاز کرد و پس از شکست اعتراضاتی که در موصل علیه حاکم موصل سامان داد دستگیر شد و بنا بر برخی گزارش‌ها در سال ۱۹۱۳ یعنی در اواخر عمر ترک‌های جوان در دولت عثمانی در موصل اعدام شد؛ یعنی پیش از تشکیل دولت عراق شورش بارزانی‌ها آغاز شده بود.

پس از اعدام شیخ عبدالسلام دوم برادرش شیخ احمد بارزانی ریاست بارزانی‌ها را بر عهده گرفت. رهبری شیخ احمد بارزانی بر بارزانی‌ها با فروپاشی دولت عثمانی همراه بود. با تشکیل دولت عراق جدید تحت قیمومیت کشور انگلستان، طوایف بارزانی شورش‌های تازه‌ای را آغاز کردند و شیخ احمد توانست نفوذ خود را بر بخش‌های بیشتری از شمال عراق گسترش دهد. شیخ احمد و بارزانی‌ها حتی توانستند علیه حاکم انگلیسی عراق قیام کنند و وی و معاونش را نیز به قتل رسانند. این اقدام البته موجب بروز آشوب در عراق شد و تعدادی از طوایف کرد را از گسترش دامنه نفوذ بارزانی‌ها بیمناک کرد و حتی برخی از طوایف بارزان نیز از اطاعت شیخ احمد سر باز زدند و در مقابل وی ایستادند. در سال ۱۹۳۲ میلادی و پس از تهاجم ارتش عراق با حمایت نیروهای انگلیسی، شیخ احمد بارزانی متحمل شکست شد و خود را به نیروهای ترکیه تسلیم کرد و دولت ترکیه وی را به ارزروم تبعید کرد. یک سال پس از تسلط دولت عراق بر روستا و منطقه بارزان، بارزانی‌ها مورد عفو دولت عراق قرار گرفته و دولت عراق آن‌ها را به مناطق مختلف عراق تبعید کرد. ملامصطفی بارزانی نیز در این دوره به سلیمانیه تبعید شد و تا سال ۱۹۴۳ ملامصطفی در سلیمانیه در تبعید زندگی می‌کرد.

در بخش پیشین گفت‌وگو تا کنار زدن حسن البکر و به قدرت رسیدن صدام حسین پیش رفتیم. پیش از ادامه بحث درباره صدام حسین و دوره رئیس‌جمهوری صدام بهتر است برگردیم به تحولات شمال عراق یعنی حوزه کردی در تاریخ معاصر.

«با سلام و تشکر. موافق هستم که بحث را با تحولات در حوزه کردی در عراق ادامه دهیم. هم‌زمان با شکل‌گیری کشور عراق تحولات

سیاسی در بخش‌های شمالی عراق آغاز شده است؛ یعنی عمر دولت عراق و عمر جنبش سیاسی جریان‌های کردی در عراق تقریباً برابر است. از همان آغاز شکل‌گیری دولت عراق جریان‌های کردی نیز مطالبات خود را در قالب جنبش‌های عشیره‌ای یا سیاسی طرح کرده و پیش بردند. عشیره بارزان یکی از عشایر مهمی است که در قرن نوزدهم مسیحی در کردستان عراق و بخش بزرگی از عراق فعلی که تحت سیطره

عمر دولت عراق و عمر جنبش سیاسی جریان‌های کردی در عراق تقریباً برابر است. از همان آغاز شکل‌گیری دولت عراق جریان‌های کردی نیز مطالبات خود را در قالب جنبش‌های عشیره‌ای یا سیاسی طرح کرده و پیش بردند

عثمانی قرار داشت شورش سیاسی خود را آغاز کرد. روستای بارزان هم در منطقه‌ای است که محصور در کوه‌هاست و نزدیک به مرز کشور ترکیه قرار دارد. منطقه بارزان افزون بر روستای بارزان شامل دهه روستای دیگری می‌شود که در این منطقه استقرار دارند. به نقل از برخی منابع تاریخی بارزانی‌ها از نقشبندهای ایرانی بوده که در حدود صد و اندی سال قبل به شمال عراق مهاجرت و بعدها در منطقه بارزان و روستای بارزان مستقر شده‌اند. برخی نیز تبار



شیخ عبدالسلام دوم

آغاز شد. این دوره هم‌زمان با اشغال ایران توسط ارتش انگلستان و شوروی در جنوب و شمال کشور است. در مهاباد، جمهوری مهاباد در سال ۱۳۲۴ تشکیل شده و با رهبری قاضی محمد شهر مهاباد و مناطق محدودی از اطراف زیر سلطه حزب دموکرات کردستان ایران قرار گرفته است. بنیان این اقدام در شوروی طراحی شد و با هدف دریافت امتیاز نفت شمال، در تبریز و مهاباد دو جریان تأسیس شد و اقدامات خود را آغاز کرد. بخشی از اسناد حزب کمونیست شوروی و دستور استالین و دیگر فرامین دولتی شوروی سابق را به‌تازگی پژوهشگر صاحب‌نام، استاد کاوه بیات، به فارسی برگردانده و منتشر کرده است.

هم‌زمان با تأسیس جمهوری مهاباد ملامصطفی بارزانی و شیخ احمد بارزانی همراه چند هزار خانواده از بارزانی‌ها از عراق خارج و به ایران مهاجرت کردند. ملامصطفی وقتی به ایران وارد شد که بنا بر برخی گزارش‌ها قاضی مهاباد برای ابلاغ فرامین شوروی به باکو سفر کرده بود و بنا بر گزارش برخی رهبران حزب توده، قاضی محمد همواره درباره مقاصد بارزانی‌ها تردیدهایی داشت و سوءظنی درباره دلایل حضورشان در ایران شکل گرفته بود. هرچند در ظاهر ملامصطفی به‌عنوان یکی از ژنرال‌های جمهوری مهاباد معرفی شد، اما جابه‌جایی بارزانی‌ها به‌سوی میاندوآب، نقده، بوکان و سقز و عدم حضورشان در مهاباد نشانه‌ای از بی‌اعتمادی قاضی محمد به بارزانی‌ها تلقی شده است.

پس از فروپاشی جمهوری مهاباد مذاکره فرماندهان نظامی در منطقه و تهران با ملامصطفی به جایی نرسید. بغداد از ایران خواهان استرداد بارزانی‌ها بود و بارزانی‌ها نیز حاضر به بازگشت نبودند. در تهران به بارزانی‌ها پیشنهاد شد به همدان منتقل شوند و زندگی عادی خود را داشته باشند که با مخالفت ملامصطفی روبه‌رو شد و در نهایت ملامصطفی بارزانی به عراق بازگشت. شیخ احمد بارزانی نیز در عراق خود را تسلیم دولت کرد و در بغداد و بصره تبعید بود. در این دوره یعنی در سال ۱۳۲۵ با ائتلاف چند جریان سیاسی حزب دموکرات کردستان عراق بنیان نهاده شد. ملامصطفی بارزانی نیز به رهبری این حزب برگزیده شد، اما ملامصطفی و گروهی از نیروهایش پس از حمله ارتش عراق دوباره وارد خاک ایران شد و پس از تعقیب و گریزی در مناطق صعب‌العبور و کوهستانی مرزی گاه در خاک ایران و گاه در خاک آذربایجان غربی وارد ارس در پلدشت در شمال آذربایجان غربی وارد خاک شوروی شد و برای یازده سال در شوروی مستقر شد. وی و همراهانش ابتدا در باکو مستقر شدند. وی سپس به تاشکند و از آنجا به مسکو

کردند و ابتدا محکوم به اعدام شد و سپس با تخفیف به ده سال تبعید او را به هندوستان تبعید کردند. در سال ۱۳۰۱ خورشیدی شیخ محمود از هندوستان به سلیمانیه فراخوانده شد و قول داد که فعالیت خود را از سلیمانیه فراتر نکشاند. وی خود را پادشاه کردستان خواند و تلاش کرد طوایف دیگر را نیز با خود همراه کند، حتی از اسماعیل آقای سیمتقو نیز درخواست یاری کرد که سیمتقو نپذیرفت. شیخ محمود در ادامه به تقابل با دولت ترکیه که به موصل نظر داشت و نیز بریتانیا پرداخت. شیخ محمود در نهایت توانست سیطره خود را به منطقه نهادینه کند و شکست خورد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی خود را تسلیم نیروهای انگلیسی کرد. شیخ محمود به خوبی فارسی می‌دانست و روابط خوبی با ایران داشت. وی در سال ۱۹۵۶ میلادی یا ۱۳۳۶ خورشیدی درگذشت.

### چگونه در این دوره جنبش ملامصطفی بارزانی آغاز شد؟

«اشاره شد که تا ۱۹۴۳ ملامصطفی و شیخ احمد بارزانی در تبعید در سلیمانیه زندگی می‌کردند. در این سال شیخ احمد و ملامصطفی بارزانی از سلیمانیه فرار کردند و عازم بارزان شدند و شورش تازه‌ای علیه دولت عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی شکل گرفت. هرچند در ابتدای شورش دولت عراق از مصلحه برآمد، اما به‌زودی جنگ آغاز شد

### پس ماجرای شیخ محمود در سلیمانیه چگونه رقم خورد؟

«شیخ محمود یکی از شخصیت‌های اجتماعی و مذهبی و سیاسی سلیمانیه‌ای است که در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. پدر و مادر شیخ محمود نسب از مشایخ مذهبی داشتند. نسب خاندان برزنجی بنا بر برخی گزارش‌ها به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. شیخ سعید پدرش در دربار سلطان عبدالحمید عثمانی مورد توجه بود، اما توطئه مخالفان موجب شد که شیخ سعید اعدام شود و در ۲۶ سالگی شیخ محمود، وی جانشین پدر شد. افزون بر سلیمانیه وی

در کرکوک و مناطق مجاور نیز نفوذ داشت. سلطان عبدالحمید در سال ۱۹۱۵ مسیحی از شیخ محمود برای مقابله با حضور قوای نظامی انگلستان در بصره یاری خواست و شیخ محمود نیز نیروی چند صد نفره سواره و پیاده در اختیار وی گذارد، اما سپاه عثمانی در این جنگ متحمل شکست شد. با شکست دولت عثمانی و تجزیه این کشور، «سرپرسی کاکس» از مقامات انگلیسی در عراق شیخ محمود را به‌عنوان حکمدار سلیمانیه برگزید. شیخ محمود در این دوره خود را پادشاه کردستان خواند و تعدادی از طوایف و قبایل به او یاری رساندند. پس

از چند بار جنگ برخی از عشایر منطقه از وی روی گردان شدند و انگلیسی‌ها وی را بازداشت

تا ۱۹۴۳ ملامصطفی و شیخ احمد بارزانی در تبعید در سلیمانیه زندگی می‌کردند. در این سال شیخ احمد و ملامصطفی بارزانی از سلیمانیه فرار کردند و عازم بارزان شدند و شورش تازه‌ای علیه دولت عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی شکل گرفت. هرچند در ابتدای شورش دولت عراق از مصلحه برآمد، اما به‌زودی جنگ آغاز شد



ملاقات صدام حسین، معاون رئیس شورای فرماندهی حزب بعث عراق با ملا مصطفی بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان در سال ۱۹۷۰ میلادی

عراق برقرار بود؛ البته میان جناح‌های مختلف حزب دموکرات کردستان عراق یعنی چپ‌ترها مانند جلال طالبانی با بارزانی اختلافاتی بر سر قبول آتش‌بس روی داده بود. از سال ۱۹۶۵ جنگ دوباره آغاز شد. بروز حادثه برای هلیکوپتر عبدالسلام عارف و کشته شدن وی و سپس جانشینی برادرش عبدالرحمن عارف به جای وی تغییر بنیادین و حساسی در شرایط ایجاد نکرد و جنگ همچنان ادامه داشت، درحالی که جایگاه حزب بعث روزه‌روز در ساختار قدرت عراق تقویت می‌شد.

### و این شرایط در نهایت به روی کار آمدن حزب بعث و حسن البکر منجر می‌شود؟

«بلی! بعث با ایدئولوژی ملی‌گرایی خود به قدرت می‌رسد و سطح منازعه میان حزب دموکرات کردستان عراق با دولت عراق وارد مرحله تازه‌ای شد. در ابتدا صدام حسین به‌عنوان نمایندگان دولت عراق با ملا مصطفی بارزانی گفت‌وگو می‌کند و توافق اولیه‌ای بر سر خودمختاری بخش‌هایی از کردستان عراق صورت می‌گیرد و با استمرار مذاکرات این گفت‌وگوها به بن‌بست می‌خورد. موضوع کرکوک و تسلط بر این شهر و سرنوشت آن و درآمدهای نفتی کرکوک، درگیری‌های نظامی ارتش عراق با پیشمرگه‌ها و مبارزان و حملات نظامی مکرر به شهرها و روستاها و محل استقرار نیروهای حزب دموکرات کردستان عراق موجب تداوم درگیری‌ها و بن‌بست در مذاکرات می‌شود. در این دوره اگر چه صدام حسین نفر دوم، پس از حسن البکر، در ساختار قدرت است، اما به تدریج و در عمل به اصلی‌ترین نیروی حاکم بر عراق مبدل می‌شود.

و اسیر گرفتن خارجی‌های مستقر در تأسیسات نفتی موجب شد درگیری‌های میان بارزانی‌ها و دولت عراق ابعاد رسانه‌ای بسیار وسیعی بیابد. در ژانویه سال ۱۹۶۳ میان دولت قاسم با بارزانی‌ها توافق‌نامه صلحی منعقد شد و تا ماه فوریه که دولت قاسم سقوط کرد این آتش‌بس و ترک منازعه استمرار داشت.

### روابط حزب دموکرات کردستان عراق و ملا مصطفی بارزانی با عبدالسلام عارف و عبدالرحمن عارف چگونه بود؟

«دولت جدید عراق به رهبری عبدالسلام عارف سعی می‌کرد با حزب دموکرات کردستان عراق به تفاهم برسد و گفت‌وگوهایی میان دولت با بارزانی‌ها آغاز شد، اما این گفت‌وگوها به حل ریشه‌ای مسائل میان بارزانی‌ها با دولت عراق منجر نشد. تحولات سوریه و روی کار آمدن بعثی‌ها در سوریه و نزدیکی ابتدایی میان مصر و سوریه با حکومت عبدالسلام عارف و اقدام برای تشکیل «جمهوری متحد عربی» میان سه کشور سوریه و مصر و عراق موجب شد تا دولت عبدالسلام عارف در موقعیت باثبات‌تری قرار گیرد. درگیری‌های نظامی هم دوباره آغاز شد، اما بازگفت‌وگوها آغاز شد و از سال ۱۹۶۳ به مدت حدود دو سال آرامش نسبی میان دولت عراق و حزب دموکرات کردستان

رفت. درباره حضور ملا مصطفی بارزانی در شوروی و اتفاقات این دوره در کتاب‌های تألیفی و نیز خاطرات برخی رهبران حزب توده و چپ مطالبی منتشر شده است. در دوره حضور بارزانی در شوروی میان بخش چپ حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری کسانانی چون ابراهیم احمد و جلال طالبانی با بارزانی‌ها اختلافاتی بروز کرد. تفاوت سبک زندگی چپ‌ها که عمدتاً شهری و اهل سلیمانیه بودند با زندگی عشائری و نیز تفاوت زبانی یعنی سورانی‌زبان بودن جناح چپ با بارزانی‌ها که بادی‌زبان (از گویش‌های کرمانجی) هستند و دیگر عوامل موجب بروز این اختلافات شده و حزب دموکرات کردستان عراق در دوره ملا مصطفی بارزانی فعالیت اثرگذار چندانی نداشت.

پس از کودتای عبدالکریم قاسم در عراق، ملا مصطفی بارزانی در تیرماه سال ۱۳۳۷ خورشیدی میان استقبال کمونیست‌ها و دولت قاسم وارد بصره و سپس بغداد شد و استقبال گرمی از وی شد. مناسبات ملا مصطفی بارزانی و عبدالکریم قاسم ابتدا بسیار گرم بود و تی چند از بارزانی‌ها به مناصب دولتی دست یافتند. عبدالکریم قاسم تلاش داشت روابط خود با بارزانی‌ها را گرم نگه دارد. ملا مصطفی بارزانی هم از فرصت پیش آمده برای پیشبرد برنامه‌های خود استفاده کرد و به تجدید قوا در شمال عراق پرداخت. برخی درخواست‌ها همچون رسمیت زبان کردی، نیروی نظامی محلی و دریافت سهم از فروش نفت موصل و کرکوک و اداره مناطق به دست نیروهای محلی زمینه بروز اختلافات با دولت در بغداد را فراهم ساخت.

حضور بعثی‌ها در بغداد و گسترش ناسیونالیسم عربی - ناصری و در نتیجه مخالفت ملی‌گرایان عراقی با اعطای امتیازات بیشتر موجب شده بود تا در نهایت قاسم نتواند امتیاز بیشتری به حزب دموکرات کردستان عراق و بارزانی بدهد. اعلام قانون جدید اصلاحات ارضی و تقسیم زمین ارباب‌ها و خان‌ها و آقاها بهانه‌ای بود که شورش بارزانی‌ها دوباره آغاز شود. جنگ از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ استمرار داشت و بخش بزرگی از شمال عراق در استان‌های سلیمانیه و اربیل و دهوک و حتی موصل درگیر جنگ شدند و اقتصاد

عراق بر اثر این درگیری‌ها به شدت آسیب دید. حمله به تأسیسات نفتی، خطوط لوله انتقال نفت

”  
**تحولات سوریه و روی کار آمدن بعثی‌ها در سوریه و نزدیکی ابتدایی میان مصر و سوریه با حکومت عبدالسلام عارف و اقدام برای تشکیل «جمهوری متحد عربی» میان سه کشور سوریه و مصر و عراق موجب شد تا دولت عبدالسلام عارف در موقعیت باثبات‌تری قرار گیرد**

## در این شرایط رابطه حزب دموکرات کردستان عراق و بارزانی ها با دولت وقت ایران چگونه بود؟

« با تسلط عبدالکریم قاسم بر عراق و بازگشت ملامصطفی بارزانی به عراق به تدریج روابط ایران با حزب دموکرات کردستان عراق و بارزانی ها وارد مرحله تازه‌ای می‌شود و این روابط در درون عراق موجب اثراتی می‌شود و از دیگر سو در درون ایرانی نیز اثراتی در پی داشته است. در درون عراق نزدیکی ملامصطفی بارزانی و شخصیت‌های گُرد عراقی و حزب دموکرات کردستان عراق با دولت ایران موجب شد تا این گروه‌ها از کمک‌های نظامی ایران و کمک‌های تدارکاتی برخوردار شوند. این وضعیت می‌توانست بر وضعیت موازنه نیروهای نظامی در جبهه‌های جنگ اثر مستقیمی داشته باشد و به تضعیف روحیه سربازان عراقی منجر شود. این وضعیت نیز موجب شد روابط دولت‌های دیگری به‌ویژه آمریکا با جنبش سیاسی کردهای عراق و حزب دموکرات کردستان عراق برقرار شود. رسانه‌های بین‌المللی هم بازتاب تحولات حوزه کردی در عراق را به‌صورت گسترده پوشش دهند و به این صورت به بین‌المللی شدن مسئله کردهای عراقی یاری

رسانند. صدام حسین و دولتمردان عراق نیز بارزانی‌ها را به وابستگی به ایران متهم می‌کردند و به تنش بزرگی میان ایران و عراق دامن زد؛ البته درباره ایران این وضعیت موجب شد تا بنگاه‌ها رسمی اطلاع‌رسانی با عنوان کمک به هم‌تباران آریایی در عراق یعنی مردم کرد، حمایت ایران از حزب دمکرات کردستان عراق را با روایت حمایت از آریایی‌تباران تفسیر و رسانه‌ای کنند. این وضعیت نمی‌توانست بر شرایط داخلی بی‌اثر باشد. انتشار برخی نشریات یا کتاب‌ها به زبان کردی در تهران و دیگر مناطق و تأسیس رادیو و تلویزیون کرمانشاه و رادیو مریوان و مه‌باد و استان کردستان در

سنندج ازجمله این تحولات فرهنگی بااهمیت بود. امواج رادیو کرمانشاه تا شمال آفریقا و اروپا نیز منتشر می‌شد. گروهی از مهم‌ترین هنرمندان کرد ازجمله حسن زیرک که در آن دوره در بغداد ساکن بود به ایران فراخوانده شد

تا در این رادیو به کار مشغول شود و بسیاری از آثار موسیقایی خود را در این دوره منتشر کرد. هنرمندان دیگری چون مظهر خالقی که وی نیز از استادان آواز کردی بود و مجتبی میرزازاده و لرنژاد و دیگران نیز در این دوره در کرمانشاه فعالیت داشتند، حتی برخی منابع گزارش می‌کنند دولت چنان اهمیتی برای این فعالیت رسانه‌ای و هنری و فرهنگی قائل بود که حقوق حسن زیرک در رادیو کرمانشاه یا بخش کردی صدای ایران بیش از حقوق ماهانه استاندار کرمانشاه بود! از دیگر نتایج این سیاست یعنی حمایت شاه از حزب دموکرات کردستان عراق، ظهور جریان ملاآواره و شلماشی و معینی‌ها بود که بعدها بنا بر برخی گزارش‌ها تعدادی از نیروهای این گروه مسلح توسط حزب دموکرات کردستان کشته شد و جنازه‌هایشان به ساواک تحویل داده شد.

اما از بعد راهبردی حمایت شاه از بارزانی‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است. بنا بر نظریه «جغرافیا و تنهایی استراتژیک ایران» که محی‌الدین مصباحی استاد ایرانی دانشگاه فلوریدا عرضه کرده: «ایران، چه آگاهانه و خودخواسته و چه ناخواسته و از روی ناچاری، به گونه‌ای استراتژیک تنهاست و محروم از هرگونه اتحادیهایی معنادار و متصل به قدرت‌های بزرگ». به

سخن دیگر ایران برای پیشبرد اهداف و راهبردها و منافع خود در منطقه و جهان به دلایل جغرافیایی و سیاسی فاقد اتحادی طبیعی با قدرت یا قدرت‌های جهانی است و چه جمهوری اسلامی حاکم باشد یا پهلوی، فرقی نمی‌کند، ایران دچار تنهایی استراتژیک است. قرار گرفتن ایران در منطقه حساسی از جهان موجب شده تا ایران هم به موقعیت خطیر بسیار نزدیک باشد، هم آسیب‌پذیری مرزهایش از این منظر جدی باشد؛ یعنی موقعیت دفاعی کشور مرزهای کشور است و این وضعیت موجب ریسک بسیار زیاد در امنیت ملی می‌شود.

بر این اساس به تدریج این ایده در دستگاه‌های راهبردی کشور ریشه می‌دواند که برای دفاع از امنیت کشور در ورای مرزها تدابیری اندیشید. آرش رئیسی‌نژاد استاد فعلی دانشگاه تهران در تز دکتری‌اش در آمریکا با بسط نظریه محی‌الدین مصباحی نظریه تنهایی

استراتژیک ایران را به حمایت ایران از گروه‌های غیردولتی یعنی احزاب دموکرات کردستان عراق و شیعیان عراق بسط داد، یعنی ایران برای دفاع از مرزهایش با حمایت از برخی از سازمان‌های غیردولتی مرزهایش را به ورای مرزهای سیاسی کشاند. به سخن دیگر تأسیس و یا حمایت از فعالیت گروه‌های مسلحی چون حزب دموکرات کردستان عراق برای خروج ایران از این تنهایی استراتژیک صورت گرفته است و به این ترتیب در حدود شصت سال گذشته حمایت از سازمان‌های غیردولتی در منطقه برای غلبه بر تنهایی استراتژیک ایران به بخشی از سیاست پایدار کشور منجر شده است. این سیاست در دوره پس از انقلاب در حمایت از گروه‌های شیعی در لبنان و گروه‌های فلسطینی و در سایر نقاط پی گرفته شد.

از این منظر دولت ایران در اواخر دهه ۳۰ خورشیدی و ابتدای دهه ۴۰ خورشیدی به تدریج حمایت از حزب دموکرات کردستان عراق و جنبش سیاسی کردهای عراقی را در دستور کار خود قرار داد و در سال‌های بعدی روابط ایران با شخص ملامصطفی بارزانی و دیگر رهبران حزب دموکرات کردستان عراق به‌صورت روزافزونی تقویت شد تا جایی که حتی بنا بر برخی گزارش‌ها نیروهای نظامی و ژاندارمری ایران در برخی جبهه‌های جنگ در شمال عراق با لباس میدل حزب دموکرات کردستان مشغول در این دوره از طریق حملات هوایی چند بار به درون ایران تعرض کرد. به‌ویژه از دوره‌ای که توان نیروهای حزب دموکرات کردستان کاهش یافته و خستگی و فرسودگی نیروهای درگیر در جنگ حزب دموکرات کردستان عراق احتمال پیروزی‌هایی را برای ارتش عراق ایجاد کرده بود حمایت نیروی نظامی ایرانی از نیروهای حزب دموکرات کردستان عراق هم تشدید شده و افزون بر حضور نیروی میدانی در لباس حزب دموکرات کردستان عراق تجهیزات سنگین تری چون ضد هوایی و توپ و دیگر سلاح‌ها نیز به خدمت این جنگ درآمده بود. در این دوره جناح چپ حزب دموکرات کردستان عراق ازجمله جناح آقای جلال طالبانی نیز در حال تقویت بود و شکاف‌های درون‌حزبی نیز تقویت شده بود. با وجود موفقیت‌های نسبی و اولیه نیروهای درگیر جنگ یعنی حزب دموکرات کردستان عراق و حمایت‌های شاه از این حزب اما در میدان جنگ موفقیت چندان چشمگیری حاصل نشده بود و بیم طولانی شدن جنگ و اثرات داخلی آن موجب شد تا زمینه‌ها برای تغییر استراتژی ایران مهیا شود. در سال ۱۳۵۴ در جریان سفر شاه به الجزایر قراردادی میان شاه

” در سال ۱۳۵۴ در جریان سفر شاه به الجزایر قراردادی میان شاه و صدام حسین موسوم به قرارداد الجزایر امضا شد و به این ترتیب ضمن برخی توافق‌ها درباره ترسیم خطوط مرزی به‌ویژه در اروندرود، شاه و دولت ایران به نیروهای کرد عراقی خبر دادند که حمایت‌ها از حزب دموکرات کردستان عراق قطع می‌شود



ادریس، مصطفی و مسعود بارزانی در سال ۱۹۷۴ میلادی

و صدام حسین موسوم به قرارداد الجزایر امضا شد و به این ترتیب ضمن برخی توافق‌ها درباره ترسیم خطوط مرزی به‌ویژه در اروندرود، شاه و دولت ایران به نیروهای کرد عراقی خبر دادند که حمایت‌ها از حزب دموکرات کردستان عراق قطع می‌شود و در نتیجه ضمن اعلام عفو عمومی صدام حسین به کردهای عراقی، آتش‌بس و اتمام جنگ اعلام شد. این وضعیت برای ملامصطفی بارزانی بسیار گران تمام شد و بارزانی‌ها و دیگر رهبران و نیروهای کرد عراقی با هزاران خانواده به ایران پناهنده شدند و صدها هزار کرد مهاجر عراقی تا یک و نیم دهه بعد یعنی آغاز جنگ خلیج فارس در ایران سکنی یافتند. این مهاجرت پیامدهای سیاسی و اجتماعی زیادی در پی داشت که در جای خود باید تحلیل و ارزیابی شود. پس از اعلام توقف جنگ مسلحانه و اتمام کار حزب دموکرات کردستان عراق تعدادی از نزدیکان و فرزندان ملامصطفی عفو صدام حسین را پذیرفتند و راهی بغداد شدند و حتی یکی از فرزندان به عضویت کابینه عراق درآمد. برخی نزدیکان ملامصطفی مانند سامی عبدالرحمن و محمود عثمان نیز تشکلهایی را تأسیس کردند و در عمل حزب دموکرات کردستان عراق دوره‌ای از خاموشی را برگزید. هرچند این وضعیت طولی نکشید و با وقوع

انقلاب اسلامی شرایط برای فعالیت مجدد حزب دموکرات کردستان عراق مهیا شد.

این نکته را بیفزایم در دوره‌ای که روابط ایران با حزب دموکرات کردستان عراق تقویت شده بود دولت عراق نیز با بخشی از گروه‌های کرد ایرانی دارای روابط نزدیکی بود، هرچند این جریان قدرت چندانی برای اثرگذاری نداشت. عبدالرحمن قاسملو پیش از رفتن به کشور چکسلواکی (در این دوره چک و اسلواکی یک کشور بودند) در عراق و در بغداد مشغول کار بود و بعدها در وزارت دارایی عراق استخدام شده بود. دولت عراق هم

با استفاده از این جریان‌ها در تلاش بود تا بر موازنه سیاسی در ایران اثر بگذارد. تأسیس برخی جریان‌های قوم‌گرایی عربی و نیز بلوچ و حمایت صدام حسین از این گروه‌های کوچک بر این مبنای قابل تحلیل است.

### اتحادیه میهنی کردستان عراق در این شرایط تأسیس شد؟

صالح رئیس‌جمهوری پیشین عراق نیز از اعضای اتحادیه میهنی است. اتحادیه میهنی از سال‌های نخست فعالیت رابطه نزدیکی با مجموعه گروه‌های مارکسیست و چپ ایرانی داشت که به جنبه‌هایی از این روابط در خاطرات برخی از نیروهای سیاسی چپ ایرانی اشاره شده است.

### با وقوع انقلاب اسلامی در رابطه و پیوندهای ایران با گروه‌های کرد عراقی چه تغییری ایجاد می‌شود؟

پاسخ به این پرسش نیازمند فرصت بیشتری است، اما به‌طور خلاصه عرض کنم که با آغاز تظاهرات اعتراضی و گسترش اعتراضات مردمی علیه حکومت شاه برخی از نیروهای اثرگذار ایرانی در تحولات مانند مهندس بازرگان و نیز برخی گروه‌های کرد عراقی در پی برآوردی از وضعیت برآمدند. آقای مهندس بازرگان در اواخر پاییز سال ۱۳۵۷ با اعزام یکی از دوستان خود یعنی آقای حبیب یکتا به نزد آقای جلال طالبانی جویای مواضع جلال طالبانی درباره انقلاب ایران و واکنش وی بود. آقای یکتا در دو نوبت عازم مناطق کوهستانی نزدیک سردشت می‌شود و با آقای طالبانی ملاقات می‌کند و آقای طالبانی ضمن حمایت از انقلاب در حال ظهور ایران وعده می‌دهد اقدامی در درون ایران انجام ندهند، هرچند در این روزها خبرها حاکی از حملات اتحادیه میهنی به یکی از پاسگاه‌های ایرانی است. همچنین گروهی از رهبران بعدی حزب دموکرات کردستان عراق و گروهی از رهبران اتحادیه میهنی عازم پاریس می‌شوند و با آیت‌الله خمینی دیدار می‌کنند. آقای فؤاد معصوم خاطرات خود از این دیدار را در دوره‌ای که رئیس‌جمهوری عراق بود برایم بازگو کردند که پیش از این منتشر شده است. دکتر یزدی نیز به این دیدارها در نوشته‌های خود اشاره کرده است. ■

پیش از قرارداد الجزایر میان شاه و صدام حسین اختلافات میان دو جناح حزب دموکرات کردستان بروز کرده بود، حتی در دوره حضور ملامصطفی بارزانی در شوروی این اختلاف‌ها خود را نمایان کرده بود. افرادی چون ابراهیم احمد و جلال طالبانی در رأس افراد جناح چپ قرار داشتند. این اختلافات گاه به تنش‌های بزرگی میان ملامصطفی بارزانی و این افراد و جناح منجر شده بود، اما در واقع حدود دو ماه

پس از قرار داد الجزایر است که اتحادیه میهنی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی تأسیس می‌شود. این حزب که متشکل از چند جناح کوچک‌تر چپ و مارکسیست کرد عراقی است از سال ۱۹۷۶ فعالیت‌های نظامی خود در عراق را آغاز کرد. جلال طالبانی پیش از آن در دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان عراق حضور داشت. از این دوره به بعد به تدریج نفوذ حزب دموکرات کردستان عراق در سلیمانیه کاهش می‌یابد و بر نفوذ اتحادیه میهنی کردستان عراق افزوده می‌شود.

درحالی‌که در اربیل و دهوک زمینه‌ها همچنان برای حزب دموکرات کردستان عراق مهیا بود، فرصت چندانی برای پارگیری اتحادیه میهنی فراهم نمی‌شود. از اعضای اصلی اتحادیه میهنی به‌جز آقای طالبانی و ابراهیم احمد (پدر همسر آقای طالبانی) می‌توان به افرادی نظیر آقای نوشیروان مصطفی، فؤاد معصوم، کوسرت رسول و عبداللطیف جمال رشید رئیس‌جمهور فعلی عراق اشاره کرد. آقای برهم

**پیش از قرارداد الجزایر میان شاه و صدام حسین اختلافات میان دو جناح حزب دموکرات کردستان بروز کرده بود، حتی در دوره حضور ملامصطفی بارزانی در شوروی این اختلاف‌ها خود را نمایان کرده بود. افرادی چون ابراهیم احمد و جلال طالبانی در رأس افراد جناح چپ قرار داشتند**

# ایجاد اسرائیل دوم در خاورمیانه جدید؛

## تبدیل همزیستی به تجزیه قومیت‌ها

آقای محمد احمدی در مقاله بسیار راهبردی و تحقیقی خود به نام «مانیفست اسرائیل برای نظم جدید منطقه: تبدیل همزیستی به تجزیه قومیت‌ها» سعی کرده‌اند نشان دهند هدف اسرائیل در منطقه نه تنها ایجاد اسرائیل دوم در خاورمیانه جدید بلکه فرمول درازمدت تغییر شکل منطقه به نفع اسرائیل و یهودیان امریکایی است. همچنین ایجاد زنجیره ناپایدار از شورش، جنگ و در نهایت تجزیه است. چشم‌انداز ایران مطالعه این مقاله مستند و خواندنی را به هم‌وطنان عزیز پیشنهاد می‌کند و بر خورد فعال با آن را انتظار دارد.

معرفی می‌کند، اما قوم مسلمان دیگری را نه تنها از استقلال سؤال این است که وقتی اسرائیل حاضر نیست حق فلسطینی‌ها برای تعیین سرنوشت خود را در یک همه‌پرسی بپذیرد، چرا برای کردهای عراق چنین حقی را مشتاقانه می‌پذیرد؟، بلکه از مشارکت در نظام انتخاباتی و حکومتی محروم می‌کند؟ پاسخ شبکه الجزیره این است که موضع اسرائیل بر اساس منافع و انگیزه‌های جغرافیای سیاسی خود است، نه برای آزادی و رفاه کردها.

البته بین وضعیت کردها و فلسطینی‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد: کردها در طی تاریخ، همواره در کشورهای محل سکونت خود به‌عنوان یک قوم و نه ملتی جداگانه، زندگی کرده‌اند و از منابع طبیعی و سرزمینی خود بهره‌مند بوده‌اند. هر زمان که نظام استبدادی در این کشورها حاکم بوده، کردها مانند دیگر اقوام رنج برده‌اند و هر زمان که نظام دموکراتیک در این کشورها برقرار بوده، کردها نیز در کنار سایر اقوام این کشورها دارای حق رأی و نمایندگانی بوده‌اند که از حقوق آن‌ها دفاع کرده‌اند؛ اما فلسطینی‌ها در طی حیات اسرائیل، همواره تحت اشغال و تهدید بوده‌اند تا سرزمین و منابع خود را رها کنند و به تبعید بروند، یا در محرومیت و فشار روزمره زندگی کنند. همچنین با آن‌ها در سرزمین‌های اشغالی اسرائیل همانند آواره‌هایی فاقد حق رأی و بدون مشارکت در نظام حکومتی رفتار شده است. این گونه رفتارها سیاست یک دولت خاص در اسرائیل نبوده، بلکه راهبردهای اساسی اسرائیل از ابتدا تا حال بوده و با قوانین نژادی صهیونیست‌ها تداوم یافته است.

مهم‌ترین امتیاز کشور فرضی کردستان برای اسرائیل این است که چنین موجودیتی برای هیچ‌یک از کشورهای همسایه خود خوشایند نخواهد بود و بنابراین، برای بقای خویش، وابسته به اسرائیل خواهد شد. در واقع، این پایگاهی بزرگ برای اسرائیل در قلب این منطقه خواهد بود تا نظامیان و مأموران امنیتی و جاسوسی آن در این پایگاه مستقر شده و تهدیدی دائمی برای کل منطقه و به‌ویژه ایران باشند. هم‌اکنون برخی گروه‌های کرد ایرانی از اقلیم کردستان عراق، با حمایت امریکا و اسرائیل برای حمله به ایران استفاده می‌کنند.

در جریان همه‌پرسی سال ۲۰۱۷ عده‌ای پرچم اسرائیل را در شهرهای کردستان عراق بالا بردند و این شعار را سر دادند: «ما اسرائیل دوم هستیم». این در حالی است که چریک‌های کرد از دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ در اردوگاه‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان در کنار مبارزان فلسطینی تعلیم می‌دیدند؛ اما اسرائیل از طریق روابط خود با برخی شخصیت‌های کرد نظیر ملامصطفی بارزانی و پسرش مسعود بارزانی

## بازی بزرگ منطقه: زنجیره ناپایداری - شورش - جنگ - تجزیه

شناخت سیاست‌های درازمدت اسرائیل در منطقه غرب آسیا برای درک و تحلیل رفتارهای آن لازم است. اینکه اسرائیل چه مشکلات راهبردی دارد و باید چه نقشه راهی را برای آینده خود ترسیم کند، از زمان تأسیس آن در ۱۹۴۸ تاکنون به‌صورت پنهان یا آشکار مورد بحث سیاست‌گذاران اسرائیلی بوده، اما برای شناخت راهبردهای آنان در قالب یک الگوی سیاست خارجی، باید به تأثیر آن در تحولات کشورهای دیگر منطقه پرداخت. برای شروع به نمونه‌ای از این تحولات نظر می‌اندازیم.

### فلسطینی‌ها، اسرائیل و کردها

اسرائیل از مدت‌ها قبل به شکل پنهان از تجزیه‌طلبان کردستان عراق پشتیبانی می‌کرد. در دهه اخیر، این سیاست به شکل آشکار درآمد. نتانیاهو در اوت ۲۰۱۴ یعنی زمانی که نخست‌وزیر اسرائیل بود، حمایت خود از استقلال کردستان عراق را در اندیشکده‌ای در تل‌آویو اعلام کرد. این تأکیدی بر سیاست درازمدت اسرائیل در این زمینه است. استدلال اسرائیل برای نزدیک شدن به کردها این است که یهودیان و کردها دو اقلیت درون اکثریت مسلمان در منطقه غرب آسیا هستند که حق داشتن کشور جداگانه را برای آن‌ها قائل نیستند.<sup>۱</sup>

پس از همه‌پرسی استقلال کردستان عراق در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ اسرائیل تنها دولتی بود که نتیجه این همه‌پرسی، یعنی رأی به استقلال کردستان را ستود و از آن حمایت کرد. تلاش اسرائیل در تبلیغات خود برای کردها این بود که خود را قهرمان حمایت از آزادی ملت‌ها توصیف کند.<sup>۲</sup> این همه‌پرسی به دلایلی که بعداً خواهیم دید به استقلال اقلیم کردستان منجر نشد؛ اما چرا اسرائیل خود را حامی استقلال یک قوم مسلمان



ادعای سازمان‌های ملی‌گرای کرد در باره قلمروکردستان متفاوت است و برخی مدعی‌اند از خلیج فارس تا دریای مدیترانه وسعت دارد. اسرائیل از تنش بیشتر بین قومیت‌های منطقه سود می‌برد.

### فروپاشی خانه‌های مقوایی

سند اینون می‌گوید بنیان‌های تمدن غرب در خطر است و نیروهای مخالف آن از جمله یهودستیزان، در حال افزایش قدرت خود هستند؛ بنابراین اسرائیل آخرین پناهگاه یهودیان جهان است. اسرائیل که در محاصره جهان عرب است، مورد تهدید قرار دارد و باید امنیت آینده خود را به شکلی تأمین کند. در جنگ جهانی اول، قدرت‌های بزرگ وقت یعنی انگلیس و فرانسه، جهان عرب را به نوزده کشور تقسیم کردند که هر یک دارای قومیت‌های مختلفی در درون خود هستند. این سند می‌افزاید: «این کشورها خانه‌هایی مقوایی هستند که توسط خارجی‌ها به شکل موقت برپا شده‌اند». هر یک از آن‌ها شامل یک اکثریت و چند اقلیت قومی متخاصم هستند که وقتی به قبایل فتوادی تجزیه شوند، دیگر نمی‌توانند اسرائیل را تهدید کنند. با تکه‌تکه شدن آن‌ها، اسرائیل فرصت‌هایی را خواهد یافت که در جنگ شش روزه در ۱۹۶۷ توانست تا آخر دنبال کند. این سند ادامه می‌دهد که وقایع لبنان در سال ۱۹۸۲ و پس از آن، نشانه‌ای از تحولات آینده در سراسر جهان عرب خواهد بود و مقدمه‌ای بر راهبردهای کوتاه‌مدت و بلندمدت اسرائیل به شمار می‌رود. بر اساس آن، هدف سیاست‌گذاری کوتاه‌مدت اسرائیل باید انحلال قابلیت‌های نظامی کشورهای عربی در آسیا باشد و هدف درازمدت آن باید تشکیل مناطقی جداگانه بر اساس هویت قومی و مذهبی متمایز باشد. چندین سال قبل از ارائه طرح اینون، فواد عجمی

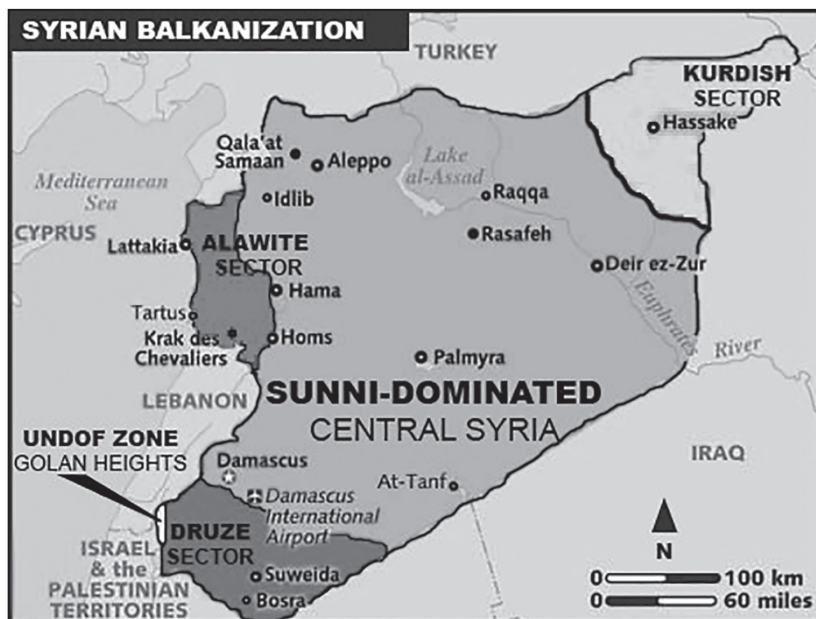
معنای «جهت‌گیری‌ها» منتشر کرد که اصول راهبرد بلندمدت اسرائیل را نشان می‌داد.<sup>۵</sup> این فصلنامه یک نشریه رسمی و ایدئولوژیک برای سازمان جهانی صهیونیسم<sup>۶</sup> است. سند اینون در واقع، نظر مشترک رهبران اسرائیل و نومحافظه‌کاران امریکا درباره آینده منطقه غرب آسیا را بیان می‌کرد و راهبردهای چند دهه آینده پس از انتشار خود را در قالب فرمول مشخصی می‌ریخت. نوآم چامسکی که منتقد روابط امریکا با اسرائیل است، در کتاب خود به نام مثلث سرنوشت: ایالات متحده، اسرائیل و فلسطینی‌ها که به فارسی هم ترجمه شده، به رابطه گسترده بین طرح اسرائیلی اینون و نومحافظه‌کاران امریکا اشاره می‌کند. اولین مرحله این طرح، اشغال لبنان در جنگ سال ۱۹۸۲ و پس از آن، حضور نیروهای غربی در خاک لبنان، اخراج سازمان‌های فلسطینی و ایجاد مناطق جداگانه در لبنان بود. در دهه ۲۰۰۰ دولت امریکا تحت ریاست جمهوری جرج بوش از این فرمول در طرح خود موسوم به خاورمیانه جدید استفاده کرد و با اشغال عراق، موجودیت نیمه‌مستقل اقلیم کردستان را پایه گذاشت. سپس نومحافظه‌کاران از دولت امریکا کنار رفتند، اما اصول راهبردی آنان در دولت‌های بعدی ادامه یافت. در دهه ۲۰۱۰ دولت‌های باراک اوباما و دونالد ترامپ با حمایت از جنگ داخلی سوریه و اجازه به ترکیه و برخی شیوخ عرب در کمک‌های همه‌جانبه به نیروهای مخالف دولت عراق و سوریه، از جمله داعش و تکفیری‌ها، محتوای طرح خاورمیانه جدید را دنبال کردند.

به تدریج ارتباط بین کردها و فلسطینی‌ها را قطع کرد. اسرائیل برای این منظور، شباهت‌هایی بین تاریخ خود با تاریخ کردها برقرار کرد، یعنی دو اقلیت در میان اکثریت عرب که مخالف تشکیل کشور مستقل برای هر یک از آن‌ها بوده‌اند.

نکته کلیدی در این تشبیه مغالطه‌آمیز آن است که اکثر یهودیان تشکیل دهنده اسرائیل، مهاجران خارجی بودند که در قرن بیستم توسط صهیونیست‌های اروپایی از کشورهای اصلی خود و با حمایت قدرت‌های استعماری به این منطقه آورده شدند تا با محروم کردن یا اخراج ساکنان آن یعنی فلسطینی‌ها، متحدی برای آن قدرت‌ها تشکیل شود. در حالی که کردها از زمان باستان در این منطقه و تحت نظام‌های چندقومیتی زیسته‌اند، مذهب و فرهنگ مشابه اقوام دیگر منطقه داشته‌اند، هرگز کسی را از سرزمین خود بیرون نرانده‌اند و مبارزات آن‌ها برای تبدیل شدن به پایگاه قدرت‌های دیگر نبوده است. تردیدی نیست که کردها باید حقوقی مساوی با سایر اقوام کشورهای خود داشته باشند؛ اما راهبرد اسرائیل تحریک شکاف و دشمنی بین کردها و اقوام همسایه برای تخریب رابطه تاریخی بین آن‌هاست تا فضایی از جنگ، تنفر و کینه‌ورزی، شبیه آنچه خود در فلسطین ایجاد کرده، جانشین محیط چندفرهنگی و چندقومیتی موجود شود. برافراشتن پرچم اسرائیل و سر دادن شعار «ما اسرائیل دوم هستیم» و پخش آن در رسانه‌ها برای تحریک افکار عمومی ملت‌های منطقه علیه کردها است. این دقیقاً روش قدرت‌های بزرگ از دوره استعمار تا کنون بوده: تفرقه انداز و حکومت کن.

### طرح تقسیم کشورها

ایجاد یک کشور مستقل کرد در چارچوب برنامه‌ای بزرگ‌تر است که عودید اینون<sup>۳</sup> مشاور آریل شارون، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، برای خاورمیانه معرفی کرد. اصول این طرح از مدت‌ها قبل در محافل اسرائیلی مطرح بود، اما اولین بار در ۱۹۸۲ در زمانی منتشر شد که شارون وزیر دفاع در کابینه مناخیم بگین بود. طبق این طرح، جهان عرب باید بر اساس قومیت‌ها و فرقه‌ها تقسیم شود تا تسلط اسرائیل بر منطقه تحقق و توسعه یابد. مشکلاتی که به دنبال این تجزیه و خلق کشورهای جدید پیدا خواهد شد، از جمله چگونگی تقسیم منابع طبیعی و سرزمین‌ها، و جنگ‌های آینده بر سر ترسیم خطوط مرزی، هدایایی بی‌پایان برای اسرائیل خواهد بود که تاکنون از اتحاد و مقاومت برخی کشورهای منطقه در مقابل خود، رنج برده است. اینون که از مقامات ارشد وزارت خارجه اسرائیل بود، طرحی را در فصلنامه عبری کیوونیم<sup>۴</sup> (به



نقشه امریکایی اسرائیلی برای تجزیه سوریه: کردها در شمال شرقی، علوی‌ها در شمال غربی، دروزها در منطقه حائل بین اسرائیل و بقیه سوریه.

ادامه دارد. دولت مصر جمعیت قبطی این کشور را ۵ میلیون نفر اعلام کرده، اما کلیسای ارتدوکس قبطی می‌گوید آن‌ها بین ۱۵ تا ۱۸ میلیون نفر هستند. در هر صورت، آن‌ها بزرگ‌ترین جامعه مسیحی در جهان عرب را تشکیل می‌دهند و غرب می‌گوید که حقوق بشر درباره آن‌ها رعایت نمی‌شود.<sup>۱۲</sup>

۲. اردن و کرانه باختری: نماینده امریکا در سازمان ملل در سال ۱۹۸۲ بعد از حمله اسرائیل به لبنان، در مقابل کمیته روابط خارجی سنای امریکا گفت که آریل شارون، وزیر دفاع وقت اسرائیل، طراح و مجری این جنگ در گفت‌وگوهای خود با او، راهبرد بلندمدت اسرائیل را چنین توصیف کرده است: «تحت فشار گذاشتن فلسطینی‌ها برای خروج از کرانه باختری... و اجازه باقی ماندن فقط به تعداد لازم برای کارگری».<sup>۱۳</sup>

بر اساس طرح اینون، سیاست اسرائیل باید تجزیه اردن باشد به طوری که فلسطینی‌های کرانه باختری به بخش شرقی اردن یعنی بخش دور از اسرائیل منتقل شوند. به این ترتیب، تمرکز میلیون‌ها فلسطینی در نواحی اشغالی اسرائیل که از ۱۹۶۷ تاکنون عامل مشکلات زیادی برای آن بوده، از میان می‌رود.

۳. لبنان: از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۳ لبنان تحت کنترل فرانسه بود. از زمان استقلال این کشور چندقومیتی، برخی از اقوام آن برای حفظ قدرت خود در مقابل دیگران، بر پیوندهای خارجی تکیه داشته‌اند. همچنین خطر تجزیه آن بین اقوام و مذاهب مختلف وجود داشته و این خطر با شروع جنگ داخلی لبنان در ۱۹۷۵ شدت گرفت. لبنانی‌ها سیاست خاورمیانه‌ای هنری کیسینجر، وزیر خارجه وقت امریکا را عامل تضعیف خود می‌دیدند و او را طراح تجزیه لبنان به دو کشور مسیحی و مسلمان می‌دانستند. اسرائیل حامی مسیحیان راست‌گرا در جنگ داخلی لبنان بود و پس از حمله و اشغال حدود نیمی از آن کشور در دهه ۱۹۸۰ فلسطینی‌ها را از آن اخراج کرد و دولتی متمایل به خود را در بیروت بر سر کار آورد. اسرائیل در سال‌های بعد، بخش بزرگی از جنوب لبنان را به عنوان منطقه حائل به نظامیان مسیحی تحت نظارت خود سپرد. به این ترتیب، طرح اینون برای تجزیه لبنان در حال ثمر دادن بود، اما با ظهور حزب‌الله و قدرت گرفتن آن، سرانجام در سال ۲۰۰۰ اسرائیل و وابستگان آن از این مناطق بیرون رانده شدند. گرچه فرقه‌گرایی در لبنان با نفوذ غرب و عربستان در جهت منافع اسرائیل ادامه دارد.

۴. عراق: بر اساس طرح اینون، عراق به علت

که فؤاد عجمی اخیراً گفته، عراق هنوز کشوری صلح‌آمیز نشده و همه خشم‌های آن فرونشسته، اما نظم تا حدودی شروع به شکل‌گیری کرده است». یکی از اهداف نظم مورد نظر امریکا، تشکیل حکومت در اقلیم کردستان به عنوان قدمی مهم در مسیر استقلال آن در درازمدت بود.

### نسخه برای کشورهای عربی

طرح اینون برای هریک از کشورهای عرب به‌ویژه همسایگان اسرائیل، بخشی جداگانه دارد: ۱. مصر: بر اساس این طرح، پیمان کمپ دیوید که در ۱۹۷۸ بین مناحیم بگین و انور سادات رهبران وقت اسرائیل و مصر امضا شد، اشتباه بود و مصر باید تجزیه شود. صحرای سینا باید به اسرائیل ملحق شود و یک کشور جدید تحت حکومت مسیحیان قبطی مصر در شمال آن کشور تأسیس شود. این کشور جدید در حد فاصل اسرائیل و مصر تشکیل می‌شود. اکنون حدود ۹۵ درصد از جمعیت ۱۰۴ میلیونی مصر در کرانه‌های نیل زندگی می‌کنند و بخش اعظم حیات اقتصادی این کشور وابسته به ناحیه شمالی یعنی دلتای نیل، ساحل مدیترانه و حمل‌ونقل در کانال سوئز است که طبق طرح فوق باید به قبطی‌ها تحویل شود. بر اساس این طرح، هر گاه اوضاع مصر به هم بریزد، فرصت مناسبی خواهد بود تا سینا توسط اسرائیل اشغال شود و کشور قبطی هم تشکیل شود. در زمان انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ این خطر وجود داشت که شرایط برای اجرای نقشه فراهم شده باشد، اما کودتای سال ۲۰۱۳ سبب بازگشت مصر به اردوگاه دوستان امریکا شد، گرچه تنش‌ها با قبطیان

(متولد ۱۹۴۵ لبنان و متوفی ۲۰۱۴ امریکا) استاد رشته مطالعات خاورمیانه در مؤسسه هوور<sup>۱۴</sup> وابسته به دانشگاه استنفورد گفته بود که پان‌عربیسم یا ایده ملی‌گرایی کشورهای عربی فقط یک خانه مقوایی است که سرنوشتی جز فروپاشی ندارد. عجمی که از اعضای ارشد شورای روابط خارجی<sup>۱۵</sup> در امریکا به شمار می‌رفت، حامی سرسخت سیاست‌های دولت بوش، مشاور وزیر خارجه وقت یعنی کاندولیزا رایس و از نزدیکان معاون وزیر دفاع وقت یعنی پاول ولفوویتز بود. او مرتباً در شبکه‌های امریکایی از جمله فاکس نیوز به عنوان کارشناس ظاهر می‌شد.<sup>۱۶</sup>

فؤاد عجمی حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ را جنگی شرافتمندانه و هدیه‌ای برای مردم عراق می‌دانست. او در کتاب خود به نام «هدیه خارجی: امریکاییان، اعراب و عراقی‌ها در عراق» از نظرات خود در این زمینه دفاع کرد.<sup>۱۷</sup> دیک چنی، معاون جرج بوش و از دوستان عجمی، در یک سخنرانی در اوت ۲۰۰۲ یعنی چند ماه پیش از اشغال عراق، در توجیه ایده جنگ گفت: «در مورد واکنش مردم عادی عرب، کارشناس خاورمیانه پروفیسور فؤاد عجمی پیش‌بینی می‌کند که پس از آزادسازی، در خیابان‌های بصره و بغداد مطمئناً شادی فوران خواهد کرد، همان‌طور که توده‌های مردم کابل از امریکایی‌ها استقبال کردند». چند سال بعد، وقتی امریکایی‌ها در مشکلات ناشی از جنگ عراق گرفتار شده بودند، دیک چنی در سخنرانی در یک اندیشکده امریکایی در اکتبر ۲۰۰۷ بار دیگر اعتماد خود به گفته‌های عجمی را ابراز کرد: «ما درباره راه آینده توهم نداریم. همان‌طور



ثروت نفتی خود، تهدید بزرگی برای اسرائیل است و باید بین قومیت‌های مختلف تجزیه شود: یک دولت سنی در مرکز، یک دولت شیعه در جنوب و یک دولت کرد در شمال. گروه‌های مسلح کرد از ده‌ها سال پیش مورد حمایت اسرائیل بوده‌اند، اما حمله و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ این فرصت را داد که این گروه‌ها دولت نیمه‌مستقل اقلیم کردستان را به شکل قانونی تشکیل دهند.

### توهم توطئه؟

یکی از منتقدان یهودی سیاست‌های اسرائیل، استاد دانشگاه و فعال حقوق بشر به نام یسرائیل شاهاک<sup>۱۴</sup> (متولد ۱۹۳۳ و متوفی ۲۰۰۱) ترجمه انگلیسی طرح اینون را با نام نقشه صهیونیستی برای خاورمیانه<sup>۱۵</sup> منتشر و نقد کرد. شاهاک در ایران به‌عنوان نویسنده کتاب تاریخ یهود، آیین یهود: سابقه سه هزار ساله<sup>۱۶</sup> که به فارسی ترجمه شده، شناخته می‌شود. شاهاک در نقد این طرح، آن را از یک سو آرزوهای خیالی طراحان آن می‌داند و از سوی دیگر، راهبرد آریل شارون و رافائل ایتن<sup>۱۷</sup> رئیس ستاد مشترک ارتش در دولت مناخیم بگین معرفی می‌کند. شاهاک ایده‌های این طرح را مشابه ایده‌های توسعه‌طلبانه آلمان از ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۳ می‌داند که الهام‌بخش هیتلر در دوران حکومتش بود. این ایده‌ها همچنین با بلندپروازی نومحافظه‌کاران امریکا در دولت جرج بوش شباهت دارد. پس از شکست نومحافظه‌کاران، بار دیگر با ظهور داعش و تلاش برای تجزیه عراق و سوریه، ایده‌های طرح اینون دنبال شد.

پس از انتشار ترجمه انگلیسی طرح اینون، نشریات امریکایی از جمله نیوزویک و وال‌استریت ژورنال به آن اشاره کردند، اما جرئت نداشتند ایده‌های آن را به‌طور جدی نقد کنند. نوام چامسکی در کتاب خود، مثلث سرنوشت: ایالات متحده، اسرائیل و فلسطینی‌ها می‌گوید حامیان اسرائیل در امریکا تظاهر می‌کنند که چنین طرحی وجود ندارد و منتقدان را با تهدید و افترا از موشکافی آن باز می‌دارند. یکی از برجسته‌هایی که برای افترا به منتقدان زده می‌شود، بر اساس «تئوری توطئه» است؛ یعنی منتقد طرح‌های اسرائیل را متوهم به توطئه‌ای خیالی می‌خوانند. برجسب رایج دیگر، یهودستیزی است که در امریکا حتی بیشتر از اسرائیل به کار می‌رود. هر دو نوع برجسب باعث تحریم این منتقدان می‌شود. چامسکی در کتابش می‌گوید حزب کارگر اسرائیل در طرح‌هایی که برای آینده منطقه ریخته شده، تفاوت مهمی با راست‌گرایان نداشته است. حزب کارگر که قبلاً حزب مایپای<sup>۱۸</sup> (مخفف عبری برای حزب کارگران سرزمین اسرائیل) نامیده می‌شد، مادر احزاب چپ‌گرا و میانه چپ

است که امروز در اسرائیل فعالیت می‌کنند. دیوید بن‌گوریون، پایه‌گذار اسرائیل در ۱۹۴۸، اولین نخست‌وزیر آن و از حزب مایپای بود. حزب چپ‌گرای مایپای و سپس حزب کارگر از ابتدای تأسیس اسرائیل تا ژوئن ۱۹۷۷ حاکم بودند، تا اینکه بگین از حزب لیکود، رقیب راست‌گرای آن‌ها به قدرت رسید و در دوران او طرح اینون منتشر شد، اما اصول طرح اینون را در اهداف راهبردی بن‌گوریون هم می‌توان یافت. چامسکی این اهداف را بر اساس منابع خود چنین ذکر می‌کند:

۱. درهم شکستن کشورهای سوریه و اردن؛
۲. ضمیمه‌سازی جنوب لبنان به اسرائیل و برپا کردن یک حکومت مسیحی در بقیه لبنان؛
۳. حمله به مصر در صورت مقاومت آن در برابر طرح اسرائیل؛
۴. حرکت به سمت افق درازمدت حتی با کاربرد زور.

بنابراین، بسیاری از آنچه در طرح اینون آمده، ذهنیت جریان اصلی رهبران اسرائیل است و نباید تصور کرد که این طرح منحصر به ذهنیت یک طیف افراطی است. چامسکی می‌گوید هر دو جناح سیاسی اسرائیل معتقدند اردن کشور فلسطینی‌هاست و جمعیت زیاد فلسطینی‌ها در کرانه باختری باید به آنجا منتقل شود تا مشکل رقابت جمعیتی به نفع اسرائیل حل گردد. چامسکی می‌افزاید دیدگاه اسرائیل درباره آینده لبنان و سوریه بر اساس «نظم جدید» مشابه آن چیزی است که در طرح اینون آمده است. تقسیم عراق به سه کشور سنی، شیعه و کرد نیز در همین چارچوب و در جهت منافع اسرائیل است.

### وحدت ما، تجزیه شما

یکی از نتایج تجزیه کشورها به قومیت‌ها و پیروان مذاهب مختلف این است که قلمرو هر یک از این کشورهای کوچک‌تر با قلمرو همسایگان آن تداخل خواهد داشت؛ زیرا قومیت‌ها پیش از

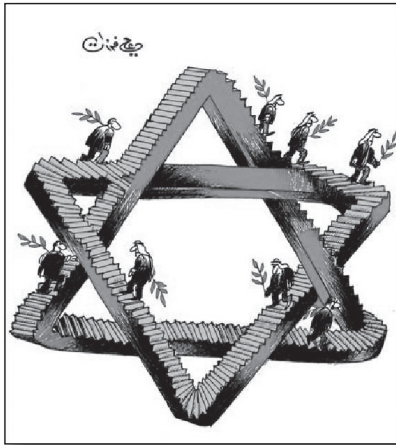
تجزیه، جدا از هم زندگی نکرده‌اند و سرزمین‌ها و منابع طبیعی آن‌ها درهم تنیده شده است؛ بنابراین، پس از تجزیه، قومیت‌های همسایه بر سر مرزبندی‌ها به جان هم می‌افتند و بسیاری از مردم آن‌ها مجبور به ترک اموال و دیار خود خواهند شد، چون در قلمرو قومی دیگر قرار دارد. نمونه‌ای از این وضع پس از استقلال هندوستان در ۱۹۴۷ و تجزیه آن به دو کشور هند و مسلمان، یعنی هند و پاکستان، اتفاق افتاد. در نتیجه این تجزیه، صدها هزار نفر کشته و بیش از ۱۰ میلیون نفر آواره شدند.<sup>۱۹</sup>

هند و پاکستان پس از آن در چند جنگ خونین با یکدیگر درگیر شدند و هر دو به سلاح اتمی مجهز شدند تا در مقابل هم بایستند. تاکنون هیچ افقی برای همسایگی مسالمت‌آمیز بین این دو متصور نبوده است. نمونه‌های دیگر از مشکلات تجزیه و کشمکش بر سر قلمرو را پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق دیده‌ایم: جنگ‌های فاجعه‌بار بالکان، جنگ‌های آذربایجان و ارمنستان، و جنگ اوکراین.

در صورت تجزیه کشورهای چندقومیتی، به احتمال زیاد هر یک باید منتظر نتایج وخیمی باشند. حتی اگر پس از تجزیه، جنگ بین کشورهای کوچک‌تر جدید صورت نگیرد، هر یک به مراتب ضعیف‌تر از گذشته خواهد بود و مجبور به وابستگی به قدرت‌های بزرگ یا قدرت برتر منطقه خواهد شد. طبق طرح اینون، این قدرت برتر در غرب آسیا، اسرائیل خواهد بود. در حال حاضر، نقطه ضعف خود اسرائیل وجود میلیون‌ها فلسطینی در آن است. بر اساس این ایده، اسرائیل برخلاف کشورهای دیگر منطقه نباید تجزیه شود، بلکه باید فلسطینی‌ها را به جاهای دیگر اخراج کند تا وحدت قومی در اسرائیل برقرار شود. قانون دولت-ملت که در سال‌های اخیر در اسرائیل تصویب شده، برای همین است که کسی درباره ماهیت



مسعود بارزانی، رئیس سابق اقلیم کردستان و مجری همه‌پرسی استقلال، در دیدار ناتانیاهو نخست‌وزیر سابق اسرائیل



اعراب در هزارتوی صلح: در طرح راهبردی اسرائیل در اهداف متفاوتی از صلح جای گرفته‌اند.

تهیه کرد. هدف از این طرح، حل درازمدت مشکلات امنیتی اسرائیل با تأکید بر «ارزش‌های غربی» بود، اما وقتی محتوای آن فاش شد، به علت جهت‌گیری تهاجمی‌اش مورد انتقاد قرار گرفت. بر اساس این طرح، اشغال عراق و جنگ نیابتی در سوریه برای تأمین امنیت اسرائیل مورد توجه بود.<sup>۳۰</sup>

ایده طرح این بود که به جای پیگیری صلح جامع با جهان عرب، اسرائیل باید با ترکیه و اردن پروژه‌ای مشترک را دنبال کند تا موجودیت‌های مخالف خود را دچار ناپایداری نماید. بر اساس این طرح، نظریه زمین در مقابل صلح که قبلاً در اسرائیل و جهان مطرح بود، به معنای عقب‌نشینی اسرائیل از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی است و باید کنار گذاشته شود. به جای آن، اسرائیل باید ترویج «ارزش‌های غربی» را دنبال کند که شامل صلح از طریق قدرت می‌شود و مورد استقبال آمریکا خواهد بود.

در طرح گسست کامل، جنگ برای تغییر رژیم در عراق به‌عنوان یک هدف راهبردی برای اسرائیل ذکر شده است. راه مؤثر برای برخورد با سوریه نیز که آمریکا با آن موافق خواهد بود، این است که اسرائیل با نقشه‌ای راهبردی، حزب‌الله و سوریه و ایران را درگیر حملات خود کند. این شامل حمله نیروهای نیابتی اسرائیل به سوریه خواهد بود. اسرائیل باید شعار صلح با سوریه را که قبلاً مطرح بود، رها کرده و این کشور را تحت فشار قرار دهد. همچنین برای شکل دادن راهبردی به محیط اطراف خود، باید با همکاری ترکیه و اردن، سوریه را تضعیف کرده و آن را وادار به رها کردن بخش‌هایی از خاک خود کند. به این منظور، ترکیه و اردن باید از نظر نظامی و سیاسی علیه سوریه اقدام کنند و در این راه، با مخالفان داخلی حکومت سوریه متحد شوند. از سوی دیگر، اسرائیل باید سیاست حمله پیش‌دستانه را برای خود تثبیت

امریکایی به نام ریچارد پریل<sup>۲۵</sup> بود. او در دهه ۱۹۸۰ در کابینه رونالد ریگان دستیار وزیر دفاع بود و از آن زمان تا دوره ریاست‌جمهوری جرج بوش، به مدت هفده سال در کمیته سیاست‌های دفاعی در وزارت دفاع آمریکا تحت دولت‌های جمهوریخواه و دموکرات حضور داشت. پریل یکی از چهره‌های اصلی برای طرح راهبردی اشغال عراق در دولت جرج بوش بود. او به‌عنوان یک نومحافظه‌کار، در اندیشه‌های امریکایی حامی اسرائیل فعالیت دارد.<sup>۲۶</sup>

دو استادی که روزآمدسازی طرح اینون را تحلیل کرده‌اند، می‌گویند وقتی منتقدان اسرائیل به زنجیره وقایع منطقه می‌نگرند که از اشغال کرانه باختری و بلندی‌های جولان شروع می‌شود و به جنگ لبنان، جنگ عراق، جنگ سوریه و مبارزه با ایران به بهانه برنامه هسته‌ای آن می‌رسد، این وقایع را بخشی از طرح اینون و طرح گسست کامل می‌بینند. همچنین آن را دلیلی برای حضور اسرائیل در نسخه جدیدی از بازی بزرگ<sup>۲۷</sup> با حمایت صهیونیست‌های آمریکا شامل نومحافظه‌کاران و بنیادگرایان مسیحی می‌دانند. بازی بزرگ اصطلاحی است که به رقابت قدرت‌های بزرگ برای تقسیم کشورهای دیگر اشاره می‌کند، مانند آنچه امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یعنی دوران قاجار برای تقسیم ایران اجرا کردند. دو استاد یادشده از تحلیل خود نتیجه می‌گیرند

حزب‌الله و سوریه و ایران را درگیر حملات خود کند. این شامل حمله نیروهای نیابتی اسرائیل به سوریه خواهد بود. اسرائیل باید شعار صلح با سوریه را که قبلاً مطرح بود، رها کرده و این کشور را تحت فشار قرار دهد. همچنین برای شکل دادن راهبردی به محیط اطراف خود، باید با همکاری ترکیه و اردن، سوریه را تضعیف کرده و آن را وادار به رها کردن بخش‌هایی از خاک خود کند

مقامات یهودی در وزارت دفاع آمریکا) و چند نفر دیگر برای نتانیاهو نخست‌وزیر وقت اسرائیل

قومی و نژادی اسرائیل شک نکنند و به فکر برقراری نظام چندقومیتی در آن، یا تجزیه آن به قلمروهای قومی جداگانه، مانند دو کشور یهودی و فلسطینی نباشد. این جلوه‌ای از استثنائگرایی صهیونیستی است: وحدت برای اسرائیل، تجزیه برای بقیه کشورهای منطقه.

چامسکی می‌گوید اسرائیل تا پیش از جنگ سال ۱۹۶۷ شعار همزیستی را سرمی‌داد، یعنی انتظار داشت کشورهای منطقه، موجودیت آن را به رسمیت بشناسند و با آن مسالمت‌آمیز رفتار کنند. در این رفتار، نوعی پذیرش نظم منطقه‌ای نهفته است، اما از جنگ ۱۹۶۷ و اشغال سرزمین‌های همسایه تا زمان ما، اسرائیل خود را با حمایت آمریکا در موضع هژمونی و سلطه‌گری می‌بیند؛ بنابراین، نه تنها به صلح و همزیستی اهمیت نمی‌دهد، بلکه با همکاری آمریکا به دنبال ناپایداری کردن کشورهای منطقه است تا نظم جدیدی ایجاد کند که سلطه آن را پایدار سازد. لبنان از دهه ۱۹۷۰ تاکنون بارها قربانی همین تلاش اسرائیل و همدستان آن برای ناپایداری بوده، عراق از زمان اشغال آن توسط آمریکا تاکنون به شکل‌های مختلف این ناپایداری را تجربه کرده و سوریه از زمان شورش‌ها و پیدایش گروه‌های مسلح و تکفیری با این ناپایداری مواجه شده است.

**در طرح گسست کامل، جنگ برای تغییر رژیم در عراق به‌عنوان یک هدف راهبردی برای اسرائیل ذکر شده است. راه مؤثر برای برخورد با سوریه نیز که آمریکا با آن موافق خواهد بود، این است که اسرائیل با نقشه‌ای راهبردی، حزب‌الله و سوریه و ایران را درگیر حملات خود کند. این شامل حمله نیروهای نیابتی اسرائیل به سوریه خواهد بود. اسرائیل باید شعار صلح با سوریه را که قبلاً مطرح بود، رها کرده و این کشور را تحت فشار قرار دهد. همچنین برای شکل دادن راهبردی به محیط اطراف خود، باید با همکاری ترکیه و اردن، سوریه را تضعیف کرده و آن را وادار به رها کردن بخش‌هایی از خاک خود کند**

تاکسون بارها قربانی همین تلاش اسرائیل و همدستان آن برای ناپایداری بوده، عراق از زمان اشغال آن توسط آمریکا تاکنون به شکل‌های مختلف این ناپایداری را تجربه کرده و سوریه از زمان شورش‌ها و پیدایش گروه‌های مسلح و تکفیری با این ناپایداری مواجه شده است.

**گسست کامل**  
در سال ۲۰۱۷ در هنگام جنگ گروه‌های تکفیری علیه عراق و سوریه، تد بکر،<sup>۲۸</sup> استاد حقوق دانشگاه نیویورک، و برابان پالکینگ‌هورن،<sup>۲۹</sup> استاد در حوزه تحلیل منازعات و حل و فصل اختلافات، از دانشگاه سالزبری در مرلند، به‌روزرسانی طرح اینون را بررسی کردند.<sup>۳۰</sup>

به گفته آن‌ها، این طرح در ۱۹۹۶ در یک اندیشه‌ساز اسرائیلی به نام مؤسسه مطالعات پیشرفته راهبردی و سیاسی<sup>۳۱</sup> که شعبه‌ای در واشنگتن دارد، مورد بررسی مجدد قرار گرفت و بر اساس آن، یک سند سیاست‌گذاری تحت عنوان گسست کامل:

راهبردی جدید برای امن کردن قلمرو<sup>۳۲</sup> با دقت بیشتری تدوین شد. مدیر پروژه روزآمدسازی طرح اینون، یک مقام یهودی

کند؛ زیرا اساس خاورمیانه جدید وجود اسرائیل قوی است.

### جنگ پیش‌دستانه و تغییر رژیم

پس از آغاز جنگ عراق در مارس ۲۰۰۳ پاتریک بوکانان،<sup>۳۱</sup> سیاستمدار منتقد آن و نامزد چند دوره ریاست‌جمهوری آمریکا گفت: این نقشه که از اسرائیل می‌خواهد «اصل حمله پیش‌دستانه» را تثبیت کند، اکنون توسط پرل و دوستانش بر ایالات‌متحده تحمیل شده است. نیویورک‌تایمز نیز در اوت ۲۰۰۳ نوشت: داگلاس فیث و ریچارد پرل به نتانیاهو که در ۱۹۹۶ نخست‌وزیر بود، مشورت می‌دادند تا یک «گسست کامل» از پیمان صلح با فلسطینی‌ها در اسلو داشته باشد. آن‌ها همچنین استدلال می‌کردند امنیت اسرائیل وقتی به بهترین وجه تأمین می‌شود که در کشورهای اطراف، تغییر رژیم صورت بگیرد. با وجود مشکلات کنونی در عراق، این نظر هنوز در واشنگتن حاکم است. به قول پاول ولفوویتز، معاون یهودی وزیر دفاع وقت، «راه صلح در خاورمیانه از بغداد می‌گذرد».<sup>۳۲</sup>

منظور از صلح خاورمیانه، صلحی است که به قیمت ناامنی منطقه، موقعیت اسرائیل را امن کند. نیویورک‌تایمز اصطلاحاتی مانند «جنگ پیش‌دستانه» و «تغییر رژیم» را که در فرهنگ سیاسی معاصر راه یافته،

ساخته اسرائیل می‌داند. برای نمونه، جنگ شش‌روزه در ۱۹۶۷ را مثال می‌زند که جنگی پیش‌دستانه بود که اسرائیل به بهانه حفاظت از خود شروع کرد. نیز حمله به لبنان در ۱۹۸۲ را مثال می‌زند که یکی از اهدافش تغییر حکومت لبنان و روی کار آوردن دوستان اسرائیل در آنجا بود. این نوع اقدامات اسرائیل برای تغییر نقشه و تغییر حکومت کشورهای منطقه از طریق اتحاد اسرائیل با چند گروه پرنفوذ در آمریکا ممکن شده است: تدریجی، نواحی خارجی، مسیحیان اونجلیک، و لابی‌های اسرائیل در آمریکا. برخی از این گروه‌ها انگیزه‌های مذهبی دارند، اما طراحان اصلی در بین آن‌ها صهیونیست‌های سکولار و همفکران آن‌ها هستند که امنیت اسرائیل را در ناامنی کشورهای دیگر می‌بینند. نفوذ آن‌ها در زمان حاکمیت جمهوریخواهان شدت می‌گیرد، اما در زمان حاکمیت دموکرات‌ها نیز ادامه دارد؛ زیرا دموکرات‌ها هم به لابی‌های اسرائیل نیاز دارند، با این تفاوت که آن‌ها به انگیزه‌های مذهبی توجهی ندارند، بلکه

از اسرائیل به‌عنوان پایگاه «ارزش‌های غربی» در این منطقه حمایت می‌کنند.

### مانیفست جنگ

باید توجه کنیم زمان تدوین این طرح درازمدت، چند سال قبل از سه جنگ مهم در منطقه است که به نوعی با آن مطابقت می‌کند:

۱. جنگ عراق از ۲۰۰۳ به بعد (شامل جنگ آمریکا، نبرد القاعده و نبرد داعش)؛

۲. حمله اسرائیل به لبنان در ۲۰۰۶ (جنگ ۳۳ روزه)؛

۳. جنگ سوریه از ۲۰۱۱ به بعد (شامل نبرد گروه‌های تکفیری، اشغال بخش‌هایی توسط ترکیه و آمریکا، بمباران‌ها توسط اسرائیل)؛

قرار بود پس از موفقیت در این جنگ‌ها، هجوم بعدی در چارچوب حمله پیش‌دستانه علیه ایران شکل بگیرد و بهانه آن، برنامه هسته‌ای ایران باشد. فشار اسرائیل برای شروع این جنگ، چه با حمایت آمریکا و چه بدون آن، از دوره جرج بوش تاکنون بارها مطرح شده، اما اجرای آن با موانعی مواجه بوده است؛ بنابراین، طرح‌های جایگزین مانند تغییر رژیم، تحریم، خرابکاری، و حمایت از شورش‌ها و تجزیه‌طلبان ایران دنبال شده است. سیدنی بلومنتال<sup>۳۳</sup> که مشاور ارشد رئیس‌جمهور بیل کلینتون در دهه ۱۹۹۰ و مشاور سناتور هیلاری کلینتون در دهه ۲۰۰۰ بود، به ارتباط بین طرح گسست کامل با تمایل اسرائیل برای حمله به سوریه و ایران اشاره می‌کند. به گفته او، متخصصان ارشد آمریکا در حوزه امنیت ملی، برای درک نقشه راه موجود، طرح گسست کامل را به‌عنوان «مانیفست نتوکان» (اهداف و برنامه نواحی محافظه‌کاران) بین یکدیگر پخش کرده‌اند. از سوی دیگر، کمی پس از جنگ ۳۳ روزه لبنان، نشریه آمریکن کانسرواتیو<sup>۳۴</sup> نوشت: «به نظر می‌رسد نتانیاهو محرک اصلی

امریکا برای اتخاذ رسمی سند ۱۹۹۶ به نام گسست کامل باشد که توسط خودش و دوستان نواحی محافظه‌کار آمریکایی‌اش نوشته شده، با این هدف که به نحوی تهاجمی، حوزه راهبردی عراق، فلسطین، لبنان، سوریه و ایران را به شکلی جدید درآورند. آن‌طور که در مسابقات بوکس می‌گویند، سه تای آن‌ها افتاده‌اند و دو تای دیگر قرار است بیفتند».<sup>۳۵</sup> این نشریه اضافه می‌کند نقشه مزبور ناکام مانده و حتی آن سه یعنی عراق، فلسطین و لبنان هم از پا نیفتاده‌اند، اما قرار است قدم بعدی، تلاش برای

تجزیه سوریه و ایران باشد. سپس هشدار می‌دهد عواقب این جنگ‌ها برای اسرائیل و آمریکا سنگین خواهد بود و نفرت جهانی را به بار خواهد آورد. یکی از نتایج این مانیفست آمریکایی-اسرائیلی ایجاد فضایی شبیه جنگ سرد در غرب آسیاست که ویژگی آن کاربرد ارتش‌های نیابتی و شورش‌ها برای ناپایداری و تغییر رژیم‌هاست. بخش بعدی این مقاله درباره تأثیر راهبردهای اسرائیل بر ایران، کردهای ایران و کردهای عراق خواهد بود. ■

### پی‌نوشت:

1. <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/13537121.2021.1968209?journalCode=fisa20>
2. <https://www.aljazeera.com/opinions/2017/10/7/why-is-israel-supporting-kurdish-secession-from-iraq>
3. Oded Yinon
4. Kivunim
5. [https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon\\_Plan](https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon_Plan)
6. World Zionist Organization
7. *Fateful Triangle: The United States, Israel, and the Palestinians*
8. Hoover Institution
9. Council on Foreign Relations
10. [https://en.wikipedia.org/wiki/Fouad\\_Ajami](https://en.wikipedia.org/wiki/Fouad_Ajami)
11. *The Foreigner's Gift: The Americans, The Arabs and The Iraqis in Iraq* (2006)
12. <https://www.wsj.com/articles/BL-263B-3637>
13. [https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon\\_Plan](https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon_Plan)
14. Israel Shahak
15. *The Zionist Plan for the Middle East*
16. *Jewish History, Jewish Religion: The Weight of Three Thousand Years*
17. Rafael Eitan
18. Mapai
19. [https://en.wikipedia.org/wiki/Partition\\_of\\_India](https://en.wikipedia.org/wiki/Partition_of_India)
20. Ted Becker
21. Brian Polkinghorn
22. [https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon\\_Plan](https://en.wikipedia.org/wiki/Yinon_Plan)
23. *Institute for Advanced Strategic and Political Studies*
24. *A Clean Break: A New Strategy for Securing the Realm*
25. Richard Perle
26. [https://en.wikipedia.org/wiki/Richard\\_Perle](https://en.wikipedia.org/wiki/Richard_Perle)
27. *The Great Game*
28. [https://en.wikipedia.org/wiki/List\\_of\\_prime\\_ministers\\_of\\_Israel](https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_prime_ministers_of_Israel)
29. Douglas Feith
30. [https://en.wikipedia.org/wiki/A\\_Clean\\_Break:\\_A\\_New\\_Strategy\\_for\\_Securing\\_the\\_Realm](https://en.wikipedia.org/wiki/A_Clean_Break:_A_New_Strategy_for_Securing_the_Realm)
31. Patrick Buchanan
32. <https://www.nytimes.com/2003/08/31/magazine/how-to-talk-about-israel.html>
33. Sidney Blumenthal
34. *The American Conservative*
35. <https://www.theamericanconservative.com/not-so-clean-break/>

منظور از صلح خاورمیانه، صلحی است که به قیمت ناامنی منطقه، موقعیت اسرائیل را امن کند. نیویورک‌تایمز اصطلاحاتی مانند «جنگ پیش‌دستانه» و «تغییر رژیم» را که در فرهنگ سیاسی معاصر راه یافته، ساخته اسرائیل می‌داند

# خردورزی و بصیرت علم آینده

## ضوابط تشخیص دادن آموزگاران حقیقی از پیران فریبکار مجازی



احمد غضنفرپور

### بخش دوم

در بخش اول گفته شد راه مصداق‌یابی برای رهرو واقعی و راهبر راستین یکی از مهم‌ترین هدف‌هایی است که باید سخت دربارهاش اندیشید، زیرا استاد کارآزموده به لحاظ مصدر و مرجع بودن، متضمن مرکزیت و اقتدار است.

در بخش اول گفته شد راه مصداق‌یابی برای رهرو واقعی و راهبر راستین یکی از مهم‌ترین هدف‌هایی است که باید سخت دربارهاش اندیشید، زیرا استاد کارآزموده به لحاظ مصدر و مرجع بودن، متضمن مرکزیت و اقتدار است.

### تشخیص ریاکاران از رهبران درست‌کردار

این قلمرو و اقتدار اگر حاصل سلوک و منش واقعی و فضائل رهروی نباشد، می‌تواند منبع لغزش و عامل سقوط گردد. به همین سبب، مجال تظاهر و تحریف دارد. از این نظر لازم است در تشخیص آن کوشش مضاعف به عمل آید و برای تشخیص دادن آن، توجه کردن در بازنگری زندگی واقعی بزرگان، که این طریق را پیموده‌اند، از ضروریات است؛ زیرا در بررسی و نگرستن دقیق در آثار و احوال آن‌ها، همچنین اقوال و اعمالشان، طریقه رهروی و استادیابی یا سلوک واقعی مشخص می‌شود که اهل معرفت دربارہ پاره‌ای از این ضوابط توصیه‌ها کرده‌اند و نظریات ارائه داده‌اند. می‌گویند اگر کسی را دیدید که ظاهری آراسته و سر به راه دارد و آهسته و نرم سخن می‌گوید و در حرکات خود فروتنی و تواضع نشان می‌دهد، مبدا که فریفته او شوید، چه بسیار آدمی که جهت به‌دست آوردن این دنیا و ارتکاب معاصی و محرمات به علت ناتوانی جسم یا ترس و بُزدلی و امانده شده و دین را چون دامی برای شکار خود برگزیده است و پیوسته مردم را با ظاهر فریبنده خویش می‌فریبد و اگر به حرام دست یافت، از ارتکاب آن دریغ نداشته، یا اگر دیدید که به یکی از اعمال نامشروع پرهیز و گریز دارد، مبدا که در دامش افتید که تمایلات و شهوات مردمان گونه‌گون است. چه بسیارند از آنان که از مال حرام هر قدر باشد، صرف‌نظر می‌کنند، ولی در برابر زنی بدکار یا اگر زن باشند در برابر مردی بدکار به آلودگی گناه دچار می‌شود. تازه اگر در چنین مواردی نیز متقی و

این قلمرو و اقتدار اگر حاصل سلوک و منش واقعی و فضائل رهروی نباشد، می‌تواند منبع لغزش و عامل سقوط گردد. به همین سبب، مجال تظاهر و تحریف دارد. از این نظر لازم است در تشخیص آن کوشش مضاعف به عمل آید و برای تشخیص دادن آن، توجه کردن در بازنگری زندگی واقعی بزرگان، که این طریق را پیموده‌اند، از ضروریات است؛ زیرا در بررسی و نگرستن دقیق در آثار و احوال آن‌ها، همچنین اقوال و اعمالشان، طریقه رهروی و استادیابی یا سلوک واقعی مشخص می‌شود که اهل معرفت دربارہ پاره‌ای از این ضوابط توصیه‌ها کرده‌اند و نظریات ارائه داده‌اند. می‌گویند اگر کسی را دیدید که ظاهری آراسته و سر به راه دارد و آهسته و نرم سخن می‌گوید و در حرکات خود فروتنی و تواضع نشان می‌دهد، مبدا که فریفته او شوید، چه بسیار آدمی که جهت به‌دست آوردن این دنیا و ارتکاب معاصی و محرمات به علت ناتوانی جسم یا ترس و بُزدلی و امانده شده و دین را چون دامی برای شکار خود برگزیده است و پیوسته مردم را با ظاهر فریبنده خویش می‌فریبد و اگر به حرام دست یافت، از ارتکاب آن دریغ نداشته، یا اگر دیدید که به یکی از اعمال نامشروع پرهیز و گریز دارد، مبدا که در دامش افتید که تمایلات و شهوات مردمان گونه‌گون است. چه بسیارند از آنان که از مال حرام هر قدر باشد، صرف‌نظر می‌کنند، ولی در برابر زنی بدکار یا اگر زن باشند در برابر مردی بدکار به آلودگی گناه دچار می‌شود. تازه اگر در چنین مواردی نیز متقی و

انجام می‌دهند.

اینک اگر کسی را دارای عقل متین و خردی استوار یافتید، باز هم به او تمکین نکنید، مگر بنگرید و ببینید که آیا وی به نیروی عقل خویش بر هوای نفس خود پیروز شده است یا اینکه هوای نفس بر خودش چیره است. پس او را بیازمایید که تا چه حد دوستدار ریاست و مقام و داشتن مرید است و هوادار این جهان. یا آنکه به چه میزان نسبت به آن بی‌اشتیاق و بی‌رغبت است، زیرا که در میان مردم کسانی هستند که به خاطر دنیا از دنیا چشم می‌پوشند و خود را آزاده و زاهد نشان می‌دهند که در حقیقت اینان خسرالدنیا و الآخره و زیانکار دنیا و عقابیند. در مذاق کسانی چنین ریاست دنیوی یا به‌دست آوردن چند مرید و پیرو از نعمت‌های مباح و حلال آن لذیذتر و مشوق‌انگیزتر است. به همین سبب، از همه چیز به خاطر آن درمی‌گذرند تا آنجا که اگر پندشان دهند که از خدا بترسند و تقوا پیشه گیرند، میل به گناه و فریب و معاصی نخواهد گذاشت که از راه باطل خود بازگردند. چنین کسانی را دوزخ دنیا و آخرت کفایت است.

علاوه بر این، شرایط تاریخ مبارزات نسل گذشته ثابت کرده است افرادی برای کاری‌ما شدن یا لیدری سازمان و حزب مورد نظر خود، حاضر شدند شکنجه‌های وحشتناک و زندانی شدن طولانی، حتی مرگ را بپذیرند و افراد ساده‌اندیش و مبارزان تازه‌وارد را به دام اندازند و سپس با شست‌وشوی مغزی آنان را آماده کنند. آنچه را باور دارند به دور اندازند و آنچه را خود می‌پسندند، به آن‌ها القا نمایند.

این طریق و این شرایطی که گفته شد، اگرچه ارزنده و بسیار اساسی و حیاتی است، اما باز شرایط پیچیده‌تر و دشوارتر از تمامی آن‌هاست، زیرا اطوار سیر و سلوک به گونه‌ای است که اگر طالب گرفتار ظواهر گردد، به سادگی از قلمرو حق و حقیقت می‌گریزد و توجه کردن به ابعاد گسترده و ظریف و پیچیده آن را در بخش‌های مربوط به خود مورد بازنگری قرار می‌دهیم و در هر بخش به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

اکنون به یکی از پُرآوازه‌ترین افرادی که توانست بین حقیقت و مجاز تفاوت‌های اساسی را با زبان خاص خود بیان کند، می‌پردازیم.

## تعریف علم عشق یا علم غیررسمی از زبان شیخ بهایی

گرچه پیش از پرداختن به آثار و احوال شیخ تعریف این علم از زبان او ضروری است، ولی باید به شرایط گذشته که بهایی در آن پرورش یافته بازگردیم، زیرا همان گونه که احوال و آثار و اقوال اهل معرفت در جوامع بشری می‌تواند منبع تحولات نوآوری‌های اصولی و شکوفایی اندیشه‌ها باشد، بازگوکردن شرایط زمانی، مکانی، تاریخی و اثرات متقابل آن‌ها نیز می‌تواند در این نقش آفرینی نقش بسزایی داشته باشد، ولی از آنجایی که پرداختن به این گذشته ممکن است خوانندگان را از قسمت‌های دیگر دور نماید، بهتر است ابتدا به تعریف این علم از زبان شیخ بهایی پرداخته شود و سپس به بازگو کردن شرایط تاریخی و اثرات متقابل آن.

شیخ بهایی با تفکیک کردن علم حقیقی یا به قول او «غیررسمی» از علم مجازی (رسمی) هر گونه اندیشه و فلسفه و هنری را که بدون حکمت و شوق و ذوق و ادراک درونی باشد، از رده دانش حقیقی (که می‌تواند در دو وجه درونی و بیرونی نتایج کار انسان را کارساز کند) خارج می‌داند و معتقد است زمانی می‌تواند کاربرد علمی و عملی و اصولی داشته باشد که از ظواهر و ارزش‌های مادی و تشخیص‌های کاذب فاصله بگیرد، شیخ حکمت یونانی یا هر حکمتی را که در آن روزگار یگانه علم محسوب می‌شد، به عنوان علم مجازی مورد حمله قرار می‌دهد و می‌گوید:

علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی  
علمی بطلب که جدالی نیست حالی است تمام و  
مقالی نیست

می‌گوید باید دانشی طلبد که نتیجه‌اش حال باشد و عاری از هرگونه عنصر خلاف و مقام و شهرت و جدال‌های بی‌مورد برای برتری جویی و کوییدن نظر مخالف و هر آنچه قال است و مجاز. می‌گوید حکمت با لاف و گراف به دست نمی‌آید، اگر به ظواهر بسنده کنی، حکمتی به دست نمی‌آوری:

ای که روز و شب زنی از علم لاف  
هیچ بر جهلت نداری اعتراف  
بر ظواهر گشته قائل چون عوام  
گاه دم حکمت و گاهی کلام

تو چه از حکمت به دست آورده‌ای  
حاشا لله از تصور کرده‌ای  
چپست حکمت طائر قدسی شدن  
سیر کردن در درون خویشتن<sup>۱</sup>

## علم و عمل و خردمندان

او در این سخن به نکته‌ای اشاره کرده که آموختن و عمل به آن به این سادگی قابل وصول نیست، بلکه به بسیار شرایط نیازمند است و آن بحث حکمت است و آموختن آن. از این رو ضروری است قدری تأمل شود و تا جایی که به این بحث ارتباط دارد، از زبان اهل معرفت استفاده کنیم. «حکم» جمع حکمت به معنی اندرز، پند، علم، دانایی، حلم و بردباری و به معنای دیگر، معرفت حقایق و اشیا به قدر طاقت بشری است، اما کاربرد غالب آن در دو معنی علم و عمل خردمندان است؛ یعنی گاهی منظور از آن عمل عقلایی است و گاهی آمیزه‌ای از این دو.

اما در اصطلاح حکما، غالباً بر جنبه عملی آن تأکید شده است؛ یعنی نزد حکما، حکیم کسی است که از طی طریق تعلیم و تهذیب، در رفتار و اعمال شخصی و خانوادگی و اجتماعی، طریق تعادل پیش گیرد؛ یعنی خود به عدالت نفس رسیده باشد و در رفتار اجتماعی‌اش عدالت بورزد و در به کارگیری قوای شَهَوی و غَضَبی و فکری، از افراط و تفریط پرهیزد و در انحراف از صراط مستقیم فضیلت را به هیچ وجه از دست ندهد. فضیلت یعنی جوانمردی و خدمت بدون چشمداشت. این «حکمت» با این معنایی که حکما از آن خواسته‌اند، محدود به حدودی است که همچنان که کوتاه آمدن از آن جایز نیست، گذشتن از آن هم ممنوع است.

## غرور و تواضع

تعادل یا عدم تفریط و افراط در عمل کار نه‌چندان ساده‌ای است که با گفتن و نوشتن و موعظه به عمل درآید. این تعادل زمانی به دست می‌آید که هر کدام از قوا در جایگاه اصلی خود بنشینند و به موقع و بجا به کار روند. بدین نحو که از نیروی غضب در راه ظلم نکردن و در عین حال ظلم‌ستیزی استفاده شود و آن هم نه با هر بهانه و توجیهی که معمولاً صاحبان قدرت که خود منبع ظلم و ستم‌اند، به کار برند؛ بلکه با کمال انصاف، ظرافت و اعتدال که ذره‌ای سوءاستفاده نفسانی در آن به کار نرود، یعنی

نصف برای خدا نباشد و نصف از روی نفس. ناصر خسرو قبادیانی غرور را در ارتباط با متکبران به کار برده است. او بعد از آنکه از مذمت غرور و محاسن تواضع سخن می‌گوید: «برون کن ز سر باد خیره‌سری را». در آنجایی که ضروری است تحسین غرور، یعنی عزت نفس اهمیت درخور توجه دارد، می‌گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم من این پُربها دُر  
لفظِ دری را  
در عین حال، تواضع را در رابطه با فروتنان و دل شکستگان توصیه می‌کند.

## حسادت و عدالت

به کار بردن حسد در جایگاه خود نیز عدالت به همراه می‌آورد. کسی حسد ورزد که دیگری در جوانمردی و فضیلت و گذشت و خدمت بی‌شائبه یا کار و کوشش و نوآوری و خلاقیت و بسیاری از محاسن انسانیت از او جلوتر است، کوشش کند در این راه وارد رقابت شود، در عین حال از فضائل دیگران بهره‌برداری کند و تحسین نماید.

## کینه و بخشایش

کینه‌ها را به بخشش تبدیل کردن، بدین گونه که بزرگان به کار برده‌اند و گفته‌اند: «بد را با بد پاسخ دادن سگ‌ساری است؛ خوب را با خوب پاسخ دادن خرکاری است و بد را با خوب پاسخ دادن، کار خواجه عبدالله انصاری است».

البته این سخن به معنای آن نیست که انسان بدعمل در مقابل عدالت و تنبیه بجا و به موقع جای امن برگزیند و از عدالت بگریزد و به اعمال زشت خود ادامه دهد. آنچه خواجه می‌فرماید این است که تنبیه‌کننده در درون از بدر رفتاری دیگران کینه به دل راه ندهد و اعمال زشت او را با روش و منش و آیین جوانمردی پاسخ دهد. وقتی هر عنصری یا قوای از قوای نفسانی در جایگاه اصلی قرار گیرد، تعادل پدید می‌آید و حکمت می‌آفریند. بهترین مثال، قضیه نبردی است که از حضرت علی تعریف شده و بارها و بارها شنیده شده، اما کمتر کسی به عمق آن نظر افکنده است؛ وقتی در نبرد به ایشان جسارتی صورت می‌گیرد، ایشان بلافاصله دست از ستیز نبرد می‌کشند و بعد از مدتی دوباره وارد ستیز می‌شوند. بعد از اتمام کارزار مردمان شاهد قضیه علت را جویا می‌شوند. ایشان در جواب می‌فرمایند در آن لحظه ممکن بود هوای نفس بر من غلبه کرده باشد، در این صورت نیمی برای عقیده جنگیده باشم و نیمی برای هوای نفس خودم. وقتی قضیه به این درجه سخت و پیچیده و فریبنده است که امام هدایت هم به قول خود از خطر مصون نیست، معلوم می‌شود رسیدن به معرفت و حکمت و تعادل یا پرهیز از تفریط و افراط به چه مراحل‌حلی از خودشناسی نیازمند

است. مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که انسان در درگیری‌های فراتر از مسائل شخصی در مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، کسب مال و کار و شغل چه اندازه باید مراقب وضعیت خود باشد و مخصوصاً مراقب باشد اعمال دیگران او را از مرز انصاف و عدالت و تعادل به بیراهه نکشاند.

### تعادل و قدرت

چنانچه فردی یا سازمان و حزبی به این درجه از تعادل رسید، آن وقت است که هیچ قدرتی توان مهارش را ندارد؛ زیرا صاحبان زور و سرمایه و قدرت در صورتی می‌توانند دیگری و دیگران را به زیر سلطه خود درآورند یا مستحیل کنند که آنان از این روابط تار عنکبوتی قدرت و ثروت و شهرت کاذب (و نه قدرت و ثروت و شهرت حلال و البته بدون توجیه کردن) بیرون نیامده باشند.

چون صحبت از مجموعه به میان آمد، باید دانسته شود که آن مجموعه یا فرد در صورتی به چنین قدرت و شهامتی دست خواهد یافت که بر پایه تمرکز قوا (مادیات، پُست و مقام‌ها و قدرت اطلاعات...) پایه‌ریزی نشده باشد. توضیح آنکه دو عنصر می‌تواند مجموعه یا هر فردی

را از مسیر تعادل، عدالت به انحراف وادارد؛ یکی فقدان سلوک فضیلت‌مندانه است و دیگری فقدان یک سازوکار که بر اساس توزیع قدرت و ثروت پایه‌گذاری شده باشد، به‌طوری که هر عنصری در جایگاه اصلی خود قرار گرفته باشد. اگر غیر از این باشد، ارباب زور و ثروت و فریب و قدرت می‌توانند با بررسی نقاط ضعف آن‌ها و ارائه طرح‌های پیچیده و ترفندها، پیشنهادات به‌سادگی از آن‌ها استفاده کنند، بر آنان چیره شوند و به تدریج به خدمتش درآورند. در غیر این صورت فضایی یا روزنه‌ای (درونی و بیرونی) باز نمی‌ماند که بتوانند در آن نفوذ کرده و او را

به بیراه بکشاند، بلکه روابط به گونه دیگری رقم می‌خورد؛ بدین معنی که انسان‌ها و مجموعه‌های آزاد شده می‌توانند با در دست گرفتن قدرت‌ها و انجام دادن مانورها، ابتکارات، اعمال قدرت واقعی نمایند؛ تا حدی که از دسترس تفکرات محدود و مسدود صاحبان قدرت فرسنگ‌ها فاصله گیرند.

از این رو حافظ بشارت می‌دهد: ز فلک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند

### معنای حکمت

به اصل مسئله بازگردیم. حکمت گاهی در معنای شناخت و معرفت به کار می‌رود و گاهی در معنای رفتار خردمندانه استعمال می‌شود. حکمت به معنی شناخت و معرفت را «حکمت نظری» و حکمت به معنی رفتار و اعمال اجتماعی خردمندانه را «حکمت عملی» می‌گویند. با این توضیح که هر علم و شناختی را حکمت نظری نمی‌نامند، بلکه تنها شناخت و معرفتی را حکمت می‌گویند که مربوط به مسائل عقلی - قلبی باشد و از این رو حکمت نظری به سه بخش تقسیم می‌شود: یا صرفاً از مقوله‌های غیرمادی مثل ذات حق و عقول و وجود و غیره بحث می‌کند که آن را «حکمت متعالی» می‌گویند یا از مسائل مربوط به ماده بحث می‌کند، اما وهم انسان آن ماده را انتزاعی و غیرمادی می‌کند، مثل علوم که از ریاضیات بحث به عمل می‌آورد، که آن را «حکمت وسطی» می‌گویند، اما بحث به طریق عقلی را «حکمت طبیعی» یا علم طبیعی می‌نامند. حکمت در اصطلاح دانشمندان اسلامی مترادف با کلمه فلسفه و به طرق مختلفی تعبیر شده است.

خواجه نصیر طوسی در کتاب ناصری درباره حکمت نظری و عملی چنین می‌گوید: «گوییم که حکمت در عُرف اهل معرفت عبارت است از: دانستن چیزها، چنان که باشند و قیام نمودن به کارها چنان که باید؛ به قدر استطاعت، تا نفس به کمال که متوجه آن برسد»<sup>۲</sup>. در تعریف علم از زبان ابن‌سینا رابطه بین عقل بالقوه با عقل بالعقل به‌طور مفصل آمده است. گفته شد شیخ بهایی حکمت را طایر قدسی شدن و سیر کردن در درون خویشتن می‌داند و می‌گوید: مولوی معنوی در مثنوی

نکته‌ای گفتت هان تا شنوی زهر دارد در درون دنیا و مار گرچه دارد در برون نقش و نگار در این طریق، موانع و خطرهای فراوان وجود دارد که پرهیز نکردن از آن‌ها با سقوط و فساد و سرافکنندگی همراه است. هشدارهای فراوان لازم است که باعث هوشیاری و بیداری می‌گردد. توجه نکردن به آن‌ها جز ضعف و سُستی و بی‌خردی دلیل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. دنیا مانند ماری از پُر نقش و نگار و فریبنده که پیچ

پیچ می‌خرامد و زخم می‌زند و زهر می‌پراکند. شیخ بهایی راه حلی ارائه می‌دهد و می‌گوید: ترک دنیا گیر تا سلطان شوی ورنه گر چرخ می سرگردان شوی

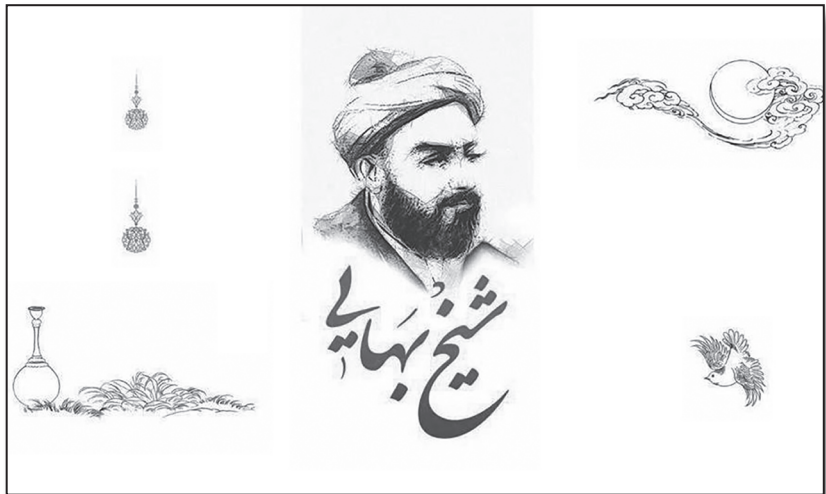
شیخ بهایی دوست داشتن زرق و برق دنیا را نه به‌عنوان وسیله و در حد ضرورت که به مثابه هدف در رأس همه خطرها می‌داند. تا زمانی که انسان و جامعه نتوانند از این عجزه حيله گر هزار چهره و فریبنده پرهیزند، یعنی در حد ضرورت و با احتیاط کامل از تفریط و افراط از کنار او بگذرد و حکمت و علم عقل و قلب را نیاموزد و بدان رفتار کند، خطرات همچنان از قوت خود باقی است.

چنانچه علم و مال و پُست و مقام و شهرت و ریاست و کیاست به خاطر بلهوسی باشد، باید هوشیار بود که عاقبت این نردبان افتادنی است و اگر به منظور شادمان کردن دل‌ها باشد (البته نه با هزاران توجیه و بهانه شرعی و خودفریبی و دیگرفریبی و چشم‌داشت پنهانی و علنی) بر صاحبانش گوار باد که حسنه الدنيا و الآخره.

کسی که فریب علم و ریاست و شهرت و ثروت را نمی‌خورد، بلکه این‌ها را با رعایت همه شئون و نکات دقیق عارفانه، انسانی و انصاف مدنظر قرار می‌دهد، مسلماً درخور عشق و دانش واقعی می‌گردد. دلیلش نیز چندان مشکل به نظر نمی‌رسد، زیرا استغنا و منانیت نفس سبب می‌شود با مردمان روابط متعالی و خردمندانه برقرار کند و از روابط زور و ستم و ساختارهای کهنه و خرافاتی و فرسوده پرهیزند؛ بدین معنی که در هر شغل و پُست و مکان و مقامی نیت‌ها را خالص و در جهت خلق و روزگار و طبیعت به کار برند و بدانند که اگر واقعاً و عمیقاً و صادقانه به تدریج چنین شود، آنگاه محبت و عشق و خوشدلی جایگزین کینه و بغض و غضب و خشونت پنهانی و علنی می‌گردد و قیدها برداشته می‌شوند، فرصت‌های طلایی برای تفکر و تمرکز و تدبیر و آموزش و پژوهش به دست می‌آید. در این صورت است که یادگیری و نوزایی و آفرینش و حکمت ملکه ذهن می‌شود.

اما انسانی که به خاطر اهداف غیرانسانی و با انگیزه‌های جاه‌طلبی و خودخواهی و در نظر نگرفتن حال و روزگار دیگران به اندوختن مال و به دست آوردن مقام و آموختن علم می‌پردازد، در حقیقت خود را در بازی پیچیده روابط بیمارگونه و ترسناک انسان‌های بیمار قدرت‌طلب و سلطه‌جو قرار می‌دهد، در روابطی که خود آن‌ها نیز به‌نوعی مانند تار عنکبوت به خود تنیده‌اند. در چنین شرایطی چگونه می‌توان فارغ‌البال از خلابی به خلق آثار و نوزایی و حکمت و آفرینش پرداخت؟ این است یافته‌های این چنینی جز یافته‌های بی‌حاصل، بدون شور و شمع و شعور چه دستاورد دیگری می‌تواند داشته باشد؟

**انسانی که به خاطر اهداف غیرانسانی و با انگیزه‌های جاه‌طلبی و خودخواهی و در نظر نگرفتن حال و روزگار دیگران به اندوختن مال و به دست آوردن مقام و آموختن علم می‌پردازد، در حقیقت خود را در بازی پیچیده روابط بیمارگونه و ترسناک انسان‌های بیمار قدرت‌طلب و سلطه‌جو قرار می‌دهد، در روابطی که خود آنها نیز به‌نوعی مانند تار عنکبوت به خود تنیده‌اند**



او گردند. ممکن است دستورات او مورد پسند مرید نباشد. در این صورت، با او وارد سؤال و جواب می‌شوند. چنانچه متقاعد شدند، آن‌ها را به عمل درمی‌آورند. در این موارد، مسائلی پیچیده و ظریف بسیار پیش می‌آید که سازوکار آن در بخش‌های بعدی مخصوصاً در هفت شهر عشق عطار شرح داده خواهد شد.

نکته بسیار مهم، اشتباه تاریخی است که باعث خدشه وارد کردن به این نوع آموزش‌ها گشته و آن اینکه عده‌ای بر اثر آموزش غلط تصور کرده‌اند این نوع آموزش و منش به گونه‌ای است که باید مریدان در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از او دستور بگیرند و هر چه او گفت عمل نمایند، در صورتی که این دو موضوع به کلی متفاوت است. وظیفه استاد کارآموده این است که درون فرد را روشن نماید. وقتی او به روشنایی درونی رسید، می‌تواند در هر زمینه مورد تخصص و علاقه‌اش به فعالیت دست بزند و مطابق با کار و کوشش و جوشش خود به عمق واقعیت‌ها و حقایق دست پیدا کند. سؤال دیگری که مطرح می‌شود، این است که ممکن است از این آموزگار یا استاد با همه توانایی‌ها در یک یا چند مورد خطا و اشتباهی سرزند؛ آیا مریدان حق دارند با او وارد گفت‌وگو و سؤال شوند؟

در پاسخ باید گفت استادی که به آن درجه از فهم و درک رسیده، انسانی است آزاده که با روی گشاده به تمام سؤالات و شبهات پاسخ می‌دهد و با کمال تواضع و فروتنی اشتباه یا اشتباهات خود را می‌پذیرد. مسئله دیگر اینکه هیچ کس مطلق نیست و انتظاری هم از او نباید داشت؛ آنچه مهم است و تاریخ اهل معرفت بر آن گواهی داده‌اند، اینکه چنانچه فردی به درجه عالی رسیده باشد، سعی می‌کند به‌طور طبیعی نسخه خطا به پیروان ارائه ندهد. در بخش‌های آینده باز هم به این گونه موارد اشاره خواهد شد. ■

#### پی‌نوشت:

۱. کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، با مقدمه سعید نفیسی، صص. ۷۸ - ۷۷.
۲. خواجه نصیر طوسی، شرح اعتقادات، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۵۰، صص. ۳.

می‌پندارند.

#### خطر نخبه‌گرایی

ممکن است این سؤال مطرح شود که این روش نخبه‌گرایی و خطر خیز بوده و راه دسترسی به آن مشکل و صوفیانه باشد و با توجه به خطاپذیری انسان در هر مرحله‌ای از عرفان و باز با توجه به تفاوت فاحش مرید و مراد، مرید نتواند به مراد انتقادی داشته باشد و چشم بسته به دنبال او برود.

در سخن پایانی توضیح اینکه مراد کسی است که بر اساس سلوک فضیلت‌مندانه و تدقیق در مفاهیم مجرد که در بخش اول از قول شیخ اشراق به تفصیل آمد و در بخش‌های آینده درباره جزئیات آن بیشتر خواهیم گفت، درون خود را جلا داده، قلبی روشن و درون‌بین پیدا کرده و می‌تواند مریدان را بر ضمیر درونی خود آگاه سازد و هدایت کند.

مرید برای یافتن او و مطمئن شدن و نیفتادن در دام آموزگاران مجازی، می‌تواند و باید با نکته‌سنجی، سؤالات و تبادل اندیشه و تیزهوشی، صداقت و عدالت و تعادل او را بازنمایی نماید، چنانچه او را فرد مورد اطمینان یافتند، وارد آموزش و هدایت

نکته مهم و باریک‌تر از مو، اما این است که بسیاری در این بازی قرار داریم، ولی خودفریبی و خودشیفتگی مانع از آن است که بر این امر واقف شویم.

از این رو گفته شد شناسایی ضمیر درون بسیار سخت و دشوار می‌نماید، ولی همین نکات دشوار در علم و علوم رسمی در نظر گرفته

نمی‌شود، بلکه با بی‌اعتنایی به این حقایق درونی و بیرونی به‌سادگی از کنارش می‌گذریم و زمانی که راه به جایی نبرده، با بحران‌های فزاینده مواجه می‌شویم و آن‌ها را به غیر خود حواله می‌دهیم. در نظر گرفتن این نکات اما از نظر حکما و بزرگان اهل معرفت پایه و اساس علم حقیقی محسوب می‌شود و رهروان این طریق را در دو وجه درونی و بیرونی به شکوفایی و عشق و حال می‌رساند. علمای علم رسمی مطالعه، جمع‌آوری اطلاعات، درس و بحث و مدرک و

پژوهش را تنها شرایط لازم و کافی برای عالم شدن در نظر می‌گیرند، علمای غیررسمی اما در این توجه کافی و وافی به این نکات و ضروری دانستن آن‌ها عالم شدن واقعی را ورای آن‌ها

”  
مرید برای یافتن او و مطمئن شدن و نیفتادن در دام آموزگاران مجازی، می‌تواند و باید با نکته‌سنجی، سؤالات و تبادل اندیشه و تیزهوشی، صداقت و عدالت و تعادل او را بازنمایی نماید، چنانچه او را فرد مورد اطمینان یافتند، وارد آموزش و هدایت او گردند



سرکار خانم لیلا لیاقت، جناب آقای جواد مظفر و خانواده محترم سحابی و تکمیل همایون ما را در غم

خود شریک بدانید.



لطف‌الله میثمی و همکاران نشر به چشم انداز ایران

# به نام خدای زرین

## در رسای رجلی از سرزمین ایران

زرین خانم اشک دیدم آن روز بود که می‌گفت، آقا لطفی مهندس یک چیز دیگری شده بود و مرا نمی‌شناخت. زرین خانم می‌گفت که تمام زجرهایی که در غیاب مهندس کشیدم با خوشحالی بود، ولی این بار خیلی ناراحت شدم. هویت و متانت ایشان مثال‌زدنی بود و هنگامی که مهندس در زندان ۵۹ بود پس از مدت‌ها به او مرخصی دادند که به خانه سر بزند و زرین خانم را ملاقات کند. آن روز به شدت هوا بارانی بود، پاسدارها مهندس را به درب منزل آوردند و بعد زرین خانم با آن هویت، متانت و استقامتی که داشت، در را باز نکرد و گفت من عزت را می‌خواهم، برای چه پاسدارها همراه او به منزل من بیایند. زرین خانم آن‌قدر مقاومت کرد که آن‌ها مهندس را دوباره به زندان بردند و ملاقاتی رخ نداد. او ضمن داشتن عواطف شدید به عزت و عاطفه داشتن به مبارزه، اما لازم بود که این متانت و هویت را از خود نشان دهد. وقتی زرین خانم این رخداد را برای خانواده‌های ملی-مذهبی‌ها تعریف می‌کرد همه برای او کف زدند... (کف زدن حضار سر مزار)

خدا شاهد است زمانی که هاله هنگام تشییع جنازه پدرش به شهادت رسید و عروج کرد من چند بار قصد خودسوزی داشتم. درونم آتش گرفته بود که چرا، چرا و چرا... به زرین خانم می‌گفتم من که یاد هاله می‌افتم آتش می‌گیرم، شما این قدر مقاوم، صبور هستید و استقامت دارید. نزد خداوند این حالت‌های شما را می‌بینم متحیر می‌شوم و از خداوند می‌خواهم که مرا از تحیر درآورد. این یکی از نقاط عطف زندگی ایشان بود، نقطه عطف دیگر اینکه وقتی آقای خاتمی برای دلجویی به منزل هاله و دکتر شامخی می‌آید، از خانم مهندس حالش را می‌پرسد. زرین خانم می‌گوید، همه چیز زیباست «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا». این همان جمله حضرت زینب درباره شهدای کربلاست. شهادت هاله بسیار سنگین بود، اما درحالی که کوه هم ریزش می‌کند و نمی‌تواند سبیل استقامت باشد، ولی زرین خانم ریزش نکرد. استقامتی از کوه محکم‌تر از خود نشان داد. واقعاً آدم یاد آیه ۳۰ سوره فصلت می‌افتد که خداوند می‌گوید «إِنَّ الْذَّيْنِ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَأُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ بِالْحِجَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ». زرین خانم نه دچار اضطراب بود و نه دچار افسردگی. یک انسان ایده‌آل قرآن بود. توحید در این آیه در او نهاده شده بود ولی ادعایی نداشت. به من می‌گفت زندگی با عزت مشکلات بسیاری داشت، اما همراه با بهجت و خوشحالی بود و من به آن افتخار می‌کنم. این مطلب در خاطرات ایشان آمده است. بازداشت مهندس سحابی در سال ۱۳۷۹ و هشتاد نفر دیگر از اعضای نهضت آزادی و ملی-مذهبی آن هم با شعار نجس براندازی واقعاً جانکاه بود. همیشه به خانم مهندس می‌گفتم از شما درس مقاومت یاد می‌گیرم و اجازه بدهید که دست شما را ببوسم. نمی‌توانم حالت زرین خانم را در حالی که حامد را در آغوش گرفته بود و حامد خیر شهادت هاله به مادرش را می‌داد چه بگویم. خداوند به حق این لحظه ثمره زندگی او و مهندس یعنی حامد را موفق بدارد و به او اجر دنیا و آخرت بدهد تا مثل مادر و پدر صبور باشد و بتواند درس‌هایی که از پدر و مادر بهره‌مند شده به جامعه پس بدهد که همین‌طور هم هست. امیدوارم ایران بماند و ایرانیان سر بلند باشند. به یاد آن شب تاریک هنگام دفن هاله که زنده‌یاد شاه‌حسینی فریاد یا زهرا سر داد و همه یا زهرا یا زهرا می‌گفتند و هاله به تاریخ پیوند خورد، همه با هم زرین خانم را با یک حمد و سوره جمعی و هاله‌وار بدرقه کنیم. ■

من از خبر درگذشت خانم زرین دخت عطایی، همسر مهندس عزت‌الله سحابی بسیار ناراحت شدم. من در سال ۱۳۴۰ و در هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران در ۲۶ اردیبهشت با ایشان آشنا شدم. هر کس از ما می‌پرسید نهضتی‌ها چه کسانی هستند، می‌گفتم فرض کن خانم زرین عطایی محور باشد، همسرش مهندس عزت‌الله سحابی، عضو هیئت اجرایی نهضت، برادرش رحیم عطایی عضو هیئت اجرایی نهضت، دایی‌اش مهندس مهدی بازرگان عضو مؤسس نهضت، پدر همسرش دکتر یدالله سحابی عضو مؤسس نهضت، عمویش مهندس منصور عطایی عضو هیئت اجرایی نهضت و زرین خانم محور ارتباط این افراد بود. زرین خانم در ذهن ما حضرت زهرا را تداعی می‌کرد که پدرش محمد (ص) و همسرش علی (ع) و حسن و حسین فرزندان بودند.

در دوران زندانی شدن مهندس سحابی و دکتر سحابی، نقش رابط بین خانواده‌ها و زندانیان را بازی می‌کردیم و آشنایی بیشتری با زرین خانم پیدا کردیم. از این بعد چهره زرین خانم را در زندان قزل‌قلعه یا زندان قصر و بعدها در عادل‌آباد شیراز و زندان برازجان می‌شد دید. در پاییز سال ۱۳۴۲ با دو فرزندان هاله و حامد در جلسات دادگاه نظامی شرکت می‌کرد. یادم می‌آید هاله شش‌ساله بود و در جلسه دادگاه روی زانوی پدر می‌نشست و روی میز دفاعیه نقاشی می‌کرد. مهندس روی هم دوازده سال زندانی کشید و در غیاب وی، زرین خانم تربیت اخلاقی و امور تحصیلی این دو فرزند را بر عهده داشت. او واقعاً زنی مقاوم، ولی بی‌ادعا بود و هم‌زمان اهل زندگی و منزلت بود و ما زندگی کردن را از ایشان یاد گرفتیم. معمولاً آدم‌های مبارز به فکر زندگی و سلامتی نیستند. در زندان عادل‌آباد شیراز که با مهندس سحابی بودم می‌گفت همسر من با دو فرزندش از تهران با اتوبوس به اصفهان و شیراز می‌آید و جایی هم سکنی می‌گزید برای ۱۰ دقیقه ملاقات پشت شیشه با تلفن. مهندس نگران بود. حالا من از زندان برازجان صحبت نمی‌کنم که در آن زمان جاده خاکی داشت و با زجر زیاد بدانجا برای ملاقات مهندس می‌رفت. او واقعاً زجر می‌کشید، اما در تاریخ ما نامی از این زنان مقاوم و قهرمان نیست. من هر بار به زرین خانم تلفن می‌کردم یا ایشان را می‌دیدم می‌گفتم شما یک بدهی به ملت ایران دارید، به من می‌گفت این بدهی چیست. گفتم خاطرات شماست. می‌گفت کاری نکردم. گفتم اختیار دارید ما با مهندس که در زندان بودیم، با هم می‌گفتم واقعاً دوران بازجویی و شکنجه که تمام می‌شد، زندان کشیدن برای ما سخت نبود هم مطالعه، هم قدم زدن و هم ورزش و آشنایی با دیگر کنشگران بود ولی همه مشکلات روی دوش خانواده‌ها و امثال شما بود ولی متأسفانه نامی از این رجال نیست و فقط مردها معروف شده‌اند. من اصرار زیادی کردم و بالاخره آیت‌الله منتظری خاطرات خود را نوشتند، شما چرا خاطرات خود را نمی‌نویسید و مقاومت می‌کنید. آیا می‌دانید که شما چقدر نقش داشته‌اید. خدا را شکر در نهایت ایشان خاطراتشان را نوشتند و دینی که به ملت داشتند ادا کردند. مهندس سحابی به من می‌گفت، من در زندان ۵۹ در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ سه بار از خدا تقاضای مرگ کردم. یادم می‌آید در لابی بیمارستان پارس‌سیان برای هاله خانم و نرگس محمدی تعریف می‌کردم که حضرت مریم نیز در برابر فشارهایی که به او می‌آمد و اتهام‌هایی که به او می‌زدند، چنین درخواستی از خدا کرد. نرگس خانم این خبر را با مستند کردن با آیه قرآن، در فیس‌بوک خود نوشت. پس از اولین ملاقاتی که زرین خانم در زندان شماره ۵۹ با مهندس کرد، با هاله خانم به دفتر چشم‌انداز آمدند. تنها زمانی که در چشمان